

الحمد لله

فهرست مطالب

پیشگفتار	۱۶
فصل اول: احکام ضروری	۱۸
حکمت و دلیل احکام	۱۹
۱-۱. احکام تقلید	۲۰
۱-۱-۱. راه‌های شناخت احکام	۲۰
۱-۱-۲. مجتهد کیست؟	۲۱
۱-۱-۳. ویژگی‌های مرجع تقلید	۲۱
۱-۱-۴. روش شناخت مرجع تقلید	۲۱
۱-۱-۵. بقا بر تقلید از میت با اجازه مجتهد زنده	۲۱
۱-۱-۶. حکم عمل بدون تقلید	۲۲
۱-۱-۷. ولایت فقیه و فقیه حاکم	۲۲
۲-۱. نجاسات (ناپاکی‌ها)	۲۳
۱-۲-۱. چند مسئله	۲۳
۳-۱. مَطَهَّرات (پاک‌کننده‌ها)	۲۵
۱-۳-۱. اقسام آب مطلق	۲۵
۲-۳-۱. آب باران	۲۵
۳-۳-۱. آب کر و جاری	۲۵
۴-۳-۱. آب قلیل	۲۶

- ۱-۳-۵. روش‌های پاک شدن اشیای نجس با آب ۲۶
- ۱-۳-۶. استبرا از بول و منی ۲۷
- ۱-۴. وضو ۲۸
- ۱-۴-۱. وضوی ارتماسی ۲۸
- ۱-۴-۲. شرایط وضو ۲۸
- ۱-۴-۳. چیزهایی که باید برای به‌جا آوردنشان وضو گرفت: ۲۹
- ۱-۵. غسل‌های واجب ۳۰
- ۱-۵-۱. چند مسئله ۳۰
- ۱-۶. تیمّم (جانشین وضو و غسل) ۳۰
- ۱-۷. نماز ۳۱
- ۱-۷-۱. نمازهای واجب ۳۱
- ۱-۷-۲. اذان و اقامه ۳۲
- ۱-۷-۳. واجبات نماز ۳۲
- ۱-۷-۴. فرق بین رُکن و غیررُکن ۳۳
- ۱-۷-۵. برخی احکام واجبات نماز ۳۳
- ۱-۷-۶. مبطلات نماز ۳۶
- ۱-۷-۷. شکیات نماز ۳۶
- ۱-۷-۸. نماز احتیاط ۳۷
- ۱-۷-۹. سجده سهو ۳۸
- ۱-۷-۱۰. نماز مسافر، آیات، جماعت و جمعه ۳۹
- ۸-۱. روزه ۴۳
- ۸-۱-۱. روزه‌های واجب ۴۳
- ۸-۲. مُفطرات روزه ۴۴
- ۸-۳. كفارة روزه ۴۵
- ۸-۴. چند مسئله ۴۶
- ۹-۱. خمس ۴۶
- ۹-۱-۱. موارد وجوب خمس ۴۷
- ۹-۲. تعیین سال خمسی ۴۷
- ۹-۳. کسی که از اول تکلیف خمس نداده ۴۸

۴۸	۴-۹-۱. تصرف در اموالی که خمس آن داده نشده.....
۴۸	۵-۹-۱. استثنای خمس.....
۴۹	۶-۹-۱. مصرف خمس.....
۵۰	۷-۹-۱. پرداخت خمس.....
۵۰	۱۰-۱. زکات.....
۵۱	۱۱-۱. امر به معروف و نهی از منکر.....
۵۱	۱-۱۱-۱. شرایط امر به معروف و نهی از منکر.....
۵۲	۲-۱۱-۱. مراحل و مراتب امر به معروف و نهی از منکر.....
۵۴	۱۲-۱. جهاد.....
۵۴	۱-۱۲-۱. اقسام جهاد.....
۵۵	۲-۱۲-۱. برخی احکام جهاد.....
۵۶	۱۳-۱. احکام معاملات، ربا، رشوه، قمار، قرض و وام.....
۵۶	۱-۱۳-۱. معاملات.....
۵۷	۲-۱۳-۱. رشوه.....
۵۸	۳-۱۳-۱. قمار.....
۵۸	۴-۱۳-۱. قرض و وام.....
۶۰	۱۴-۱. احکام آراستگی (محاسن، موی سر، عطر، پوشش و ...).....
۶۰	۱-۱۴-۱. محاسن.....
۶۱	۲-۱۴-۱. موی سر.....
۶۱	۳-۱۴-۱. عطر حاوی الکحل.....
۶۱	۴-۱۴-۱. پوشش.....
۶۲	۱۵-۱. مسائل متفرقه (محرم و نامحرم، احکام نگاه، موسیقی، رقص، ماهواره، سحر و ...).....
۶۲	۱-۱۵-۱. محرم و نامحرم در اسلام.....
۶۵	۲-۱۵-۱. احکام نگاه.....
۶۷	۳-۱۵-۱. ارتباط با نامحرم در فضای مجازی.....
۶۷	۴-۱۵-۱. دست دادن با نامحرم.....
۶۷	۵-۱۵-۱. موسیقی و غنا.....
۶۹	۶-۱۵-۱. رقص.....
۶۹	۷-۱۵-۱. دست زدن.....

۷۰	 ۸-۱۵-۱. ماهواره
۷۱	 فصل دوم: تاریخ اسلام
۷۱	 ۱-۲. نگاهی اجمالی به زندگانی پیامبر ﷺ در مکه
۷۲	 ۱-۱-۲. تبار پیامبر ﷺ
۷۳	 ۲-۱-۲. تولد و کودکی
۷۴	 ۳-۱-۲. جوانی تا بعثت
۷۴	 ۴-۱-۲. بعثت پیامبر اعظم ﷺ
۷۵	 ۵-۱-۲. عملکرد جریان مشرکان مکه در برابر پیامبر ﷺ
۷۶	 ۶-۱-۲. محاصره اقتصادی مسلمانان
۷۷	 ۲-۲. نگاهی اجمالی به زندگانی پیامبر ﷺ در مدینه
۷۸	 ۱-۲-۲. توطئه قتل پیامبر ﷺ و ماجرای «لیلة المبيت»
۷۹	 ۲-۲-۲. هجرت و شکل گیری حکومت اسلامی در مدینه
۷۹	 ۳-۲-۲. پیمان مؤاخات (برادری) و اهمیت آن
۸۰	 ۴-۲-۲. پیمان نامه مدینه
۸۰	 ۵-۲-۲. ردّ تهمت جنگ طلبی پیامبر ﷺ
۸۳	 ۶-۲-۲. سیاست خارجی و روابط بین الملل پیامبر ﷺ
۸۴	 ۳-۲. جانشینی پیامبر ﷺ
۸۵	 ۱-۳-۲. سقیفه، مبدأ اختلاف میان مسلمانان
۸۷	 ۲-۳-۲. خلافت ابوبکر
۸۸	 ۳-۳-۲. خلافت عمر
۸۹	 ۴-۳-۲. خلافت عثمان و انحرافات زمان وی
۹۰	 ۴-۲. علی و مقام خلافت
۹۰	 ۱-۴-۲. انتخاب حضرت علی و به عنوان خلیفه
۹۱	 ۲-۴-۲. علی و بیعت مردم
۹۲	 ۳-۴-۲. خلافت امام علی
۹۲	 ۴-۴-۲. مشکلات حکومت حضرت علی
۹۳	 ۵-۴-۲. جریان های دوران حکومت حضرت علی
۹۵	 ۵-۲. دوران حکومت امام حسن
۹۵	 ۱-۵-۲. خلافت امام حسن

۹۶	۲-۵-۲. گروه‌ها و جریان‌های سیاسی - مذهبی دوران امام حسن (ع)
۹۶	۳-۵-۲. فریب‌کاری معاویه
۹۷	۴-۵-۲. پیمان صلح و مواد آن
۹۸	۵-۵-۲. دلایل و عوامل صلح
۱۰۰	۶-۲. دوران امام حسین (ع) و بررسی قیام عاشورا
۱۰۱	۱-۶-۲. موضع امام حسین (ع) در برابر معاویه
۱۰۲	۲-۶-۲. به قدرت رسیدن یزید و واکنش امام حسین (ع)
۱۰۴	۳-۶-۲. جریان‌شناسی دوران امام حسین (ع)
۱۰۵	۴-۶-۲. واقعه عاشورا و عملکرد خواص
۱۰۷	۵-۶-۲. خواص بی‌بصیرت دوران امام حسین (ع)
۱۰۹	۷-۲. دوران امامان چهارم تا دوازدهم در یک نگاه
۱۰۹	۱-۷-۲. امام سجاد (ع)
۱۱۰	۲-۷-۲. امام محمد باقر (ع)
۱۱۲	۳-۷-۲. امام جعفر صادق (ع)
۱۱۵	۴-۷-۲. امام موسی کاظم (ع)
۱۱۶	۵-۷-۲. امام رضا (ع)
۱۱۸	۶-۷-۲. امام جواد (ع)
۱۲۰	۷-۷-۲. امام هادی (ع)
۱۲۲	۸-۷-۲. امام یازدهم (ع)
۱۲۴	۹-۷-۲. امام دوازدهم (ع)

فصل سوم: حکومت اسلامی..... ۱۲۷

۱۲۷	۱-۳. مفهوم‌شناسی
۱۲۷	۱-۱-۳. ولایت
۱۲۸	۲-۱-۳. فقیه
۱۲۸	۳-۱-۳. ولایت فقیه
۱۲۹	۲-۳. استدلال عقلی ولایت فقیه
۱۳۱	۳-۳. ادله نقلی ولایت فقیه
۱۳۱	۱-۳-۳. آیات
۱۳۴	۲-۳-۳. روایات

- ۳-۴. روش تعیین حاکم اسلامی (ولی فقیه) ۱۳۹
- ۳-۴-۱. بررسی دو دیدگاه ۱۳۹
- ۳-۴-۲. چگونگی تشخیص فقیه جامع الشرایط رهبری از میان فقها ۱۴۱
- ۳-۴-۳. پاسخ به یک اشکال ۱۴۲
- ۳-۵. شئون ولی فقیه ۱۴۳
- ۳-۵-۱. مرجعیت دینی، تفسیر قرآنی و کارشناسی در اجرای احکام ۱۴۳
- ۳-۵-۲. رهبری جامعه اسلامی ۱۴۳
- ۳-۵-۳. قضاوت و اجرای احکام حقوقی اسلام ۱۴۴
- ۳-۶. ویژگی‌های ولی فقیه ۱۴۴
- ۳-۶-۱. علم و فقاها ۱۴۵
- ۳-۶-۲. عدالت و تقوا ۱۴۵
- ۳-۶-۳. کفایت و کاردانی ۱۴۶
- ۳-۷. وظایف و اختیارات ولی فقیه ۱۴۶
- ۳-۷-۱. هدایت و رهبری جامعه اسلامی ۱۴۶
- ۳-۷-۲. حفاظت و حراست از دین و جامعه اسلامی ۱۴۷
- ۳-۸. اختیارات ولی فقیه ۱۴۸
- ۳-۹. آثار و برکات ولایت فقیه در نظام اسلامی ۱۵۰
- ۳-۹-۱. قرار گرفتن در مسیر تحقق شریعت اسلامی ۱۵۰
- ۳-۹-۲. زمینه‌سازی برای پیشرفت جامعه اسلامی ۱۵۰
- ۳-۹-۳. کمک به تحقق آزادی حقیقی ۱۵۰
- ۳-۹-۴. وحدت و انسجام جامعه اسلامی ۱۵۱
- ۳-۹-۵. عبور از بحران‌ها ۱۵۱
- فصل چهارم: اخلاق و تربیت اسلامی ۱۵۳**
- ۴-۱. توبه ۱۵۳
- ۴-۱-۱. معنای توبه ۱۵۳
- ۴-۱-۲. ضرورت توبه ۱۵۴
- ۴-۱-۳. نشانه‌های تائب واقعی ۱۵۴
- ۴-۱-۴. آثار توبه ۱۵۴
- ۴-۲. توکل ۱۵۵

۱۵۵	 ۱-۲-۴. معنای توکل
۱۵۶	 ۲-۲-۴. ریشه توکل
۱۵۶	 ۳-۲-۴. نشانه‌های توکل
۱۵۷	 ۴-۲-۴. درجات و مراتب توکل
۱۵۷	 ۳-۴. رضا و تسلیم
۱۵۸	 ۱-۳-۴. اسوه‌ها و آثار رضا و تسلیم
۱۵۸	 ۲-۳-۴. فرجام نارضایتی
۱۵۹	 ۴-۴. آراستگی
۱۵۹	 ۱-۴-۴. حدّ و مرز آراستگی
۱۶۰	 ۲-۴-۴. هدف‌مندی آراستگی
۱۶۱	 ۳-۴-۴. آراستگی معنوی
۱۶۱	 ۵-۴. نیکی به پدر و مادر
۱۶۲	 ۱-۵-۴. رهنمودهای قرآن و روایات
۱۶۲	 ۲-۵-۴. در برابر پدر و مادر چه باید کرد؟
۱۶۳	 ۳-۵-۴. احترام پس از مرگ
۱۶۳	 ۴-۵-۴. آثار نیکی به پدر و مادر
۱۶۴	 ۶-۴. حُسن خُلُق
۱۶۴	 ۱-۶-۴. معنای حسن خلق
۱۶۴	 ۲-۶-۴. ارزش خوشخویی
۱۶۴	 ۳-۶-۴. منشأ خوش خلقی
۱۶۵	 ۴-۶-۴. رابطه با دین
۱۶۵	 ۵-۶-۴. همراهی با دیگر سجایای اخلاقی
۱۶۵	 ۶-۶-۴. آثار حسن خلق
۱۶۶	 ۷-۴. راست‌گویی و امانت‌داری
۱۶۶	 ۱-۷-۴. پایه و اساس ایمان
۱۶۷	 ۲-۷-۴. مبنای رسالت همه پیامبران
۱۶۸	 ۳-۷-۴. کاربرد حیاتی
۱۶۸	 ۸-۴. تعاون و همکاری
۱۶۹	 ۱-۸-۴. ابعاد تعاون

- ۱۷۰ ۲-۸-۴. پیامدهای همکاری نکردن با دیگران
- ۱۷۱ ۹-۴. رعایت حقوق دیگران
- ۱۷۱ ۱-۹-۴. اهمیت ادای حقوق مردم
- ۱۷۲ ۲-۹-۴. چگونگی ادای حقوق
- ۱۷۳ ۳-۹-۴. نكوهش پایمال کردن حقوق
- ۱۷۳ ۱۰-۴. عفو و گذشت
- ۱۷۳ ۱-۱۰-۴. جایگاه عفو در اسلام
- ۱۷۴ ۲-۱۰-۴. حدود عفو
- ۱۷۵ ۳-۱۰-۴. آثار عفو
- ۱۷۶ ۱۱-۴. ایثار
- ۱۷۶ ۱-۱۱-۴. اهمیت ایثار در آیات و روایات
- ۱۷۷ ۲-۱۱-۴. بهترین نوع ایثار
- ۱۷۷ ۳-۱۱-۴. بهترین فایده ایثار
- ۱۷۷ ۱۲-۴. وفای به عهد
- ۱۷۸ ۱-۱۲-۴. وفای به عهد در آیات و روایات
- ۱۷۹ ۲-۱۲-۴. احترام به همه پیمان‌ها
- ۱۷۹ ۳-۱۲-۴. پیامدهای پیمان‌شکنی

۱۸۱ فصل پنجم: آشنایی با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی

- ۱۸۳ ۱-۵. دلایل و زمینه‌های انقلاب اسلامی
- ۱۸۴ ۱-۱-۵. انقلاب مشروطه
- ۱۸۵ ۲-۱-۵. سلسله پهلوی و دین‌زدایی
- ۱۸۶ ۳-۱-۵. نهضت ملی‌شدن صنعت نفت
- ۱۸۷ ۴-۱-۵. لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی
- ۱۸۷ ۵-۱-۵. انقلاب سفید و قیام پانزده خرداد
- ۱۸۸ ۶-۱-۵. کاپیتولاسیون
- ۱۸۹ ۷-۱-۵. رؤیای تمدن بزرگ
- ۱۹۰ ۸-۱-۵. حوادث سال ۱۳۵۶ و سرآغاز قیام
- ۱۹۱ ۲-۵. ویژگی‌های انقلاب اسلامی
- ۱۹۱ ۱-۲-۵. اسلامی بودن

۱۹۲	۲-۲-۵. رهبری
۱۹۳	۳-۲-۵. تعلیم و تبلیغ
۱۹۳	۴-۲-۵. مردمی بودن
۱۹۴	۳-۵. جریان‌ات سیاسی بعد از انقلاب
۱۹۵	۱-۳-۵. شکل‌گیری جناح‌های سیاسی در جمهوری اسلامی
۱۹۶	۴-۵. دفاع مقدس
۱۹۶	۱-۴-۵. مهم‌ترین علت آغاز جنگ تحمیلی
۱۹۷	۲-۴-۵. آغاز تجاوز
۱۹۷	۳-۴-۵. موانع پیش روی دفاع
۱۹۸	۴-۴-۵. افزایش توان دفاعی
۱۹۹	۵-۴-۵. تداوم جنگ پس از فتح خرمشهر
۱۹۹	۶-۴-۵. ورود به خاک عراق و واکنش دشمن
۲۰۰	۷-۴-۵. پذیرش قطعنامه ۵۹۸
۲۰۱	۵-۵. تقابل نظام اسلامی با استکبار جهانی بعد از دفاع مقدس
۲۰۳	۱-۵-۵. فرجام تقابل
۲۰۴	۶-۵. دستاوردهای انقلاب اسلامی
۲۰۵	۱-۶-۵. دستاوردهای فرهنگی انقلاب اسلامی
۲۰۷	۲-۶-۵. دستاوردهای اقتصادی و صنعتی
۲۰۷	۳-۶-۵. دستاوردهای سیاسی
۲۰۹	۷-۵. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران
۲۰۹	۱-۷-۵. ساختار قانون اساسی
۲۱۰	۲-۷-۵. مروری بر مهم‌ترین اصول قانون اساسی
۲۱۴	۳-۷-۵. مروری بر بیانیه گام دوم انقلاب

۲۲۲	فصل ششم: اصول عقاید شیعه
۲۲۳	۱-۶. علل گرایش به دین و خداشناسی
۲۲۳	۱-۱-۶. فطرت
۲۲۶	۲-۱-۶. ارضای حس حقیقت‌جویی
۲۲۷	۳-۱-۶. لزوم شکر منعم
۲۲۷	۴-۱-۶. جلب منفعت و دفع ضرر محتمل

- ۲۲۷ ۵-۱-۶. برهان امکان و وجوب و علت و معلول
- ۲۲۸ ۲-۶. توحید
- ۲۲۸ ۱-۲-۶. معنای توحید
- ۲۲۹ ۲-۲-۶. ادله اثبات توحید
- ۲۳۰ ۳-۲-۶. انواع توحید و شرک
- ۲۳۴ ۳-۶. عدل الهی
- ۲۳۴ ۱-۳-۶. مفهوم عدل
- ۲۳۴ ۲-۳-۶. چرایی اصول دین بودن عدل
- ۲۳۶ ۳-۳-۶. اهمیت عدل
- ۲۳۷ ۴-۳-۶. ابعاد و جلوه‌های عدل الهی
- ۲۳۸ ۵-۳-۶. عدل جزایی و کیفری
- ۲۳۹ ۶-۳-۶. شبهات پیرامون عدل
- ۲۴۴ ۴-۶. نبوت
- ۲۴۴ ۱-۴-۶. اثبات وجود انبیا
- ۲۴۸ ۲-۴-۶. روش‌های شناخت انبیا
- ۲۵۴ ۳-۴-۶. فلسفه و ضرورت بعثت انبیا
- ۲۵۶ ۴-۴-۶. وظایف و اهداف پیامبران
- ۲۵۹ ۵-۶. امامت
- ۲۵۹ ۱-۵-۶. اثبات امامت با ادله عقلی و نقلی
- ۲۶۶ ۲-۵-۶. مؤلفه‌های امامت
- ۲۶۷ ۳-۵-۶. تعداد امامان
- ۲۶۹ ۴-۵-۶. عصمت امامان
- ۲۷۵ ۵-۵-۶. علم امامان
- ۲۷۵ ۶-۵-۶. شئون امامان
- ۲۷۷ ۶-۶. معاد
- ۲۷۸ ۱-۶-۶. معنای معاد و دیدگاه قرآن درباره آن
- ۲۸۰ ۲-۶-۶. ضرورت معاد
- ۲۸۲ ۳-۶-۶. دلایل اثبات معاد
- ۲۸۵ ۴-۶-۶. آثار تربیتی اعتقاد به معاد

فصل هفتم: روخوانی و روان خوانی قرآن کریم	۲۸۹
۱-۷. حروف الفبا و حروف مقطعه	۲۹۰
۲-۷. صداهاى کوتاه و کشیده	۲۹۲
۱-۲-۷. صداهاى کوتاه (فتح، کسره، ضمه)	۲۹۲
۲-۲-۷. صداهاى کشیده	۲۹۳
۳-۷. مد، سکون، تشدید	۲۹۴
۱-۳-۷. مدّ « _ »	۲۹۴
۲-۳-۷. سکون « ء »	۲۹۴
۳-۳-۷. تشدید « ء »	۲۹۵
۴-۷. تنوین	۲۹۵
۵-۷. حروف ناخوانا	۲۹۶
۱-۵-۷. حروف همیشه ناخوانا	۲۹۶
۲-۵-۷. حروف بعضی وقتها ناخوانا	۲۹۸
۶-۷. قاعده اشباع هاء ضمیر	۳۰۰
۱-۶-۷. موارد اشباع نشدن هاء ضمیر	۳۰۱
۷-۷. قاعده رفع التقاء ساکنین	۳۰۲
۸-۷. وقف	۳۰۲
۱-۸-۷. انواع وقف (نحوه وقف کردن بر آخر کلمه ها)	۳۰۳
کتابنامه	۳۰۶

پیشگفتار

حضرت امام خامنه‌ای علیه السلام فرموده‌اند: «عضو نیروهای مسلح بودن، یک توفیق و یک افتخار بزرگ است.»^۱ بسیاری از جوانان برومند ایران اسلامی خواهان کسب این افتخار بزرگ و عضویت در نیروهای مسلح هستند. در این میان، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به دلیل مأموریت «نگهبانی از انقلاب و دستاوردهای آن»^۲ ویژگی خاصی دارد و اعضای این نهاد انقلابی برای انجام دادن این وظیفه مهم باید دین، تقوا و ایمانی ویژه داشته باشند.

حضرت امام خامنه‌ای علیه السلام فرموده‌اند: «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، فضایل و مناقبی را که گفتیم و بسیاری را هم که نگفتیم، خواهد داشت؛ در صورتی که دارای دین و تقوا و ایمانی باشد که از او انتظار می‌رود؛ یعنی فرزندان سپاه و برادران سپاهی، مظهر ایمان و تقوا باشند.»^۳ در این مسیر، ضروری است تا داوطلبان عضویت در سپاه از اطلاعات و صلاحیت‌های اولیه عقیدتی - سیاسی بهره‌مند باشند، که سنجش این امر در زمان استخدام از طریق آزمون‌های مکتبی انجام می‌شود.

برای اینکه این عزیزان:

۱. از آمادگی لازم در این موضوعات برخوردار شوند؛

۲. و از محتوای این آزمون‌ها مطلع باشند.

۱. بیانات امام خامنه‌ای علیه السلام در دانشگاه افسری امام علی علیه السلام، ۱۳۷۸/۸/۹.

۲. در اصل ۱۵۰ قانون اساسی آمده است: «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در نخستین روزهای پیروزی این

انقلاب تشکیل شد، برای ادامه نقش خود در نگهبانی از انقلاب و دستاوردهای آن پابرجا می‌ماند ...»

۳. بیانات امام خامنه‌ای علیه السلام در مراسم ششمین دوره فرماندهی و ستاد دانشگاه امام حسین علیه السلام، ۱۳۶۸/۸/۲۹.

پس از بررسی‌های کارشناسی، کتاب پیش‌رو به همت کارشناسان معاونت تربیت و آموزش عقیدتی - سیاسی و پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق (ع) تألیف و تدوین گردیده است. از آنجاکه آموزش‌های عقیدتی - سیاسی در مسیر تربیت دینی اعضای محترم سپاه برعهده معاونت تربیت و آموزش عقیدتی - سیاسی در سپاه می‌باشد و برای این عزیزان از بدو ورود نظام این آموزش‌ها تدوین گردیده است، در مسیر هم‌افزایی این آموزش‌ها با دانش دینی کسانی که به افتخار پاسدار انقلاب بودن نائل می‌شوند، در این کتاب سعی شده تا حداقل اطلاعات مورد نیاز برای استخدام در نهاد انقلابی سپاه در موضوعات اصول دین و اعتقادات، فروع دین و احکام، تاریخ اسلام، ولایت فقیه و حکومت اسلامی، اخلاق و تربیت اسلامی، روند شکل‌گیری انقلاب اسلامی و تداوم آن و رویارویی با استکبار، و مباحثی دربارهٔ روخوانی قرآن درج شود. بدیهی است که پس از افتخار عضویت در نهاد مقدس سپاه، این آموزش‌ها در طی دوران خدمت تکمیل خواهد شد.

داوطلبان گرامی در مطالعهٔ کتاب به دو نکته باید توجه داشته باشند:

۱. از این کتاب پرسش‌هایی تهیه شده است که داوطلبان گرامی باید در آزمون‌های کتبی آن شرکت کنند؛

۲. محتوای این کتاب در مصاحبه‌های استخدامی، به صورت شفاهی، پرسیده می‌شود. به دلیل لزوم خلاصه بودن کتاب، به‌طور قطع، مطالب بسیار دیگری در حوزه‌های اعتقادی، فکری، معرفتی و سیاسی در آن منتشر نشده است که شاید از منظر صاحب‌نظران ضروری به نظر برسد.

به‌همین دلیل، از کارشناسان و استادان محترم این حوزه تقاضا داریم - اگر مباحثی را برای درج ضروری می‌دانند یا مطلبی را که منتشر شده غیرضروری تشخیص می‌دهند - دیدگاه‌های کارشناسی خود را، به صورت مبسوط، برای این معاونت ارسال کنند تا در چاپ‌های بعدی اصلاحات لازم انجام شود.

در پایان، ضمن تشکر از نویسندگان و پژوهشگران این کتاب، لازم می‌دانیم از پیگیری‌های معاونت نظارت و بازرسی نمایندگی ولی‌فقیه در سپاه، که منجر به نگارش این مجموعه ارزشمند شد، قدردانی کنیم.

ادارهٔ برنامه‌ریزی و ارزشیابی و تهیهٔ متون آموزشی

معاونت تربیت و آموزش عقیدتی - سیاسی نمایندگی ولی‌فقیه در سپاه

فصل اول:

احکام ضروری

آموزه‌های اسلام، دارای دوبخش اعتقادی و عملی‌اند. بخش اعتقادی از اصول دین و مذهب سخن می‌گوید و بخش عملی از فروع دین.

اعتقاد به اصول دین باید از روی پژوهش باشد، نه تقلید. اصول دین نیازمند یقین‌اند؛ ازاین‌رو، تقلید را بر نمی‌تابند؛ ولی فروع دین نیازمند تبلیغ و بیان‌اند و حکم عقل در آن‌ها کافی نیست؛ ازاین‌رو، تقلیدپذیرند.^۱

انسان مسلمان باید اصول دین را از راه پژوهش به‌دست آورد؛ یعنی برای خودش دلایلی داشته باشد تا در توحید، نبوت، امامت، عدل و معاد به یقین برسد؛ هرچند دلایلی که او آن‌ها را می‌پذیرد بسیار ساده باشد. کسی که به اصول دین ایمان ندارد، از دین بیرون است.

فروع دین، مقابل اصول دین عبارت است از وظایف و آدابی که شارع مقدس بر مکلفان در مقام عمل و رفتار وضع و تشریع کرده است^۲ و شامل نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، تَوَلّی و تَبَرّی می‌شود.

این مقررات که در مجموعه‌های گوناگون فقهی تدوین و تألیف شده، و علم فقه را تشکیل می‌دهد، پاسخ‌گوی نیازهای عملی انسان، چه مادی و معنوی، چه فردی و اجتماعی و چه سیاسی و اقتصادی است. پایبندی به فروع دین نیز، همچون اصول دین، واجب است.^۳

۱. پژوهشکده تحقیقات اسلامی، فرهنگ شیعه، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۵، ص ۳۵۹.

۲. مؤسسه دایرةالمعارف فقه اسلامی، فرهنگ فقه (مطابق مذهب اهل بیت)، قم، مؤسسه دایرةالمعارف فقه اسلامی،

۱۳۹۲، ص ۶۸۹.

۳. پژوهشکده تحقیقات اسلامی، همان.

به سبب اهمیت فراوان فقه و احکام شرعی، اولیای گرامی اسلام، پیروانشان را به فراگیری آن سفارش می‌کردند و کسانی را که از این وظیفه خطیر سر باز می‌زدند یا در فراگیری احکام شرعی سهل‌انگاری می‌کردند، مستحق عقوبت و سرزنش می‌دانستند. امام باقر^{علیه السلام} می‌فرماید: «لَوْ أَتَيْتُ بِشَابٍّ مِنْ شَبَابِ الشَّيْعَةِ لَا يَتَفَقَّهُ لَأَدَّبْتُه»^۱ اگر یکی از جوانان شیعه را نزد من بیاورند که به دنبال فراگیری احکام فقهی نیست، او را تأدیب می‌کنم.»

علما و فقهای اسلام نیز یادگیری آن دسته از فروع دین را که مسلمان غالباً با آن‌ها سروکار دارد، مانند نماز، روزه، حج، خمس و زکات واجب می‌دانند^۲ و در گفتارشان اهمیت فراگیری احکام را بیان، و بر آن تأکید کرده‌اند. امام خمینی^{علیه السلام} می‌فرماید: «مسائلی را که انسان غالباً به آن‌ها احتیاج دارد، واجب است یاد بگیرد.»^۳

امام خامنه‌ای^{علیه السلام} نیز فرموده است: «کسی که در آموختن احکام دینی مورد نیاز خود کوتاهی می‌کند، اگر به ترک واجب یا ارتکاب حرام بینجامد، گناهکار است.»^۴

لازم به توضیح است که مجموعه مسائل دوازده‌گانه در این بخش از کتاب، براساس فتاوی‌ای امام خامنه‌ای^{علیه السلام} است.

حکمت و دلیل احکام

تمام آنچه در شریعت اسلام آمده، علت، مقصود، حکمت و هدفی دارد. آنچه خدا بدان امر یا از آن نهی کرده است یا حلال و حرام شمرده؛ همگی دارای مصالح و مفاسد و مقاصد و غایاتی است و اهل علم باید در جست‌وجوی این مقاصد برآیند و در حد فهم خود آن را درک و اثبات و برای مردم بیان کنند.

اما برای انجام دادن اعمال، دانستن دلیل و فلسفه احکام ضروری نیست، هرچند دانستن حکمت‌های انجام اعمال از این نظر که یقین انسان را افزایش داده و به استحکام پایه‌های ایمان کمک می‌کند، مفید و بلکه لازم است.

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲. مؤسسه دایرةالمعارف فقه اسلامی، همان.

۳. سیدروح‌الله موسوی خمینی، توضیح المسائل، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۶، مسئله ۱۱.

۴. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتانات، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۸۱، ص ۶.

مثال: خوردن گوشت خوک حرام است و امروزه متوجه شده‌اند که گوشت خوک دارای اشکالات و مضراتی است که با پختن هم از بین نمی‌رود. پس، حکمت نخوردن گوشت خوک وجود ضررهایی است که مصرف آن برای انسان در پی دارد، ولی دلیل نخوردن آن اجرای دستور خداوند است و اگر روزی در علم توانستند این مضرات را از بین ببرند باز هم خوردن گوشت خوک حرام است، چون دستور خداوند است.^۱

بنابراین، علت اساسی پذیرش همه احکام شرع اطاعت از مولا است. کسی شک ندارد که بنده باید مولا را اطاعت کند و از فرمان او سرپیچی نکند. این نوع نگاه به تعبد از دستورهای الهی تعبیر می‌شود که قاعده‌ای عقلی و عقلایی است. به تعبیر دیگر، دلیل انجام دادن بایدها و نبایدها اطاعت از خداست و آنچه به‌جز این از دلایل احکام شمرده می‌شود، بیشتر حکمت‌های آن است و دلیل نیست. یک حکم ممکن است صدها حکمت داشته باشد، ولی دلیل اصلی تنها یکی است و آن اطاعت از مولا است.

نکته اینجاست که اگر ما بندگی خالق مهربان و حکیم خود را پذیرفتیم، دیگر چون و چرای ما در حکم او جای ندارد. البته، بعد از تعبد در مقابل اوامر و نواهی الهی، دانستن فلسفه احکام مهم است، چراکه این آشنایی باعث دین‌داری همراه با بصیرت می‌شود که بسی ارزشمندتر و استوارتر است.^۲

۱-۱. احکام تقلید

۱-۱-۱. راه‌های شناخت احکام

مكلف برای شناخت احکام دین و عمل به آن‌ها سه راه دارد:

۱. اجتهاد (استنباط و استخراج احکام شرعی و قوانین الهی از مدارک و منابع قطعی که نزد فقهای اسلام مقرر و ثابت شده است)؛
۲. احتیاط (عمل کردن به‌طوری که مطمئن شود وظیفه شرعی خود را انجام داده است)؛

۱. درباره مثالی که به آن اشاره شد توجه به این نکته نیز مهم است که ممکن است اشکالات دیگری وجود داشته باشد که در آینده مشخص شود.

۲. ر.ک. رضا اخوی، «حکمت و دلیل احکام»، شمیم معرفت، س ۷، ش ۲۲، بهار ۱۳۸۹، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۳. تقلید (در احکام دین به مجتهد جامع شرایط مراجعه کردن، و به عبارت دیگر، براساس تشخیص و فتوای او اعمال شرعی را به جا آوردن).^۱

۱-۲. مجتهد کیست؟

مجتهد کسی است که با کوشش و تحمل رنج و سختی توانایی علمی استنباط احکام دینی از ادله و منابع مربوط را به دست آورده است و می تواند احکام شرعی را از منابع استنباط و استخراج کند.

۱-۳. ویژگی های مرجع تقلید

مرجع تقلید افزون بر مقام علمی و اجتهاد باید این شرایط را نیز داشته باشد: عاقل، بالغ، عادل، مرد، حلال زاده و شیعه دوازده امامی باشد و بنابر احتیاط واجب، باید زنده و اعلم باشد و به دنیا حریص نباشد و بر نفس سرکش مسلط باشد.^۲

۱-۴. روش شناخت مرجع تقلید

برای شناخت مرجع تقلید:

۱. خود مکلف از عالمان دینی باشد و بتواند مرجع تقلید دارای شرایط را بشناسد؛
۲. دو نفر عالم عادل، که قدرت شناخت مجتهد و مرجع تقلید را دارند، او را معرفی کنند؛
۳. گروهی از عالمان دین که قدرت تشخیص مجتهد و مرجع را دارند و گفته آنان اطمینان بخش است، مرجع تقلید را معرفی کنند.^۳

۱-۵. بقا بر تقلید از میت با اجازه مجتهد زنده

۱. بنابر احتیاط واجب، تقلید از مجتهد مرده ابتدائاً جایز نیست. ولی اگر در زمان حیات مجتهدی به فتاوایش عمل کرده باشد، می تواند با اجازه مجتهد زنده بر تقلید از او باقی بماند؛^۴
۲. کسی که بر تقلید میت باقی مانده است، در مسائلی که (مجتهد) میت در آن ها فتوا ندارد، باید از مجتهد زنده تقلید کند؛^۵

۱. سیدعلی حسینی خامنه ای، رساله آموزشی، تهران، فقه روز، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۱۱.

۲. همان، ص ۱۴-۱۵.

۳. سیدعلی حسینی خامنه ای، اجوبة الاستفتانات، همان، س ۱۲.

۴. همان، س ۲۲ و ۲۳.

۵. همان، س ۲۰.

۳. بنابر احتیاط، عدول از مرجع تقلید زنده به مرجع تقلید دیگر جایز نیست، مگر اینکه مرجع دوم از مرجع اول اعلم باشد.^۱

۱-۱-۶. حکم عمل بدون تقلید

اگر مکلف مدتی اعمالش را بدون تقلید انجام دهد، در هریک از سه صورت زیر اعمالش صحیح است:

۱. به وظیفه واقعی خود عمل کرده باشد؛
۲. عملش با فتوای مجتهدی که وظیفه‌اش تقلید از او بوده است، مطابق باشد؛
۳. عمل او با فتوای مجتهدی که فعلاً باید از او تقلید کند، مطابق باشد.^۲

۱-۱-۷. ولایت فقیه و فقیه حاکم

۱. ولایت فقیه (که عبارت است از حکومت فقیه عادل و دین‌شناس) در رهبری جامعه اسلامی و اداره امور اجتماعی ملت اسلامی در هر عصر و زمان، از ارکان مذهب حقه اثناعشری است که ریشه در اصل امامت دارد؛^۳

۲. براساس مذهب شیعه همه مسلمانان باید از اوامر ولایی ولی فقیه اطاعت کرده و تسلیم امر و نهی او باشند، و این حکم شامل فقهای عظام هم می‌شود، چه رسد به مقلدانشان. به نظر ما التزام به ولایت فقیه از التزام به اسلام و ولایت ائمه معصومین^{علیهم‌السلام} تفکیک‌پذیر نیست؛^۴

۳. اگر فتوای ولی امر مسلمانان با فتوای مرجعی در مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تعارض داشته باشد، وظیفه شرعی مسلمانان چیست؟ آیا معیاری برای تفکیک فتاوی مراجع تقلید و ولی فقیه وجود دارد؟

پاسخ اینکه: در مسائل مربوط به اداره کشور اسلامی و اموری که به همه مسلمانان ارتباط دارد، باید نظر ولی امر مسلمانان اطاعت شود، ولی در مسائل فردی محض، هر مکلفی باید از فتوای مرجع تقلیدش پیروی کند؛^۵

۱. همان، س ۴۵.

۲. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، «مسائل متفرقه تقلید، استفتانات جدید»، دسترسی در: پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر رهبر معظم انقلاب اسلامی، www.leader.ir.

۳. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتانات، همان، س ۶۳.

۴. همان، س ۶۲.

۵. همان، س ۵۲.

۴. حکم یا فتوای ولی امر مسلمانان تا چه حد اجراشدنی است؟ و در صورت تعارض با رأی مرجع تقلید اعلی، کدامیک مقدم است؟
پاسخ: اطاعت از حکم ولی فقیه بر همگان واجب است و فتوای مرجع تقلید نمی تواند با آن معارضه کند.^۱

۱-۲. نجاسات (ناپاکی ها)

ناپاکی ها عبارت اند از:	۱. ادرار (بول) انسان و حیوان های حرام گوشت که خون جهنده دارند؛ ^۲ ۲. مدفوع (غائط) انسان و حیوان های حرام گوشت مانند گربه و موش که خون جهنده دارند؛ ۳. منی انسان و حیوانی که خون جهنده دارد؛ ۴. مردار حیوانی که خون جهنده دارد، اگر بدون ذبح شرعی بمیرد یا کشته شود، مردار و نجس است؛ ۵. خون انسان و حیوانی که خون جهنده دارد؛ ۶. سگ؛ ۷. خوک که در خشکی زندگی می کند، ولی دریایی آن نجس نمی باشد. ۸. مشروبات مست کننده (بنابر احتیاط واجب)؛ ۹. کفاری که به دین آسمانی پایبند نیستند. ^۳
-------------------------	--

۱-۲-۱. چند مسئله

۱. ادرار و مدفوع حیوان های حلال گوشت، مانند گاو و گوسفند و حیوان هایی که خون جهنده ندارند، مانند مار و ماهی، پاک است؛

۱. همان، ص ۵۵.

۲. حیوانی که اگر رگ آن را بپزند، خون از آن جستن می کند، خون جهنده دارد.

۳. سید علی حسینی خامنه ای، رساله آموزشی، همان، ج ۱، ص ۳۱.

۲. فضله پرنندگان حرام گوشت مانند کلاغ، نجس نیست؛^۱

۳. انسان مرده، چه تازه مرده باشد و هنوز بدنش سرد نشده باشد، و چه سرد شده باشد (به جز اجزای بی روح او مانند ناخن و مو و دندان) همه بدنش نجس است؛ مگر آنکه:
الف) شهید معرکه باشد؛

ب) او را غسل داده باشند (سه غسلش تمام شده باشد)؛^۲

۴. تمام اجزای مردار حیوانی که خون جهنده ندارد، پاک است، مانند ماهی؛^۳

۵. خون انسان و هر حیوانی که خون جهنده دارد، نجس است، مانند مرغ و گوسفند؛

۶. خون حیوانی که خون جهنده ندارد، پاک است، مانند ماهی و پشه؛

۷. خونی که گاهی در تخم مرغ یافت می شود، نجس نیست، ولی خوردن آن حرام است؛^۴

۸. نجاست ذاتی اهل کتاب معلوم نیست و محکوم به طهارت ذاتی اند (اهل کتاب یعنی یهود، نصارا، زردشتی ها، صابئین)؛^۵

۹. پیروان فرقه گمراه بهائیت محکوم به نجاست اند؛^۶

۱۰. متنجس اول (چیزی که با عین نجس تماس یافته و نجس شده است)، اگر با چیزی که پاک است تماس پیدا کند و یکی از آن ها تر باشد، آن چیز پاک را نجس می کند، و باز متنجس دوم (چیزی که بر اثر ملاقات با متنجس، نجس شده است)، اگر با چیز پاکی برخورد نماید، بنابر احتیاط واجب، آن را نجس می کند، ولی متنجس سوم هیچ چیزی را با ملاقات خود، نجس نمی کند.^۷

۱. سیدعلی حسینی خامنه ای، اجوبة الاستفتانات، همان، س ۲۷۹.

۲. همان، س ۲۰۶.

۳. سیدعلی حسینی خامنه ای، رساله آموزشی، همان، ج ۱، ص ۳۳.

۴. سیدعلی حسینی خامنه ای، اجوبة الاستفتانات، همان، س ۲۶۹.

۵. همان، س ۳۳۲ و ۳۳۵.

۶. همان، س ۳۴۲.

۷. سیدعلی حسینی خامنه ای، رساله آموزشی، همان، ج ۱، ص ۳۹.

۱-۳. مَطْهَرَات (پاک کننده‌ها)

پاک‌کننده‌ها عبارت‌اند از:	۱. آب؛	۶. اسلام؛
	۲. زمین؛	۷. تبعیت؛
	۳. آفتاب؛	۸. برطرف شدن نجاست؛
	۴. استحاله؛	۹. استبراء حیوان نجاست‌خوار؛
	۵. انتقال؛	۱۰. غایب شدن مسلمان. ^۱

۱-۳-۱. اقسام آب مطلق

الف) آب باران: به آبی که از آسمان می‌بارد، آب باران می‌گویند؛

ب) آب جاری و آب چاه: به آبی که از زمین می‌جوشد، اگر جریان داشته باشد، آب جاری، و اگر جریان نداشته باشد، آب چاه می‌گویند؛

پ) آب راکد (کر و قلیل): آبی که از زمین نمی‌جوشد و از آسمان نمی‌بارد، آب راکد است که اگر مقدار آن تقریباً ۳۸۴ لیتر باشد، آب کر، و اگر کمتر از آن باشد، آب قلیل است.^۲

۱-۳-۲. آب باران

آب باران اگر به چیزی که نجس شده است بیارد آن را پاک می‌کند.

۱-۳-۳. آب کر و جاری

۱. اگر چیزی را که نجس شده در آب کر و جاری فرو ببرند آن را پاک می‌کند و خود نجس نمی‌شود؛

۲. آب کر و جاری اگر با ریخته شدن چیزهای نجس در آن، رنگ یا بو یا مزه آن تغییر کند، نجس می‌شود و در این صورت، چیزهایی را که نجس شده‌اند، پاک نمی‌کند؛

۳. آب کر و جاری در تطهیر هیچ تفاوتی با هم ندارند.

۱. همان، ج ۱، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۲۵.

۱-۳-۴. آب قلیل

۱. اگر چیز نجسی در آب قلیل فرو برده شود نجس می شود و چیزی را که نجس شده پاک نمی کند؛

۲. اگر آب قلیل را روی چیزهایی که نجس شده است بریزند، آن ها را پاک می کند، ولی آن مقدار آبی که پس از ریخته شدن بر روی نجس، از آن سرازیر می شود، نجس است؛

۳. آب قلیلی که به طور سرازیر و بدون فشار به پایین می ریزد و قسمت پایین آن با نجاست برخورد می کند؛ در صورتی که، سرازیری آب به گونه ای باشد که جریان از بالا به پایین بر آن صدق کند قسمت بالای آن پاک است.

۴. آب قلیل اگر به کر یا جاری متصل باشد در حکم کر و جاری است.

۱-۳-۵. روش های پاک شدن اشیای نجس با آب

۱. ظرف	- با آب کر: یک مرتبه - با آب قلیل: سه مرتبه
--------	--

۲. غیر ظرف	الف) به بول نجس شده - با آب کر: یک مرتبه - با آب قلیل: دو مرتبه	ب) به غیر بول نجس شده - با آب کر: یک مرتبه - با آب قلیل: یک مرتبه
------------	---	---

توضیح

- برای تطهیر اشیای نجس، نخست باید عین نجس را برطرف کرد، سپس، به همان تعداد که ذکر آن آمد، آن را آب کشید؛

- اگر فرش و لباس و چیزهایی مانند فرش و لباس را که آب را به خود می گیرد و قابل فشردن است، با آب قلیل تطهیر کنند، باید پس از هر بار شستن، آن را فشرده تا آب های داخل آن بیرون آید یا به گونه ای دیگر آب آن گرفته شود و در آب کر و جاری، بنابر احتیاط، باید پس از فروبردن

آن در آب فشار و یا تکان بدهند. فشار یا تکان لازم نیست خارج آب باشد، بلکه داخل آب کافی است؛^۱

- آب جاری و چاه در احکامی که برای تطهیر اشیای نجس بیان شد، مانند آب کر است.

۳-۶. استبرا از بول و منی

مردان پس از ادرار، اگر کاری که به آن «استبرا» گویند انجام دهند، در صورتی که پس از آن رطوبتی از مجرای ادرار خارج شود که نداند بول است یا چیز دیگر، آن رطوبت محکوم به طهارت خواهد بود و بررسی و جست و جو در این باره لازم نیست.

هرگاه فردی بعد از خروج بول، استبرا کند و وضو بگیرد و سپس، رطوبتی که مردد بین بول و منی است از او خارج شود، واجب است برای تحصیل یقین به طهارت از حدث، هم غسل کند و هم وضو بگیرد.^۲

الف) شیوة استبرا

بهترین شیوة استبرا این است که بعد از قطع شدن ادرار، اگر مخرج مدفوع نجس شده، ابتدا آن را تطهیر کنند، بعد سه بار انگشت میانه دست چپ را از مخرج مدفوع تا بیخ آلت بکشند، و بعد شست را روی آلت و انگشت پهلوی شست را زیر آن بگذارند و سه بار تا سر آلت بکشند و پس از آن سه بار سر آلت را فشار دهند.^۳

ب) اقسام رطوبت‌هایی که گاهی از انسان خارج می‌شود:

۱. رطوبتی که گاهی بعد از خروج منی از انسان خارج می‌شود و «وَدْی» نام دارد؛
 ۲. رطوبتی که بعضی از اوقات بعد از بول خارج می‌شود و «وَدْی» نام دارد؛
 ۳. رطوبتی که بعد از ملاعبه زن و مرد با یکدیگر خارج می‌شود و «مَدْی» نام دارد؛
- همه رطوبت‌های فوق پاک است و باعث نقض (از بین رفتن) طهارت نمی‌شود.^۴

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، س ۷۱-۷۳؛ سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۱، ص ۴۱-۴۲.

۲. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۱، ص ۲۸-۲۹.

۳. همان، ص ۲۹.

۴. همان.

۱-۴. وضو

۱. در وضو باید صورت و دست‌ها را از بالا به پایین شست و اگر از پایین به بالا بشوید، وضو باطل است؛^۱

۲. شستن صورت و دست‌ها نخستین بار واجب است و دومین بار جایز و بیش از آن غیر مشروع (حرام) است. تعیین‌کننده بار نخستین یا دومین یا بیشتر، قصد وضوگیرنده است؛ یعنی می‌تواند به قصد نخستین بار شستن، چندمرتبۀ آب به روی صورت بریزد؛^۲

۱-۴-۱. وضوی ارتماسی

۱. در وضو جایز است که انسان به جای ریختن آب روی صورت و دست‌ها، آن‌ها را به قصد وضو در آب فروبرد و بیرون بیاورد و این را «وضوی ارتماسی» می‌گویند؛

۲. در وضوی ارتماسی نیز واجب است که اعضای وضو از بالا به پایین شسته شوند؛

۳. در وضوی ارتماسی فقط دوبار می‌توان صورت و دست‌ها را داخل آب کرد: بار اول واجب، بار دوم جایز است و بیش از آن مشروع نیست، و در مورد دست‌ها، باید قصد شستن وضویی آن‌ها هنگام خارج کردن آن‌ها از آب باشد تا بتوان از این طریق مسح را با آب وضو انجام داد.^۳

۱-۴-۲. شرایط وضو

۱. با قصد قربت وضو بگیرد (نیت)؛ ۲. استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد.	- وضوگیرنده:
۱. مطلق باشد؛ ۲. پاک باشد؛ ۳. مباح باشد (غصبی نباشد).	- آب وضو:

۱. محمدحسین فلاح‌زاده، راهنمای فتاوا، قم، معروف، ۱۳۷۹، ص ۱۹، م ۲۲.

۲. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتانات، همان، س ۱۰۲.

۳. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۱، ص ۶۰.

مباح باشد.	- ظرف وضو:
۱. پاک باشد؛ ۲. مانعی از رسیدن آب در آن نباشد.	- اعضای وضو:
۱. ترتیب را در شستن و مسح کردن ها رعایت کند (ترتیب)؛ ۲. کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد (موالات)؛ ۳. کارهای وضو را خودش در حال اختیار انجام دهد (مباشرت).	- کیفیت وضو:
به مقدار وضو و نماز وقت باقی باشد. ^۱	- زمان وضو:

حکم وضو در ظروف طلا و نقره

۱. خوردن و آشامیدن در ظرفی که از طلا یا نقره ساخته شده، حرام است، ولی نگهداشتن آن یا استفاده های دیگر از آن - غیر از خوردن و آشامیدن [مثل وضو گرفتن و غسل کردن] - حرام نیست؛^۲

۲. ظرف هایی که آب طلا یا نقره به آن داده شده، و یا از فلزی ساخته شده که قدری طلا یا نقره مخلوط دارد؛ به طوری که، به آن ظرف طلا یا نقره نمی گویند، حکم ظروف طلا و نقره را ندارند.^۳

۱-۳. چیزهایی که باید برای به جا آوردنشان وضو گرفت:

۱. برای به جا آوردن نماز (به جز نماز میت)؛
۲. برای انجام دادن طواف واجب کعبه؛
۳. برای رساندن جایی از بدن به نوشته قرآن و اسم خداوند.^۴

۱. همان، ص ۵۴.

۲. همان، ص ۴۹.

۳. همان.

۴. همان، ص ۶۳-۶۴.

۱-۵. غسل‌های واجب

غسل‌های واجب مشترک میان مردان و زنان:	غسل‌های مخصوص بانوان:
۱. جنابت؛	۱. حیض؛
۲. مس میت؛	۲. استحاضه؛
۳. میت؛	۳. نفاس. ^۱
۴. نذر و قسم.	

۱-۵-۱. چند مسئله

۱. در صحیح بودن غسل، موالات شرط نیست و همچنین، لازم نیست بدن را از بالا به پایین بشوید؛^۲
۲. کسی که چند غسل بر او واجب است، می‌تواند به نیت همه آن‌ها یک غسل به‌جا آورد؛^۳
۳. کسی که غسل جنابت کرده است، نباید برای نماز وضو بگیرد؛ ولی با غسل‌های دیگر نمی‌شود نماز خواند و باید وضو هم بگیرد؛^۴
۴. در غسل، هر قسمتی را که می‌خواهد شست و شو بدهد، اگر نجس است، باید قبلاً آن را آب بکشد، ولی پاک بودن تمام بدن قبل از غسل واجب نیست، بنابراین، اگر عضو، قبل از غسل آن، تطهیر شده باشد غسل صحیح است، ولی اگر عضو نجس قبل از غسل آن تطهیر نشود، و با یک شستن بخواد هم آن را پاک کند و هم غسل نماید، غسل باطل است.^۵

۱-۶. تیمم (جانشین وضو و غسل)

چیزهایی که تیمم بر آن‌ها صحیح است:

۱. خاک؛

۲. ریگ؛

۱. همان، ص ۶۷.

۲. همان، ص ۷۰.

۳. همان، ص ۷۰-۷۱.

۴. همان، ص ۷۴.

۵. همان، ص ۷۰.

۳. اقسام سنگ‌ها مانند سنگ سیاه، سنگ مرمر، سنگ گچ (پیش از پخته شدن)، سنگ آهک (پیش از پخته شدن)، بلکه صحت تیمم به گچ و آهک پخته و امثال آن بعید نیست؛^۱

۴. تیمم بر سیمان و موزاییک اشکال ندارد، اگر چه احوط (استحبابی) ترک تیمم بر سیمان و موزاییک است.^۲

۷-۱. نماز

۱-۷-۱. نمازهای واجب

۱. نمازهای هر روز (یومیه)؛

۲. نماز آیات، که در هنگام پدید آمدن خورشید و ماه گرفتگی و زلزله و امثال آن‌ها خوانده می‌شود؛

۳. نماز طواف خانه خدا؛

۴. نماز میت، که بر مرده خوانده می‌شود؛

۵. نماز قضای پدر و مادر که بر پسر بزرگ‌تر واجب است؛

۶. نمازی که به واسطه نذر و عهد و قسم یا به واسطه اجاره واجب شده است.^۳

چند نکته

۱. واجب است پس از طواف خانه کعبه و در نزد مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز طواف، به مانند نماز صبح گزارده شود؛

در هر دو رکعت بعد از حمد، خواندن هر سوره‌ای غیر از سوره‌های سجده‌دار، جایز است؛

۲. پس از غسل و حنوط و تکفین، واجب است که بر میت مسلمان نماز بخوانند. برای نماز میت، وضو و پاک بودن بدن و لباس و غصبی نبودن لباس نمازگزار، لازم نیست. نماز میت

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتانات، همان، س ۲۱۰.

۲. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۱، ص ۸۹.

۳. همان، ص ۹۶.

رکوع و سجده ندارد و عبارت است از نیت و پنج تکبیر که در خلال آن‌ها دعا و صلوات وارد شده است؛^۱

۳. بر پسر بزرگ‌تر واجب است نمازهایی که از پدر و مادرش فوت شد، بعد از مرگ آن‌ها به جا آورد. منظور از پسر بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین پسری است که بعد از مرگ پدر و مادر در حال حیات می‌باشد؛^۲

۴. اگر کسی برای به‌جا آوردن نمازهای فوت شده میتی اجیر شود، یا برای انجام نمازی نذر و عهد کرده و یا قسمی یاد کرده (با رعایت شرایط مندرج در توضیح المسائل مراجع)؛ در این صورت، واجب است آن‌ها را به‌جا آورد. تعداد رکعات هم بستگی دارد که هنگام اجاره، نذر، عهد و یا قسم، چند رکعت در نظر گرفته شده است.

۱-۷-۲. اذان و اقامه

مستحب است پیش از نمازهای واجب شبانه‌روز، اذان و اقامه بگویند، و این استحباب درباره نمازهای صبح و مغرب، مخصوصاً نماز جماعت، مورد تأکید است، ولی در دیگر نمازهای واجب، مانند نماز آیات اذان و اقامه، وارد نشده است.^۳

«گفتن أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ» یعنی گواهی می‌دهم علی علیه السلام ولی خدا بر همه خلق است جزو اذان و اقامه نیست، ولی به‌عنوان شعار تشیع خوب و مهم است و باید به قصد قربت مطلقه گفته شود.^۴

۱-۷-۳. واجبات نماز

واجبات نماز، یازده چیز است که برخی رُکن و برخی غیررکن است.

رکن	نیت، تکبیر الاحرام، قیام (در هنگام تکبیر الاحرام و هنگام رفتن به رکوع)، رکوع، دو سجده؛
-----	--

۱. همان، ص ۸۴.

۲. همان، ص ۱۸۸.

۳. همان، ص ۱۲۶.

۴. همان، ص ۱۲۷.

غیر رکن	قرائت، ذکر، تشهد، سلام، ترتیب، موالات. ^۱
---------	---

۴-۷-۱. فرق بین رُکن و غیررُکن

ارکان نماز، اجزای اساسی آن به شمار می آید و اگر یکی از آن‌ها به جا آورده نشود یا اضافه شود، هرچند بر اثر فراموشی باشد، نماز باطل است.

به جا آوردن واجبات دیگر (غیررکنی) لازم است؛ اگر عمداً کم و زیاد شود نماز باطل می شود، اما اگر سهواً باشد نماز صحیح است، مانند قرائت.^۲

۵-۷-۱. برخی احکام واجبات نماز

الف) اقسام قیام: قیام یعنی ایستاده بودن که گاهی از ارکان نماز است و ترک آن نماز را باطل می کند:

قیام رکن	۱. قیام هنگام تکبیرة الاحرام؛ ۲. قیام پیش از رکوع.
قیام غیررکن	۱. قیام هنگام قرائت؛ ۲. قیام پس از رکوع.

- ایستاده بودن در حال تکبیرة الاحرام و نیز پس از اتمام قرائت و پیش از رفتن به رکوع، رکن است یعنی اگر سهواً و از روی فراموشی هم آن را ترک کند نماز باطل می شود.

- کسی که قادر است نماز را ایستاده بخواند و عذری ندارد باید از شروع نماز تا رفتن به رکوع، در حال ایستاده باشد، و نیز واجب است پس از رکوع و پیش از رفتن به سجده بایستد. ترک قیام عمداً در این حالات، موجب باطل شدن نماز است.^۳

ب) قرائت: در رکعت سوم و چهارم، نماز باید آهسته خوانده شود؛ ولی حکم حمد و سوره در رکعت اول و دوم نماز چنین است:

۱. همان، ص ۱۲۸.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۳۲.

نماز	نمازگزار	حکم
ظهر و عصر	مرد و زن	باید آهسته بخوانند.
مغرب، عشاء، صبح	مرد زن	باید بلند بخواند. اگر نامحرم صدای او را نمی شنود می تواند بلند بخواند و اگر می شنود، بهتر است آهسته بخواند. ^۱

پ) رکوع

- اگر رکوع را فراموش کند و پیش از آنکه به سجده برسد یادش بیاید، باید بایستد؛ بعد به رکوع رود و چنانچه به حالت خمیدگی به رکوع برگردد نمازش باطل است؛
- ایستادن بعد از رکوع واجب است. نمازگزار بعد از تمام شدن ذکر رکوع، باید راست بایستد و پس از آنکه بدن آرام گرفت به سجده برود، و اگر عمداً پیش از ایستادن، یا پیش از آرام گرفتن بدن به سجده برود نمازش باطل است.^۲
- اگر نمازگزار در حال سجده اول یا پس از آن و پیش از آنکه وارد سجده دوم شود یادش بیاید که رکوع نکرده است، باید برخیزد و بایستد و رکوع را به جا آورد و پس از آن دو سجده را به جا آورد و نماز را تمام کند و بعد از نماز احتیاطاً دو سجده سهو برای سجده اضافی به جا آورد.^۳

ت) سجود

- دو سجده در یک رکعت، مجموعاً «رکن» است، بدین معنی که اگر عمداً یا از روی فراموشی، هر دو را ترک کند یا دو سجده دیگر به آن اضافه کند، نماز باطل می شود؛^۴
- اگر بر روی تشک و امثال آن سجده کند که بدن در اول آرام نیست و بعد آرام می گیرد، اشکال ندارد؛

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبه الاستفتانات، همان، ص ۴۷۱.

۲. همان، ص ۱۴۲ و ۱۴۴.

۳. محمدحسین فلاح‌زاده، همان، ص ۵۰، م ۸۳.

۴. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ص ۱۴۶.

۳. مُهر یا چیز دیگری که بر آن سجده می‌کند باید پاک باشد، ولی اگر آن را روی فرش نجس بگذارد یا یک طرف آن نجس باشد و پیشانی را بر طرف دیگر بگذارد، اشکال ندارد؛^۱
۴. اگر در بین نماز چیزی که بر آن سجده می‌کند گم شود و چیزی که سجده بر آن صحیح است در دسترس نداشته باشد، چنانچه وقت وسعت داشته باشد باید نماز را بشکند، و اگر وقت تنگ است، چنانچه لباس او از جنس پنبه یا کتان است یا چیزی از جنس پنبه و اگر ندارد بنابر احتیاط واجب بر پشت دست خود سجده کند.^۲

ث) تشهد

– اگر تشهد را فراموش کند و بایستد و پیش از رکوع یادش بیاید که تشهد را نخوانده، باید بنشیند و تشهد را بخواند و دوباره بایستد و آنچه باید در آن رکعت، خوانده شود بخواند و نماز را تمام کند^۳ و اگر در رکوع رکعت سوم یا پس از آن یادش بیاید، باید نماز را تمام کند و بعد از سلام، دو سجده سهو به‌جا آورد و احتیاط آن است که پیش از سجده سهو تشهد فراموش شده را قضا کند.^۴

ج) ترتیب

۱. نماز باید بدین ترتیب خوانده شود: تکبیرة الاحرام، قرائت، رکوع، سجود، و در رکعت دوم پس از سجود، تشهد بخواند و در رکعت آخر، پس از تشهد، سلام دهد؛
۲. اگر نمازگزار رکعی از نماز را فراموش کند و رکن پس از آن را به‌جا آورد؛ مثلاً، پیش از آنکه رکوع کند، دو سجده را به‌جا آورد نماز باطل است؛
۳. اگر نمازگزار رکعی را فراموش کند و چیزی را که پس از آن است و رکن نیست به‌جا آورد؛ مثلاً، پیش از آنکه دو سجده کند، تشهد بخواند باید رکن را به‌جا آورد و آنچه را اشتباهی پیش از آن خوانده است، دوباره بخواند؛
۴. اگر چیزی را که رکن نیست، فراموش کند و رکن پس از آن را به‌جا آورد؛ مثلاً، حمد را فراموش کند و مشغول رکوع شود، نمازش صحیح است.^۵

۱. همان، ص ۱۴۸-۱۴۹.

۲. همان، ص ۱۵۲.

۳. همان، ص ۱۵۶.

۴. محمدحسین فلاح‌زاده، همان، ص ۵۵، م ۹۶.

۵. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، همان، ص ۱۵۸.

چ) مَوالات

۱. مَوالات یعنی پشت سرهم به جا آوردن اجزای نماز و فاصله نینداختن بین آن‌ها؛
۲. اگر نمازگزار میان اجزای نماز به قدری فاصله بیندازد که در نظر بیننده از حالت نماز خواندن خارج شود، نمازش باطل است.^۱

۱-۷-۶. مبطلات نماز

به چیزهایی که نماز را باطل می‌کند «مبطلات نماز» می‌گویند و عبارت‌اند از:

۱. از بین رفتن یکی از چیزهایی که باید در حال نماز رعایت شود، مثل پوشش واجب یا غصبی نبودن مکان؛	۷. دست بسته نماز خواندن آن گونه که بعضی از فرق اسلامی انجام می‌دهند؛
۲. باطل شدن وضو؛	۸. آمین گفتن بعد از حمد؛
۳. پشت به قبله نماز خواندن؛	۹. خندیدن (با صدا و عمدی)؛
۴. حرف زدن (عمدی حتی اگر یک کلمه باشد)؛	۱۰. گریه کردن (از ترس خدا و برای امور اخروی اشکال ندارد)؛
۵. به هم خوردن صورت نماز، مانند کف زدن و به هوا پریدن؛	۱۱. خوردن و آشامیدن؛
۶. شک‌هایی که نماز را باطل می‌کند، مانند شک در رکعت‌های نماز دو رکعتی یا سه رکعتی؛	۱۲. کم و زیاد کردن ارکان، مانند کم و زیاد کردن رکوع. ^۲

۱-۷-۷. شکیات نماز

شکیات نماز ۲۳ مورد است که در سه دسته قرار می‌گیرند:

۱. شک‌های باطل؛

۱. همان، ص ۱۵۸-۱۵۹.

۲. همان، ص ۱۶۴.

۲. شک‌هایی که نباید به آن اعتنا کرد؛

۳. شک‌های صحیح.

امکان بیان احکام همه موارد شکیات نماز در اینجا نیست و برای آگاهی از آن‌ها باید به رساله‌های توضیح المسائل مراجعه کرد. در اینجا تنها به شک‌های باطل می‌پردازیم. این شک‌ها هشت قسم‌اند:

۱. شک در رکعت‌های نماز دو رکعتی، مانند نماز صبح و نماز مسافر؛

۲. شک در رکعت‌های نماز سه رکعتی (مغرب)؛

۳. شک در نماز چهار رکعتی هرگاه یک طرف شک، یک باشد، مثل اینکه شک کند یک رکعت خوانده یا سه رکعت؛

۴. شک در نماز چهار رکعتی پیش از تمام شدن سجده دوم در حالی که یک طرف شک دو باشد، مانند شک دو و سه، قبل از اتمام دو سجده؛

۵. شک بین دو و پنج یا بیشتر از پنج؛

۶. شک بین سه و شش یا بیشتر از شش؛

۷. شک بین چهار و شش یا بیشتر از شش؛

۸. شک در عدد رکعت‌های نماز که اصلاً نداند چند رکعت خوانده است.^۱

۱-۷-۸. نماز احتیاط

هنگامی که نماز احتیاط واجب می‌شود، مثل شک بین ۳ و ۴، نمازگزار باید پس از سلام نماز، بی‌آنکه صورت نماز را به هم بزند یا مبطلی از مبطلات نماز را انجام دهد، برخیزد و بدون اذان و اقامه تکبیر بگوید و نماز احتیاط را بخواند.

تعداد رکعت‌های نماز احتیاط (که برای شک در رکعت‌های نماز به‌جا آورده می‌شود) به تعداد کمبود احتمالی در نماز است، بنابراین، در شک بین دو و چهار، دو رکعت نماز احتیاط، واجب است، و در شک بین سه و چهار، یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته واجب است.^۲

۱. همان، ص ۱۶۷.

۲. همان، ص ۱۶۹.

الف) فرق نماز احتیاط با نمازهای دیگر

۱. نیت آن را نباید به زبان آورد؛
۲. سوره و قنوت ندارد (هرچند دو رکعتی باشد)؛
۳. حمد را باید آهسته بخواند (بنابر احتیاط واجب).

۱-۷-۹. سجده سهو

الف) شیوه انجام سجده سهو: هرگاه سجده سهو واجب شود؛ مانند شک بین چهار و پنج در حالت نشسته، باید پس از سلام نماز، به سجده رود و بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» و بهتر است بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ اَلْسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیْهَا النَّبِیُّ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ» و سپس، بنشیند و دوباره به سجده رود و یکی از ذکرهای پیشین را بگوید؛ سپس، بنشیند و تشهد و سلام را به جا آورد.^۱

توجه: سجده سهو تکبیره الاحرام ندارد.

ب) موارد وجوب سجده سهو: برای سه چیز بعد از سلام نماز، انسان باید دو سجده سهو به جا آورد:

۱. اگر در بین نماز، سهواً حرف بزند؛
۲. اگر یک سجده را فراموش کند؛
۳. اگر در نماز چهار رکعتی بعد از سجده دوم شک کند که چهار رکعت خوانده یا پنج رکعت.

در دو مورد هم احتیاط واجب آن است که سجده سهو به جا آورد:

۱. در جایی که نباید نماز را سلام دهد؛ مثلاً، در رکعت اول سهواً سلام بدهد؛
۲. اگر تشهد را فراموش کند.^۲

اگر کلمه‌ای از ذکرهای نماز یا آیات قرآنی یا دعا‌های قنوت، سهواً غلط خوانده شود سجده سهو واجب نیست.^۳

۱. سیدروح‌الله موسوی خمینی، توضیح المسائل، همان، م ۱۲۵۰.

۲. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، همان، س ۱۲۳۶.

۳. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ص ۱۶۹.

۷-۱۰. نماز مسافر، آیات، جماعت و جمعه

الف) نماز مسافر

۱. نماز و روزه کسانی که به مدت معینی، بیش از یک سال، در شهری برای کار اقامت می‌کنند یا سربازانی که به مدت یک یا دو سال برای انجام خدمت سربازی در شهری می‌مانند، اگر دست‌کم ده روز یک بار به سبب شغلشان بین وطن و محل کار سفر می‌کنند، در غیر سفر اول و دوم نمازشان تمام، و روزه‌شان صحیح است؛ ولی در سفر اول و دوم حکم دیگر مسافران را دارند؛ یعنی تا قصد اقامت ده روز را نکرده‌اند، نمازشان شکسته و روزه‌شان صحیح نیست؛^۱

۲. دانشجویی شغل نیست؛ از این رو، دانشجویانی که برای تحصیل علم هفتگی یا روزانه سفر می‌کنند، نماز و روزه‌شان مبنی بر احتیاط است.^۲ این افراد می‌توانند با مراعات شرایط در این مسئله به فتوای مجتهد دیگری عمل کنند؛^۳

۳. دانشجویانی که در زمان تحصیل در استخدام اداره یا سازمان و ... (بورسیه) باشند، حکم نماز و روزه آن‌ها مانند کارکنان شاغل است و اگر سفر بین وطن و محل تحصیل زیاد باشد، به‌طوری‌که دست‌کم در کمتر از ده روز یک سفر داشته باشد، در غیر سفر اول و دوم نماز تمام است.

ب) نماز آیات

۱. نماز آیات دو رکعت است و در هر رکعت پنج رکوع دارد؛^۴

۲. هر یک از رکوع‌های نماز آیات، رکن است که اگر عمدی یا سهوی کم یا زیاد شود، نماز باطل است؛

۳. نماز آیات را می‌توان به جماعت خواند، که در این صورت، حمد و سوره‌ها را فقط امام جماعت می‌خواند.

یک - کیفیت خواندن نماز آیات

نماز آیات را به چند صورت می‌توان به‌جا آورد:

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، همان، ص ۶۴۲.
۲. مقتضای احتیاط جمع است؛ یعنی اینکه نماز را هم شکسته، و هم تمام بخواند.
۳. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ص ۲۰۴.
۴. همان، ص ۱۹۱.

صورت اول: بعد از نیت و تکبیرة الاحرام، حمد و سوره خوانده شود و به رکوع برود؛ سپس، سر از رکوع برداشته و دوباره حمد و سوره را بخواند و به رکوع رود و باز سر از رکوع بردارد و حمد و سوره بخواند و به رکوع رود و سپس، سر از رکوع بردارد و همین طور ادامه دهد تا یک رکعت پنج رکوعی که قبل از هر رکوعی حمد و سوره خوانده است انجام دهد؛ سپس، به سجده رفته و دو سجده نماید و بعد برای رکعت دوم قیام کند و مانند رکعت اول انجام دهد و دو سجده را به جا آورد و بعد از آن تشهد بخواند و سلام دهد.

صورت دوم: بعد از نیت و تکبیرة الاحرام، حمد و یک آیه یا کمتر از آن از سوره‌ای را قرائت کرده و رکوع کند؛ سپس، سر از رکوع بردارد و آیه دیگری از آن سوره را بخواند و به رکوع رود، و بعد سر از رکوع برداشته و آیه دیگری از همان سوره را قرائت کند و همین طور تا رکوع پنجم ادامه دهد تا سوره‌ای که پیش از هر رکوع، یک آیه از آن را قرائت کرده، قبل از رکوع آخر تمام شود؛ سپس، رکوع پنجم را به جا آورد و به سجده رود و پس از اتمام دو سجده، برای رکعت دوم قیام کند و حمد و آیه‌ای از یک سوره را بخواند و به رکوع برود و همین طور مانند رکعت اول ادامه دهد تا تشهد بخواند و سلام دهد و چنانچه بخواهد برای هر رکوعی به یک آیه از سوره‌ای اکتفا کند، نباید سوره حمد را بیش از یک مرتبه در اول آن رکعت بخواند.

توجه: بنابر احتیاط واجب «بسم الله الرحمن الرحيم» را نمی‌توان یک قسمت از سوره به حساب آورد و با آن رکوع کرد.

صورت سوم: یکی از رکعت‌ها را به یکی از دو صورت و رکعت دیگر را به نحو دیگر به جا آورد.^۱

پ) نماز جماعت

۱. جماعت، دست‌کم با دو نفر برپا می‌شود، یک نفر امام و یک نفر مأموم؛ مگر در نماز جمعه و عید فطر و قربان؛

۲. اگر مأموم در آخر یکی از دو طرف صف اول نماز ایستاده باشد، چنانچه مأمومینی که بین او و امام ایستاده‌اند بعد از اینکه امام جماعت شروع به نماز کرد، به طور کامل، آماده اقتدا کردن باشند، می‌تواند به نیت جماعت وارد نماز شود؛

۳. قرائت حمد و سوره برای مأموم در نمازهای ظهر و عصر جایز نیست، حتی اگر برای تمرکز ذهن باشد؛

۴. اگر شخصی در رکعت دوم نماز جماعت برسد و بر اثر جهل به مسئله، تشهد و قنوت را در رکعت بعد به جا نیاورد نمازش صحیح است، ولی بنابر احتیاط، قضای تشهد بر او واجب است و نیز بر او واجب است دو سجده سهو به جا آورد؛

۵. اقتدا به اهل سنت برای رعایت وحدت اسلامی جایز است و اگر حفظ وحدت، مقتضی انجام کارهایی باشد که آن‌ها انجام می‌دهند نماز صحیح و مجزی است، حتی اگر سجده بر فرش و مانند آن باشد، ولی تکتف (دست‌بسته نماز خواندن) در نماز جایز نیست، مگر اینکه ضرورت آن را اقتضا کند.^۱

دو نکته مهم

۱. یکی از سفارشات مهم ائمه اطهار علیهم‌السلام خواندن نماز اول وقت است که برکات بسیاری برای انسان به دنبال دارد. امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

هر که نمازهای واجب را در اول وقتش بخواند و حدود آن را حفظ کند، فرشته‌ای آن را پاک و درخشان به آسمان رساند و آن نماز فریاد زند خدا تو را حفظ کند همان‌گونه که مرا نگاه داشتی و تو را به خدا می‌سپارم همان‌گونه که مرا به فرشته‌ای کریم سپردی و هر که بدون عذر نمازهایش را به تأخیر اندازد، و حدود آن را حفظ نکند، فرشته آن را سیاه و تاریک بالا برد و آن نماز فریاد کشد خدا ضایعت کند آن چنان که ضایع کردی و رعایت نکند آن چنان که رعایت نکردی.^۲

۲. یکی دیگر از دستورهای مهم اسلام درباره نماز، خواندن آن به جماعت است. به دو حدیث اشاره می‌شود:

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

کسی که در هر جا باشد بر نماز جماعت مواظبت کند، فردای قیامت مانند برق جهنده و درخشان در نخستین گروه پیشتانان با چهره‌ای روشن‌تر از ماه شب

۱. همان، ص ۱۹۷.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت علیهم‌السلام، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۱۲۳-۱۲۴.

چهاردهم (بدر) از پل صراط خواهد گذشت و به ازای هر روز و شبی که توفیق شرکت در نماز جماعت داشته است، ثواب یک شهید را به او خواهند داد.^۱

همچنین، می‌فرماید:

جبرئیل با ۷۰ هزار فرشته بعد از نماز ظهر به نزد من آمد و عرض نمود: ای محمد! خدای تعالی تو را سلام داده و دو هدیه برای تو فرستاده است که آن را به هیچ پیغمبری قبل از تو نفرستاده است؛

گفتم: «ای جبرئیل! آن دو هدیه چیست؟»

گفت: «نماز و تر که سه رکعت است و نماز جماعت در پنج وقت؛»

گفتم: «ای جبرئیل! برای امت من در نماز جماعت چیست؟»

گفت: «ای محمد ﷺ! چون دو نفر باشند، خدای تعالی برای هریک در هر رکعت (ثواب) صد و پنجاه نماز، و چون سه نفر باشند، برای هریک در هر رکعت (ثواب) ششصد نماز، و چون چهار نفر باشند، برای هریک در هر رکعت (ثواب) ۱۲۰۰ نماز، و چون پنج نفر باشند، برای هریک در هر رکعت (ثواب) دوهزار و چهارصد نماز، و چون شش نفر باشند، برای هریک در هر رکعت (ثواب) چهار هزار و هشتصد نماز، و چون هفت نفر باشند، برای هریک در هر رکعت (ثواب) نه هزار و ششصد نماز، و چون هشت نفر باشند برای هریک در هر رکعت (ثواب) نوزده هزار و دویست نماز، و چون نه نفر باشند، برای هریک در هر رکعت (ثواب) ۳۶ هزار و چهارصد نماز، و چون ده نفر باشند، برای هریک در هر رکعت (ثواب) ۷۲ هزار و چهارصد نماز بنویسد؛

و چون بیشتر از ده نفر باشند، اگر آسمان‌ها کاغذ شوند و درختان قلم و آدمیان و جنیان با فرشتگان نویسند، بر نوشتن ثواب یک رکعت از آن قادر نباشند؛

ای محمد ﷺ! یک الله اکبر، که مؤمن آن را با امام جماعت درک کند، از ۶۰ هزار حج و عمره، و از دنیا و آنچه در آن است، ۷۰ هزار بار بهتر است؛ یک رکعت نماز که مؤمن با امام جماعت بخواند، از صدقه دادن ۱۰۰ هزار دینار طلا بر مسکینان و نیازمندان بهتر است؛ و یک سجده که مؤمن با امام جماعت بخواند، از آزاد کردن صد بنده بهتر است.^۲

۱. همان، ج ۸، ص ۳۰۷.

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۸۵، ص ۱۴-۱۵.

ت) نماز جمعه

۱. کسی که در نماز جمعه شرکت نکرده است، می‌تواند نماز ظهر و عصر را در اول وقت بخواند و واجب نیست صبر کند تا نماز جمعه تمام شود؛^۱
۲. اگر مأموم به خطبه‌ها نرسد، بلکه فقط هنگام نماز حاضر شود و به امام جمعه اقتدا نماید، نماز او صحیح و مجزی است. حتی اگر امام را در رکوع رکعت آخر نماز جمعه درک کند نیز نماز او صحیح است، اما باید رکعت دوم را خودش بخواند؛^۲
۳. نماز جمعه مانند نماز صبح، دو رکعت است، ولی دو خطبه دارد که امام جمعه، پیش از نماز ایراد آن‌ها را می‌کند؛
۴. مستحب است در نماز جمعه دو قنوت گزارده شود: یکی پیش از رکوع رکعت اول و دیگری پس از رکوع رکعت دوم؛
۵. کسی که نماز جمعه می‌خواند، لازم نیست نماز ظهر را بخواند، ولی خواندن نماز ظهر پس از نماز جمعه از باب احتیاط اشکال ندارد و اقتدا در نماز عصر روز جمعه به غیر امام جمعه اشکال ندارد؛^۳
۶. نماز جمعه از کسی که مسافر است صحیح و مجزی از نماز ظهر است.^۴

۸-۱. روزه

۱-۸-۱. روزه‌های واجب

۱. روزه ماه مبارک رمضان	۳. روزه قضا	۵. روزه روز سوم از ایام اعتکاف
۲. روزه‌ای که به سبب نذر واجب شود.	۴. روزه کفاره	۶. روزه قضای پدریا مادر که بر پسر بزرگ‌تر واجب است. ^۵

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، همان، س ۶۱۰ و ۶۳۱.

۲. ر.ک. همان، س ۶۲۹.

۳. ر.ک. همان، س ۶۱۱.

۴. ر.ک. همان، س ۶۲۵.

۵. همان، س ۵۴۲، ص ۱۰۹.

۱-۸-۲. مُفطرات روزه

روزه‌دار باید از اذان صبح تا مغرب از برخی کارها بپرهیزد و اگر یکی از آن‌ها را انجام دهد، روزه‌اش باطل می‌شود؛ به کارهایی که روزه را باطل می‌کند، «مُفطرات روزه» می‌گویند و عبارت‌اند از:

الف) خوردن و آشامیدن: اگر روزه‌دار عمداً و آگاهانه چیزی بخورد یا بیاشامد روزه او باطل می‌شود، خواه آن چیز از خوراکی‌ها و آشامیدنی‌های معمول باشد و خواه از چیزهای غیرخوراکی، مانند کاغذ یا پارچه و امثال آن، و خواه زیاد باشد یا کم، مانند قطره‌های بسیار کوچک آب یا خرده کوچکی از نان.

ب) جماع یا آمیزش جنسی: آمیزش جنسی روزه را باطل می‌کند، هرچند منی بیرون نیاید. اگر فراموش کند که روزه است و آمیزش جنسی کند، روزه او باطل نمی‌شود، ولی هر لحظه که یادش آمد باید فوراً از حال آمیزش خارج شود، وگرنه روزه‌اش باطل است.

پ) استمناء (خودارضایی جنسی): اگر روزه‌دار عمداً کاری کند که منی از او بیرون بیاید روزه‌اش باطل می‌شود.

محتمل شدن در روز (خروج منی در حال خواب) روزه را باطل نمی‌کند، و هرگاه روزه‌دار بداند که اگر در روز بخوابد محتمل می‌شود، لازم نیست از خواب خود جلوگیری کند.

ت) دروغ بستن به خدا و پیامبران و معصومان علیهم‌السلام: دروغ بستن به خدا و پیامبران و معصومان علیهم‌السلام، بنابر احتیاط (واجب)، موجب باطل شدن روزه می‌شود، هرچند بعداً توبه کند و بگوید که دروغ بسته است.

ث) رساندن غبار غلیظ به حلق: روزه‌دار، بنابر احتیاط واجب، باید غبار غلیظ را، مانند غباری که از جارو کردن زمین خاکی برمی‌خیزد فرو ندهد، ولی صرف داخل شدن غبار در دهان و بینی بدون اینکه به حلق برسد روزه را باطل نمی‌کند؛ همچنین، دود سیگار و دیگر دخانیات، بنابر احتیاط واجب، روزه را باطل می‌کند.

ج) فروبردن همه سر در آب: اگر روزه‌دار عمداً تمام سر را در آب فرو ببرد، بنابر احتیاط واجب، روزه‌اش باطل است و باید روزه آن روز را قضا کند.

چ) باقی ماندن بر جنابت تا اذان صبح: کسی که در شب ماه رمضان دچار جنابت است باید تا پیش از اذان صبح غسل کند و اگر عمداً تا آن هنگام غسل نکند، روزه‌اش باطل است. این حکم درباره روزه قضای ماه رمضان نیز جاری است.

ح) اماله (تنقیه) کردن با مایعات: اماله کردن با چیز روان، اگر چه از روی ناچاری و برای معالجه باشد، روزه را باطل می‌کند.

خ) قی کردن عمدی: هرگاه روزه‌دار عمداً قی کند، اگر چه به واسطه بیماری و مانند آن ناچار به این کار باشد، روزه‌اش باطل می‌شود، ولی اگر سهواً یا بی اختیار قی کند اشکال ندارد.^۱

۸-۳. کفاره روزه

کفاره جریمه‌ای است که برای باطل کردن روزه معین شده است و عبارت است از:

۱. آزاد کردن یک برده؛

۲. دو ماه روزه گرفتن که ۳۱ روز آن باید پی در پی باشد؛

۳. یک وعده غذا دادن به شصت فقیر؛ یا دادن یک مُدّ طعام به هریک از آن‌ها.

کسی که کفاره بر او واجب شود، باید یکی از این سه را انجام دهد و چون امروزه برده به معنای فقهی آن یافت نمی‌شود، باید مورد دوم یا سوم را انجام دهد و اگر هیچ‌یک از آن‌ها برایش مقدور نیست، باید به هر تعداد فقیر که قادر است، غذا بدهد و احتیاط آن است که استغفار نیز بکند و اگر به هیچ وجه، قادر بر دادن غذا به فقرا نیست، فقط کافی است که استغفار کند؛ یعنی با دل و زبان بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ» (از خداوند بخشایش می‌طلبم).

کسی که به سبب ناتوانی بر روزه و غذا دادن به فقیر، وظیفه‌اش استغفار است، اگر بعدها تمکن یافت که روزه بگیرد یا به فقرا غذا دهد، انجام دادن کفاره واجب نیست؛ گرچه احتیاط مستحب است.^۲

در مقدار کفاره تفاوتی نیست بین آن که روزه‌دار، به چیز حلال روزه خود را باطل کند یا به چیز حرام، مثل زنا یا استمنا یا خوردن و آشامیدن حرام، گرچه احتیاط مستحب در افطار به چیز حرام آن است که کفاره جمع پردازد؛^۳ یعنی هم یک برده آزاد کند و هم دو ماه روزه بگیرد و هم شصت فقیر را غذا دهد.^۴

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ص ۲۱۰-۲۱۶.

۲. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتانات، همان، ص ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۴؛ محمدحسین فلاحزاده، همان، ص ۱۱۳، م ۱.

۳. برخی دیگر از فقها چون امام خمینی رحمه‌الله معتقدند که اگر روزه‌دار، روزه خود را با چیز حرامی باطل کند - چه آن چیز اصلاً حرام باشد، مثل شراب و زنا، یا به جهتی حرام شده باشد، مثل نزدیکی با عیال خود در حال حیض - بنا بر احتیاط واجب، باید کفاره جمع پردازد (سیدروح الله موسوی خمینی، توضیح المسائل، همان، م ۱۵۷۶).

۴. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ص ۲۲۰.

۱-۸-۴. چند مسئله

در این موارد انجام دادن قضای روزه واجب است، ولی کفاره ندارد.

۱. عمدی قی کند؛

۲. در ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کند و با حال جنابت، یک یا چند روز، روزه بگیرد؛

۳. در ماه رمضان، بی آنکه تحقیق کند، صبح شده یا نه کاری کند که روزه را باطل می کند؛ مثلاً، آب بخورد و سپس معلوم شود، صبح بوده است؛

۴. کسی بگوید صبح نشده است و روزه دار به گفته او کاری کند که روزه را باطل می کند و سپس، معلوم شود صبح بوده است؛

۵. اگر عمدی روزه ماه رمضان را نگیرد یا عمدی آن را باطل کند، قضا و کفاره واجب می شود؛

۶. اگر پیش از ظهر به مسافرت رود، وقتی به حد ترخص رسید، روزه اش باطل می شود و اگر پیش از آن روزه را باطل کند، بنابر احتیاط واجب، باید کفاره بدهد؛

۷. اگر بعد از ظهر به مسافرت می رود، روزه اش صحیح است و نباید به حکم روزه مسافر آن را باطل کند.

۱-۹. خمس

خمس در لغت به معنی یک پنجم است، و در اصطلاح، یکی از واجبات مهم مالی در دین اسلام به شمار می رود، و عبارت است از مالی که هر فرد واجد شرایط به نسبت یک پنجم طبق ضوابط خاصی باید بپردازد:

۱. هرگاه انسان از کسب حلال مالی به دست آورد، چنانچه از مخارج سال خود او و عیالاتش زیاد بیاید، باید یک پنجم زیادی مال خویش را به عنوان خمس به مرجع خود بپردازد تا در اموری که مربوط به آن است هزینه شود؛

۲. هر فرد مؤمن باید روزی را در سال شمسی یا قمری به عنوان سال خمس خویش قرار دهد تا در آن تاریخ معین به حساب اموال و درآمدهای خود رسیدگی کند؛

۳. پرداخت نکردن خمس مانند کسب مال حرام است و مثلاً، نماز با لباسی که از مالی که خمس آن داده نشده تهیه شده باشد، باطل است.

۱-۹-۱. موارد وجوب خمس

خمس در هفت چیز واجب است: درآمد (منافع کسب و کار)، معدن، گنج، مال حلال مخلوط به حرام، جواهراتی که با غواصی از دریا به دست می‌آید، غنایم جنگی و زمینی که کافر ذمی از مسلمانان می‌خرد.^۱

الف) درآمد: منظور از درآمد در اینجا، مال و ثروتی است که از راه فعالیت‌های اقتصادی به دست می‌آید و به اصطلاح، عنوان کسب در آن دخالت دارد.^۲

در خمس درآمد، مؤونه استثنا می‌شود و خمس ندارد. منظور از مؤونه در اینجا هزینه سالانه است (نه هزینه درآمد) و عبارت است از مخارجی که فرد برای اصلاح امر معاش و معاد خود و خانواده تحت تکفل خویش مصرف می‌کند، مثل مخارج هزینه‌های خوراک، پوشاک، مسکن، اثاث خانه، وسیله نقلیه، کتاب، مسافرت‌های متداول، صدقات، جوایز، نذورات، کفارات، مهمانی‌ها و غیره.^۳

بر هر فرد واجد شرایط واجب است خمس درآمد مازاد بر مؤونه خود را پرداخت کند.^۴ معیار در مؤونه، هزینه متعارفی است که افراد نسبت به شرایط خویش دارند؛ بنابراین، از یک‌سو، محدود به لوازم ضروری و احتیاجات اولیه نیست و از سوی دیگر، شامل مخارجی که ولخرجی، اسراف و تبذیر یا اضافه بر شئون است، از قبیل هزینه‌ها و خرج‌های تشریفاتی در مجالس عروسی و سوگواری و مهمانی و مانند آن نمی‌شود.^۵

۱-۹-۲. تعیین سال خمسی

تعیین سال خمسی برای کسی که درآمد شخصی دارد، هر چند مقدار درآمدش کم باشد، واجب است.^۶

۱. همان، ص ۲۳۷.

۲. همان، ص ۲۳۹.

۳. همان، ص ۲۴۳.

۴. همان، ص ۲۳۹.

۵. همان، ص ۲۴۴.

۶. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتانات، همان، ص ۹۹۷.

۱-۹-۳. کسی که از اول تکلیف خمس نداده

افرادی که خمس بر آن‌ها واجب است، ولی تاکنون آن را نپرداخته‌اند و توانایی پرداخت آن را ندارند یا بر آن‌ها بسیار دشوار است، فقط به سبب این بهانه پرداخت خمس از آن‌ها ساقط نیست، بلکه ادای آن تا حد امکان واجب است. چنین افرادی می‌توانند با دست‌گردان مبالغ بدهی خود با ولی امر خمس یا وکیل او،^۱ آن بدهی را به تدریج و حسب استطاعت خودشان از نظر مقدار و زمان بپردازند.^۲

۱-۹-۴. تصرف در اموالی که خمس آن داده نشده

۱. مکلف پس از رسیدن سال خمسی تا خمس مالش را نداده است، نمی‌تواند در آن تصرف کند و اگر پیش از پرداخت خمس در آن تصرف کند، مقدار خمس آن را ضامن است و چنانچه با عین مالی که خمسش را نداده است کالا یا زمین یا... بخرد، معامله در مقدار خمس فضولی و موقوف بر اجازه ولی امر خمس است؛ که پس از اجازه ولی امر باید خمس آن کالا یا زمین را به قیمت فعلی حساب نماید و آن را بپردازد.^۳
۲. اگر پدر خانواده خود را مستحق می‌داند و مدعی است مالی که خمس بر آن واجب است، ندارد، کافی است و تحقیق در این زمینه، بر فرزند لازم نیست.^۴

۱-۹-۵. استثنای خمس

۱. ارث و هبه و پول فروش آن‌ها خمس ندارد، هرچند قیمت آن‌ها افزایش یابد، مگر اینکه نگهداری آن به قصد تجارت و افزایش قیمت باشد که در این صورت، پس از فروش، بنابر احتیاط واجب، باید خمس ارزش افزوده آن پرداخت شود؛^۵

۱. دست‌گردان یعنی حاکم شرع یا وکیل او با کسی که خمس بدهکار است و توانایی دادن آن را به‌راحتی ندارد، مقدار خمس را بگیرد و دوباره مبلغی به همان اندازه را به او قرض دهد و همراهش این است که خمس از عین به ذمه منتقل می‌شود و بدهکار خمس بعداً آن را هرچند به تدریج، می‌دهد.

۲. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، س ۹۲۵.

۳. همان، س ۹۷۶.

۴. همان، س ۹۳۰.

۵. همان، س ۸۵۹.

۲. خمس در جایزه‌ها، همانند هدیه‌ها، واجب نیست؛^۱ همچنین است عیدی و پاداش دولت به کارمندان^۲ (هرچند بهتر است اگر از مخارج سال اضافه بیاید، خمسش را بدهند [احتیاط مستحب]^۳)؛

۳. مالی که خمسش داده شده است، اگر در سال جدید بدون استفاده باقی بماند [مثل اینکه پول خمس داده شده به عنوان قرض الحسنه در بانک بماند]، دوباره خمس ندارد.^۴

۱-۹-۶. مصرف خمس

۱. خمس به دو قسمت مساوی تقسیم می‌شود: یک قسمت آن سهم مبارک امام^ع است و قسمت دیگر سهم سادات. منظور از امام^ع، امام معصوم هر عصر است که در زمان ما پیشوای دوازدهم امام مهدی حضرت صاحب الامر^ع هستند. منظور از سادات هم کسانی‌اند که از طرف پدر انتساب به جناب هاشم جد پیامبر^ص داشته باشند؛^۵

۲. سهم مبارک امام^ع در زمان ما که دسترسی به آن بزرگوار نیست؛ به‌طور کلی، در اختیار ولی امر مسلمین است تا در مصارفی که مورد رضای امام^ع است از مصالح مسلمین و مخصوصاً اداره حوزه‌های علمیه و مانند آن مصرف کند. اختیار سهم سادات نیز، مانند سهم مبارک امام^ع، مربوط به ولی امر مسلمین است؛ بنابراین، کسی که برعهده او و یا در مال وی مقداری حق امام^ع یا سهم سادات باشد باید آن را به ولی امر خمس یا وکیلی که از طرف او اجازه دارد تحویل دهد و اگر می‌خواهد آن را در یکی از موارد مقرر از قبیل تهیه و توزیع کتاب‌های مفید و لازم دینی، ازدواج سادات نیازمند، پرداخت قبض آب و برق ایشان و مانند آن مصرف کند باید ابتدا راجع به آن اجازه بگیرد؛^۶

۱. همان، ص ۸۵۲.

۲. همان، ص ۸۵۱ و ۸۵۲.

۳. همان، ص ۸۵۱.

۴. همان، ص ۹۵۵.

۵. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ص ۲۶۵.

۶. همان، ص ۲۶۵.

۳. سهم سادات را به کسانی می شود پرداخت که این شروط را داشته باشند: سیادت (سید بودن)، ایمان (شیعه دوازده امامی بودن، فقر (فقر بودن)، واجب النفقه نبودن، در راه معصیت صرف نکردن، اهل معصیت به طور آشکارا نبودن.^۱

۱-۹-۷. پرداخت خمس

نحوه محاسبه خمس در آمد و پرداخت آن:

برای محاسبه خمس سرمایه، ابتدا هرچه کالا و پول نقد وجود دارد را در سر سال خمس حساب و قیمت گذاری کرده خمس آن را می پردازند؛ سپس، در سال بعد مجموعه آن را با سرمایه اصلی می سنجند. اگر چیزی اضافه بر سرمایه موجود باشد، سود محسوب می شود و به آن خمس تعلق می گیرد و اگر چیزی اضافه بر سرمایه اولیه افزوده نشده باشد، پرداخت خمس واجب نیست؛ مثلاً، فردی که سرمایه اش ۹۸ رأس گوسفند و مقداری پول نقد بوده که خمس آن ها را پرداخت کرده، اگر سر سال خمس مجموع قیمت گوسفندهای موجود با اموال نقدی که دارد بیشتر از مجموع قیمت ۹۸ رأس گوسفند با پول نقدی باشد که قبلاً خمس آن را پرداخته، مقدار زائد خمس دارد.^۲

توجه: واجب است در محاسبه خمس سرمایه، کالاها و اجناس (سرمایه غیر نقدی) را به هر صورت ممکن، هر چند با تخمین، تعیین قیمت کرد و ترک این کار به دلیل مشکل بودن جایز نیست.^۳

۱-۱۰. زکات

زکات از واجبات مالی در دین اسلام است که براساس آن، مسلمانان باید مقدار معینی از نه قلم کالا برای مصرف در زندگی فقرا و دیگر امور عمومی اجتماعی بپردازند. پرداخت زکات در نه چیز واجب می شود: گندم، جو، خرما، کشمش، گاو، گوسفند، شتر، طلا و نقره. اسلام برای هریک از این اموال حدی قرارداده که اگر به آن حد رسید پرداخت زکات واجب می شود.

۱. همان، ص ۲۶۶.

۲. همان، ص ۲۶۱.

۳. همان.

زکات دو نوع دارد: زکات مال که به غلات چهارگانه، دام‌ها و سکه‌ها با شرایط خاصی تعلق می‌گیرد و زکات بدن که همان زکات فطره است و در عید فطر پرداخت می‌شود. در پایان ماه مبارک رمضان هر انسانی که درآمد دارد و خرج دیگری را می‌دهد، باید برای خود و هرکدام از افرادی که نان‌خور او هستند سه کیلو گندم یا برنج و مانند اینها یا معادل پولی آن را به فقیر بدهد.

۱۱-۱. امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر یعنی مردم را به کار نیک واداشتن و از کار زشت بازداشتن و از واجبات و فرائض بسیار مهم و بزرگ اسلامی به‌شمار می‌رود.

امر به معروف و نهی از منکر نه تنها به اتفاق فقهای اسلام واجب است، بلکه اصل وجوب آن جزو ضروریات دین مبین اسلام به‌شمار می‌آید. و با رعایت شرایط آن یک تکلیف شرعی عمومی برای حفظ احکام اسلام و سلامت جامعه است.

۱-۱۱-۱. شرایط امر به معروف و نهی از منکر

۱. علم به معروف و منکر؛

۲. احتمال تأثیر؛

۳. اصرار بر گناه؛

۴. نداشتن مفسده.^۱

الف) علم به معروف و منکر: امر و نهی کننده باید معروف و منکر را بشناسد؛ در غیر این صورت، موظف نیست امر به معروف و نهی از منکر کند، بلکه نباید چنین کاری بکند، زیرا ممکن است بر اثر جهل و نادانی امر به منکر و نهی از معروف کند؛ بنابراین، نهی از منکر کردن کسی که نمی‌دانیم کارش حرام است یا نه (مثلاً معلوم نیست موسیقی که گوش می‌دهد از نوع مبتذل و حرام آن است یا حلال) واجب، بلکه جایز نیست.^۲

ب) احتمال تأثیر: یعنی امر و نهی کننده باید احتمال بدهد که امر و نهی او اثر و نتیجه‌ای ولو در آینده دارد.^۳

۱. همان، ص ۲۸۰.

۲. همان.

۳. همان.

پ) **اصرار بر گناه:** یعنی باید شخص گناهکار بر استمرار گناه، اصرار و سماجت داشته باشد و چنانچه معلوم شود که وی بدون اینکه امر و نهی شود خود از خطا دست برمی دارد؛ یعنی معروف را به جا می آورد و منکر را ترک می کند، امر و نهی او واجب نیست.^۱

ت) **نداشتن مفسده:** یعنی باید امر و نهی مفسده نداشته باشد؛ بدین ترتیب، اگر امر و نهی موجب شود به شخص امر و نهی کننده و یا به مسلمان دیگر مفسده ای از قبیل ضرر جانی یا آبرویی یا مالی برسد، در اینجا امر و نهی واجب نیست. البته، مکلف موظف است ملاحظه اهمیت را بکند؛ یعنی باید در تمام معروف و منکرها بین مفسده امر و نهی و مفسده ترک امر و نهی مقایسه کند و سپس، به آنچه مهم تر است عمل نماید.^۲

توجه به دو نکته:

۱. امر به معروف و نهی از منکر در صورتی واجب است که واجد شرایط چهارگانه باشد؛ بنابراین، اگر امر و نهی یکی از آن شرایط را نداشته باشد؛ مثلاً، مفسده داشته باشد، در این صورت، امر و نهی واجب نیست، هر چند شرایط دیگر را دارا باشد.^۳
۲. در امر به معروف و نهی از منکر شرط نیست که امر و نهی موجب بی آبرویی یا کاسته شدن احترام کسی که واجب را ترک کرده و یا فعل حرام را به جا آورده باشد نشود؛ بنابراین، اگر در امر به معروف و نهی از منکر شرایط و آداب آن رعایت شود و از حدود آن تجاوز نشود و در عین حال، مستلزم بی آبرویی یا کاسته شدن احترام کسی که مرتکب خلاف شده شود، اشکال ندارد.^۴

۱-۱۱-۲. مراحل و مراتب امر به معروف و نهی از منکر

۱. امر و نهی قلبی؛
۲. امر و نهی لسانی؛
۳. امر و نهی عملی؛

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۸۱.

۳. همان.

۴. همان.

رعایت مراحل و مراتب امر به معروف و نهی از منکر واجب است؛ یعنی تا به مرحله پایین تر مقصود حاصل می شود نباید وارد مرحله بالاتر شد.^۱

الف) امر و نهی قلبی: مرحله اول امر به معروف و نهی از منکر، امر و نهی قلبی یا امر و نهی با قلب است. مقصود از امر و نهی قلبی، اظهار رضایت یا کراهت قلبی است؛ یعنی، مکلف باید رضایت قلبی خود را نسبت به معروف و تنفر و انزجار درونی خود را نسبت به منکر آشکار کند و از این راه فردی که معروفی را ترک می کند و یا منکری را به جا می آورد را به انجام معروف و ترک منکر وارد نماید.

امر و نهی قلبی (اظهار رضایت و تنفر) درجاتی دارد که تا با پایین ترین درجه و سبک ترین راه می توان امر و نهی کرد و به مقصود دست یافت، نباید متوسل به درجه بالاتر شد.

این درجات بر حسب شدت و ضعف و بر حسب انواعی که دارند، بسیارند. برخی از آن ها عبارت اند از: با تبسم و لبخند و روی گشاده برخورد کردن، چشم فرو بستن، خیره شدن، به روی دست زدن، دندان به لب گرفتن، با دست یا سر اشاره کردن، سلام نکردن، روگرداندن، پشت گرداندن، صحبت را قطع کردن، قهر و ترک معاشرت کردن.^۲

ب) امر و نهی لسانی: مقصود از امر و نهی زبانی این است که مکلف باید با گفتن از فرد بخواهد از منکر دست بردارد و معروف را انجام دهد.

امر و نهی لسانی، درجاتی دارد که تا با پایین ترین درجه و آرام ترین لحن می توان به مقصود رسید نباید اقدام به درجه بالاتر کرد.

این درجات بر حسب شدت و ضعف و بر حسب انواعی که دارند، بسیارند. برخی از آن ها عبارت اند از: ارشاد کردن، تذکر دادن، موعظه کردن، پند و اندرز دادن، مصالح و مفاسد و سود و زیان ها را بر شمردن، بحث و مناظره کردن، استدلالی سخن گفتن، با غلظت و درشتی حرف زدن، با تهدید صحبت کردن.^۳

پ) امر و نهی عملی: مقصود از امر و نهی عملی این است که مکلف باید با اِعمال قدرت و به کار بردن جبر و زور، فرد را از انجام دادن منکر و ترک معروف بازدارد.

۱. همان، ص ۲۸۳.

۲. همان، ص ۲۸۳-۲۸۴.

۳. همان، ص ۲۸۴.

امر و نهی عملی درجاتی دارد که تا با پایین‌ترین درجه و آسان‌ترین روش می‌توان نتیجه گرفت نباید به درجه شدیدتر پرداخت. این درجات برحسب شدت و ضعف و برحسب انواعی که دارند، بسیارند. برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: حایل شدن و جلوی فرد را گرفتن، حربه از دست گرفتن، وسایل گناه را از دسترس او خارج ساختن، عقب راندن، دست فرد را محکم نگهداشتن، حبس کردن، سختگیری کردن، کتک زدن، به درد آوردن، مجروح و زخمی کردن، شکستن عضو، از کار انداختن، ناقص کردن، کشتن.

در زمان حاکمیت و اقتدار حکومت اسلامی می‌توان مراتب بعد از مرحله امر و نهی زبانی را به نیروهای امنیتی داخلی، مانند پلیس و قوه قضائیه، واگذار کرد. در چنین زمانی واجب است مکلفین، به امر و نهی [قلبی و] زبانی اکتفا کنند، و در صورت نیاز به استفاده از زور، موضوع را به مسئولان ذی‌ربط در نیروی انتظامی و قوه قضائیه ارجاع دهند، ولی در زمان و مکانی که حاکمیت و اقتدار با حکومت اسلامی نیست، بر مکلفین واجب است که در صورت وجود شرایط، جمیع مراتب امر به معروف و نهی از منکر را با رعایت ترتیب آن‌ها تا تحقق غرض انجام دهند.^۱

توجه به یک نکته مهم

بر هر مکلفی واجب است شرایط و مراتب امر به معروف و نهی از منکر و موارد وجوب و عدم وجوب آن را یاد بگیرد تا مبادا در امر و نهی خود دچار عمل خلاف و منکر شود.^۲

۱-۱۲. جهاد

جهاد به معنی تلاش و مبارزه‌ای است که برای دعوت به اسلام و بسط و گسترش آن و یا به عنوان دفاع از تجاوز دشمن انجام می‌گیرد. جهاد یکی از مهم‌ترین ارکان دینی است و وجوب آن از ضروریات دین مبین اسلام به‌شمار می‌رود.^۳

۱-۱۲-۱. اقسام جهاد

جهاد بر دو قسم است: ابتدایی و دفاعی

۱. همان.

۲. همان، ص ۲۸۵.

۳. همان، ص ۲۷۴.

الف) جهاد ابتدایی: آن است که برای برداشتن موانع دعوت به اسلام انجام شود و سپاه اسلام بدون آنکه حمله‌ای از سوی دشمن شده باشد با هدف از بین بردن موانع تبلیغ اسلام و برداشتن موانع مسلمان شدن سرزمین‌های دیگر و گسترش اسلام و اعلا‌ی کلمه حق و برپایی شعار دینی و هدایت کفار و مشرکان و برانداختن شرک و بت‌پرستی به جنگ و جهاد پردازند. در حقیقت، هدف از جهاد ابتدایی کشورگشایی نیست، بلکه دفاع از حقوق فطری ملت‌هایی است که به دست قدرت‌های کفر و شرک و استکبار از خداپرستی و توحید و عدالت محروم شده‌اند.^۱

ب) جهاد دفاعی: آن است که به عنوان دفاع و جلوگیری از تجاوز دشمن انجام گیرد و زمانی است که دشمن به سرزمین‌های مسلمانان و مرز و بوم آن‌ها هجوم آورد و قصد تسلط سیاسی یا نظامی یا فرهنگی یا اقتصادی نسبت به آنان داشته باشد.^۲

۱-۱۲-۲. برخی احکام جهاد

الف) جهاد ابتدایی

۱. جهاد ابتدایی اختصاص به زمان پیامبر ﷺ و امام معصوم ﷺ ندارد و فقیه جامع‌الشرایطی که متصدی ولایت امر مسلمین است، در صورت وجود مصلحت، می‌تواند حکم به جهاد ابتدایی کند؛^۳

۲. اهل کتاب (مانند یهودی‌ها و مسیحی‌ها و زرتشتی‌ها) تا زمانی که مطیع قوانین و مقررات دولت اسلامی که در حمایت آن زندگی می‌کنند باشند و کاری که منافی با امان است، انجام ندهند حکم مُعاهد را دارند؛ یعنی، باید جان و مال و آبروی آنان حفظ شود و حقوق مشروع و قانونی آن‌ها مراعات گردد؛^۴

۳. هرگاه کفار به سرزمین اسلامی حمله کنند و کسانی از آنان به دست مسلمین اسیر شود، سرنوشت اسیران جنگی در دست حاکم اسلامی است و آحاد مسلمانان حق تعیین سرنوشت

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ص ۲۷۵.

۴. همان.

اسرا را ندارند؛ بنابراین، جایز نیست که یکی از مسلمانان یک کافر کتابی یا غیرکتابی، اعم از زن یا مرد را در سرزمین کفر یا سرزمین مسلمانان به تملک خود درآورد.^۱

ب) جهاد دفاعی

۱. دفاع از اسلام و مسلمین واجب است و متوقف بر اذن والدین نیست، ولی درعین حال سزاوار است که انسان تا می تواند رضایت آنان را جلب کند؛^۲
۲. اگر حفظ نفس محترمه و جلوگیری از وقوع قتل مستلزم دخالت فوری و مستقیم باشد، این کار جایز، بلکه شرعاً از باب وجوب حفظ جان نفس محترمه واجب است، و از جهت ثبوتی متوقف بر کسب اجازه از حاکم و یا وجود امر به آن نیست، مگر آنکه دفاع از نفس محترمه متوقف بر قتل مهاجم باشد که صورت های متعددی دارد که احکام آن ها هم ممکن است متفاوت باشد.^۳

۱-۱۳. احکام معاملات، ربا، رشوه، قمار، قرض و وام

۱-۱۳-۱. معاملات

معاملات انواع و اقسام فراوانی دارند که در اینجا برخی احکام آن را به اختصار، بیان می کنیم؛^۴ حکم کلی در خرید و فروش عین نجس^۵ عدم جواز است؛ اما گاهی این حکم استثنا می شود، مانند مواردی که در اعیان نجس منفعت عقلایی باشد؛ در آن صورت، خرید و فروش آن جایز می شود. مصادیق:

– خرید و فروش خون انسان اشکال ندارد. اگر در خون حیوان هم منفعت حلالی باشد، اشکال ندارد، اما اگر منفعت حرام مثل اکل و شرب باشد، حرام است؛^۶

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

۴. برای توضیح بیشتر درباره اقسام و احکام معاملات ر.ک. همان، ج ۲، احکام معاملات.

۵. عین نجس یعنی چیزهایی که ذاتاً نجس است، مانند بول و غائط و خون و مردار.

۶. همان، ص ۴.

– خرید و فروش سگ نگهبان و سگ گله و سگ شکاری اشکال ندارد، ولی در غیر این موارد جایز نیست؛^۱

– استفاده از ترقه و مواد قابل انفجار و ساخت و خرید و فروش آن‌ها، در صورتی که موجب اذیت و آزار دیگران باشد یا تبذیر مال به حساب آید یا خلاف قانون و مقررات نظام جمهوری اسلامی باشد، جایز نیست.^۲

الف) خرید و فروش اجناس قاچاق

خرید و فروش اجناس قاچاق، مخالف قوانین جمهوری اسلامی ایران است و جایز نیست؛^۳ مثلاً:

– انتقال و صادرات گوسفند و چهارپایان دیگر، لباس و پارچه و برنج و سوخت و ... به کشورهای خارجی از راه‌های غیرقانونی و برخلاف مقررات دولت اسلامی شرعاً ممنوع است؛^۴
– فروش آرد یارانه‌ای که از طرف دولت به نانوایی‌ها داده می‌شود، اگر نانوای از طرف دولت مجاز به فروش آرد نباشد، جایز نیست و خرید آن نیز از سوی مردم جایز نیست.^۵

۱-۱۳-۲. رشوه

«رشوه» آن مال یا شبه مالی است که در مقابل انجام یا ترک کاری داده می‌شود؛ مثلاً، گاه برای صدور حکمی یا کسب مقامی رشوه می‌دهند و گاه برای سکوت کردن و برملانکردن حقی. بنابراین، در معنای رشوه، معاوضه با انجام کار یا ترک کاری مندرج است.^۶
رشوه در قضا، هم بر راشی (رشوه‌دهنده) و هم بر مرتشی (رشوه‌گیرنده) حرام است. چنانچه راشی مضطر باشد، رشوه برای او به عنوان ثانوی حرام نیست. فرضاً اگر می‌داند که تنها با دادن رشوه، به حق مسلم خود می‌رسد، در اینجا دادن رشوه جایز است (گرچه برای گیرنده جایز نیست).^۷

۱. ر.ک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، استفتانات جدید، همان، س. خرید و فروش سگ چه حکمی دارد؟

۲. همان، س ۱۱۰۶.

۳. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتانات، همان، س ۱۳۵۶.

۴. همان، س ۱۵۲۳.

۵. همان، س ۱۵۲۳.

۶. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۲، ص ۷۳.

۷. همان، ص ۶۸.

۱-۱۳-۳. قمار

۱. بازی با هر چیزی که مکلف تشخیص دهد از آلات قمار است یا در آن شرطبندی شود، به هیچ وجه، جایز نیست و بازی با هر وسیله‌ای که جزء آلات قمار به حساب نیاید، بدون شرطبندی اشکال ندارد؛^۱

۲. تماشای پاسوربازی دیگران اگر مستلزم مفسده باشد یا تأیید عملی آن شمرده شود، جایز نیست.^۲ نیز حضور اختیاری انسان در مجالس قمار جایز نیست؛^۳

۳. اگر در مسابقه، پول را از بازیکنان [برای شرکت در مسابقه] می‌گیرند و سپس، از مال خودشان [نه پول بازیکنان] به برنده جایزه می‌دهند، به طوری که، طرف دیگر چیزی نباخته باشد، اشکال ندارد، ولی اگر پول را از شرکت کنندگان دریافت می‌کنند که به برنده بپردازند، قمار و حرام است؛^۴

۴. بازی با آلات قمار مانند پاسور و غیر آن از طریق کامپیوتر، اگر دونفره باشد، حکم بازی با آلات قمار را دارد؛ اما اگر کسی به تنهایی بازی می‌کند، بر فرض که مفسده‌ای بر آن مترتب نباشد، اشکال ندارد؛^۵

۵. اگر مکلف تشخیص دهد که در حال حاضر شطرنج از آلات قمار محسوب نمی‌شود، ساخت، خرید و فروش، بازی با آن، بدون شرطبندی و آموزش آن، اشکال ندارد.^۶

۱-۱۳-۴. قرض و وام

س. گرفتن کارمزد در صندوق‌های قرض الحسنه چه حکمی دارد؟

ج. کارمزد برای مخارج صندوق، گرفته می‌شود. بنابراین، مسئولان محترم صندوق باید طوری محاسبه کنند که کارمزد به مقدار هزینه‌های جاری صندوق مانند آب و برق و حقوق

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، س ۱۱۲۲.

۲. ر.ک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، استفتائات جدید، همان، س. تماشای پاسوربازی دیگران چه حکمی دارد؟ ...

۳. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، س ۱۱۲۱.

۴. ر.ک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، استفتائات جدید، همان، س. در محله‌ها اعلام می‌شود که می‌خواهند مسابقه

... .

۵. ر.ک. همان، س ۱۱۲۵.

۶. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتائات، همان، س ۱۱۱۸.

کارمندان باشد. حال، اگر این محاسبه صورت گرفت و احیاناً، مبلغی اضافه آمد، مصرف آن بستگی به نظر مسئولان صندوق دارد.^۱

س. آیا معاملات بانک‌های جمهوری اسلامی ایران محکوم به صحت‌اند؟ خرید مسکن و ... با پولی که از بانک‌ها گرفته می‌شود چه حکمی دارد؟ و آیا گرفتن سود در برابر سپرده‌هایی که مردم در بانک می‌گذارند، حلال است؟

ج. به طور کلی، معاملات بانکی که بانک‌ها براساس قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی و مورد تأیید شورای محترم نگهبان انجام می‌دهند، اشکال ندارد و محکوم به صحت است و سود حاصل از به‌کارگیری سرمایه براساس یکی از عقود صحیح اسلامی شرعاً حلال است؛ بنابراین، اگر گرفتن پول از بانک برای خرید مسکن و مانند آن تحت عنوان یکی از آن عقود باشد، بدون اشکال است.^۲

س. آیا بهره‌ای که بانک‌های جمهوری اسلامی از مردم در برابر وام‌هایی که به آنان برای اموری مانند خرید مسکن و دامداری و کشاورزی می‌دهند، مطالبه می‌کنند، حلال است؟

ج. اگر این مطلب صحیح باشد که آنچه بانک‌ها برای ساخت یا خرید مسکن و امور دیگر به مردم می‌دهند، به عنوان قرض است، شکی نیست که گرفتن بهره در برابر آن شرعاً حرام است و بانک حق مطالبه آن را ندارد، ولی ظاهر این است که بانک‌ها آن را به عنوان قرض نمی‌دهند، بلکه عملیات بانکی از باب معامله تحت عنوان یکی از عقود معاملی حلال مثل مضاربه یا شرکت یا جعاله یا اجاره است؛ مثلاً، بانک با پرداخت قسمتی از هزینه ساخت خانه در ملک آن شریک می‌شود و سپس، سهم خود را با اقساط مثلاً بیست ماهه به شریک خود می‌فروشد یا آن را برای مدت معینی و به مبلغ خاصی به او اجاره می‌دهد؛ در نتیجه، این کار و سودی که بانک از این نوع معاملات به دست می‌آورد، اشکال ندارد و این نوع معاملات ارتباطی با قرض و بهره آن ندارند.^۳

س. آیا جایز است قرضی را که بانک برای استفاده خاصی به اشخاص می‌دهد، در امور دیگر مصرف نمود؟

۱. استفتا، مشاهده شده در سایت حوزه نیوز.

۲. همان، س ۱۹۲۲.

۳. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتانات، همان، س ۱۹۲۳.

ج. اگر آنچه بانک به اشخاص می‌دهد واقعاً قرض باشد و شرط کند که حتماً باید در مورد خاصی مصرف شود، تخلف از این شرط جایز نیست. همچنین، اگر آنچه از بانک دریافت می‌کند، به عنوان سرمایه مضاربه یا شراکت و ... باشد، حق ندارد آن را در غیر کاری که بانک به خاطر آن پول را در اختیار او گذاشته است، مصرف نماید.^۱

س. سپرده‌های درازمدت که درصدی سود به آن‌ها تعلق می‌گیرد، چه حکمی دارند؟

ج. سپرده‌گذاری نزد بانک‌ها به قصد به‌کارگیری آن در یکی از معاملات حلال و همچنین، سود حاصل از آن اشکال ندارد.^۲

س. بانک‌ها به سپرده‌های مردم بین سه تا بیست درصد سود می‌دهند، آیا با توجه به سطح تورم، صحیح است این مبلغ اضافی را به عنوان عوض کاهش قدرت خرید سپرده‌های مردم در روز دریافت آن نسبت به روز سپرده‌گذاری محاسبه کرد تا این گونه از عنوان ربا خارج شود؟

ج. اگر آن مبلغ اضافی و سودی که بانک می‌دهد از درآمد حاصل از به‌کارگیری سپرده به وکالت از سپرده‌گذار در ضمن یکی از عقود شرعی صحیح باشد، ربا نیست، بلکه سود معامله شرعی است و اشکال ندارد.^۳

۱-۱۴. احکام آراستگی (محاسن، موی سر، عطر، پوشش و ...)

۱-۱۴-۱. محاسن

۱. تراشیدن ریش، بنابر احتیاط، حرام است و احوط این است که احکام و آثار فسق بر آن مترتب می‌شود؛^۴

۲. به‌طور کلی، تراشیدن آن مقدار از موی صورت که بر آن عنوان تراشیدن ریش صدق می‌کند، بنابر احتیاط، حرام است، ولی تراشیدن مقداری از آن، که عنوان مزبور بر آن صدق نمی‌کند، اشکال ندارد؛ مثل گونه‌ها و زیر گلو؛^۵

۱. همان، س ۱۷۹۰.

۲. همان، س ۱۹۳۵.

۳. همان، س ۱۹۱۴.

۴. همان، س ۱۴۱۳.

۵. همان، س ۱۴۲۰.

۳. کوتاهی و بلندی ریش حد معینی ندارد، بلکه معیار این است که عرفاً بر آن ریش صدق کند و بلند بودن آن بیشتر از قبضه دست کراحت دارد؛^۱
۴. باقی گذاشتن موهای چانه و تراشیدن باقیمانده حکم تراشیدن همه ریش را دارد؛^۲
۵. تراشیدن سبیل و باقی گذاشتن و بلند نمودن آن فی نفسه اشکال ندارد؛ بلند نمودن آن به مقداری که هنگام خوردن و آشامیدن با غذا یا آب برخورد کند، مکروه است.^۳

۱-۱۴-۲. موی سر

- س. تقلید از مدهای غربی در کوتاه کردن مو چه حکمی دارد؟
- ج. معیارهای حرمت در این موارد، تشبیه شدن به دشمنان اسلام و ترویج فرهنگ آنهاست و این موضوع باتوجه به کشورها و زمان‌ها و اشخاص مختلف فرق می‌کند و این امر مختص به غرب هم نیست.^۴

۱-۱۴-۳. عطر حاوی الکل

- س. آیا نماز در لباس معطر به عطرهای امروزی که حاوی الکل است، صحیح است؟
- ج. اگر علم به نجاست آن عطرها نداشته باشد، نماز در این لباس‌های اشکال ندارد.^۵

۱-۱۴-۴. پوشش

۱. به دست کردن انگشتر طلا برای مردان در هیچ حالی جایز نیست و نماز با آن هم، بنابر احتیاط واجب، باطل است؛^۶
۲. پوشیدن طلا، خواه حلقه انگشتر باشد یا غیر آن، برای مردان مطلقاً حرام است، هرچند به قصد زینت نباشد و از دید دیگران مخفی باشد؛^۷

۱. همان، س ۱۴۱۰.

۲. همان، س ۱۴۱۲.

۳. همان، س ۱۴۱۴.

۴. همان، س ۱۳۷۴.

۵. ر.ک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، استفتانات جدید، همان، س ۴۳۶.

۶. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتانات، همان، س ۴۲۴.

۷. همان، س ۴۴۴.

۳. اگر چیزی که طلای سفید نامیده می‌شود همان طلای زرد است که بر اثر مخلوط کردن ماده‌ای رنگ آن سفید شده، حرام است، ولی اگر عنصر طلا در آن به قدری کم است که عرفاً به آن طلا نمی‌گویند، مانع ندارد و پلاتین نیز اشکال ندارد؛^۱
۴. لباس شهرت لباسی است که پوشیدن آن برای شخص، به سبب رنگ یا کیفیت دوخت یا مندرس بودن آن و علل دیگر مناسب نیست؛ به گونه‌ای که، اگر آن را در برابر مردم بپوشد، توجه آنان را به خود جلب می‌کند و انگشت‌نما می‌شود.^۲ پوشیدن لباس شهرت حرام است؛^۳
۵. پوشیدن لباس‌هایی که دولت‌های استعماری تولید می‌کنند، چون ساخت دشمنان اسلام است، فی نفسه اشکال ندارد، ولی اگر این کار مستلزم ترویج فرهنگ غیر اسلامی دشمن باشد یا باعث تقویت اقتصاد آنان برای استعمار و استثمار سرزمین‌های اسلامی شود و یا منجر به وارد شدن ضرر اقتصادی به دولت اسلامی گردد، اشکال دارد و حتی گاهی جایز نیست؛^۴
۶. به طور کلی، پوشیدن کراوات و دیگر لباس‌هایی که پوشش و لباس غیرمسلمانان محسوب می‌شوند؛ به طوری که، پوشیدن آن‌ها منجر به ترویج فرهنگ منحط غربی شود، جایز نیست؛^۵

۱۵-۱. مسائل متفرقه (محرم و نامحرم، احکام نگاه، موسیقی، رقص، ماهواره، سحر و ...)

۱۵-۱. محرم و نامحرم در اسلام

- اگر مرد و زن نامحرم در محل خلوتی باشند که کسی در آنجا نباشد و دیگری هم نمی‌تواند وارد شود، چنانچه بترسند که به حرام بیفتند، باید از آنجا بیرون بروند.^۶
- نکته مهم: در روایت آمده که شیطان گفته است: «اگر مرد و زنی با هم تنها شوند آن قدر وسوسه‌شان می‌کنم که به حرام بیفتند.» پس، اگر با شرایط ذکرشده در مسئله، مرد و

۱. همان، س ۴۴۳.

۲. همان، س ۱۳۶۱.

۳. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۲، ص ۳۶۹.

۴. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتانات، همان، س ۱۳۷۶.

۵. همان، س ۱۳۷۸.

۶. همان، س ۲۴۴۵.

زن نامحرمی با هم تنها شوند در بیشتر موارد باید بترسند که به حرام بیفتند و نترسیدن ارتکاب حرام، بسیار ضعیف است؛ پس، بهتر است به سرعت محل را ترک کنند یا شرایط را به گونه ای فراهم کنند که دیگران هم بتوانند به آنجا وارد شوند و آن‌ها با یکدیگر تنها نباشند.

از نظر فقهی و احکام شرعی زنان به مردان از سه راه محرم می‌شوند: از راه نَسَب، از راه ازدواج و از راه رضاع (شیر دادن). پس، محرم به کسی گفته می‌شود که به دلیل ارتباط نسبی یا سببی یا شیری، ازدواج با او حرام است. انسان می‌تواند به محارم خود به طور عادی و آزاد، نگاه کند و بر آن‌ها لازم نیست در حضور او حجاب داشته باشند.

اما کسانی که با هم محرم نیستند باید در معاشرت، حدود شرعی حجاب و نگاه را مراعات کنند.

الف) محارم نسبی

یک - محارم نسبی مرد

(۱) مادر، مادر بزرگ پدری یا مادری به بالا؛

(۲) دختر و نوه‌های دختری یا پسری تا پایین؛

(۳) خواهر، دختر خواهر و نوه‌های خواهر؛

(۴) دختر برادر و نوه‌های برادر؛

(۵) عمه و عمه‌های پدر یا مادر به بالا؛

(۶) خاله و خاله‌های پدر یا مادر به بالا.

نکته: دیگر زن‌ها در خانواده مانند دختردایی، دخترخاله، دخترعمو، دخترعمه و امثال آن به مرد، نامحرم هستند. و باید خود را در حد شرعی بپوشانند و مرد نیز در نگاه کردن به آنان حدود شرعی را رعایت کند.

دو - محارم نسبی زن

(۱) پدر و پدر بزرگ پدری یا مادری به بالا؛

(۲) پسر و نوه‌های دختری یا پسری تا پایین؛

(۳) برادر، پسر برادر و نوه‌های برادر؛

(۴) پسرِ خواهر و نوه‌های خواهر؛

(۵) عمو و عموهای پدر یا مادر به بالا؛

(۶) دایی و دایی‌های پدر یا مادر به بالا.

نکته: دیگر مردها در خانواده مانند پسرداری، پسرخاله، پسرعمو، پسرعمه و امثال آن به زن، نامحرم هستند. و زن باید خود را در حد شرعی بپوشاند و مردها نیز در نگاه کردن به او حدود شرعی را رعایت کنند.

ب) محارم سببی

یک - محارم سببی مرد

(۱) مادر و مادر بزرگ زن به بالا؛

(۲) دختر زن و نوه‌های آن به پایین [بعد از عمل زناشویی]؛

(۳) زن پدر بر پسر و نوه‌ها به پایین؛

(۴) زن پسر بر پدر و پدر بزرگ به بالا.

نکته: دیگر زن‌ها چون عمه زن، خاله زن، خواهر زن، زن برادر و امثال آن به مرد نامحرم هستند. و در این موضوع فرقی بین آن‌ها با زنان دیگر نیست.

دو - محارم سببی زن

(۱) پدر و پدر بزرگ شوهر به بالا؛

(۲) پسر شوهر و نوه‌های آن به پایین؛

(۳) شوهر مادر بر دختر و نوه‌ها به پایین؛

(۴) شوهر دختر بر مادر و مادر بزرگ به بالا.

نکته: دیگر مردها چون عموی زن، دایی زن، برادر شوهر، شوهر خواهر و امثال آن به زن نامحرم هستند. و در این موضوع فرقی بین آن‌ها با مردهای دیگر نیست.

پ) محارم رضاعی: هرگاه شیرخوارگی با همه شرایط آن تحقق یافت، دایه و شوهر او، پدر و مادر رضاعی کودک شیرخوار شمرده می‌شوند و پدران و مادران آن‌ها اجداد کودک به‌شمار آمده و فرزندان‌شان برادران و خواهران رضاعی کودک می‌شوند - چه آن‌ها که پیش‌تر به دنیا آمده‌اند و

چه آن‌ها که بعداً به دنیا می‌آیند — و درواقع، کودک شیرخوار یکی از فرزندان این خانواده به حساب می‌آید و کلیه کسانی که در محارم نسبی برشمردیم از راه شیرخوارگی بر این کودک محرم می‌شوند.^۱

۱-۱۵-۲. احکام نگاه

الف) نگاه مرد به غیر همسر:

یک - محارم نسبی یا سببی یا رضاعی:

نگاه به عورتین: حرام است.

نگاه به غیر عورتین: با لذت و شهوت حرام است.

دو - غیر محارم:

(۱) نگاه حضوری:

زن مسلمان باشد: نگاه فقط به گردی صورت و میچ دست به پایین، بدون لذت جنسی، و در صورتی که این مواضع بدون آرایش یا زیور باشد، جایز است.

زن غیر مسلمان باشد: نگاه به جاهایی که به صورت متعارف و معمول نمی‌پوشانند، بدون لذت جنسی جایز است.

(۲) نگاه تصویری:

پخش مستقیم باشد: اگر بشناسیم حرام است و در صورت عدم شناخت و بدون لذت جنسی، بنابر احتیاط واجب، حرام است.

عکس یا پخش غیر مستقیم باشد: اگر بشناسیم، مانند نگاه حضوری است.^۲

تمام احکامی که برای نگاه مرد به زن بیان شد، برای نگاه زن به مرد نیز مطرح است.^۳

۱. سیدروح‌الله موسوی خمینی، تحریر الوسیله، ترجمه علی اسلامی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۸۱-۲۹۰.

۲. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۲، ص ۳۷۴.

۳. همان، ص ۳۷۵.

(ب) چند مسئله:

۱. نگاه کردن به وجه و کفین (صورت و دست‌ها تا مچ دست) خانم مسلمانی که حجاب خود را کاملاً رعایت کرده است، به دو شرط اشکال ندارد: ۱. وجه و کفین زینت نشده باشد؛ ۲. نگاه به قصد لذت و ریه نباشد؛^۱
۲. نگاه کردن به خانم مسلمانی که حجاب خود را رعایت نکرده است، جایز نیست. به طور کلی، نگاه کردن به بدن زن نامحرم حرام است، چه آن زن بفهمد یا نفهمد، کور باشد یا بینا، نامحرم فامیل باشد (مثل زن برادر، زن عمو، دخترعمو و دختردایی و ...) یا غریبه باشد. حتی اگر بدون لذت و ریه نگاه کند، حرام است؛^۲
۳. نگاه کردن به عکس زن نامحرم، حکم نگاه کردن به خود زن نامحرم را ندارد. بنابراین، اگر نگاه از روی لذت نباشد و خوف افتادن به گناه وجود نداشته باشد و تصویر هم متعلق به زن مسلمانی نباشد که بیننده آن را می‌شناسد، اشکال ندارد و بنابر احتیاط واجب، نباید به تصویر زن نامحرم که به طور مستقیم از تلویزیون پخش می‌شود، نگاه کرد؛ ولی در پخش غیرمستقیم تلویزیونی اگر ریه و خوف افتادن به گناه نباشد، نگاه کردن اشکال ندارد؛^۳
۴. اگر زنی کلاه‌گیس گذاشته باشد و مرد به موی مصنوعی او نگاه کند، اشکال دارد؛^۴
۵. اگر مشاهده کشتی مردان با حضور زن در میدان کشتی و به طور مستقیم باشد یا زنان آن را به طور زنده و مستقیم از تلویزیون ببینند یا مشاهده کشتی به قصد لذت و ریه باشد یا در آن خوف ارتکاب گناه و فساد وجود داشته باشد، جایز نیست و درغیراین صورت، اشکال ندارد؛^۵
۶. نگاه کردن غیر از شوهر حتی پزشک و بلکه پزشک زن به عورت زن حرام است؛ مگر هنگام اضطراب و برای درمان بیماری؛^۶
۷. یادگیری یا معاینه پزشکی که همراه با لمس یا نظر حرام است (مثل نگاه به عورت، نگاه به بدن نامحرم یا لمس آن) در صورتی جایز است:

۱. سیدمسعود معصومی، احکام روابط زن و مرد و مسائل اجتماعی آنان، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۹، ص ۴۲.

۲. همان، ص ۵۴.

۳. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتانات، همان، س ۱۱۸۲.

۴. ر.ک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، استفتانات جدید، همان.

۵. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتانات، همان، س ۱۱۹۰.

۶. همان، س ۱۳۰۲.

۱. راهی جز آن وجود نداشته باشد؛

۲. دانشجو در مقام یادگیری و تعلّم پزشکی مطمئن باشد:

اولاً، با مراجعه بیماران با این نوع بیماری و بیماری‌های مشابهی که در درمان آن نیازمند چنین یادگیری است، مواجه می‌شود؛

ثانیاً، درمان مریض منوط به این اطلاعات و یادگیری‌هاست.^۱

۱۵-۳. ارتباط با نامحرم در فضای مجازی

س. آیا صحبت یا شوخی با نامحرم به شکل صوتی، تصویری یا نوشتاری و نیز فالو یا لایک کردن جنس مخالف در فضای مجازی حرام است؟

ج. به طور کلی، ارتباط با نامحرم که مستلزم مفسده باشد یا خوف وقوع در حرام در میان باشد، جایز نیست.^۲

۱۵-۴. دست‌دادن با نامحرم

دست‌دادن و تماس بدنی مرد با زن نامحرم حرام است؛ اگرچه از اهل کتاب باشد.^۳

۱۵-۵. موسیقی و غنا

۱. هر موسیقی که به نظر عرف موسیقی لهوی و مطرب و مناسب با مجالس عیش و نوش و گناه و خوش‌گذرانی باشد، موسیقی حرام محسوب می‌شود و فرقی نمی‌کند که موسیقی کلاسیک باشد یا غیرکلاسیک؛ اعم از اینکه مهیج باشد یا خیر و موجب ایجاد حزن و اندوه و حالات دیگر در شنونده بشود یا خیر؛^۴

۲. موسیقی لهوی و مطرب آن است که به سبب ویژگی‌هایی که دارد انسان را از خداوند متعال و فضائل اخلاقی دور نماید و به سمت بی‌بندوباری و گناه سوق دهد و مرجع تشخیص موضوع، عرف است؛^۵

۱. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، رساله آموزشی، همان، ج ۲، ص ۳۸۶.

۲. ر.ک. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، استفتانات جدید، همان.

۳. ر.ک. همان. س. آیا دست‌دادن ... ؟

۴. سیدعلی حسینی خامنه‌ای، اجوبة الاستفتانات، همان، س ۱۱۲۸ و ۱۱۳۲.

۵. همان، س ۱۱۳۰.

۳. غنا عبارت است از صدای انسان در صورتی که با ترجیع و طرب همراه، و مناسب مجالس لهو و گناه باشد که خواندن به این صورت و گوش دادن به آن حرام است؛^۱

۴. استفاده از آلات نوازندگی و موسیقی (مانند دف، طبل، سنتور) برای نواختن موسیقی لهوی و مطرب و مناسب با مجالس لهو و گناه، به طور مطلق، حرام است؛^۲

۵. خواندن به صورت غنا و گوش دادن به آن به طور مطلق حرام است، اعم از اینکه خواننده مرد باشد یا زن و مستقیم باشد یا از طریق نوار و همراه با نواختن آلات لهو باشد یا نه. چه در خانه به تنهایی شنیده شود یا در حضور دیگران و چه در او تأثیر بگذارد یا خیر؛^۳

۶. اگر افراد شنونده و بیننده تشخیص دهند موسیقی که از رادیو و تلویزیون پخش می شود از نوع موسیقی مطرب لهوی مناسب با مجالس لهو و گناه است یا دیدن فیلمی که از تلویزیون پخش می شود، مفسده دارد، دیدن و شنیدن آن ها برایشان جایز نیست و مجرد پخش از رادیو و تلویزیون حجت شرعی برای جواز محسوب نمی شود.^۴

الف) نکته مهم: درباره نواختن و شنیدن موسیقی این نکات را به خاطر داشته باشیم:

۱. خداوند تنها کارهایی را حرام کرده است که بیشترین مفسده را برای انسان دارد؛ پس، نمی توان گفت که هر کار غیر حرامی بدون مفسده و ضرر است. نواختن و شنیدن هر نوع موسیقی، مخرب و مضر و دارای فساد است؛ گرچه نوع مطرب آن بیشترین مفسده را برای انسان دارد. و به همین دلیل، فقط مطرب آن حرام شده است؛

۲. آلات موسیقی در انواع مختلف آن در صدر اسلام توسط اشخاصی - لایابالی و اهل گناه - به کار گرفته می شده است و در این زمینه، افراد بسیاری قانون الهی را از شخص رسول اکرم ﷺ و ائمه اطهار ﷺ جویا می شدند. در تمام بیانات این بزرگواران و پیشوایان بزرگ، حتی یک بار هم مدح نوعی از موسیقی یا استماع نوعی از آن به چشم نمی خورد؛

۱. همان، س ۱۱۳۳.

۲. همان، س ۱۱۳۵ و ۱۱۶۲.

۳. همان، س ۱۱۳۶ و ۱۱۴۳.

۴. همان، س ۱۱۹۵.

۳. فقها و مرزبانان اعمال و رفتار مسلمانان از صدر اسلام تاکنون نیز هیچ‌یک نفرموده‌اند که نواختن موسیقی و استماع آن، لااقل در برخی موارد، کار خوبی است و هیچ‌گاه کسی را به این عمل تشویق نکرده‌اند.

نتیجه آنکه نواختن و شنیدن هر نوع موسیقی، مخرب و مضر و دارای فساد است؛ بنابراین، بهتر است شنیدن موسیقی را حتی از نوع حلالش، ترک کنیم تا گرفتار عواقب ناخواسته موسیقی نشویم. توجه کنیم که برخلاف ادعای برخی، کسی با موسیقی به خدا و سیر و سلوک الی‌الله نمی‌رسد.

۱-۱۵-۶. رقص

۱. به‌طور کلی، اگر رقص به‌گونه‌ای باشد که شهوت را تحریک کند یا مستلزم فعل حرام یا ترتب مفسده باشد یا همراه با فعل حرام (مانند موسیقی و آواز حرام) باشد یا مرد نامحرمی حضور داشته باشد، حرام است و در این حکم تفاوتی بین مجلس عروسی و غیر آن نیست و شرکت در مجالس رقص نیز، اگر تأیید کار حرام دیگران محسوب شود یا مستلزم کار حرامی باشد، جایز نیست و ترک آن مجلس به‌عنوان اعتراض بر کار حرام، اگر مصداق نهی از منکر محسوب شود، واجب است؛^۱

۲. در رقص حرام فرقی میان مرد یا زن نیست و همچنین، فرقی نمی‌کند که در برابر محرم باشد یا نامحرم؛^۲

۳. اگر رقص زن برای شوهرش یا برعکس، همراه ارتکاب حرامی نباشد، اشکال ندارد.^۳

۱-۱۵-۷. دست زدن

به‌طور کلی، کف‌زدن فی‌نفسه به شیوه متعارف در جشن‌های اعیاد یا برای تشویق و تأیید و مانند آن اشکال ندارد، ولی بهتر است فضای مجالس دینی، به‌خصوص مراسمی که در مساجد و

۱. همان، س ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸.

۲. همان، س ۱۱۷۸.

۳. همان، س ۱۱۷۲.

حسینی‌ها و نمازخانه‌ها برگزار می‌شود، به ذکر صلوات و تکبیر معطر گردد تا انسان به ثواب آن‌ها برسد.^۱

۱-۱۵-۸. ماهواره

۱. برنامه‌هایی که ماهواره‌های غربی پخش می‌کند و همچنین، برنامه‌های تلویزیونی بیشتر دولت‌های مجاور، دربردارنده آموزش افکار گمراه‌کننده و تحریف حقایق و لهو و فساد است و غالباً مشاهده آن‌ها باعث گمراهی و فساد و ارتکاب کارهای حرام می‌گردد. بنابراین، دریافت و دیدن آن‌ها جایز نیست؛^۲

۲. دستگاه آنتن ماهواره‌ای چون فقط وسیله‌ای برای دریافت برنامه‌های تلویزیونی است که هم برنامه‌های حلال دارد و هم برنامه‌های حرام، حکم آلات مشترک را دارد؛ بنابراین، خرید و فروش و نگهداری آن برای استفاده در امور حرام، حرام است و برای استفاده‌های حلال جایز است، ولی چون این وسیله برای کسی که آن را در اختیار دارد، زمینه دریافت برنامه‌های حرام را کاملاً فراهم می‌کند و غالباً از آن بهره‌برداری حرام می‌شود و نگهداری آن در خانه مفسد دیگری را نیز دربردارد، خرید و نگهداری آن جایز نیست، مگر برای کسی که اطمینان دارد از آن بهره‌برداری حرام نمی‌کند و نصب آن در خانه نیز مفسد دیگری را دربر ندارد، ولی اگر قانونی در این مورد وجود داشته باشد، باید مراعات گردد.^۳

۱. همان، س ۱۱۸۲.

۲. همان، س ۱۱۸۴.

۳. همان، س ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴.

فصل دوم:

تاریخ اسلام

تاریخ در لغت به معنای «تعیین وقت و زمان» است^۱ و در اصطلاح، به گزارش وقایعی اطلاق می‌شود که در گذشته روی داده^۲ و انسان آن را تجربه کرده است.^۳

تاریخ یکی از دانش‌های پرفایده و آگاهی‌بخش است که افزون‌بر ایجاد معرفت و شناخت دربارهٔ گذشته‌ها، در تولید خودآگاهی جوامع و حراست از آرمان‌ها و فرهنگ‌ها نیز مؤثر است؛ از همین رو، همهٔ جوامع بشری به آن اهمیت می‌دهند و در فراگیری آن کوشش می‌کنند.

تاریخ صدر اسلام از مهم‌ترین دوره‌های تاریخ بشری است که شناخت و آشنایی با آن، برای هر مسلمانی مفید و سازنده است. شناخت ادوار زندگانی معصومان (ع) و وضع حاکم بر آن دوره، برای فهم چگونگی رفتار آن بزرگواران با حاکمیت و شرایط عصرشان ضروری است.

۱-۲. نگاهی اجمالی به زندگانی پیامبر (ص) در مکه

در آغاز بعثت پیامبر (ص) و ظهور دین اسلام کمتر کسی باور داشت که این دین الهی در مدتی اندک چنین تحول عظیمی، نه تنها در جزیره العرب، بلکه در جهان آن روز ایجاد کند.

۱. محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۲۰۰۰م، ذیل واژه «أرخ».

۲. سیدصادق سجادی و هادی عالم‌زاده، تاریخ‌نگاری در اسلام، تهران، سمت، ۱۳۸۶، ص ۹-۱۰.

۳. مایکل استنفورد، درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه مسعود صادقی، تهران، سمت، ۱۳۸۵، ص ۳۳.

از مهم‌ترین مباحثی که باید برای تحلیل و بررسی تاریخ صدر اسلام به آن توجه داشت، تبار و نیاکان پیامبر ﷺ است. مباحثی چون اختلاف ریشه‌دار بنی‌هاشم و بنی‌امیه تنها از طریق بررسی تبار و نیاکان رسول اکرم ﷺ مشخص می‌شود.

۲-۱-۱. تبار پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ از قبیلهٔ قریش بود و قریش از بزرگ‌ترین و پرنفوذترین قبایل عرب محسوب می‌شد؛ به گونه‌ای که، همهٔ قبایل و طوایف در برابر قریش خاضع بودند و آنان را اشراف خود می‌دانستند.^۱ نسب رسول خدا ﷺ به حضرت اسماعیل، فرزند حضرت ابراهیم، می‌رسید. از اجداد معروف و سرشناس پیامبر ﷺ، قُصَی بن کلاب بود که از زمان او سلطهٔ قریش بر کعبه آغاز گردید.^۲

پس از مرگ قصی، فرزندان او وارث مناصب شدند، کلیدداری و پرچم و ریاست «دارالندوه»^۳ از آن بنی‌عبدالدار شد و سقایت و وفادت (آب دادن و پذیرایی از حجاج) از آن بنی‌عبدمناف.^۴ به مرور، قدرت متمرکز قریش تجزیه شد و در میان قبیلهٔ قریش، دو جریان عمده پدید آمد که یکی بنی‌عبدشمس یا بنی‌امیه و دیگری بنی‌هاشم بود.^۵

پس از مرگ مطلب (برادر هاشم)، برادرزاده‌اش عبدالمطلب سرپرستی قبیلهٔ قریش و امور کعبه را برعهده گرفت. قریش عبدالمطلب را بسیار دوست می‌داشت و در کارهای مهم به او رجوع می‌کرد. وی تا هنگام مرگ، سرور و سالار قریش بود.^۶

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۶۷م، ج ۱۵، ص ۳۱۱.

۲. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، تاریخ یعقوبی، ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶، ج ۱، ص ۳۰۸.

۳. از جمله اقدام‌های ارزشمند قصی تأسیس مجلس مشورتی «دارالندوه» بود. با بنای این مکان، همهٔ امور مربوط به کعبه و نیز امور مهم دیگر، از برگزاری مراسم ازدواج گرفته تا مسائل قضایی و نظامی، در این مجلس صورت می‌گرفت (عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، المعارف، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۵ق، ص ۷۰؛ محمد بن هشام، سیرت رسول‌الله، ترجمهٔ رفیع‌الدین اسحاق بن محمد همدانی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۳۲؛ احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۰۷ و ۳۰۸).

۴. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۰۹-۳۱۰.

۵. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۸۰۴.

۶. عباس زریاب خویی، سیرهٔ رسول‌الله، تهران، سروش، ۱۳۸۸، ص ۵۶.

در بین فرزندان عبدالمطلب، ابوطالب شخصیتی ممتاز بود و جانشین پدر گشت. همچنین، وی پس از رحلت عبدالمطلب، سرپرستی و حمایت پیامبر ﷺ را نیز برعهده گرفت^۱ و در تمامی مراحل به همراه خانواده خود به حمایت از پیامبر ﷺ برخاست.^۲

با وجود فضایل ممتاز، در آستانه بعثت از قدرت و نفوذ سیاسی بنی هاشم کاسته شد و در مقابل، بنی امیه به مرور اقتدار چشمگیری به دست آورد؛ به طوری که، ابوسفیان همه قدرت مکه را با رضایت رؤسای اکثریت قبایل قریش در انحصار خود درآورد.

۲-۱- تولد و کودکی

حضرت محمد ﷺ در هفدهم ربیع الاول عام الفیل،^۳ مصادف با ۵۷۰ میلادی، در شهر مکه به دنیا آمد. پدرش، عبدالله و مادرش آمنه، دختری نجیب و با تقوا از تیره شرافتمند بنی زُهره بود.^۴

عبدالله پس از ازدواج با آمنه برای تجارت عازم شام شد، اما هنگام بازگشت در یثرب بیمار و در همان جا درگذشت. زمانی که عبدالله از دنیا رفت، همسرش حضرت محمد ﷺ را باردار بود و یگانه فرزند آن‌ها دو ماه پس از درگذشت پدر به دنیا آمد.^۵

حضرت محمد ﷺ، براساس رسم اعراب مکه، تا پنج سالگی نزد دایه‌اش، حلیمه، بزرگ شد. و پس از آن تحویل مادرش آمنه و جدش عبدالمطلب شد.^۶ او به فاصله کوتاهی در

۱. علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶، ج ۱، ص ۶۳۰.

۲. پس از بعثت پیامبر ﷺ وقتی قریش به سبب اقدامات رسول خدا ﷺ، برای اعتراض نزد ابوطالب می‌روند، وی به حمایت از ایشان می‌پردازد و از بنی هاشم و بنی عبدالمطلب می‌خواهد تا همراه پیامبر ﷺ باشند و وی را یاری کنند (محمد بن هشام، همان، ج ۱، ص ۲۳۸-۲۳۹). این امر باعث شد پیامبر ﷺ و مسلمانان از آسیب کفار قریش در امان باشند. هنگام محاصره اقتصادی قریش برضد پیامبر ﷺ و مسلمانان نیز باز بنی هاشم از پیامبر ﷺ حمایت کردند. البته، در میان بنی هاشم، هیچ‌کس مانند ابوطالب از رسول خدا ﷺ پشتیبانی نکرد.

۳. «عام الفیل» سال لشکرکشی ابرهه به جزیره العرب بود که گویا به تحریک دولت روم انجام شد.

۴. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۶۱؛ مصعب بن عبدالله بن مصعب الزبیری، نسب قریش، قاهره، دارالمعارف، ص ۲۰.

۵. علی بن حسین مسعودی، همان، ص ۶۲۹؛ احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ص ۳۶۲.

۶. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ص ۹۳؛ علی بن حسین مسعودی، همان، ص ۶۲۰ و

شش سالگی مادر و در هشت سالگی جدش را از دست داد و عمویش ابوطالب سرپرستی ایشان را برعهده گرفت.^۱

۲-۱-۳. جوانی تا بعثت

از معروف ترین وقایع دوران جوانی محمد ﷺ شرکت در قراردادی موسوم به «حلف الفضول» بود. براساس آن، سران برخی تیره های قریش متعهد شدند نگذارند در سرزمین مکه به کسی ستم شود و چنانچه ستم دیده ای پیدا شد، به حمایت او برخیزند و حقش را بستانند.^۲

دیگر واقعه مهم دروان جوانی محمد ﷺ ازدواج با خدیجه دختر خُوَیلد است. خدیجه زنی شریف و ثروتمند بود که سرمایه اش را برای تجارت در اختیار بازرگانان می گذاشت.^۳

از ازدواج پیامبر ﷺ تا ده سال، واقعه خاصی از ایشان در منابع تاریخی ذکر نشده جز آنکه پنج سال پیش از بعثت قریش تصمیم گرفت تا کعبه را که به سبب سیل ویران شده بود، تعمیر کند چون زمان نصب حجرالأسود رسید، دامنه اختلاف بر سر افتخار نصب آن بالا گرفت.^۴ به پیشنهاد محمد جامه ای آوردند و حجرالأسود را در میان آن نهادند. هر طایفه یک گوشه آن را گرفت و بلند کرد. سپس، او با دست خویش سنگ را برداشته، در جایش نهاد و بدین ترتیب، اختلاف را رفع کرد.^۵

۲-۱-۴. بعثت پیامبر اعظم ﷺ

در چهل سالگی، اراده خداوند بر این تعلق گرفت که آن حضرت را به پیامبری برگزیند و مأموریت هدایت و رهبری بشر را به او واگذار کند.^۶

۱. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ص ۳۶۳-۳۶۹؛ علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۲۰-۶۳۰.

۲. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ص ۳۷۱-۳۷۳. پیامبر ﷺ در ۲۵ سالگی در این پیمان شرکت کرد و بعدها نیز به آن افتخار کرد و می فرمود: «اگر بار دیگر بدان دعوت شوم، می پذیرم» (یحیی بن جابر بلاذری، انساب الاشراف، قم، احیاء الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۶ق، ص ۱۲ و ۱۳).

۳. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۷۵-۳۷۶.

۴. همان، ص ۳۷۴؛ ابن قتیبه دینوری، همان، ص ۱۵۰.

۵. علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۴۲.

۶. برای آگاهی از داستان ابلاغ وحی توسط جبرئیل، ر.ک. محمد بن هشام، همان، ج ۱، ص ۲۵۲؛ احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۷۷-۳۷۸؛ علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۳۱.

رسول خدا ﷺ تا سه سال دعوت خود را آشکار نکرد،^۱ زیرا زمینه برای آن فراهم نشده بود. ایشان مخفیانه با کسانی که آمادگی داشتند ملاقات و آنان را به اسلام دعوت می‌کرد. سه سال پس از بعثت، پیامبر ﷺ دستور یافت تا نزدیکان خود را (قریش) به دین اسلام فراخواند.^۲ از دعوتش چندان استقبال نشد و بر شمار اسلام‌آوردندگان چندان نیفزود. رسول اکرم ﷺ پس از تبلیغ خویشاوندان، از جانب خداوند مأموریت یافت که دعوت خویش را آشکار، و همگان را به اسلام دعوت کند. به دنبال این مأموریت بزرگ، پیامبر خدا ﷺ میان جمعیت مشرکان حاضر شد و آنان را به‌سوی توحید و اسلام دعوت نمود و از شرک و بت‌پرستی بر حذر داشت. اشراف مکه دعوت جدید را که بر وحدانیت خدا و برابری انسان‌ها تأکید بسیار داشت، بر نتافتند، اما فرودستان دین جدید را با دل و جان پذیرا شدند و گروه‌گروه به آن گرویدند؛ برخی ایشان همچون عمار یاسر و بلال حبشی بعدها از بزرگان صحابه شدند.

۲-۱-۵. عملکرد جریان مشرکان مکه در برابر پیامبر ﷺ

مخالفت سران جریان شرک با پیامبر ﷺ مراحل مختلفی دارد؛ سیر آن از ملایمت و بیشتر با بی‌اعتنایی آغاز شد و با پافشاری و استقامت رسول خدا ﷺ و افزایش شمار مسلمانان شدت گرفت.^۳

سران قریش که عمدتاً در زمره اشراف و بزرگان مکه بودند، هم‌زمان دو نقشه را به اجرا گذاشتند: اول، طرح جدا کردن ابوطالب از رسول خدا ﷺ و در تنگنا قرار دادن او، زیرا تنها حامی قدرتمند ایشان ابوطالب بود؛^۴ دوم، افزایش فشارها بر پیامبر ﷺ تا بدین‌وسیله ایشان از دعوت خود منصرف شود.

وقتی مشرکان از جدا کردن ابوطالب از پیامبر ﷺ ناامید شدند، فشارهای خود را بر پیامبر ﷺ و یاران تازه‌مسلمانانش افزودند. پرسش‌های بی‌منطق و نامعقول، شکنجه‌های جسمی و روحی، تهمت سحر و جنون و حربه‌هایی از این دست، شیوه مبارزه مشرکان برضد رسول خدا ﷺ و

۱. همان، ص ۶۲۱.

۲. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۸۳.

۳. ر.ک. محمد بن هشام، همان، ج ۱، ص ۲۰۶-۲۰۸.

۴. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۷۹-۳۸۲.

یارانش بود.^۱ هجرت یاران رسول اکرم ﷺ به حبشه در نتیجه همین افزایش فشارها صورت گرفت. تعدادی از مسلمانان در سال پنج بعثت، (۸۳ مرد و ۱۸ زن) به سرپرستی جعفر بن ابی طالب به حبشه هجرت کردند.^۲

شکست دیپلماسی سیاسی مشرکان در برگرداندن مسلمانان از حبشه، سبب شد، آنان فشار بر پیامبر ﷺ و مسلمانان را دوچندان کنند؛ ازاین‌رو، گروهی مأمور تفتیش عقاید شدند تا مسلمانان را شناسایی کنند. اگر شخص تازه‌مسلمان از قبیله و طبقات بالای جامعه بود و قتل یا آزارش ممکن نبود، به سرزنش وی می‌پرداختند و اگر از بازرگانان بود به تحریم اقتصادی، تاراج اموال و ورشکستگی تهدید می‌شد و چنانچه از افراد متوسط و تهی‌دستان یا بردگان بود، شکنجه می‌شد و گاه زیر شکنجه به شهادت می‌رسید؛ نمونه بارز آن شهادت پدر و مادر عمار یاسر است.

۲-۱-۶. محاصره اقتصادی مسلمانان

اظهار علاقه برخی جوانان مکه به اسلام و بی‌نتیجه ماندن بسیاری از روش‌های سرکوب، سران شرک را به فکر انزوای سیاسی - اجتماعی و حصر اقتصادی مسلمانان، به‌ویژه بنی‌هاشم، انداخت. در سال هفتم بعثت قریش پیمانی نهاد تا هرگونه ارتباط اعم از ازدواج یا خرید و فروش با خاندان و پیروان پیامبر ﷺ ممنوع باشد. آنان پیمان خویش را بر صحیفه‌ای نوشتند و به دیوار کعبه آویختند و سوگند یاد کردند که در صورت تسلیم نشدن محمد ﷺ در برابر خواسته‌شان، تا پای جان بدان وفادار باشند.^۳

پیامبر ﷺ و یارانش به‌ناچار به دره‌ای میان کوه ابی‌قیس و شعب ابی‌عامر، مشهور به «شعب ابوطالب»، در سیصد متری مکه پناه بردند. تاجایی که ممکن بود، نه کسی به آنجا می‌آمد و نه خود از آن بیرون می‌شدند. در این محاصره که سه سال طول کشید، بر مسلمانان فشار و سخت‌گیری بی‌اندازه‌ای شد. ناله جگرخراش فرزندان بنی‌هاشم به گوش سنگدلان مکه می‌رسید، ولی بر دل آنان اثری نداشت. مسلمانان با خوردن یک دانه خرما روزگار می‌گذراندند

۱. محمد بن هشام، همان، ج ۱، ص ۲۳۵-۲۴۵.

۲. محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دارصادر، ۱۹۰۳م، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۰۹؛ احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۸۸.

و چه بسا، گاهی یک دانه خرما را نیز دو نیم می کردند. در این سه سال فقط در ماه های حرام که امنیت کامل در سراسر شبه جزیره حکم فرما بود، بنی هاشم از شعب بیرون می آمدند و به داد و ستد مختصری می پرداختند. رسول خدا ﷺ نیز فقط در همین ماه ها قادر به تبلیغ دین اسلام بودند. البته، در همان ماه ها نیز قریشیان آرام نمی نشستند؛ مثلاً، اگر مسلمانان می خواستند از تاجران چیزی بخرند، درست همان موقع آن کالا را به قیمتی بیشتر از فروشنده می خریدند و از این راه، نیروی خرید را از مسلمانان سلب می کردند.^۱

سرانجام، پس از آنکه در سال دهم بعثت خطوط آن صحیفه را مورپانه از میان برد، قریش از محاصره مسلمانان دست کشید. پس از آزادی مسلمانان از شعب، پیامبر ﷺ دو تن از نزدیک ترین یارانش خدیجه و ابوطالب را از دست داد.^۲ فداکاری های ابوطالب در دفاع از رسول خدا ﷺ گواه ایمان وی بود. ابوطالب برای حمایت از اسلام و حراست از پیامبر ﷺ، سه سال سختی و زندگی در شعب ابی طالب را بر ریاست قریش ترجیح داد و تا پایان محاصره همه مشکلات را در آن اوضاع طاقت فرسا تحمل کرد و سرانجام، بر اثر ضعف جسمانی جان داد.^۳

۲-۲. نگاهی اجمالی به زندگانی پیامبر ﷺ در مدینه

پیامبر اکرم ﷺ پس از رفع محاصره با از دست دادن ابوطالب، حامی سیاسی، و خدیجه، حامی اقتصادی و مونس خود و همچنین، افزایش فشارهای مشرکان تصمیم گرفت مرکز ابلاغ رسالت و دعوتش را تغییر دهد؛ از این رو، در جست و جوی اقوام و قبایلی برآمد که شاید دل هایشان آمادگی بیشتری برای پذیرش اسلام داشته باشد.

منابع تاریخی مواردی از دیدارهای پیامبر ﷺ با افرادی از قبایل عرب دیگر مناطق، همچون طائف و یثرب ثبت کرده اند؛ یکی از این دیدارها در موسم حج سال یازدهم بعثت، با گروهی از

۱. جعفر سبحانی، فزاهایی از تاریخ پیامبر اسلام، تهران، مشعر، ۱۳۸۹، ص ۱۴۸. برای توضیح بیشتر ر.ک. ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۶۵-۶۹.

۲. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۹۳؛ علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۳۸؛ ابن قتیبه دینوری، همان، ص ۱۵۰-۱۵۱.

۳. برای توضیح بیشتر ر.ک. محمد بن سعد، همان، ج ۱، ص ۱۱۹.

قوم «خَزرج» از اهالی یثرب صورت گرفت که آنان دعوت پیامبر ﷺ را پذیرفتند؛ ازاین‌رو، یثرب مقصد هجرت، و کانون توجه پیامبر ﷺ واقع شد.^۱

۲-۱. توطئه قتل پیامبر ﷺ و ماجرای «لیلة المبيت»

هنگامی که پیامبر ﷺ تصمیم گرفت به یثرب هجرت کند، مشرکان قریش در «دارالندوه» جمع شدند و بر قتل پیامبر ﷺ هم‌پیمان شدند، زیرا می‌دانستند که اگر آن حضرت ﷺ به یثرب برود، دیگر دسترسی به او ممکن نیست و در نتیجه، با رشد و گسترش بیش از پیش اسلام روبه‌رو می‌شوند. البته، این توطئه با فداکاری حضرت علی ﷺ ناتمام ماند.

یکی از مقاطع حساس و صفحات درخشان تاریخ زندگی علی ﷺ واقعه خوابیدن او در بستر پیغمبر ﷺ است،^۲ آن هم در شبی که چهل نفر از چهل قبیله مختلف، تصمیم به قتل آن حضرت ﷺ گرفته بودند. این شب در تاریخ اسلام به «لیلة المبيت» شهرت یافت.

آن شب علی ﷺ در بستر پیامبر ﷺ خوابید و ردای مخصوص پیامبر ﷺ را بر خود کشید و اوج ایثار در راه ولایت را برای همیشه تاریخ به پیروانش آموخت. به فرموده مقام معظم رهبری رحمته الله:

نکته بسیار مهم، زمان ایثار حضرت علی ﷺ است؛ هر چند هجرت رسول اکرم ﷺ [به مدینه] از روی اجبار و ناچاری و زیر فشار قریش بود، اما آینده روشنی داشت [و] همه می‌دانستند که این هجرت مقدمه پیروزی‌هاست ... درست لحظه‌ای که نهضت از دوران سختی وارد دوران عزت و پیروزی می‌شود و همه معمولاً می‌کوشند زودتر خودشان را برسانند تا از مناصب اجتماعی چیزی بگیرند، جایگاهی پیدا کنند، امیرمؤمنان ﷺ آماده شد تا در جای پیامبر ﷺ بخوابد. در شبی که کشته شدن کسی که در بستر می‌خوابد، تقریباً قطعی و مسلم بود، در این لحظه امیرالمؤمنین ﷺ ایثار می‌کند؛ ازاین‌رو، ایثار امیرالمؤمنین ﷺ یک حادثه فوق‌العاده مهم است.^۳

پیامبر ﷺ از خانه‌اش خارج شد؛ درحالی‌که، علی ﷺ در بستر وی خوابیده بود. مهاجمان، سپیده‌دم با شمشیرهای برهنه به قصد کشتن حضرت محمد ﷺ به بسترش

۱. محمد بن هشام، همان، ج ۱، ص ۴۴۹؛ محمد بن سعد، همان، ج ۱، ص ۱۴۶.

۲. علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۳۴.

۳. مرکز صهباء (مؤسسه جهادی)، انسان ۲۵۰ ساله (بیانات امام خامنه‌ای رحمته الله درباره زندگی سیاسی - مبارزاتی ائمه معصوم علیهم‌السلام)، تهران، مؤسسه ایمان جهادی، ۱۳۹۰، ص ۷۵.

حمله‌ور شدند، ولی وقتی ردا را کنار زدند، حضرت علی^ع را در بستر به جای رسول خدا^ص دیدند.^۱

۲-۲-۲. هجرت و شکل‌گیری حکومت اسلامی در مدینه

هجرت پیامبر^ص از مکه به مدینه در ربیع الاول سال چهاردهم بعثت صورت گرفت.^۲ این هجرت، با همه مشکلاتش، گامی اساسی برای بنیان جامعه اسلامی بود. پیامبر^ص و دیگر مؤمنان با هجرت به مدینه از مرحله تبلیغ و دعوت به مرحله تأسیس حکومت اسلامی درآمدند؛ درواقع، با هجرت پیامبر^ص از مکه به مدینه، مسلمانان برای خود تشکیلات سیاسی و نظامی یافتند؛ ازاین‌رو، این واقعه مبدأ و سرآغاز تاریخ اسلام شد.

۳-۲-۲. پیمان مؤاخات (برادری) و اهمیت آن

اقدام مهم و اساسی پیامبر^ص در آغازین سال حکومت نبوی، پس از ساخت مسجد،^۳ انعقاد پیمان برادری میان مسلمانان بود که هشت ماه پس از ورود ایشان به مدینه صورت پذیرفت.^۴ از گزارش مؤرخان چنین به دست می‌آید که در یک مجلس حدود ۴۵ نفر انصاری با ۴۵ تن از مهاجران، با یکدیگر عقد مؤاخات بستند. با ورود مهاجران جدید نیز عقد اخوت استمرار یافت؛ به طوری که، به نقل بلاذری هیچ مهاجری بدون برادر و انواده نشد.^۵ این اقدام رسول خدا^ص به منظور نزدیک ساختن قلوب مسلمانان به یکدیگر، پر کردن خلأ قطع ارتباط مهاجران با خویشاوندان مشرک خود، و همچنین، کاستن از پیمان‌ها و حلف‌های جاهلی، و جایگزین ساختن مهر و محبت به جای حقد و کینه نقش بسزایی داشت.

۱. ر.ک. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ج ۱، ص ۳۹۸-۳۹۹؛ محمد بن هشام، همان، ج ۱، ص ۴۶۳.

۲. علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۳۴؛ عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، همان، ص ۱۵۱.

۳. نخستین اقدام مهم پیامبر^ص در مدینه ساخت مسجد بود که مرکزیت عبادی، نظامی و سیاسی داشت و نقش اساسی در شکل‌دهی جامعه اسلامی ایفا می‌کرد. رسول الله^ص پس از ورود به مدینه در «قُبا» توقف کرد و شالوده مسجدی را برای اهالی این منطقه بنا نهاد که بعدها «مسجد قُبا» نام گرفت. این نخستین مسجدی بود که در اسلام بنا شد (توبه: ۱۰۸) (علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۳۵؛ محمد بن هشام، همان، ج ۱، ص ۴۷۵).

۴. عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، همان، ص ۱۵۲.

۵. یحیی بن جابر بلاذری، همان، ج ۱، ص ۲۷۰.

۲-۲-۴. پیمان‌نامه مدینه

یثرب، در آستانه هجرت پیامبر ﷺ، ترکیبی از عناصر و قبایل مختلف بود و وحدت و یکپارچگی نداشت؛ ازاین‌رو، رسول خدا ﷺ بر تنظیم روابط اجتماعی مدینه در سایه دین خدا و در چهارچوب دولتی واحد همت گماشت. مهم‌ترین اقدام دراین زمینه، برقراری پیمان‌نامه عمومی میان همه عناصر و تشکّل‌های موجود در مدینه (اعم از موافق و مخالف) بود.

ایشان آگاه بود که برای تحقق آرمان‌های بزرگ اسلام، فضایی آرام و به‌دور از تضادهای قومی و قبیله‌ای نیاز است. ازاین‌رو، در این منشور اساسی بر آن شد، ضمن حفظ برتری اسلام، احساس تفاخر و تضادهای قومی و مذهبی را به همزیستی مشترک و دفاع از مرکز حکومت اسلامی مبدل سازد و بنیاد امت واحد را پی ریزد.^۱

در این پیمان‌نامه عمومی، در کنار نوع تعامل با یهودیان، که جامعه‌ای غیرخودی به‌شمار می‌آمدند، به مسائل عمومی میان مسلمانان نیز توجه شده است. پیامبر ﷺ که در پی تشکیل و پی‌ریزی دولت اسلامی فراگیر بود، در این نظام‌نامه مسائل اجتماعی، سیاسی، نظامی و اقتصادی را در نظر گرفت؛ اصولی چون: نحوه پرداخت دیه، بستن پیمان، دادن امان، مشورت در پذیرش صلح و آشتی با دشمن، شرکت در جهاد، کمک نکردن به کفار. در ضمن مرجع اختلاف، خدا و پیامبرش بود که این اصل یعنی مرجعیت خدا (قرآن) و پیامبرش در حل اختلافات، مهم‌ترین اصل برای ایجاد امت واحد به‌شمار می‌رفت.

۲-۲-۵. ردّ تهمت جنگ‌طلبی پیامبر ﷺ

جنگ‌های حضرت محمد ﷺ یکی از مباحثی است که در تاریخ زندگانی پیامبر ﷺ کانون بحث و بررسی قرار گرفته است،^۲ تا مشخص شود آن حضرت با چه انگیزه و اهدافی به این جنگ‌ها اقدام کرده است.

۱. غلامحسین زرگری‌نژاد، تاریخ تحلیلی صدر اسلام، قم، بضعة الرسول، ۱۳۸۱، ص ۴۶.

۲. برای نمونه ر.ک. مصطفی طلاس، پیامبری و آیین نبرد، ترجمه حسن اکبری مرزناک، تهران، بعثت؛ صابر اداک، رحمت نبوی خشونت جاهلی (رویکردی نوبه رفتار پیامبر ﷺ با مخالفان)، تهران، کویر، ۱۳۸۹؛ محمد ابوفارس، المدرسة النبوية العسكرية، عمان، دارالفرقان، ۱۴۱۳ق/ ۱۹۹۳م؛ مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، ارزیابی سیاسی نظامی جنگ‌های پیامبر اسلام ﷺ، تهران، معاونت آموزش سازمان عقیدتی - سیاسی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، ۱۳۷۶.

اقدامات نظامی رسول خدا ﷺ، همگی، بر مبنای قوانین «جهاد و دفاع» بود. «جهاد» تلاشی است در راه خدا که برای پیشبرد اهداف الهی در برابر دشمن صورت می‌گیرد. جهاد مایهٔ حیات و سرفرازی دین‌داران و یأس و نابودی کافران است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «خداوند جهاد را برای عزت و ارجمندی و اعتلای اسلام واجب نمود.»^۱

ازاین‌رو، بسیاری از تحلیل‌های نادرست دشمنان در خصوص اقدامات نظامی رسول خدا ﷺ مغرضانه و از روی عناد با اسلام است؛ به‌طوری‌که، نه مدرک تاریخی برای آن دارند و نه دلیل عقلی و علمی. در ادامه، به برخی بسترها و عوامل وقوع جنگ‌های پیامبر ﷺ اشاره می‌شود:

الف) بستر فرهنگی و اجتماعی جزیرهٔ العرب: پیامبر ﷺ در جامعه‌ای برانگیخته شد که جنگ و خشونت از ضروریات تفکیک‌ناپذیر ساخت‌های فرهنگی - اجتماعی مردم به‌شمار می‌رفت و جزئی از زندگی طبیعی اعراب بود. ابن خلدون طبیعت این مردم را یغماگری می‌داند که روزی آن‌ها در سایهٔ شمشیرها فراهم می‌آمد.^۲ خوگرفتن این مردم با جنگ و خونریزی، به اندازه‌ای بود که وقتی پیامبر اکرم ﷺ بهشت را وصف می‌کرد، یکی پرسید: «آیا در بهشت جنگ وجود دارد؟» و پیامبر ﷺ پاسخ منفی داد. آن مرد گفت: «پس به چه درد می‌خورد؟»^۳

در تاریخ عرب تا ظهور اسلام، بیش از هزار و هفتصد جنگ روایت شده که گاه برخی آن‌ها بیش از صد سال به طول انجامیده است.^۴

ب) میزان تلفات جنگ‌های پیامبر ﷺ: تعداد مأموریت‌های نظامی‌ای که پیامبر ﷺ شخصاً در آن حضور داشت و «غزوه» نام گرفته است، ۲۶ یا ۲۷ مورد، و شمار «سریه‌ها» که پیامبر ﷺ شخصاً در آن حضور نداشت از ۳۵ تا ۶۶ سریه نوشته‌اند. دلیل اختلاف این است که گاه این مأموریت نظامی به حدی کوچک بود که بیشتر مورخان آن را ذکر نکرده‌اند.^۵

۱. محمد بن الحسین شریف الرضی، نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت ۲۵۲.

۲. عبدالرحمان بن محمد بن خلدون، مقدمه، ترجمهٔ محمد پروین گنابادی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۸۱-۲۸۵.

۳. علی اکبر حسنی، تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳، ص ۶۴.

۴. ر.ک. محمد احمد جاد المولی و دیگران، ایام العرب فی الجاهلیه، قاهره، دار احیاء الکتب العربی، ص ۷۳، ۱۴۴، ۲۵۳ و ۲۶۴.

۵. علی اکبر علیخانی، «تحلیلی بر جنگ‌های پیامبر اکرم ﷺ با کفار»، سیاست نبوی، مبانی، مؤلفه‌ها و راهبردها، تهران، پژوهشکدهٔ مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، ۱۳۸۶، ص ۴۹۰.

از میان مأموریت‌هایی که به درگیری نظامی منجر شد، حدود پنج مورد آن‌ها درگیری شدید بوده است و بقیه به صورت درگیری جزئی و مختصر تمام شده و عموماً میان یک تا سه نفر کشته داشته است. بررسی‌ها درباره تلفات این جنگ‌ها نشان می‌دهد که میانگین تلفات و کشته‌شدگان جنگ‌های پیامبر ﷺ از هر دو طرف (هم مسلمانان و هم مشرکان) براساس نقل‌های مختلف تاریخی کمتر از هزار و پانصد نفر بیان شده است.^۱

آیا این عدد با آمار مقتولان جنگ‌های صلیبی، مسیحیان و دیگر سردمداران جهان مقایسه‌شدنی است؟

برای روشن‌تر شدن بحث به این دو پرسش باید پاسخ داد که این تعداد افراد، در چه جامعه‌ای و در کدام شرایط اجتماعی و فرهنگی کشته شده‌اند؟ و دوم، هدف از آن چه بوده و چه دستاوردی داشته است؟

پاسخ پرسش نخست تا اندازه‌ای روشن است؛ چنان‌که اشاره شد، در اوضاع فرهنگی و اجتماعی آن زمان، قتل و خشونت جزئی از طبیعت مردم بود و افراد بسیاری بر سر مسائل جزئی و تعصبات جاهلی کشته می‌شدند. در پاسخ پرسش دوم باید گفت که این تعداد کشته شدند تا جامعه‌ای بزرگ، بلکه همه بشر، آن هم نه در یک زمان و مکان، بلکه برای همیشه، از ضلالت و جهالت نجات یابند؛ هرچند یکی از مهم‌ترین اهداف و مبانی دین اسلام پیشگیری از قتل و خشونت بود؛ پس نمی‌توانست جنگ و کشتار را مجاز شمرد. واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی، که گریزی از آن‌ها نیست، به گونه‌ای رقم خورد که به کشته‌شدن شماری انجامید که این کاملاً برخلاف میل پیامبر ﷺ بود. همچنین، کشته‌شدن هزار و پانصد نفر در برابر دستاوردهایی که برای آن جامعه و بشر حاصل شد، بسیار ناچیز است.

پ) ماهیت جنگ‌های پیامبر ﷺ: در قرآن نمی‌توان آیه‌ای یافت که برای گسترش اسلام یا مسلمان کردن مردم، به جنگ یا خشونت توصیه شده باشد.^۲ تمام جنگ‌های پیامبر اکرم ﷺ و حتی درگیری‌های جزئی آن حضرت دفاع از خود و یارانش بوده است و برای قبولانندن اسلام به مردم، پیامبر ﷺ با هیچ‌کس به نبرد نپرداخته است.

۱. برای دیدن جداول مربوط به اطلاعات دقیق همه غزوه‌ها و سریه‌های پیامبر اکرم ﷺ و تعداد کشته‌شدگان ر.ک.

علی‌اکبر حسینی، همان، ص ۲۰۶-۲۱۱.

۲. در خصوص تحلیل آیات جهاد در قرآن ر.ک. علی تقی‌زاده اکبری، جهاد در آینه قرآن، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۶.

همچنین، در تمام جنگ‌ها، مسبب، مقصّر یا آغازکننده نبود، دشمنان پیامبر ﷺ بودند. دشمنان اسلام جنگ‌های متعددی بر حضرت محمد ﷺ تحمیل کردند که غزوة بدر، احد، خندق و خیبر از مهم‌ترین آن‌ها به‌شمار می‌روند. حضرت در طول این جنگ‌ها ارزش‌های معنوی فراوانی به جهانیان آموخت و معیارهای اسلامی جنگ و جهاد را تبیین کرد.

ت) اجازه جهاد و آغاز درگیری‌ها: پس از آنکه آزار و اذیت مشرکان بر مسلمانان از حد گذشت، آیات جهاد بر پیامبر ﷺ نازل شد. آن حضرت، که تا سال دوم هجری مأمور به صبر و تحمل و استقامت و ملایمت در برابر رفتار قریش بود، با نزول این آیات مأمور به دفاع و جهاد شد. نخستین آیات چنین است:

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِنَاهُمْ أَنْ يَكُونُوا ظِلْمًا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (حج: ۳۹).

به جنگجویان اسلام اجازه جنگ داده شد، زیرا آن‌ها از دشمن ستم کشیدند و خدا بر یاری آنان تواناست.

نیز می‌فرماید:

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ (بقره: ۱۹۳).

با کافران بجنگید تا فتنه از روی زمین رخت بربندد و دین خدا بر همه حاکم شود.

و آیاتی از این قبیل که اجازه جهاد را به مسلمانان داد.

بعد از اجازه جهاد یافتن، پیامبر ﷺ تصمیم به تشکیل نیروی دفاعی گرفت. تشکیل این نیرو از این نظر اهمیت داشت که احتمال می‌رفت مشرکان مکه (که پس از هجرت، دستشان از آزار و اذیت مسلمانان کوتاه شده بود) این بار دست به حمله نظامی به مرکز اسلام (مدینه) بزنند؛ از این‌رو، پیامبر ﷺ برای مقابله با چنین خطر احتمالی، هسته اولیه ارتش اسلامی را پی‌ریزی کردند.

سیر حوادث نشان داد پیش‌بینی‌های پیامبر اسلام ﷺ درست بوده است، زیرا از سال دوم به بعد، درگیری‌های متعددی میان اسلام و مخالفان رخ داد که اگر مسلمانان دارای نیروی دفاعی جان‌برکف و کارآزموده نبودند، بر اثر این درگیری‌ها در یکی از مقاطع تاریخی خطرناک همانند بدر، احد، خندق و خیبر، سرکوب و نابود می‌شدند.

۲-۶. سیاست خارجی و روابط بین‌الملل پیامبر ﷺ

شکل‌گیری دولت اسلامی در مدینه و نهادینه شدن قوانین اسلام در آن سبب شد، پیامبر ﷺ پس از تثبیت قدرت خویش و عقب‌راندن فشار مشرکان، در پی تعامل بین‌المللی با قدرت‌های

جهانی اطراف حکومت خود برآید که نخستین اقدام در این باره نامه‌نگاری با سران قدرت جهان آن روز بود.

در سال ششم هجری، رسول خدا ﷺ نامه‌هایی به برخی ملوک و شاهان و امیران نوشت و آنان را به اسلام فراخواند که عبارت بودند از: هراکلیوس امپراتور روم، خسرو پرویز پادشاه ایران، نجاشی سلطان حبشه، مقوقس شاه مصر، منذر امیر بحرین و ...^۱

نجاشی و مقوقس، ضمن پذیرش اسلام، هدایایی برای رسول خدا ﷺ فرستادند. هراکلیوس نخست واکنشی مساعد داشت، اما اسقف‌ها و درباریان او را از گرایش به اسلام بازداشتند.^۲ خسرو پرویز، شاه ایران، برخوردی نابخردانه نشان داد و نامه رسول خدا ﷺ را پاره کرد و به کارگزار خود در بحرین دستور داد تا آن حضرت را دستگیر و به دربار بفرستد. اما رسول خدا ﷺ فرستادگان او را از قتل خسرو پرویز به دست پسرش شیرویه آگاه کرد؛ این از معجزات و اخباری بود که پیامبر ﷺ با وحی از آن آگاه شده بود.^۳

اصول و ضوابط حاکم بر سیاست خارجی رسول خدا ﷺ، خصلتی دعوت‌گرایانه داشت؛ به بیان دیگر، حضرت در پی تحمیل سلطه دولت دینی نبود،^۴ بلکه هدف غایی ایشان فراخواندن همه انسان‌ها به سوی پرستش خداوند و هدایت آن‌ها بود. بر همین اساس، رسول خدا ﷺ برای سران و بزرگان کشورها و قبیله‌ها و اقوام نامه‌هایی می‌فرستاد.

۳-۲. جانشینی پیامبر ﷺ

جانشینی رسول خدا ﷺ و حوادث مرتبط با آن، از مباحث چالش‌برانگیز تاریخ اسلام است؛ هر چند رسول الله ﷺ در غدیر خم^۵ برای چندمین بار به‌طور رسمی، جانشین خود را اعلام کرد، ولی پس از رحلت وی حوادثی رقم خورد که مسیر خلافت را به بیراهه برد.

۱. علی بن برهان‌الدین حلبی الشافعی، السیره الحلبیه، تحقیق زینی دحلان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۳، ص ۲۴۲-۲۵۵؛ علی احمدی میانجی، مکاتیب الرسول، تهران، دارالحديث، ۱۴۱۹ق، ج ۳، ص ۳۷۶-۳۸۷.

۲. علی بن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۹۷۹م، ج ۲، ص ۲۱۰-۲۱۲.

۳. همان، ص ۲۱۳.

۴. ر.ک. نحل (۱۶)، آیه ۱۲۵.

۵. بیشتر منابع - اعم از شیعه و سنی - واقعه غدیر خم و خطبه پیامبر ﷺ در این روز را به تواتر نقل کرده‌اند (ر.ک.

عبدالحسین امینی، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶، ج ۱).

۲-۳-۱. سقیفه، مبدأ اختلاف میان مسلمانان

در تاریخ اسلام «سقیفه»^۱ رویدادی بسیار مهم به شمار می‌رود؛ چراکه پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ برای تعیین جانشین ایشان، مناقشات سیاسی‌ای روی داد که سبب پدید آمدن شکافی عمیق و جدّی میان مسلمانان شد که تا امروز ادامه یافته است.

واقعه «سقیفه» اختلافات تاریخی اعراب قحطانی و عدنانی، مدنی و مکی، انصار و مهاجر و سرانجام، منازعات درونی قریش را تشدید کرد. در نهایت، این منازعات، در آل‌عبدمناف، یعنی بنی‌امیه و بنی‌هاشم، متمرکز شد و به شکل‌گیری دو جناح سیاسی (اموی و هاشمی) و دو مذهب (شیعه و سنی) انجامید.

در این واقعه، پیش از آنکه مهاجران ورود کنند، انصار، به سبب ترس از دست دادن موقعیت خود در مسئله جانشینی رسول خدا ﷺ، بدون هیچ‌گونه برنامه مدّون قبلی در سقیفه به دور رهبران خود گرد آمدند. سخنرانان انصار هر یک در سابقه فضیلت و برتری انصار در اسلام و همراهی و یاری رسول خدا ﷺ، سخن سر دادند و بر امارت سعد بن عباد^۲ اتفاق کردند.^۳

از میان مهاجران، ابوبکر به ایراد سخن پرداخت و حق خلافت را به قریش داد. گفت‌وگوهای شدیدی میان ایشان پدید آمد. در این میان، عده‌ای از انصار اظهار داشتند ما به غیر از علی ﷺ با کسی بیعت نمی‌کنیم؛^۴ اما سرانجام انصار عقب نشستند و با پیشنهاد حُباب بن مُنْذِر، مبنی بر «یک امیر از قریش و یک امیر از انصار»، موافقت کردند.

در همین حال، عمر با درک سستی رأی انصار، بر شرافت نسبی و عصیت قریش و خویشاوندی مهاجران با رسول خدا ﷺ تأکید کرد و گفت: «دو شمشیر در یک غلاف ننگ‌جد و عرب به خلافت شما راضی نخواهد شد؛ ما عشیره و یاران رسول خدا ﷺ هستیم. چه کسی با ما در سلطنت آن حضرت مخالفت خواهد کرد؟»^۵

۱. این واقعه چون در محلی به نام «سقیفه بنی‌ساعده» روی داد، بدین نام خوانده شد.

۲. سعد هرگز با ابوبکر و عمر بیعت نکرد و سرانجام، در اوایل خلافت عمر با حالت اعتراض از مدینه به شام رفت و طولی نکشید که در شام کشته شد و شایعه شد به دست جُنّیان و با اصاب تیر کشته شده است (محمد بن سعد، همان، ج ۳، ص ۶۱۳).

۳. عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، همان، ج ۱، ص ۲۲؛ محمد بن هشام، همان، ج ۲، ص ۱۱۱۷.

۴. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۲، ص ۵۲۳.

۵. عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۶، ص ۸.

در این هنگام، بشیر بن سعد خزرجی به دلیل اختلاف خویشاوندی و حسادتی که با سعد بن عبادۀ داشت، بر حقانیت قریش به خلافت و برکناری انصار از آن تأکید کرد و گفت: «بدانید که محمد ﷺ از قریش است و قوم او سزاوارترند که وارث وی شوند.»^۱ این حیلۀ قریش (تفرقه افکنی میان انصار) کارساز افتاد و انصار دچار تفرقه شدند.

در این میان، ابوبکر یکی از دو رفیق خود (عمر و ابوعبیده جراح) را برای خلافت مطرح کرد،^۲ ولی عمر بن خطاب، ابوبکر را یار غار پیامبر ﷺ و خلیفۀ رسول خدا ﷺ خواند. وی از ابوبکر خواست تا دستانش را برای بیعت پیش آورد. بدین ترتیب، جماعت سقیفه — به جز سعد بن عبادۀ و عده ای از اطرافیانش — با ابوبکر بیعت کردند.^۳

این درحالی بود که علی و تنی چند از بزرگان بنی هاشم و اصحاب رسول خدا ﷺ، به غسل و کفن آن حضرت مشغول بودند و هنوز پیکر مقدسش را دفن نکرده بودند.

فردای سقیفه با فعالیت گسترده عمر در «مسجد النبی»، با ابوبکر در مقام خلیفۀ رسول خدا ﷺ بیعت شد. بدین صورت، مهاجران قریش محصول دانه ای را که انصار ناآگاهانه کاشتند، درو کردند و مدیریت سیاسی جدیدی در اسلام به نام خلافت قریش شکل گرفت.

مخالفان علی و با آنکه از حقیقت جریان غدیر آگاه بودند و بر شجاعت، علم و توانمندی او صحه می گذاشتند، علی را به بهانه هایی مانند جوان و تندرو بودن از میدان قدرت خارج کردند.^۴ همه می دانستند که اگر علی زمام امور را به دست گیرد، راه و رسم پیامبر ﷺ را پاس می دارد، اما تفکر جاهلی و گرایش های قبیله ای احزاب سیاسی مخالف علی مانع از آن شد که زمام امور را به دست ایشان سپارند.

برخی مهاجران معتقد بودند سابقۀ علی در جنگ و جهاد با دشمنان اسلام، که منجر به قتل بسیاری از سران قبایل مختلف، به ویژه امویان، شده بود، مانع از پذیرش خلافت او

۱. عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، همان، ج ۱، ص ۸.

۲. محمد بن اسماعیل بخاری جعفی، صحیح البخاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ج ۴، ص ۳۴۵.

۳. یحیی بن جابر بلاذری، همان، ج ۲، ص ۱۷۴؛ علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۲، ص ۳۰۱؛ محمد بن سعد، همان، ج ۳، ص ۶۱۶-۶۱۷؛ محمد بن هشام، همان، ج ۲، ص ۱۱۱۹؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج ۲، ص ۴۴۷ و ۴۵۹.

۴. عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی الحدید، همان، ج ۶، ص ۴؛ عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری، همان، ج ۱، ص ۱۲.

می‌شود؛ ازاین‌رو، به گمان خودشان برای دوری از اختلاف و دودستگی بر خلافت ابوبکر اجماع کردند.^۱

۲-۳-۲. خلافت ابوبکر

مهم‌ترین واقعه دوران دو سال خلافت ابوبکر (۱۱-۱۳) ارتداد قبایل عرب و ادعای پیامبران دروغین بود. هنوز خبر رحلت پیامبر ﷺ به سراسر جزیره العرب نرسیده بود که در بسیاری از نقاط آن - به استثنای مدینه، مکه و طائف - به شکل‌های گوناگون، واکنش‌هایی روی داد. با آنکه انگیزه و هدف این واکنش‌ها متفاوت بود، غالب منابع تاریخی آن را «فتنه رده» (شورش مرتدان) خوانده‌اند.^۲

پیش از شورش مرتدین، فتنه پیامبران دروغین (أسود عَنسی، طلیحه بن خُوَیلِد و مُسیلمه کذاب و سجاح بنت حارث) روی داد که خود زمینه قیام‌های رده را فراهم کرد.

مهم‌ترین عامل شورش مدعیان دروغین نبوت، تعصب قبیله‌ای، ریاست‌طلبی و منفعت‌جویی بود و عامل دیگر، فهم نادرست از دین و نبوت. آنان مقام نبوت را باور نداشتند و می‌پنداشتند با ادعای نبوت می‌توانند به همان جایگاهی برسند که قریش در سایه نبوت محمد ﷺ رسید.^۳

در پی رحلت پیامبر ﷺ و قیام مدعیان نبوت بسیاری پنداشتند دین اسلام از میان رفته است؛ ازاین‌رو، مرتد شدند و به قیام برضد حکومت اسلامی پرداختند. ابوبکر با یاری مسلمانان توانست سرکشی‌های مرتدان را در مدتی کوتاه (تقریباً دو ماه)، فتنه پیامبران دروغین و آشوب‌های نواحی دور دست را در نیمه سال یازدهم هجری فرونشاند و جزیره العرب را، چون زمان پیامبر ﷺ، زیر لوای اسلام درآورد.^۴

۱. محمد بن هشام، همان، ج ۲، ص ۱۱۱۹.

۲. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۲، ص ۴؛ مطهر بن طاهر مقدسی، البدء و التاریخ، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، ج ۲، ص ۱۲۳؛ احمد بن محمد بن یعقوب ابن‌مسکویه رازی، تجارب الامم، ترجمه و تحشیه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۲۵۶.

۳. علی غلامی دهقی، جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر ﷺ، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۳، ص ۴۷.

۴. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۲، ص ۴-۱۱؛ علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۵۶.

یکی از عوامل مهم در پیروزی مسلمانان بر مرتدان در این مقطع حساس، صبر علی^{علیه السلام} و کمک در استقرار پایه‌های حکومت قرار گرفتن اسلام بود، او نه تنها به اختلافات داخلی دامن نزد، بلکه در مواردی نیز به خلیفه اول مشورت داد و با این کار خود، زمینه سرکوب شورش مرتدان و حفظ و بقای اسلام را فراهم آورد.^۱

۲-۳-۳. خلافت عمر

عمر بن خطاب، از سوی خلیفه اول جانشین معرفی شد.^۲ او در سال سیزدهم هجری به خلافت رسید و به مدت ده سال و شش ماه (تا سال ۲۳ هجری) حکومت کرد. در دوران خلافت وی، حوادث بسیاری در جهان اسلام رخ داد که مهم‌ترین آن‌ها توسعه فتوحات و افزایش قلمرو اسلام در شام، ایران و ... بود.^۳

از دیگر تحولات مهم دوران خلافت عمر می‌توان به طبقه‌بندی اجتماعی در میان صحابه و تابعین، تبعیض‌نژادی بین موالی و عرب، فتوحات گسترده و نظارت نکردن بر مناطق مفتوحه، جلوگیری از نقل سنت و روایات پیامبر^{صلی الله علیه و آله} اشاره کرد، اما مهم‌ترین تحول سیاسی دوران عمر، تغییر در نحوه انتقال خلافت از استخلاف به شورا بود. خلیفه دوم که براساس نظریه استخلاف و به فرمان ابوبکر جانشین او شده و به قدرت رسیده بود، خلافت پس از خود را به شورای شش نفره واگذار کرد. البته، اعضای شورا و آگاهان خارج شورا مدت‌ها بود که سمت و سوی خلافت و استقرار نهایی آن را در دست عثمان پیش‌بینی کرده بودند.^۴

در نتیجه، خانه‌نشینی علی^{علیه السلام} دوباره استمرار یافت و انحراف جامعه اسلامی وارد مرحله جدیدی شد که در آن بنی‌امیه سکاندار کشتی اسلام شدند و با نقشه‌ای از پیش تعیین شده آن را به بیراهه بردند.

۱. سیدجعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، ص ۹۷.

۲. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۲، ص ۱۷.

۳. علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۶۱-۶۶۵؛ احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۲، ص ۲۲ به بعد؛ احمد بن داوود دینوری، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نی، ۱۳۶۴، ص ۱۴۴ به بعد.

۴. محمد بن جریر طبری، همان، ج ۴، ص ۱۶۳۱.

۲-۳-۴. خلافت عثمان و انحرافات زمان وی

حکومت عثمان، حکومت اشراف قریش بود. عثمان برخلاف خلیفه اول و دوم که در نهایت سادگی می‌زیستند، زندگی پرتجمل و اشرافی داشت. خانه وی در مدینه بسیار مجلل بود. او بیت‌المال مسلمانان را در اختیار خاندانش قرار داد.^۱

یکی از اقدامات نادرست عثمان بذل و بخشش‌های بی حساب به نزدیکان و هوادارانش بود. در نتیجه این سیاست‌های مالی عثمان، ثروت و مال طبقه اشراف فزون‌تر گشت؛ برای نمونه، عبدالرحمان بن عوف هنگام مرگ هزار اسب و هزار شتر و ۱۰ هزار گوسفند داشت.

خلیفه سوم که خود از بنی امیه بود، با به‌کارگیری امویان در امور اداری، دستگاه خلافت را به دستگاه خانوادگی و خویشاوندان خود مبدل کرد. گفتنی است، عثمان در شورای خلافت پذیرفته بود که به کتاب خدا، سنت پیامبر ﷺ و سیره شیخین عمل کند، ولی نخستین اقدام او عزل والیان و کارگزاران خلیفه دوم و جایگزینی عوامل بنی امیه به جای آنان بود.^۲

از دیگر اقدامات نادرست عثمان، بازگرداندن عموی خود، حکم بن ابی العاص، به مدینه و استفاده از او در دستگاه خلافت بود. حکم به اندازه‌ای به پیامبر ﷺ جسارت کرده بود که آن حضرت او را نفرین، و به طائف تبعید کرده بود. عثمان پا را از این نیز فراتر نهاد و چنین شخص فاسقی را درهم از بیت‌المال به او هدیه کرد. عثمان پا را از این نیز فراتر نهاد و چنین شخص فاسقی را مأمور گرفتن زکات قبیله خزاعه نمود!^۳

قومیت‌گرایی، نژادپرستی، ظهور اشرافیت جدید اسلامی و اقدامات خلاف سنت و قرآن، ازسوی عثمان، سبب ناراحتی و تشکیل گروه‌های مخالف در جای‌جای سرزمین‌های اسلامی شد. امام علی علیه السلام در این اوضاع کوشید در نقش میانجی عمل کند تا شاید به این اختلافات پایان دهد، اما کارهای نادرست عثمان پایانی نداشت.

مخالفان عمدتاً از قبایل عراق و مردم مصر و انصار بودند،^۴ برخی مهاجران، از جمله عمار یاسر نیز آنان را همراهی می‌کردند. همچنین، برخی از قریش به دلیل بی‌توجهی عثمان به آنان و

۱. محمد بن سعد، همان، ص ۴۱؛ علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۸۹.

۲. احمد بن داود دینوری، همان، ص ۱۷۴-۱۷۵.

۳. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۲، ص ۵۶؛ علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۹۹.

۴. رسول جعفریان، حیات فکری سیاسی امامان شیعه علیهم‌السلام، قم، انصاریان، ۱۳۷۹، ص ۶۱.

توجه فراوان به بنی امیه در کنار مخالفان قرار گرفتند که از آن جمله می‌توان به طلحه، زبیر و عایشه اشاره کرد. عمرو عاص نیز که عثمان او را از حکومت مصر عزل کرده بود، در زمره مخالفان بود.^۱ گفتنی است که عمده این مخالفان انگیزه‌های مادی داشتند، ولی با صبغه دینی بخشیدن به مخالفت خود، دوری گزیدن عثمان از سنت رسول خدا ﷺ را بهانه خویش قرار داده بودند.

معاویه نیز که پس از مرگ عثمان خود را خونخواه خلیفه معرفی کرد، هنگام محاصره شهر مدینه از سوی مخالفان، نیروهایش را آن‌قدر در مرزهای شام معطل کرد و به یاری او نفرستاد که خلیفه کشته شد.^۲

۲-۴. علی و مقام خلافت

علی با تربیت مستقیم پیامبر ﷺ رشد کرد و در خانه و دامن او بزرگ شد.^۳ بدیهی است پیامبر ﷺ چنان شخصیتی از او ساخت که در همه ابعاد انسانی، سیاسی، اجتماعی و دینی از معاصرانش، به استثنای پیامبر، برتر بود، چنان‌که در این راه به فضیلت‌ها و امتیازهای بسیاری دست یافت.

از این رو، پیامبر ﷺ در حجة الوداع و در غدیر خم، به‌طور رسمی حضرت علی را جانشین خود معرفی کرد و مسلمانان نیز با او بیعت کردند، اما با رحلت پیامبر ﷺ و رویداد واقعه سقیفه، خلافت از مسیر خود منحرف شد و حضرت علی از حق مسلم خلافت محروم ماند.

۲-۴-۱. انتخاب حضرت علی به‌عنوان خلیفه

خبر کشته شدن خلیفه سوم مسلمانان را دچار بهت و هراس کرد. مردم که از رفتار و عملکرد عثمان و اطرافیانش رضایت نداشتند، کسی را جست‌وجو می‌کردند که گرفتار دنیاگرایی نباشد؛ کسی که این ویژگی را داشت و همچنان پایبند به سنت پیامبر ﷺ بود، حضرت علی بود. در میان باقی ماندگان شورای شش نفره (علی، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص) کسی محبوب‌تر و شایسته‌تر از علی نبود. دیگران نیز دریافته بودند که با وجود علی امکان ندارد مردم با آن‌ها بیعت کنند.

۱. علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۶۹۹-۷۰۳.

۲. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ج ۲، ص ۷۲.

۳. علی بن اثیر جزری، همان، ج ۲، ص ۵۸-۵۹؛ مطهر بن طاهر مقدسی، همان، ج ۵، ص ۷۱.

با کشته شدن عثمان جمعیت فراوانی از مسلمانان به هدف تعیین خلیفه در مسجد جمع شدند.^۱ شخصیت‌های بزرگی از مهاجر و انصار مانند عمار یاسر، و ابویوب انصاری پیشنهاد دادند که با علی علیه السلام بیعت کنند. پیش از همه عمار^۲ درباره علی علیه السلام سخن گفت: «شما وضع خلیفه پیشین را دیدید، اگر زود به خود نیایید ممکن است به سرنوشتی مانند او دچار شوید، علی شایسته‌ترین فرد برای این کار است و همگی از فضایل و سوابق او آگاهی دارید.»

در این هنگام، مردم یک‌صدا گفتند: «ما به ولایت او راضی هستیم»، آن‌گاه همه از جا برخاستند و به سمت خانه علی علیه السلام رفتند.^۳

۲-۴-۲. علی علیه السلام و بیعت مردم

امام علی علیه السلام اقدام و تلاشی برای به دست آوردن منصب خلافت نکرد، بلکه این مردم بودند که با اصرار، حضرت را مجبور به پذیرش حکومت کردند.^۴

طبری نقل می‌کند که حضرت در برابر اصرار مردم بر بیعت فرمود: «این کار (بیعت) را نکنید. اگر من وزیر باشم بهتر از این است که حاکم و امیرتان باشم»، اما آنان گفتند: «به خدا سوگند ما تو را رها نمی‌کنیم تا اینکه با تو بیعت کنیم.»^۵

در نهایت، چون مردم از علی علیه السلام دست برنداشتند، فرمود: «امر بیعت باید در مسجد انجام گیرد، زیرا بیعت با من نباید پنهانی باشد و بدون رضایت توده مردم نیز نمی‌پذیرم.»^۶ اولین کسانی که با ایشان بیعت کردند، طلحه و زبیر بودند و پس از آن، تمام مردم، جز چند تن از بنی امیه و اندک شماری از صحابه مانند عبدالله بن عمر، سعد بن ابی وقاص، اسامه بن زید و

۱. محمد بن علی ابن طحطقی، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۱۱۵.

۲. عمار در این ماجرا نیز پیش‌رو و حامی سرسخت ولایت بود. از این رو، رهبر معظم انقلاب جناب عمار یاسر را پیش‌رو خواص با بصیرت می‌شمرد (بیانات امام خامنه‌ای دامنه‌ای در جمع سپاه ولی امر، ۱۳۸۸/۵/۵).

۳. احمد ابن اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۳۱۶.

۴. عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی الحدید، همان، ج ۴، ص ۸.

۵. محمد بن جریر طبری، همان، ج ۲، ص ۶۹۸.

۶. همان، ص ۶۹۷.

حسان بن ثابت، همه با ایشان بیعت کردند.^۱ این در حالی بود که امام کسی را بر بیعت با خود مجبور نکرد.

درباره انتخاب امام علی علیه السلام به رهبری جامعه اسلامی چند نکته درخور توجه است:

۱. نقش مردم در انتخاب خلیفه اول، در آغاز محدود به شرکت کنندگان در سقیفه بود. انتخاب عمر به شکل استخلاف و انتخاب عثمان محدود به شورای مهاجران بود، ولی انتخاب امام علی علیه السلام به صورت گسترده و با درخواست اکثریت مردم حاضر در مدینه بود. درواقع، این تنها بیعت عمومی آزاد بود؛

۲. با آنکه امام علی علیه السلام می توانست، طبق روال و سنت پیشین، اندک مخالفان را به تسلیم و بیعت وادارد، ولی هرگز کسی را مجبور به بیعت نساخت؛

۳. پافشاری امام علی علیه السلام بر لزوم علنی بودن بیعت، آن هم در مسجد، گمان هرگونه توطئه پیشین را نفی می کند، همچنان که رد کردن چندباره تقاضای مردم برای بیعت پندار ناگهانی بودن بیعت را از میان برد.

۲-۴-۳. خلافت امام علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام در سال ۳۵ هجری به خلافت، و در سال چهارم هجری به شهادت رسید. دوران حکومت ایشان حدود پنج سال بود که بیشتر مدت (حدود ۳/۵ سال) آن در حال جنگ و ستیز با دشمنان سپری شد. ایشان در همین مدت کوتاه با آنکه با مشکلات فراوانی روبه‌رو بود، چنان تصویر درخشانی از حکومت اسلامی به یادگار نهاد، که همواره سرمشق مسلمانان برای برپایی حکومت اسلامی است.

۲-۴-۴. مشکلات حکومت حضرت علی علیه السلام

دوره حکومت علی علیه السلام آکنده از دشواری‌ها و مشکلاتی بود که همه آن‌ها به دلیل شیوه‌های غلط پیشینیان پدید آمد؛ درواقع، حضرت با ثمرات تلخ و شومی روبه‌رو بود که خلفای پیشین بذر آن را کاشته بودند. مهم‌ترین این مشکلات عبارت بودند از: تجدید حیات فرهنگ جاهلی، تحریفات دینی و بدعت‌ها، جامعه طبقاتی و فساد اجتماعی و دنیاگرایی.

۱. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (ابن واضح یعقوبی)، همان، ج ۲، ص ۷۴-۷۵؛ سیدمرتضی عسکری، نقش عایشه

در تاریخ اسلام، تهران، منیر، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۱.

حضرت علی^{علیه السلام} برای حل این مشکل اقدامات اصلاحی فشرده‌ای انجام داد، از جمله: تبیین دین و سنت فراموش شده پیامبر^{صلی الله علیه و آله} برای مسلمانان، آزاد کردن نقل و نوشتن حدیث، رفع تبعیض در تقسیم بیت‌المال، جلوگیری از انباشت ثروت‌های نامشروع و تلاش برای حذف فاصله طبقاتی در جامعه.

حضرت علی^{علیه السلام} در مقابل چیزی که حق خود می‌دانست، ۲۵ سال هیچ حرکتی نکرد؛ اگر کسانی هم خواستند اقدامی کنند، آن‌ها را آرام نگه داشت،^۱ اما در سه مسئله عدالت اجتماعی، احیای اصول نبوی و تجدید بنای اسلام مستحکمی که پیغمبر^{صلی الله علیه و آله} بنیانش را گذاشته بود، سه جنگ را تحمل کرد: جنگ جمل، جنگ صفین، جنگ نهروان.

۲-۴-۵. جریان‌های دوران حکومت حضرت علی^{علیه السلام}

دوران خلافت و حکومت علی^{علیه السلام}، با آنکه بسیار کوتاه بود، عرصه امتحانی دشوار برای بسیاری از مسلمانان گشت. بررسی وقایع این دوران، عبرت‌ها و درس‌های آموزنده‌ای به ما می‌دهد. در دوران حکومت علی^{علیه السلام} جریان‌های گوناگونی در جامعه اسلامی شکل گرفتند که باتوجه به انگیزه‌ها و اهدافشان می‌توان آن‌ها را به دویخش عمده تقسیم کرد: شیعیان خالص و مذهبی، و حامیان و پیروان سیاسی.

گروه نخست که انگیزه‌های الهی و اعتقادی داشتند، تا واپسین لحظات حیات خویش در کنار علی^{علیه السلام} ماندند و هرگز از او جدا نشدند؛ شخصیت‌های مؤمن، بصیر و آگاهی چون، عمار، مالک اشتر، عبدالله بن عباس، محمد بن ابی‌بکر، میثم تمار و حُجر بن عدی، که در هدایت افکار مردم نقش فراوان داشتند.^۲

اما گروه دوم، در پی انگیزه‌های سیاسی و اهداف شخصی خود بودند و حمایت از علی^{علیه السلام} را با انگیزه‌های جاهلی و قومی درآمیختند؛ از جمله اینکه پیامبر^{صلی الله علیه و آله} از قریش و بنی‌هاشم است و علی^{علیه السلام} نیز از بنی‌هاشم است، و براساس ارزش‌های قبیله‌ای باید به جانشینی او انتخاب می‌شد؛ درواقع، این عده با طرح علی^{علیه السلام} به‌عنوان جانشین پیامبر^{صلی الله علیه و آله} به دنبال حفظ موقعیت سیاسی خود و قبیله‌شان بودند و می‌خواستند از طریق به‌قدرت رسیدن علی^{علیه السلام}، که مجموع فضایل و شروط را

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۲.

۲. مرکز صهباء (مؤسسه جهادی)، همان، ص ۹۶-۹۷.

دارد، برای خود در حکومت سهمی دست و پا کنند. با نگاهی به کارنامه سیاسی این عده، این مسئله به وضوح روشن می شود که آنان پس از دیدن کمترین کدورت یا دست نیافتن به قدرت و اهداف سیاسی خود، علی را رها کرده، جبهه جدیدی در مقابل او گشودند.

در دوران حکومت حضرت علی پنج جریان سیاسی - اجتماعی در وقایع و حوادث این دوران نقش آفریدند:

۱. شیعیان و محبان علی که حضرت را نه تنها به عنوان خلیفه، بلکه امام خود می دانستند و هرگز سر از اطاعت امیر مؤمنان برنمیافتند؛

۲. قاعدین که به پندار اشتباه خود نه با علی بودند و نه برضد علی (مانند اسامة بن زید، عبدالله بن عمر، ابوموسی اشعری)؛

۳. ناکثین (پیمان شکنان و اصحاب جمل مانند طلحه، زبیر و عایشه)؛

۴. قاسطین (معاویه و یارانش در شام)؛

۵. مارقین (خوارج و اصحاب نهروان).

افزون بر قاعدینی که گوشه عزلت گزیدند و همراه علی نشدند، گروهی (قاسطین) از همان ابتدا خلافت علی را رد و جنگ صفین را بر حضرت تحمیل کردند. گروهی (ناکثین) نیز، چون در حکومت علی جایگاه و مقامی برای دنیای خود نیافتند، راه خود را از علی جدا کردند و با شکستن بیعت خود با علی جنگ جمل را بر او تحمیل کردند. گروهی (مارقین) هم در جمل و صفین با علی ماندند، اما سرانجام گرفتار جهل و نادانی شدند و آتش افروز جنگ نهروان گردیدند.

این پدیده اسفناک در بدنه حکومت اسلامی، گرچه ماهیت عناصری را که چهره قدرت طلبی و دنیادوستی خود را زیر نقاب نفاق پنهان کرده بودند روشن کرد، ولی ضایعه بزرگی برای حکومت نوپای علی بود و پیامدهای سوئی داشت که کمترین آن ها تحمیل سه جنگ داخلی جمل، صفین و نهروان بر جامعه اسلامی بود.

درنهایت، یکی از باقی ماندگان خوارج، عبدالرحمن بن ملجم مرادی، امام را در مسجد کوفه به شهادت رساند و به دوران حکومت سراسر عدل ایشان پایان داد.

۲-۵. دوران حکومت امام حسن علیه السلام

یکی از دوره‌های مهم تاریخ اسلام، دوران خلافت امام حسن علیه السلام است. این دوران عرصه امتحانی دشوار برای شیعیان بود که برخی به‌خوبی از عهده آن برآمدند و شمار فراوانی نیز در دام فریب فتنه‌گون دشمن گرفتار شدند، که نتیجه آن تحمیل صلح با معاویه بر امام حسن علیه السلام شد. شاید، برای مخاطبان این پرسش مطرح شود که چرا یک امام (حسن علیه السلام) در برابر حاکم ظالم (معاویه) صلح می‌کند و یک امام (حسین علیه السلام) در برابر حاکم ظالم (یزید) قیام می‌کند؟ در این‌بخش با تحلیل دوران خلافت امام حسن علیه السلام می‌کوشیم پاسخ روشنی به این پرسش بدهیم.

۲-۵-۱. خلافت امام حسن علیه السلام

پس از شهادت امام علی علیه السلام مردم با فرزند بزرگ ایشان امام حسن علیه السلام بیعت کردند.^۱ در ابتدا، حضرت کارگزاران شهرها را انتخاب و احکام امیران را صادر کرد. در اواخر عمر علی علیه السلام، با تلاش‌های حُجربن عدی سپاهی برای مقابله با معاویه آماده شده بود، اما با شهادت حضرت، این کار به تعویق افتاد؛ ازاین‌رو، امام حسن علیه السلام پس از سامان‌دادن امور داخلی، دوباره موضوع رویارویی با معاویه را مطرح کرد.

پیش از رویارویی، مکاتباتی میان امام علیه السلام و معاویه صورت گرفت. امام حسن علیه السلام در این نامه‌ها بر خلافت خود و لزوم پیروی معاویه از ایشان تأکید داشت.^۲ حضرت در آغاز دعوت خیرخواهانه و سپس، کلمات تهدیدآمیز به‌کار بردند.^۳ معاویه در پاسخ نامه‌های حضرت می‌گفت: من در حکومت از تو با سابقه‌تر و در این کار آزموده‌تر و به سال از تو بزرگ‌ترم!^۴

پس از رفت‌وآمد پیک‌ها و رد و بدل نامه‌ها، سرانجام، معاویه به فرستادگان امام حسن علیه السلام پاسخ داد که برگردید، میان ما و شما به جز شمشیر نیست؛ بدین ترتیب، آشکارا در برابر خلیفه مسلمانان ایستاد و با ۶۰ هزار سوار روی به جانب عراق نهاد.

۱. احمد بن داوود دینوری، همان، ص ۲۶۳؛ احمد بن محمد بن یعقوب ابن مسکویه رازی، همان، ج ۱، ص ۵۶۲.

۲. احمد ابن اعثم کوفی، همان، ص ۷۷۵.

۳. ر.ک. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، تصحیح علی اکبر غفاری، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی، تهران، کتابفروشی صدوق، ص ۴۴-۵۳؛ جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی، تاریخ الخلفاء، به کوشش رحاب خضری، بیروت، مؤسسة عزالدین، ۱۹۹۲م، ص ۱۹۱.

۴. احمد ابن اعثم کوفی، همان، ص ۷۶۰؛ عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۷، ص ۲۹.

وقتی خبر حرکت شامیان به امام حسن^ع رسید، ایشان نیز به یاری شیعیان دلیری چون حجر بن عدی به جمع‌آوری لشکر و آرایش آن پرداخت. لشکری در حدود ۱۲ هزار نفر آماده شد. امام حسن^ع رهبری سپاه را به عبیدالله بن عباس سپرد و فرمود: «و اگر تو کشته شدی قیس بن سعد فرمانده لشکر خواهد بود و اگر او هم کشته شد، سعید بن قیس فرمانده سپاه خواهد شد.»^۱

آن چیزی که سبب ضربه به سپاه امام حسن^ع و مصالحه اجباری آن حضرت^ع با معاویه شد، سست‌عنصری و دنیاگرایی سپاه ایشان بود، نه عدم درایت سیاسی و نظامی یا هراس آن حضرت^ع از جنگ.

۲-۵-۲. گروه‌ها و جریان‌های سیاسی - مذهبی دوران امام حسن^ع

در زمان امام حسن^ع دو جریان وجود داشت: جریان حق، یعنی جریان امام حسن^ع که به دین اصالت می‌دادند و جریان باطل، یعنی جریان بنی‌امیه که به قدرت اصالت می‌دادند. البته، فضای کوفه و سپاه امام حسن^ع نیز یک‌دست نبود و شامل گروه‌های متعددی می‌شد، از جمله:

۱. عثمانیان، که جاسوسان و مأموران مخفی معاویه در کوفه بودند؛
۲. خوارج که تنها برای جنگ با معاویه به سپاه امام حسن^ع وارد شدند و وقتی اوضاع را نابسامان دیدند، علیه امام آشوب و فتنه کردند و ناجوانمردانه حضرت را زخمی کردند؛
۳. عوام جامعه، که بیشتر در پی دنیای خود و تحت تأثیر فتنه‌های دشمنان بودند؛
۴. الحمراء، فرزندان کنیزان و موالی که در برابر دریافت پول حاضر به انجام هر کاری بودند؛

۵. شیعیان واقعی که تعدادشان اندک بود.

۲-۵-۳. فریب‌کاری معاویه

معاویه، که با روش‌های سیاسی مختلف و براساس فریب و خدعه کارهای خود را پیش می‌برد، با نیرنگ و فریب موجب پراکنده شدن سپاه امام حسن^ع شد. او به فرماندهان سپاه حضرت، از جمله عبیدالله بن عباس، پیام داد که حسن^ع درباره صلح به من پیام فرستاده، حکومت را به من واگذار خواهد کرد؛ اگر تو هم اکنون به اطاعت من درآمدی از فرماندهان خواهی بود و در غیر این صورت از پیروان او شمرده خواهی شد. وانگهی، اگر این تقاضای مرا بپذیری یک

۱. ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۵۳-۵۵؛ عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۷، ص ۳۴.

میلیون درهم به تو می‌پردازم، نیمی از آن را هم‌اکنون و نیم دیگر را هنگامی که وارد کوفه شدم.^۱ عبیدالله همراه بخش فراوانی از سپاهیان شبانه به لشکرگاه معاویه گریخت.^۲ چون سپیده دمید، سپاه حضرت منتظر شدند عبیدالله بن عباس بیاید تا با او نماز گزارند. وقتی خبری از عبیدالله نشد، قیس بن سعد با مردم نماز گزارد و پس از نماز برای مردم خطبه خواند و آنان را به پایداری فراخواند.

معاویه در صدد برآمد قیس بن سعد را نیز بفریبد. نامه‌ای به قیس نوشت و او را امیدوار کرد و به‌سوی خود فراخواند. قیس در پاسخ نوشت: «به خدا سوگند، هرگز با من ملاقات نخواهی کرد، مگر آنکه میان من و تو نیزه خواهد بود.»^۳

۲-۵-۴. پیمان صلح و مواد آن

در اردوگاه امام حسن رضی الله عنه فضای نابسامانی حاکم بود. فرار عبیدالله بن عباس آرامش و ثبات لشکر را به هم ریخته بود. بسیاری دیگر از فرماندهان و سپاهیان با وعده‌های معاویه به‌سوی لشکر شام گریختند. کم‌کم فتنه‌گران و نیروهای سست‌عنصر امام حسن رضی الله عنه زمزمه صلح را، که معاویه مطرح کرده بود، سر داده، آن را بر حضرت تحمیل کردند. امام حسن رضی الله عنه با بررسی جوانب و اوضاع چاره‌ای جز پذیرش صلح ندید.

در منابع تاریخی بسیاری، از مفاد این صلح‌نامه یاد شده است که مهم‌ترین مواد آن عبارت‌اند از:

۱. واگذاری حکومت به معاویه به‌شرط عمل کردن به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سیره خلفای شایسته؛

۲. پس از معاویه حکومت متعلق به حسن رضی الله عنه است و اگر برای او حادثه‌ای پیش آید؛ متعلق به حسین رضی الله عنه و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی انتخاب کند؛

۳. معاویه باید ناسزا به علی رضی الله عنه و لعنت بر او را در نمازها ترک کند؛^۴

۱. عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۴، ص ۱۳.

۲. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی (ابن‌واضح یعقوبی)، همان، ج ۲، ص ۱۴۱؛ احمد بن محمد بن یعقوب ابن‌مسکویه رازی، همان، ج ۱، ص ۵۶۱.

۳. ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۵۸-۵۹.

۴. این بدعت ناپسند را خود معاویه از زمان قتل عثمان بنا نهاده بود.

۴. موجودی بیت‌المال کوفه و خراج دارابگرد از آن حسن علیه السلام خواهد بود؛

۵. ایمنی اصحاب علی علیه السلام در هر نقطه باید حفظ شود.^۱

همان‌گونه که از مفاد قرارداد مشخص است، ترکیب قرارداد مشتمل بر موضوعات بسیار مهم سیاسی و دینی است که امام حسن علیه السلام با گنجاندن آن‌ها عرصه را بر معاویه تنگ کرد و به‌نوعی، به اهداف خود دست یافت.

۲-۵-۵. دلایل و عوامل صلح

صلح امام حسن علیه السلام با معاویه پیچیدگی خاصی دارد که درک درستی آن را در هاله‌ای از ابهام قرار داده است. البته، ما پیش از این در تاریخ اسلام نیز شاهد چنین اقداماتی از سوی خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام بوده‌ایم که بنا بر اوضاع زمانه، گاه مجبور به پذیرش صلح می‌شدند.

مقام معظم رهبری دامت‌الله می‌فرماید:

در باب صلح امام حسن علیه السلام این مسئله را بارها گفته‌ایم و در کتاب‌ها نوشته‌اند که هرکس حتی خود امیرالمؤمنین علیه السلام هم اگر به‌جای امام حسن مجتبی علیه السلام بود و در آن شرایط قرار می‌گرفت، ممکن نبود کاری بکند، غیر از آن کاری که امام حسن علیه السلام کرد. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که امام حسن علیه السلام، فلان گوشه کارش سؤال‌برانگیز است، نه؛ کار آن بزرگوار، صددرصد بر استدلال منطقی غیرقابل‌تخلف منطبق بود. در بین آل‌رسول خدا، پُرشورتر از همه کیست؟ شهادت‌آمیزترین زندگی را چه کسی داشته است؟ غیرتمندترین آن‌ها برای حفظ دین در مقابل دشمن، چه کسی بوده است؟ حسین بن علی علیه السلام بوده است. آن حضرت در این صلح، با امام حسن علیه السلام شریک بودند. صلح را تنها امام حسن علیه السلام نکرد؛ امام حسن و امام حسین علیه السلام این کار را کردند؛ منتها امام حسن علیه السلام جلو بود و امام حسین علیه السلام پشت سر او بود. امام حسین علیه السلام، جزو مدافعان ایده صلح امام حسن علیه السلام بود. هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که اگر امام حسین علیه السلام به‌جای امام حسن علیه السلام بود، این صلح انجام نمی‌گرفت. نخیر! امام حسین علیه السلام با امام حسن علیه السلام بود و این صلح انجام گرفت و اگر امام حسن علیه السلام هم نبود و امام حسین علیه السلام تنها بود، در آن شرایط، باز هم همین کار انجام می‌گرفت و صلح می‌شد.^۲

۱. ر. ک. احمد بن داوود دینوری، همان، ص ۲۶۵؛ احمد بن محمد بن یعقوب ابن مسکویه رازی، همان، ج ۱، ص

به نظر می‌رسد، مهم‌ترین دلیل صلح امام حسن علیه السلام نابسامانی داخلی سپاه ایشان بود. سپاه امام حسن علیه السلام ترکیبی از قبایل کوفه بود که به هیچ وجه یکپارچه نبودند و گوناگونی و افتراق میان آنان به وضوح مشاهده می‌شد. در مواقع حساس بدترین تصمیم‌ها را می‌گرفتند، با کمترین سختی و خشونت تسلیم می‌شدند و با مساعد شدن اوضاع سرکشی می‌کردند؛ به بیان دیگر، آنان «بصیرت» نداشتند.

امام حسن علیه السلام حکومت خود را با مردمی آغاز کرد که به مکتبی بودن مبارزه و آرمان‌های آن ایمان کامل نداشتند. آتش شور و سلحشوری و مجاهدت در آنان خاموش شده بود و حاضر به استمرار جنگ نبودند؛ از این رو، امام حسن علیه السلام دریافت که با این سپاه ناهماهنگ و بی‌نظم نمی‌تواند با دشمن نیرومندی چون معاویه مقابله کند.^۱

امام حسن علیه السلام در پاسخ شخصی که به صلح آن حضرت اعتراض داشت، فرمود:

من به این علت حکومت و زمامداری را به معاویه واگذار کردم که اعوان و یارانی برای جنگ با وی نداشتیم. اگر یارانی داشتم شبانه‌روز با او می‌جنگیدم تا کار یکسره شود. من کوفیان را خوب می‌شناسم و بارها آن‌ها را امتحان کرده‌ام. آن‌ها مردمان فاسدی هستند که اصلاح نخواهند شد. نه وفا دارند، نه به تعهدات و پیمان‌های خود پایبند هستند و نه دو نفر از آن‌ها با هم موافق‌اند. بر حسب ظاهر به ما اظهار اطاعت و علاقه می‌کنند، ولی در عمل با دشمنان ما همراه‌اند.^۲

رهبر معظم انقلاب رحمته الله انتخاب صلح از سوی امام حسن علیه السلام را انتخاب مشکل‌ترین راه می‌خواند و می‌فرماید:

امام حسن مجتبی علیه السلام می‌دانست که اگر با همان عده معدود اصحاب و یاران خود با معاویه بجنگد و به شهادت برسد، انحطاط اخلاقی زیادی که بر خواص جامعه اسلامی حاکم بود، نخواهد گذاشت؛ که دنبال خون او را بگیرند. تبلیغات، پول و زرنگی‌های معاویه، همه را تصرف خواهد کرد و بعد از گذشت یکی - دو سال، مردم خواهند گفت: امام حسن علیه السلام بیهوده در مقابل معاویه قد

۱. ر.ک. احمد بن داوود دینوری، همان، ص ۲۶۴-۲۶۵ و ۲۶۸.

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۰، ص ۹.

علم کرد. لذا، با همهٔ سختی‌ها ساخت و خود را به میدان شهادت نینداخت؛ زیرا می‌دانست خورش هدر خواهد شد. گاهی شهید شدن آسان‌تر از زنده ماندن است! حقاً که چنین است. این نکته را اهل معنا و حکمت و دقت، خوب درک می‌کنند. گاهی زنده ماندن و زیستن و تلاش کردن در یک محیط، به مراتب مشکل‌تر از کشته شدن و شهید شدن و به لقای خدا پیوستن است. امام حسن علیه السلام این مشکل را انتخاب کرد.^۱

ایشان در جای دیگر می‌فرماید:

اگر امام حسن علیه السلام صلح نمی‌کرد، تمام ارکان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را از بین می‌بردند و کسی را باقی نمی‌گذاشتند که حافظ نظام ارزشی اصیل اسلام باشد. همه چیز به کلی از بین می‌رفت و ذکر اسلام برمی‌افتاد و نوبت به جریان عاشورا هم نمی‌رسید. اگر بنا بود امام مجتبی علیه السلام جنگ با معاویه را ادامه بدهد و به شهادت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله منتهی می‌شد، حجر بن عدی‌ها هم باید کشته می‌شدند، همه باید از بین می‌رفتند و کسی که بماند و بتواند از فرصت‌ها استفاده بکند و اسلام را در شکل ارزشی خودش بازهم حفظ کند، دیگر باقی نمی‌ماند. این، حق عظیمی است که امام مجتبی علیه السلام بر بقای اسلام دارد.^۲

امام حسن علیه السلام، در سال پنجاهم هجری با توطئهٔ معاویه و زهر همسرش جعه‌ده به شهادت رسید.

۲-۶. دوران امام حسین علیه السلام و بررسی قیام عاشورا

دوران زندگانی امام حسین علیه السلام یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخی صدر اسلام است که به حرکت عظیم عاشورا در سال ۶۱ هجری انجامید. امام حسین علیه السلام پس از شهادت برادرش، امام حسن مجتبی علیه السلام در حالی که ۴۵ سال از عمر شریفش می‌گذشت، عهده‌دار مقام امامت شد. مدت امامت ایشان بیش از ده سال به طول انجامید که عمدهٔ آن معاصر با دوران حکومت معاویه بود.

۱. بیانات امام خامنه‌ای دامنه الله تعالی در حسینیهٔ لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

۲. مرکز صهبا (مؤسسهٔ جهادی)، همان، ص ۱۲۲.

۲-۶-۱. موضع امام حسین^{علیه السلام} در برابر معاویه

موضع حسین بن علی^{علیه السلام} در برابر معاویه، دقیقاً، استمرار روش و منش امام مجتبی^{علیه السلام} بود. اگر با بینشی دقیق اوضاع سیاسی - اجتماعی دوران امام حسن^{علیه السلام} و امام حسین^{علیه السلام} تحلیل شود، روشن می شود که میان صلح امام مجتبی^{علیه السلام} و قیام امام حسین^{علیه السلام} نه تنها تناقضی وجود ندارد، بلکه هر دو در زمان خود حرکتی لازم انجام داده اند و در پی هدفی واحد بوده اند.^۱ وظیفه و رسالت اصلی پیشوایان معصوم^{علیهم السلام}، حفظ و حراست دین و هدایت جامعه اسلامی است. البته، هریک از آن بزرگواران برای تحقق این کار، متناسب با موقعیت اجتماعی، سیاسی و فکری موجود در جامعه، موضع سیاسی خاصی اتخاذ کردند. همچنین، به لحاظ اعتقادی، امامان معصوم^{علیهم السلام} از منبع علم الهی بهره مندند و همه اقدامات آنان تکلیفی الهی برای حفظ مصالح اسلام و مسلمانان است.^۲

امام حسین^{علیه السلام} در دوران حیات معاویه به پیمان صلح برادرش وفادار ماند و، با رد درخواست هایی که از او برای نقض صلح و قیام برضد معاویه صورت می گرفت، از درگیری آشکار خودداری ورزید.

حال ممکن است این پرسش مطرح شود که چرا امام^{علیه السلام} در عهد معاویه به صلح برادرش وفادار ماند، ولی در عصر یزید قیام کرد؟

عملکرد متفاوت امام حسین^{علیه السلام} در برابر معاویه و یزید، ازسویی، به تفاوت شخصیت آن دو و ازسوی دیگر، به اوضاع و احوال متفاوت جامعه دوران حکومت آنان بازمی گردد. معاویه در دوران حکومتش مقاصد شوم خود را با شعار دفاع از اسلام و اسلام خواهی جامعه عمل می پوشاند و با بهره گیری از سیاست و حيله گری، چهره شایسته ای از خود در عالم اسلام نشان می داد. او در مقام خونخواه خلیفه مسلمانان و مدافع اسلام، و در پوشش عناوینی چون «خال المؤمنین» و «کاتب الوحی» جایگاهی ویژه در میان مسلمانان یافته بود. درضمن، براساس شواهد تاریخی، قیام مسلحانه ازسوی امام^{علیه السلام} نه مفید بود و نه مقدور. امام^{علیه السلام} به این نکته واقف بود که مردم عراق بر اثر تحمل جنگ های متعدد از جنگ و مبارزه خسته شده، هر نوع

۱. محمد مهدی شمس الدین، ارزیابی انقلاب حسین، ترجمه مهدی پیشوایی، قم، توحید، ۱۳۶۲، ص ۱۶۲.

۲. پیامبر^{صلی الله علیه و آله} نیز در این زمینه می فرماید: «الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ إِمَامَانِ، قَامَا أَوْ قَعَدَا» (ر.ک. محمد باقر مجلسی،

بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۹۸۳م، ج ۴۴، ص ۲).

برخورد نظامی را با نظام حاکم بی اثر می‌انگارند و بر اثر تبلیغات سوء و فریبنده معاویه، دل به صلح و سازش با حکومت وی بسته بودند.

اگر نهضت امام حسین علیه السلام در عصر معاویه به وقوع می‌پیوست با توجه به شخصیت و روش حکومت‌داری معاویه، که بر پایه حيله و ترند استوار بود، بی‌شک، چهره نهضت در انظار و اذهان عمومی مخدوش جلوه می‌نمود و از ارزش و اعتبار ساقط می‌گشت و احتمال اثرگذاری حرکت و شهادت امام علیه السلام به حداقل می‌رسید؛ افزون‌براین، دستگاه عظیم تبلیغاتی معاویه می‌توانست امام علیه السلام را به عنوان ناقض صلح برادر، و قیامش را حرکتی آشوبگرانه و مخلل امنیت عمومی و خروج بر خلیفه برحق مسلمانان قلمداد کند.

اگر چه امام حسین علیه السلام در عصر خلافت معاویه در مقابل معاویه شمشیر نکشید و قیام ننمود، اما سکوت هم نکرد. آن حضرت در این دوره، رسالت حقیقی را، هدایت فکری جامعه و زمینه‌سازی برای نهضت می‌دانست. بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد که امام حسین علیه السلام پس از شهادت برادرش امام مجتبی علیه السلام تا مرگ معاویه، از هر فرصتی برای آگاهی بخشی جامعه و توجیه عمومی و همچنین، ابراز نگرانی و نارضایتی از دستگاه خلافت اموی بهره برد.^۱

۲-۶-۲. به قدرت رسیدن یزید و واکنش امام حسین علیه السلام

در سال شصت قمری برای نخستین بار، به گونه‌ای بی سابقه، بدعت توارث مقام خلافت و مسئله تعیین ولیعهدی از سوی معاویه مطرح شد و دستگاه خلافت اموی که رنگ سلطنتی داشت به ملوکیت کامل مبدل گشت.

بیعت با شخصیتی چون یزید، در مقام خلیفه مسلمانان و صحه گذاشتن بر خلافت او، امری نبود که امام حسین علیه السلام بپذیرد؛ چراکه حضرت به خوبی آگاه بود تلاش دستگاه خلافت بنی امیه مبنی بر بیعت گرفتن از ایشان برای یزید به هدف رسمیت و مشروعیت بخشیدن به اسلام اموی است.

امام حسین علیه السلام در پاسخ به مروان، که در مدینه در پی بیعت گرفتن از امام علیه السلام بود، فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، این کلمه استرجاع را در موقع نزول مصیبت و فاجعه می‌گویند. سیدالشهدا با این پاسخ زعامت یزید را بر جامعه اسلامی فاجعه‌ای بزرگ برشمرد، می‌فرماید:

۱. احمد بن داوود دینوری، همان، ص ۲۲۴.

«عَلَى الْإِسْلَامِ أَلَسَّالَمُ.» این جمله‌ای است که سرّ قیام و نهضت حسین بن علی علیه السلام را از بطن آن می‌توان دریافت؛ یعنی اگر کار به آنجا برسد که رهبر امت اسلامی و زمامدار مسلمانان و به تعبیر دیگر، امام مسلمانان، مردی شرابخوار، میمون‌باز، خوشگذران، عیاش و فاسد مثل یزید بن معاویه باشد، باید فاتحهٔ اسلام را خواند.^۱ امام حسین علیه السلام در اینجا به زیبایی دو جریان سلطنت و امامت را از هم مجزا می‌کند و برای هریک مختصّات و مدار خاصی تعیین می‌فرماید.

آن چیزی که در بازخوانی حادثهٔ عاشورا مهم است عبرت‌گیری و درس‌آموزی از این واقعهٔ عظیم است.

رهبر معظم انقلاب رحمته الله در تبیین واقعهٔ عاشورا می‌فرماید:

عاشورا پیام‌ها و درس‌هایی دارد؛ عاشورا درس می‌دهد که برای حفظ دین باید فداکاری کرد ... درس می‌دهد که جبههٔ دشمن، با همهٔ توانایی‌های ظاهری، بسیار آسیب‌پذیر است. غیر از درس، عاشورا یک صحنهٔ عبرت است؛ اولین عبرتی که در قضیهٔ عاشورا ما را متوجه خود می‌کند، این است که ببینیم چه شد که پنجاه سال بعد از درگذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جامعهٔ اسلامی به آن حدی رسید که کسی مثل امام حسین علیه السلام ناچار شد برای نجات جامعهٔ اسلامی، چنین فداکاری‌ای بکند؟ ... چه شد که بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در همان شهر، که او حکومت می‌کرد، سرهای پسرانش را بر نیزه کردند و در آن شهر گرداندند؟^۲

آنچه مشخص است موجبات قیام حسین بن علی علیه السلام یک‌باره و دفعی فراهم نشد؛ یعنی چنان نبود که پس از مرگ معاویه یک‌دفعه وضعی خاص برای جامعهٔ اسلامی پدید آید و پدید آمدن این وضع، امام حسین علیه السلام را وادار به قیام کند. قیام امام حسین علیه السلام ریشه در انحراف‌های بنیادی جامعهٔ اسلامی داشت که زائیدهٔ تحریف حکومت اسلامی از مسیر حقیقی خود پس از سقیفه بود.

امام حسین علیه السلام به‌خوبی آگاه بود که دشمنانِ امامت و ولایت قادرند با تبلیغات گستردهٔ خود، خلافت یزید را نیز همچون پدرش صبغهٔ دینی ببخشند و حکومت حقهٔ معرفی کنند؛

۱. موفق بن احمد خوارزمی، مقتل الحسین، قم، مکتبه‌المفید، ج ۱، ص ۸۴.

۲. بیانات امام خامنه‌ای رحمته الله در دیدار با فرماندهان و نیروهای بسیج در سالروز شهادت امام سجاد علیه السلام، ۱۳۷۱/۴/۲۲.

براین اساس، امام علیه السلام برای دریدن نقابِ نفاق از چهرهٔ شرک و کفری که به نام اسلام بر مسند خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود، ندای «هیهات مِنّ الذّله» سر داد.^۱

۳-۶-۲. جریان‌شناسی دوران امام حسین علیه السلام

الف) جریان غیرخودی و مخالف: در جامعه همواره جریان‌های متضاد و چالشگر حق و باطل وجود دارند و این واقعیت، سنتی تغییرناپذیر اجتماعی است.^۲

جریان مخالفی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله شکل گرفت و پس از رحلت ایشان، در زمان خلفای راشدین آشکار شد، بنی امیه بود. رویش جدی این جریان به زمان عثمان و در مدینه بازمی‌گردد؛ اما تثبیت آن در شام و هم‌زمان با آغاز سلطنت معاویه در سال چهلیم هجری است. این جریان از همان روزگار امام علی علیه السلام تا دوران امام حسن مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام در برابر علویان صف‌آرایی کرد و به‌هرگونه جریان و تشکل همسوی اهل بیت علیهم السلام آسیب و ضربه زد.

جریان غیرخودی، با امارت معاویه در شام و حاکمیت وی بعد از جریان حکمیت در زمان علی علیه السلام و به‌ویژه پس از مصالحه با امام حسن علیه السلام بر مسند قدرت دست یافت. معاویه دامنهٔ حکومت بنی امیه را به حجاز و سپس به عراق گسترش داد و در همهٔ این بخش‌ها، با سیاست قبیله‌ای، امویان را بر همهٔ امور مسلط ساخت. در درون دربار نیز، با در پیش گرفتن سیستم سلطنتی، خلافت را به ملوکیت تبدیل کرد.

حاکمیت بنی امیه، با در اختیار گرفتن سکوه‌های تبلیغاتی در دو محور به فرهنگ‌سازی پرداخت:

۱. فضا‌سازی فرهنگی برای طرح شایستگی‌ها و فضایل دروغین بنی امیه؛

۲. تهاجم گستردهٔ فرهنگی بر ضد رقبای خود به‌ویژه اهل بیت علیهم السلام.^۳

در محور نخست، آنان تا آنجا که توانستند دربارهٔ فضایل بنی امیه دروغ‌پردازی کردند و حتی احادیث جعلی فراوانی از زبان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و صحابهٔ بزرگ ایشان در شأن آنان منتشر کردند.

۱. ر.ک. محمدتقی جعفری، امام حسین شهید فرهنگ پیشرو انسانیت، تهران، مؤسسهٔ تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۸۱، ص ۴۳۷-۴۴۹.

۲. ر.ک. یونس (۱۰)، آیات ۸۵-۹۲.

۳. ر.ک. احمد بن داوود دینوری، همان، ص ۱۹۸.

این جریان برای تحقق محور دوم، یعنی مقابله با اهل بیت علیهم السلام مردم را از نقل احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن اهل بیت علیهم السلام منع کردند.^۱ آنان یاران و دوستان اهل بیت علیهم السلام را به دار کشیدند و زبان بریدند. همچنین، شیعیان را از همه حقوق مدنی و اجتماعی محروم، و حتی به جرم شیعه بودن، از فهرست سهمیه بیت المال حذف کردند.

از سوی دیگر، جریان مخالف برای مخدوش جلوه دادن چهره اهل بیت پیامبر علیهم السلام به تهاجم تبلیغاتی پرداخت؛ از شخصیتی مانند علی علیه السلام چهره‌ای ساخت که برخی مردم شام ایشان را به مسلمانی نمی‌شناختند؛ به گونه‌ای که، از شهادت علی علیه السلام در مسجد تعجب کردند!

بر فراز منبرها علی علیه السلام سب و نفرین می‌شد. خطیبان نمازهای جمعه و جماعات، خطبه بدون لعن بر علی علیه السلام را باطل می‌دانستند. گاه انحراف به اندازه‌ای فزونی می‌یافت که مردم شام حضرت فاطمه علیها السلام، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را از عایشه و خواهر معاویه پنداشتند.^۲ این گروه در تخریب شخصیت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نیز بسیار کوشیدند و بدین ترتیب، بسیاری را از همراهی با اهل بیت علیهم السلام منحرف کردند.

امویان دین را ابزار اهداف شوم خود قرار دادند و هرگز از باورهای جاهلی خود فاصله نگرفتند. از همین رو، امام علی علیه السلام به صراحت فرمود: «بدترین خطر بر امت اسلامی خطر بنی امیه است»؛^۳

ب) جریان خودی: این گروه، از شیعیان امام علی علیه السلام بودند که در دوران امام حسن علیه السلام و دوران امام حسین علیه السلام نیز از آنان پیروی کردند. البته، جریان خودی به دو گروه عوام و خواص تقسیم می‌شوند. بسیاری از شیعیان بصیرت کافی نداشتند و در نتیجه، در مواقع حساس، در وظیفه خود دچار غفلت می‌شدند. این گروه که از آنان به عوام تعبیر می‌شود، پیرو خواص بودند؛ در مواقع، کوتاهی و غفلت خواص موجب انحراف عوام می‌شد.

۲-۶-۴. واقعه عاشورا و عملکرد خواص

خواص، قشر محدودی از جامعه‌اند که توانایی تحلیل و ارزیابی مسائل اجتماعی و سیاسی را دارند و در میان مردم اثرگذارند.^۴ خواص همواره سرمشق عوام‌اند و همین مسئله مسئولیت آنان

۱. عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی الحدید، همان، ج ۱۲، ص ۲۱۹.

۲. عبدالحسین امینی، همان، ج ۱۰، ص ۲۶۶ و ج ۲، ص ۱۰۲.

۳. محمد بن الحسین شریف الرضی، همان، فیض الاسلام، خطبه ۹۳.

۴. سیدحسین اسحاقی، جام عبرت (بررسی عملکرد عوام و خواص در حادثه عاشورا با تکیه بر بیانات مقام معظم رهبری رحمته الله علیه)، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵، ص ۵۲.

را سنگین و خطایشان را نابخشودنی می‌کند.^۱ خواص به دو گروه طرف‌دار حق و طرف‌دار باطل تقسیم می‌شوند.^۲

خواص طرف‌دار حق خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: جمعی پس از شناخت راه حق تا آخر مقاومت می‌کنند و سیل حوادث و رویدادها و مظاهر فریبنده دنیا نمی‌تواند در اراده آنان خلل و رخنه‌ای ایجاد کند و از مسیر حق منحرف سازد، اما گروهی از خواص طرف‌دار حق، با وجود شناخت حق و باطل، در مقابل دنیا و زرق و برق و دلفریبی آن شکست می‌خورند و عشق به منافع دنیوی و غفلت از خدای تعالی و ترس از زیان، سبب عقب‌نشینی این افراد می‌شود.

مسئله مهم در اینجا بصیرت و آگاهی است. واژه بصیرت به معنای بینایی است، اما در اصطلاح، به درک و فهم عمیق مسائل، حوادث و وقایع «بصیرت» گفته می‌شود. کسی که بصیرت دارد، جریان حق را می‌شناسد و به موقع و تا واپسین لحظه از آن حمایت می‌کند. چه بسیارند کسانی که حق را یافتند، اما در منزل‌های سخت، پایدار نماندند و به باطل گرویدند، یا از یاری حق دست شستند از آن‌رو که بصیرت نداشتند.

مقام معظم رهبری علیه السلام می‌فرماید:

عاشورا به ما درس می‌دهد که در ماجرای دفاع از دین، بصیرت بیش از چیزهای دیگر برای انسان لازم است. بی‌بصیرت‌ها بدون اینکه بدانند، فریب می‌خورند و در جبهه باطل قرار می‌گیرند، چنان‌که در جبهه این‌زیاد کسانی بودند که فساق و فجّار نبودند، ولی از بی‌بصیرت‌ها بودند.^۳

از مهم‌ترین معیارها برای اثبات بصیرت فرد، شناخت جریان حق و امام و ولی برحق زمان خویش است. در حوادث فتنه‌گون که شناخت حق از باطل مشکل است، تنها افراد بابصیرت

۱. رهبر معظم انقلاب می‌فرماید: «وقتی خواص به سمتی رفتند، عوام مردم هم دنبال آن‌ها حرکت می‌کنند. بزرگ‌ترین گناه انسان‌های ممتاز و برجسته، اگر انحرافی از آن‌ها سر بزند، این است که انحراف آن‌ها موجب انحراف بسیاری از مردم می‌شود» (بیانات امام خامنه‌ای علیه السلام در نماز جمعه تهران، ۱۳۷۷/۱۲/۱۸).

۲. مقام معظم رهبری علیه السلام در این باره می‌فرماید: «خواص طبعاً دو جبهه هستند: خواص جبهه حق و خواص جبهه باطل. یک عده‌ای اهل فکر و فرهنگ و معرفت‌اند، برای جبهه حق دارند کار می‌کنند. فهمیدند حق با این طرف است، حق را شناختند. دارند برای حق حرکت می‌کنند. این‌ها یک دسته‌اند. یک دسته هم نقطه مقابل حق‌اند»

(بیانات امام خامنه‌ای علیه السلام در دیدار با فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله صلی الله علیه و آله، ۱۳۷۵/۳/۲۰).

۳. بیانات امام خامنه‌ای علیه السلام در دیدار با نیروهای مقاومت بسیج، ۱۳۷۱/۴/۲۲.

می‌توانند حق را تشخیص دهند. معیار اساسی این شناخت پیروی از رهبری برحق جامعه است، کسی که امت اسلامی را در مسیر صحیح خود هدایت کند. سرپیچی از این مسیر به هرنحو و به هر مقدار خطاست و نشان از بی‌بصیرتی فرد دارد.

بی‌بصیرتی و ناآگاهی ممکن است هم شامل عوام شود و هم خواص. هرگز نباید تصور شود کسی که مقام و منزلت بالایی دارد، از همه مسائل آگاه و به همه امور بصیر است. در صدر اسلام بسیاری از مسلمانان، به ویژه خواص، به تعبیر مقام معظم رهبری علیه السلام، «به جزئیات احکام اسلامی و آیات قرآن دقت داشتند»^۱، اما بصیرت نداشتند. به همین دلیل، جریان خلافت مسلمانان در مسیر غلطی افتاد و جامعه اسلامی از حکومت و زمامداری امامان معصوم علیهم السلام بی‌بهره ماند.

۲-۵. خواص بی‌بصیرت دوران امام حسین علیه السلام

افزون بر خواص بابصیرت که یاران حسین بن علی علیه السلام بودند، شمار فراوانی از خواص بی‌بصیرت نیز در دوران امام حسین علیه السلام وجود داشتند که با رفتار و کردار خویش، ذهن و ضمیر اجتماع را برای لغزش آماده کردند و زمینه‌ساز وقوع حادثه کربلا شدند.

غفلت و نداشتن درک صحیح و به موقع وقایع و سستی خواص در حضور مؤثر در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی، ضرباتی جبران‌ناپذیر بر پیکره جامعه اسلامی وارد کرد که تا قرن‌ها آثار آن باقی ماند.

یکی از بزرگ‌ترین اشتباهات خواص بی‌بصیرت دوران امام حسین علیه السلام تشخیص ندادن تکلیف بود؛ درحالی‌که، امام حسین علیه السلام باتوجه به اصل امر به معروف و نهی از منکر قیام خود را آغاز کرد، برخی بزرگان، مسائل دیگر را مهم‌تر تلقی کردند و از یاری امامشان بازماندند. مقام معظم رهبری علیه السلام می‌فرماید:

آن روز در بین سران و برگزیدگان دنیای اسلام، آدم‌های مؤمن و کسانی که مایل بودند بر طبق وظیفه عمل بکنند، بودند، ولی تکلیف را نمی‌فهمیدند، وضعیت زمان را تشخیص نمی‌دادند، دشمن اصلی را نمی‌شناختند، کار اصلی و محوری را با کارهای

۱. ر.ک. سیداحمد خاتمی، رسالت خواص (نگاهی به بیانات مقام معظم رهبری علیه السلام در جمع فرماندهان لشکر ۲۷

محمد رسول الله صلی الله علیه و آله)، قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶، ص ۱۰.

درجه دو و سه اشتباه می‌کردند و این همیشه یکی از ابتلائات بزرگ دنیای اسلام بوده است.^۱

به‌یقین، اگر کاروان کربلا امثال محمد بن حنفیه، ابن عباس، عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عمر، سلیمان بن صُرد خزاعی را داشت، گروه‌های بیشتری را به طرف خود جذب می‌کرد، اما افسوس که چنین نشد؛ به گفتهٔ مقام معظم رهبری (علیه‌السلام) «این‌ها که پس زدند، عوام مردم هم به آن طرف رو می‌کنند».^۲

سلیمان بن صُرد خزاعی از اصحاب امام علی (ع)، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) بود. او از پیشگامان نهضت نامه‌نگاری و دعوت از امام حسین (ع) به‌شمار می‌رفت، اما با اینکه طلایه‌دار این نهضت بود، خود در عاشورا حاضر نشد؛ هرچند برای توجیه دلایلی مانند زندانی بودن و وجود مانع یا پیش‌بینی نکردن شهادت امام حسین (ع) را برای حضور نیافتن او در کربلا ذکر کرده‌اند،^۳ منابع اصیل تاریخی این دلایل را تأیید نمی‌کنند. با توجه به اعتراف صریح سران توابین، از جمله سلیمان، به اشتباه خود در یاری نکردن امام (ع) و اظهار پشیمانی از ضعف عملکرد خود در جریان کربلا، به نظر می‌رسد، سلیمان و یارانش که خواص شیعهٔ کوفه به‌شمار می‌رفتند، در حمایت از امام خود کوتاهی کرده‌اند.

سلیمان بن صرد مانند بسیاری از خواص کوفه از دانش و بصیرت سیاسی و نظامی بهره‌ای نداشت. نهضت توابین نیز که بعد از قیام عاشورا شکل گرفت، بیشتر حرکتی احساسی و عاطفی بود تا حرکتی اصلاحی و انقلابی. آنان زمان‌شناس نبودند و هنگام حادثه وارد میدان نشدند. مقام معظم رهبری (علیه‌السلام) به این موضوع چنین اشاره می‌کند:

مشکل برخی افراد و مجموعه‌ها این است: بی‌ایمان نیستند، بی‌شوق و محبت نیستند، اما لحظه‌شناس نیستند. لحظه را باید شناخت، نیاز را باید دانست. فرض بفرمایید کسانی در کوفه دل‌هاشان پر از ایمان به امام حسین (ع) بود، به اهل بیت (ع) هم محبت داشتند، اما چند ماه دیرتر وارد میدان شدند؛ همه‌شان هم به شهادت

۱. بیانات امام خامنه‌ای (علیه‌السلام) در دیدار با روحانیون، ۱۳۷۱/۵/۷.

۲. بیانات امام خامنه‌ای (علیه‌السلام) در دیدار با فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص)، ۱۳۷۵/۳/۲۰.

۳. ر.ک. عبدالرضا عرب ابوزیدآبادی، «بررسی علت عدم حضور سلیمان بن صرد در کربلا»، فصلنامه تاریخ در آینه پژوهش، ش ۲۰، تابستان ۱۳۸۷، ص ۱۲۹-۱۳۲.

رسیدند، پیش خدا هم مأجورند، اما کاری که باید بکنند، آن کاری نبود که آن‌ها کردند؛ لحظه را نشناختند؛ عاشورا را نشناختند.^۱

۷-۲. دوران امامان چهارم تا دوازدهم در یک نگاه^۲

۷-۱. امام سجاد^{علیه السلام}

امام زین العابدین^{علیه السلام} در دهم محرم سال ۶۱ هجری، در حالی که ۲۳ سال از عمرش می‌گذشت و در بند دشمن اسیر بود، عهده‌دار منصب امامت شد. پیشوای چهارم به رغم همه محدودیت‌ها و دشواری‌های آغاز امامت با تمام توان به ایفای رسالت الهی خویش که تکمیل نهضت خونین عاشورا، تجدید حیات اسلام و بازآفرینی مکتب امامت و مسلح و توانمند کردن آن در برابر جبهه خلافت بود، همت گمارد.

شهادت حسین بن علی^{علیه السلام} بزرگ‌ترین و شدیدترین ضربه‌ای بود که در اسلام بر مسلمانان وارد شد؛ زیرا مسلمانان پس از شهادت آن حضرت از هر موفقیت و گشایشی که بدان امیدوار بودند و عدالت و دادگری که انتظار آن را می‌کشیدند، مأیوس شدند. ناامیدی مردم از موفقیت اسلام ناب محمدی^{صلی الله علیه و آله} در برابر اسلام ابوسفیانی، آنان را از مکتب اهل بیت^{علیهم السلام} که در آن زمان در وجود مبارک امام سجاد^{علیه السلام} متجلی بود، منحرف کرده بود.

تأسف‌بارترین مصیبت و گرفتاری مردم در این دوران، انحطاط فکری مردم و بیگانگی آنان با معارف دینی بود. این بیگانگی تا آنجا بود که نه تنها از پذیرش حق استتکاف داشتند، بلکه حقایق را به تمسخر می‌گرفتند. امام سجاد^{علیه السلام} در این باره می‌فرماید:

نمی‌دانیم با مردم چگونه رفتار کنیم؟ اگر با آنان بدانچه از رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} شنیده‌ایم سخن بگوییم (از سر تمسخر) می‌خندند و ازسوی دیگر، سکوت نیز نمی‌توانیم بکنیم.^۳

پیشوای چهارم با درک عمیق از این واقعیت تلخ در مهم‌ترین اقدام خود به بیان معارف و دستورهای اسلام ناب محمدی^{صلی الله علیه و آله} و مسائل اخلاقی و ترویج آن در میان مردم، بیشتر در قالب

۱. بیانات امام خامنه‌ای^{دامت‌الله} در دیدار با شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۸/۱۰/۲۹.

۲. ر.ک. علی رفیعی، تاریخ تحلیلی پیشوایان، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۸.

۳. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۶، ص ۱۴۲.

دعا پرداخت. بیشتر دعا‌های آن حضرت در مجموعه‌ای به نام صحیفه سجاده، که زبور آل محمد ﷺ نام گرفته، گرد آمده است.

تبیین معارف اسلام ناب در قالب دعا از سوی امام ﷺ در آن جو اختناق، باعث می‌شد تا حکومت به ماهیت سیاسی، عقیدتی و اخلاقی سخنان امام ﷺ پی نبرد و گمان کند امام ﷺ از دنیا روی گردانده و با دعا به اصلاح امر آخرت خویش مشغول است؛ در نتیجه، کاری به حکومت و مسائل سیاسی ندارد.

توجه و اندیشه در مضامین بلند دعا‌های رسیده از امام زین العابدین ﷺ بسیاری از مسائل مبهم را در زمینه اعتقادات، اخلاقیات و سیر و سلوک برای ما روشن می‌کند؛ از مسائل خداشناسی گرفته تا مسئله نبوت، امامت، نظام رهبری و حکومت، اخلاق، حقوق مدنی، احکام و آداب و سنن.

بر اثر تلاش‌های امام ﷺ افراد زبده و صالحی تربیت شدند و وجودشان منشأ آثار و برکات فراوانی شد. و بدین ترتیب رقم شیعیان و دوستان اهل بیت ﷺ رو به فزونی می‌نهاد. اسامی ۱۷۰ نفر از پرورش‌یافتگان مکتب آن حضرت در کتاب‌های رجال آمده است.^۱

امام سجاد ﷺ در دوران ۳۴ ساله امامت خود با پنج‌تن از خلفای اموی از خاندان سفیان و مروان معاصر بود: یزید بن معاویه، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک بن مروان و ولید بن عبدالملک. ولید که از شخصیت الهی و نفوذ روحانی و معنوی آن حضرت در میان قشرهای مختلف مردم به شدت رنج می‌برد و می‌ترسید مردم گرد آن بزرگوار جمع شده برای سلطنت و حکومت وی ایجاد خطر کنند، وی را در ۲۵ محرم سال ۹۵ هجری به وسیله هشام بن عبدالملک مسموم کرد و به شهادت رسانید.

۲-۷-۲. امام محمد باقر ﷺ

پیشوای پنجم شیعیان در سوم صفر، سال ۵۷ هجری در مدینه متولد شد. وی از همان دوران جوانی به علم و دانش و فضیلت و تقوی معروف بود. و هرجا سخن از والایی‌های هاشمیان، علویان و فاطمیان به میان می‌آمد او را یگانه وارث آن همه کرامت و عظمت می‌شناختند.

۱. ر.ک. علی رفیعی، همان، ص ۱۲۳، به نقل از: محمد بن حسن طوسی، رجال طوسی، قم: الشریف الرضی، ص

امام علیه السلام در سال ۹۵ هجری پس از شهادت پدر بزرگوارش عهده‌دار منصب امامت شد. در دوران امامت خود که حدود نوزده سال به طول انجامید، با پنج نفر از زمامداران اموی معاصر بود: ولید بن عبدالملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک و هشام بن عبدالملک. تمام آنان به‌جز عمر بن عبدالعزیز که به‌نسبت عدالتخواه بود، همواره سدّ راه اسلام و در ستمگری و جنایت دست کمی از نیاکان خود نداشتند.

امام باقر علیه السلام ناگزیر بود برای حفظ نیروهای وفادار به مکتب و جلوگیری از متلاشی شدن آنان، هدر نرفتن توان عناصر مؤمن و ذخیره‌سازی آنان برای زمان مناسب، حفظ اسرار تشکیلاتی و خط‌مشی‌های سیاسی از دسترسی دشمن و اجرای برنامه‌های بنیادی و اصولی، فعالیت‌های سیاسی خود را پنهانی و در پوشش «تقیه» انجام دهد. از این رو، همواره بر این اصل تکیه می‌کرد و آن را «سپر مؤمن»^۱ می‌دانست.

با بهره‌گیری از این تاکتیک، امام علیه السلام موفق شد نقش عظیمی در پایه‌گذاری و گسترش نهضت علمی و فرهنگی ایفا کند. آن حضرت تلاش گسترده‌ای را در اشاعه دعوت هدفدار و بنیادی تشیع آغاز کرد و زمینه‌ها و مقدمات تأسیس دانشگاه بزرگ اسلامی را که در دوران امامت فرزندش به اوج عظمت رسید، فراهم ساخت.

نهضت علمی امام باقر علیه السلام در شرایطی تحقق یافت که جمود فکری و بیگانگی از فرهنگ و معارف اسلامی سراسر جهان اسلام را فرا گرفته بود. عالمان و فقیهان مشهور یا به دربار و یا به حوزه‌های فکری منحرف و سرگرم‌کننده وابسته بودند. گروه‌های فکری جامعه اسلامی مانند خوارج، مرجئه، معتزله، جبریه و فرقه‌های جدا شده از شیعه امامیه مثل کیسانیه، زیدیه و غلات با گسترش افکار منحرف و مسموم خود در فضای فکری و فرهنگی جامعه تنها بر مشکلات و سرگردانی مردم جویای حقیقت می‌افزودند.

در این میان، ممنوعیت نقل و تدوین حدیث که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در جهان اسلام پدید آمد و تا دوران حکومت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت، ضربه سختی بر فرهنگ اسلام وارد

۱. کاربرد تقیه به‌عنوان «سپر» مؤمن، بیانگر این است که امام علیه السلام با مطرح کردن تقیه در مقام آسایش طلبی و مسئولیت‌گریزی نیست، بلکه یاران خود را به تقیه‌ای فرامی‌خواند که مانند سپری حافظ جان مؤمنی است که همواره در حال نبرد با کفر و گمراهی است تا او را برای ادامه نبرد یاری دهد. چه آنکه سپر در میدان کارزار کارایی دارد نه در بستر آسایش (ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۱، ص ۴۱۲).

آورد. تلاش‌هایی که ازسوی دانشمندان اهل سنت در زمینه جمع‌آوری احادیث در این دوره صورت گرفت؛ هرچند به گردآوری پاره‌ای از آن‌ها منجر شد؛ لیکن آثار منفی نیز داشت؛ چه آنکه بخش زیادی از اسرائیلیات و احادیث جعلی - که به علل مختلف سیاسی و فرهنگی به‌ویژه از دوران معاویه به بعد در احادیث اهل سنت رسوخ کرده بود - به‌عنوان حدیث نبوی ضبط و ثبت شد.

این جهات امام باقر^{علیه السلام} را بر آن داشت تا بیشترین کوشش خود را صرف احیای حدیث، این منبع عظیم فرهنگ و قانون‌گذاری اسلام پس از قرآن، کند. آن حضرت در کنار نقل و نشر حدیث به پیرایش احادیث موجود و تفکیک درست آن‌ها از نادرست و جعلی نیز پرداخت و بدین ترتیب شیعه موفق شد به تدوین فرهنگ خود - که شامل فقه، تفسیر و اخلاق می‌شد - پردازد.

همچنین، در دوران پربرکت امامت محمدباقر^{علیه السلام} شاگردان زیادی تعلیم و پرورش یافتند. تعداد شاگردان آن حضرت در منابع رجالی مختلف بیان شده است. شیخ طوسی اصحاب و راویان امام^{علیه السلام} را ۴۶۳ مرد و دوزن بیان کرده است.^۱ در میان تربیت‌یافتگان مکتب پیشوای پنجم بعضی به جایگاه بلندی دست یافتند؛ به‌گونه‌ای که، همه فقها و دانشمندان آنان را تأیید و تصدیق نموده روایاتشان را پذیرفته‌اند که از آن جمله می‌توان زراره، بُرید، ابوبصیر، فضیل بن یسار و محمدبن مسلم را نام برد.

مبارزات و فعالیت‌های متعوضانه امام باقر^{علیه السلام} و نفوذ روزافزون آن حضرت در میان مردم و رو به فزونی نهادن پیروان و شیفتگان مکتبش، خشم و کینه هشام بن عبدالملک را نسبت به آن حضرت بیش‌ازپیش برانگیخت، چندان‌که تصمیم به قتل او گرفت. وی امام^{علیه السلام} را مسموم کرد و آن حضرت، در هفتم ذی‌حجه سال ۱۱۴ هجری در ۵۷ سالگی به شهادت رسید.

۲-۷-۳. امام جعفر صادق^{علیه السلام}

ششمین پیشوای شیعیان در هفدهم ربیع‌الاول، سال ۸۳ هجری در مدینه متولد شد. عمر شریفش ۶۵ سال بود. از این مدت، ۳۱ سال در محضر جدّ و پدر گرامی‌اش سپری شد. در سال ۱۱۴ هجری رهبری امت را به دست گرفت و امامتش ۳۴ سال به طول انجامید.

۱. ر.ک. علی رفیعی، همان، ص ۱۴۰، به نقل از: محمد بن حسن طوسی، همان، ص ۱۰۲-۱۴۱.

دوران امامت پیشوای ششم از نظر فرهنگی، دوران تحول فکری و پیدایش و گسترش فرهنگ‌ها و مکتب‌های فکری گوناگون بود.

نسل جدیدی از تازه‌مسلمانان با ملیت‌های گوناگون به جمع امت بزرگ اسلامی پیوسته بودند و به‌طور طبیعی، عقاید و یافته‌های علمی و فرهنگی خود را نیز به جهان اسلام وارد می‌کردند. این امر بر فرهنگ عمومی جامعه اسلامی و افکار مسلمانان تأثیر چشمگیری گذاشت و باب بحث و جدال و مناقشات علمی روی بسیاری از موضوعات و معارف اسلامی گشوده شد. البته پیامدهای منفی زیادی نیز به بار آورد که نفوذ اندیشه‌های بیگانگان در میان مسلمانان و در پی آن پدید آمدن شبهات و انحرافات فکری و اعتقادی - که به‌عنوان یک خطر جدی، افکار مسلمانان را تهدید می‌کرد - از جمله آن‌هاست.

فاصله زمانی بیش از یک قرن این دوره با ظهور اسلام و روی کار آمدن نسل جدیدی از مسلمانان، حاکمیت جو اختناق و فشار از سوی حکمرانان اموی و عباسی، برکناری پیشوایان دینی از منصب رهبری و ارشاد امت و تحریف بسیاری از اصول و حقایق اسلامی توسط عالمان درباری و ... نسل اسلامی این دوره را از نظر آگاهی و شناخت نسبت به اسلام ناب و معارف آن در پایین‌ترین سطح خود قرار داده بود.

از سوی دیگر، کشمکش‌های علمی و مباحثات و مناظرات پیرامون مسائل اعتقادی که موجب پیدایش و نشو و نماي احزاب و گروه‌های مذهبی و غیر مذهبی از قبیل: کیسانیه، زیدیه، غلات، مُرجئه، معتزله، خوارج، زنادقه شده بود، همچنان ادامه داشت و متأسفانه، برخی از این گروه‌های انحرافی، حمایت‌های دستگاه خلافت را نیز با خود داشتند.

اینها مسائلی بود که این دوران را از نظر فرهنگی در مقایسه با دوران پیشین، متمایز ساخته، نهضت علمی بنیادین و گسترده‌ای را از سوی امام صادق (ع) ایجاب می‌کرد.

امام صادق (ع) با تشکیل حوزه گسترده علمی و تربیت جمع زیادی از دانشمندان، محدثان، فقیهان و صاحب‌نظران در رشته‌های مختلف علمی با آن‌همه محدودیت‌ها و فشارهای سیاسی که از سوی دستگاه خلافت اعمال می‌شد، موفق شد بزرگ‌ترین دانشگاه اسلامی را که جد و پدر بزرگوارش پی‌ریزی کرده بودند، شکل دهد و در پرتو آن هزاران نفر نیروی حق‌طلب و دانشجو را در رشته‌های مختلف علمی تربیت کند.

بیشتر شاگردان در زمینه مسائل تربیتی و خودسازی و پیمودن مراحل رشد و کمالات نفسانی و نیز فراگیری علوم مختلف از محضر امام علیه السلام و انتقال به دیگران و همچنین، مبارزه با خطوط انحرافی و جریان‌های فکری و سیاسی و پاسداری از حریم امامت به مدارج عالی رسیدند.

این افراد با بحث‌ها و مناظره‌های علمی و اعتقادی با گروه‌های مختلف و نیز نوشته‌های ارزشمند خود در موضوعات گوناگون فقهی، تفسیر، کلامی، اخلاقی و ... مکتب امامت را پاس داشتند و بزرگ‌ترین خدمت را به تشیع کردند.

شاگردان ممتاز مکتب جعفری افزون‌بر مهارت‌ها و بایستگی‌های عمومی هر کدام در رشته خاصی از دانش روز تخصص داشتند به‌عنوان نمونه، حرمان بن اعین در دانش قرائت، ابان بن تغلب در ادبیات عرب، زراره، محمد بن مسلم، جمیل بن درّاج، ابوبصیر، عبدالله بن سنان و ... در فقه و حدیث، مؤمن طاق در کلام و تفسیر، هشام بن حکم، مفصل بن عمر و هشام بن سالم در کلام و عقاید، جابر بن حیان در ریاضیات و شیمی و ...

همچنین، امام صادق علیه السلام با تلاشی پی‌گیر با روایات خود و روایاتی که از پدرانش نقل می‌کرد، فقه اسلام ناب را به صورتی منظم و منسجم درآورد و برای آن اصول و مبانی‌ای قرار داد که منبع و مبنای بسیاری از قوانین و فروع فقهی گردید. هم‌اکنون بیش از ۱۵۰ قاعده مهم فقهی و اصولی وجود دارد که مورد استناد فقهای بزرگوار شیعه در ابواب و کتاب‌های مختلف فقهی و اصولی قرار می‌گیرد و هزاران مسئله و فرع فقهی از آن‌ها استخراج می‌شود. بیشتر این قواعد به‌وسیله امام ششم علیه السلام عرضه شده است. بر اثر مجاهدت‌های پیشوای ششم در تبیین و گسترش فقه شیعه، مذهب شیعه را «مذهب جعفری» و فقه آن را «فقه جعفری» می‌نامند.

امام صادق علیه السلام تلاش‌های پدر بزرگوارش در زمینه حفظ مهم‌ترین منبع شریعت اسلام پس از قرآن را تکمیل کرد و بخش مهمی از فعالیت‌های خود را به احیای حدیث اختصاص داد و فرهنگ غنی اسلام را با احادیث خود غنای بیشتری بخشید و هم‌اکنون به کمتر مسئله اعتقادی، فقهی، تفسیری و اخلاقی برمی‌خوریم که از امام صادق علیه السلام حدیثی درباره آن وجود نداشته باشد. علامه طباطبایی می‌نویسد: «احادیثی که از صادقین، یعنی از امام پنجم و ششم، مأثور است از مجموع احادیثی که از پیغمبر اکرم و ده امام دیگر ضبط شده است، بیشتر است.»^۱

۱. ر.ک. علی رفیعی، همان، ص ۱۵۱، به نقل از: سید محمدحسین طباطبایی، شیعه در اسلام، قم، دار التبلیغ اسلامی، ص ۱۴۰.

گسترش فعالیت‌های علمی و فرهنگی، مبارزات فکری با سران و گروه‌های الحادی و پاسداری از اصول و مبانی اعتقادی اسلام ناب، تضاد و اصطکاک بین جبهه امامت به پیشوایی امام صادق (ع) و جبهه خلافت عباسی را روز به روز شدیدتر و عمیق‌تر می‌کرد؛ تاجایی‌که، خلافت عباسی وجود پیشوای شیعیان را که آوازه‌اش در همه‌جا پیچیده بود، نتوانست تحمّل کند و تصمیم بر قتل او گرفت و آن بزرگوار را در ۲۵ شوال، سال ۱۴۸ هجری در ۶۵ سالگی با زهر منصور، خلیفه عباسی، به شهادت رساند.

۲-۷-۴. امام موسی کاظم (ع)

هفتمین پیشوای شیعیان در هفتم ماه صفر، سال ۱۲۸ هجری دیده به جهان گشود. موسی بن جعفر (ع) از نظر دانش، تقوا، زهد و عبادت سرآمد روزگار خویش بود. پس از شهادت پدر بزرگوارش در سال ۱۴۸ هجری رهبری شیعیان را برعهده گرفت و در مجموع، دوران ۳۵ ساله امامت خود، که در مدینه، بصره و بغداد سپری شد، با چهار نفر از خلفای عباسی به نام‌های: منصور، مهدی، هادی و هارون معاصر بود.

شرایط سیاسی دوران امامت امام کاظم (ع) از دو جهت اهمیت دارد: نخست، از آن جهت که دو تن از مقتدرترین سلاطین بنی‌عباس (منصور و هارون) و دو تن از جبارترین آنان (مهدی و هادی) در آن حکومت می‌کردند. در این دوران، برخلاف اواخر دوران بنی‌امیه، و ده سال نخست دوران بنی‌عباس و دوران پس از مرگ هارون که در هریک، حکومت مسلط وقت به نحوی تهدید می‌شد، تهدیدی جدی دستگاه خلافت را نمی‌لرزاند و خلیفه را از جریان عمیق و مستمر دعوت اهل بیت (ع) غافل نمی‌کرد.

ویژگی دیگر، پراکندگی و اختلافی بود که در میان نیروهای خودی بر سر مسئله امامت پدید آمده بود. منشأ این پراکندگی دو چیز بود؛ یکی حاکمیت جو اختناق و حکومت پلیسی عباسیان. شرایط سیاسی روزهای آخر امامت پیشوای ششم چنان ناگوار و نگران‌کننده بود که آن حضرت توانست با صراحت، جانشین خود را معرفی کند؛ ازاین‌رو، در وصیت‌نامه خود پنج نفر را جانشین خویش قرار داد و نام فرزندش موسی بن جعفر (ع) را پس از نام سه تن دیگر و در کنار نام منصور، خلیفه عباسی، محمد بن سلیمان، حاکم مدینه و عبدالله

بن جعفر و حمیده، مادر خود آورد^۱ تا جان جانشین واقعی خود را از خطر تعرض دشمن مصون بدارد.

دومین منشأ اختلاف، مسئله اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام بود که عده‌ای از آن بهره بردند. از آنجاکه وی فرزند بزرگ امام علیه السلام بود، بسیاری از شیعیان فکر می‌کردند که وی جانشین پدر خواهد بود. او در حیات امام صادق علیه السلام وفات کرد؛ با این حال، عده‌ای پس از آن حضرت با داعیه‌های مختلف به وی روی آورده و فرقه‌ای به نام اسماعیلیه در شیعه به وجود آوردند.

امام کاظم علیه السلام رهبری و ارشاد علمی و فکری دانشگاه جعفری را در اولویت کاری خویش قرار داد و فرهنگ گسترده اسلامی را با آراء و نظریات خود پربارتر ساخت. او با توانمندی و احاطه گسترده به اصول و مبانی مکتب و آگاهی از نیازمندی‌های جامعه، مجموعه ارزشمندی از احکام و معارف اسلامی در زمینه‌های مختلف اصول اعتقادی، فقه، تفسیر، حدیث، اخلاق، تاریخ انبیا و ... را از خود به یادگار گذاشته که در مجموعه‌های تاریخی، حدیثی و تفسیری گرد آمده است.

از جمله محورهای مهم فعالیت‌های امام کاظم علیه السلام رهبری تشکیلات سیاسی شیعه و نظارت بر عملکرد ایشان و تقویت و پشتیبانی آنان بود. این بخش از فعالیت امام، سری و دور از چشم عموم انجام می‌گرفت.

هارون وجود آن حضرت را برای دستگاه خلافت تحمل‌ناپذیر می‌دید؛ از این‌رو، در سال ۱۷۹ هجری امام را دستگیر و زندانی کرد و سرانجام آن حضرت را پس از چند سال گرفتاری در زندان‌های مختلف و تحمل رنج و آزار فراوان به شهادت رساند.

۲-۷-۵. امام رضا علیه السلام

هشتمین پیشوای شیعیان در سال ۱۴۸ هجری در مدینه متولد شد. ۳۵ سال از عمر امام رضا علیه السلام پیش از امامت آن حضرت سپری شد که دوران رنج و محنت آن حضرت بود؛ زیرا از یک‌سو، به چشم خود می‌دید که آل‌علی علیهم السلام و پیروان ائمه علیهم السلام به جرم اعتقاد به امامت پدر بزرگوارش گرفتار چنگال ستم حکمرانان عباسی شده و به دست آنان شهید می‌شوند؛ از سوی دیگر، بسیاری از شیعیان بر اثر دسترسی نداشتن به امام زمانشان و تبلیغات سوء جیره‌خواران دستگاه خلافت، در

۱. ر.ک. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۳۱۰-۳۱۱.

مسئله امامت دچار شک شده‌اند. جریان دستگیری و گرفتاری‌های پی‌درپی پدر بزرگوارش و درنهایت، شهادت مظلومانه آن حضرت نیز بیش‌ازپیش فرزند موسی بن جعفر^(ع) را آزرده‌خاطر ساخت و خشم و نفرت او را نسبت به مسببان این جنایت بزرگ برانگیخت.

حضرت رضا^(ع) در سال ۱۸۳ هجری قمری عهده‌دار امامت شد و مدّت امامتش بیست سال به‌طول انجامید. بیشتر شیعیان به امام رضا^(ع) روی آورده و به امامتش گردن نهادند؛ ولی تعداد اندکی در امامت موسی بن جعفر^(ع) توقف کرده، آن حضرت را در سلسله امامت، واپسین فرد پنداشتند. این افراد «واقفیه» نام گرفتند.

او ده سال آغاز امامت خود را در حکومت هارون سپری کرد و در دو محور سیاسی و فرهنگی در برابر هر دو جبهه مخالف، یعنی دستگاه خلافت عباسی و گروه‌های منحرف از خط امامت، به مبارزه علنی و اصولی برخاست. علت پافشاری امام^(ع) بر این سیاست این بود که امامت شیعی در آن شرایط حسّاس از هر سو مورد شیخون قرار گرفته بود و چنانچه امام^(ع) به تثبیت و تحکیم پایه‌های آن نمی‌پرداخت چه‌بسا دشمنان ضربه‌های جبران‌ناپذیری بر مکتب اهل بیت^(ع) وارد می‌کردند.

پس از هارون، فرزندش امین به خلافت رسید و پنج سال حکومت کرد. مأمون با کشتن برادرش به حکومت دست یافت. او داناترین و زیرک‌ترین خلیفه عباسی بود.

وی در ارزیابی شرایط سیاسی - اجتماعی زمان خود به این نتیجه رسید که برای حفظ و دوام قدرت و حکومت خود، راهی جز جذب امام رضا^(ع) به دستگاه خلافت و ولایتعهدی او وجود ندارد. مهم‌ترین انگیزه‌های سیاسی مأمون از اتخاذ این سیاست عبارت است از:

۱. جلب رضایت ایرانیان که به تشیع و دوستی علی^(ع) و دودمانش روی آورده بودند؛
۲. فرونشاندن قیام‌های علویان که بسان استخوان گلوگیری همواره خلفا را آزار می‌داد؛
۳. خالی کردن صحنه از وجود امام رضا^(ع) و دور کردن او از زندگی اجتماعی و پایگاه‌های

مردمی؛

۴. بهره‌برداری از نفوذ کلمه امام^(ع). بسیار اتفاق می‌افتاد که مأمون برای فرونشاندن صدای ناراضیان به امام رضا^(ع) متوسل می‌شد.

۵. مشروعیت بخشیدن به وجهه منفی و منفور خلافت و حکومت خویش.

امام رضا علیه السلام تنها زمانی که به طور صریح از سوی مأمون تهدید به قتل شد، ولایتعهدی را مشروط پذیرفت. این شرایط عبارت بود از اینکه در امور حکومتی امر و نهی نکند، فتوایی ندهد، قضاوتی نکند، در نصب و عزل افراد دخالتی نداشته باشد و هیچ یک از قوانین و مقررات جاری را تغییر ندهد.

اتخاذ این سیاست از سوی آن حضرت علیه السلام، در منصب ولایتعهدی، بیانگر این است که اولاً، حکومت موجود صلاحیت آن را ندارد که چهره‌ای مانند امام رضا علیه السلام با آن همکاری کند؛ ثانیاً، آنچه از هیئت حاکمه سر می‌زند ارتباطی با امام ندارد و سیاست‌ها و عزل و نصب‌ها ناشی از رضایت و موافقت آن بزرگوار نیست. بنابراین، وجود امام علیه السلام در منصب ولایتعهدی هیچ گونه توجیهی برای کارهای حکمرانان نخواهد بود؛ ثالثاً، امام با این شرایط به همگان فهماند که خواستار دنیا و جاه و مقام نیست و پذیرش ولایتعهدی بنابر ضرورت و حکم اجبار بوده است و بدین ترتیب، نقشه مأمون که می‌کوشید و نمود کند امام علیه السلام به دنیا بی‌رغبت نیست، با این شرایط، نقش بر آب شد.

مأمون پس از مدتی به عمق شرایط یاد شده از سوی امام علیه السلام و زیان‌هایی که از پذیرش آن متوجه حکومتش شده بود پی برد؛ از این رو، بارها در صدد برآمد امام علیه السلام را به تدبیر امور حکومتی وادارد و سیاست مبارزه منفی آن حضرت را نقض کند؛ ولی آن گرامی با یادآوری قرار یاد شده از پذیرش آن خودداری می‌کرد.

هرچه از زمان ولایتعهدی امام رضا علیه السلام می‌گذشت، مأمون بیشتر احساس زیان و شکست می‌کرد؛ از این رو، تصمیم به قتل امام گرفت. و با خوراندن انگور یا انار مسموم آن حضرت را به شهادت رساند.

۲-۷-۶. امام جواد علیه السلام

نهمین پیشوای شیعیان در دهم رجب سال ۱۹۵ هجری در مدینه به دنیا آمد. و در آخر ماه صفر سال ۲۰۳ هجری، در حالی که هفت سال و اندی از عمر مبارکش می‌گذشت عهده‌دار مقام امامت شد و مدت امامتش هفده سال به طول انجامید. از این مدت حدود پانزده سال آن معاصر حکومت مأمون و دو سال دیگرش همزمان با زمامداری معتصم بود.

امام جواد^{علیه السلام} نخستین پیشوای معصوم است که پیش از سنّ بلوغ مسئولیت پیشوایی امت را پذیرفته است. و پس از آن حضرت فرزندش، امام هادی^{علیه السلام} و نیز حضرت مهدی^{علیه السلام} در سنّی همسان یا کمتر از سنّ امام جواد^{علیه السلام} به امامت رسیدند.

این موضوع که مصداق نخستین آن وجود مبارک امام جواد^{علیه السلام} بود، نگرانی‌هایی را در میان پیروان اهل بیت^{علیهم السلام} به وجود آورد و آنان را در حیرت و اضطراب عمیقی فرو برد و دچار پراکندگی کرد. این اضطراب موجب شد تا برخی از شیعیان به سراغ عبدالله بن موسی برادر امام رضا^{علیه السلام} بروند؛ ولی چون او را در پاسخ‌گویی به پرسش‌های خود ناتوان دیدند او را ترک کرده به سراغ امام جواد^{علیه السلام} رفتند.

گروه دیگری به واقعی‌ها پیوستند. جمعی نیز به امامت احمد بن موسی قائل شدند. مبنای استدلال این دو گروه کمی سن امام بود، آنان بلوغ را شرط احراز منصب امامت می‌دانستند. شماری از شیعیان برای حصول اطمینان، گاه مسئله کمی سنّ آن حضرت را با خود وی در میان می‌گذاشتند. امام^{علیه السلام} در پاسخ با اشاره به جانشینی سلیمان از داوود در سنّ کودکی و نیز نبوت یحیی بن زکریا و حضرت عیسی در دوران شیرخوارگی، امامت خود را تثبیت می‌کرد. گاهی نیز به عنوان آزمایش، وی را در مقابل انواع پرسش‌های علمی و دینی قرار می‌دادند و چون حضرت با کمی سنّ، به تمام پرسش‌های آنان پاسخ می‌داد، آنان با اطمینان خاطر امامتش را می‌پذیرفتند.

مأمون پس از استقرار در بغداد به سال ۲۰۴ هجری در نخستین اقدام، امام جواد^{علیه السلام} را به پایتخت احضار کرد. هدف مأمون از این اقدام - علاوه بر تحت نظر قرار دادن امام و کنترل آن حضرت و نیز قطع روابط وی با شیعیان - عبارت بود از:

۱. با جذب حضرت به دستگاه پرزرق و برق خلافت، امام^{علیه السلام} را از اندیشه مبارزه علیه حکومت خود بازدارد و در افکار عمومی، مواضع فکری تشیع و امامت شیعه را زیر سؤال ببرد؛
۲. با فراخوانی امام به مرکز خلافت و تظاهر به دوستی و تکریم آن حضرت می‌کوشید حسن نیت خود را نسبت به اهل بیت^{علیهم السلام} و برائت خویش را از خون امام رضا^{علیه السلام} برای توده‌های مردم به اثبات رساند؛

۳. با این اقدام، می‌خواست بر درستی سیاست خود نسبت به بیت امامت تأکید ورزد و به همگان بفهماند که اگر تدبیر او درست و دستگاه خلافت او اسلامی و مشروع نبود دو تن از امامان شیعه به چنین دستگاهی نزدیک نمی‌شدند.

مأمون در دومین اقدام با گردآوری دانشمندان از فرقه‌های مختلف و ترتیب مجالس بحث و مناظره با امام می‌کوشید هرچند در یک مسئله آن حضرت را محکوم ساخته، ناتوانی علمی وی و بی‌بهره بودن او را از دانش خدادادی ویژه رهبران الهی به رخش بکشد و آن را دستاویزی برای ابطال اصل ادعایش (امامت) قرار دهد.

شیعیان در دوران امام جواد^{علیه السلام} بر اثر کاهش نسبی جو فشار و خفقان حکومت در بلاد اسلامی پراکنده بودند. حضرت جواد^{علیه السلام} از طریق وکلا و نمایندگان خویش با شیعیان در سرتاسر سرزمین‌های اسلامی مرتبط بود. ایشان پاسخ‌گوی مسائل دینی شیعیان بوده، خواسته‌ها و وجوه شرعی آنان را به امام می‌رساندند.

با مرگ مأمون در سال ۲۱۸ هجری برادرش معتصم به جای او نشست. وی مردی ستم‌پیشه، خشن و خودکامه بود و از دانش و فرهنگ بهره‌ای نداشت.

خلیفه عباسی پس از استقرار در مسند متوجه امام جواد^{علیه السلام} شد و او را به بغداد فراخواند. او از نفوذ سیاسی و موقعیت اجتماعی پیشوای نهم در میان اқشار جامعه، سخت بیمناک بوده و وجود آن حضرت را خطری جدی برای حکومت ستمگرانه خود به‌شمار می‌آورد.

معتصم برای اجرای توطئه قتل، دختر مأمون، ام‌الفضل، را وادار کرد تا همسرش، امام جواد^{علیه السلام}، را مسموم کند. امام^{علیه السلام} در سال ۲۲۰ هجری، در حالی که ۲۵ سال از عمر پربرکتش می‌گذشت، به شهادت رسید.

۲-۷-۷. امام هادی^{علیه السلام}

دهمین امام شیعیان در سال ۲۱۲ هجری متولد و در سال ۲۲۰ هجری عهده‌دار منصب امامت شد. سنّ امام هنگام تصدی امامت نزدیک به هشت سال بود و مدت امامتش ۳۳ سال به طول انجامید که حدود سیزده سال آن را در مدینه و بیست سال آخر را در سامرا گذراند. زمامداران معاصر آن حضرت عبارت‌اند از: معتصم، واثق، متوکل، منتصر، مستعین و معتز.

در دوران امامت امام هادی^{علیه السلام} دستگاه خلافت عباسی از نظر قدرت سیاسی رو به ضعف نهاده بود. خلفا به جای رسیدگی به کار مردم و اداره امور کشور، وقت خود را به عیاشی و

بزم‌های آن‌چنانی می‌گذراندند. قلمرو خلافت اسلامی پس از یک آرامش نسبی در اواخر دوران مأمون، صحنه درگیری‌ها، آشوب‌ها و جنبش‌های مسلحانه گروه‌های مختلف با انگیزه‌های گوناگون بود.

پیشوای دهم علیه السلام با استفاده از ضعف و آشفتگی اوضاع سیاسی، به تبیین و گسترش مبانی اعتقادی و فرهنگی اسلام، رهبری و هدایت امت مسلمان همّت گمارد و شیعیان را، که در آن زمان تعدادشان رو به فزونی بود، از سرچشمه زلال دانش امامت و فرهنگ ناب، سیراب کرد.

امام هادی علیه السلام در مدینه موقعیت ممتازی داشت و درواقع، دولتی درمقابل دولت عباسی تشکیل داده بود. دانش‌پژوهان و حق‌جویان از هر سو به محضرش روی می‌آوردند. شیعیان نیز از نقاط مختلف به‌صورت حضوری یا از طریق نوشتن نامه، مسائلشان را مطرح کرده از آن گرامی رهنمود می‌گرفتند. وکلای امام علیه السلام نیز در میان مردم پراکنده بودند و از نزدیک با آنان ارتباط داشتند. واصل «تقیه» در مسائل حیاتی، همواره مورد توجه امام و پیروان خاص وی بود. فعالیت‌های آشکار و پنهان یاد شده، مزدوران عباسی در مدینه را به وحشت انداخت و آنان را بر آن داشت تا علیه آن حضرت نزد متوکل سعایت کنند و از او بخواهند هرچه سریع‌تر امام علیه السلام را از مدینه تبعید کند.

با انتقال پیشوای دهم به سامرا، تلاش‌ها و توطئه‌های متوکل بر ضد آن حضرت با ایجاد محدودیت برای امام علیه السلام و جلوگیری شیعیان از ارتباط با آن حضرت آغاز شد؛ با این احوال، جنبش مکتبی شیعه در دوران امام هادی علیه السلام رو به فزونی و بالندگی بود و شیعیان در جای‌جای قلمرو اسلامی پراکنده و مشعل دیانت و آزادگی را در میان امت فروزان نگه داشته بودند.

شرایط ویژه سیاسی و نیز زمینه‌ها و تمهیداتی که لازم بود توسط امام هادی علیه السلام برای غیبت حضرت حجت علیه السلام فراهم شود ایجاب می‌کرد روش ارتباطی آن حضرت با تشکیلات شیعی فراتر از یک ارتباط معمولی و عادی باشد؛ سیستمی که برقراری و تنظیم این ارتباط پیچیده و سازمان‌یافته را برعهده داشت، سیستم «وکالت» بود. این سیستم علاوه بر ایجاد ارتباط منظم میان امام و پایگاه‌های مردمی، پاسخ‌گویی به پرسش‌ها و مشکلات فقهی، اعتقادی و سیاسی شیعیان، رفع گرفتاری‌ها و نیازمندی‌های آنان و جمع‌آوری وجوه شرعی مردم و تحویل آن‌ها به امام علیه السلام، نقش مهمی در معرفی و تثبیت امامت امام بعدی و ثبات موقعیت سیاسی و فرهنگی جمع شیعه و تشکل و افزودن آن داشت.

امام هادی علیه السلام حدود هفت سال پس از مرگ متوکل در دوران زمامداری منتصر، مستعین و معتزّ زندگی کرد. در این مدت، هرچند از فشار دستگاه خلافت نسبت به آن حضرت کاسته شد و خلیفگان پس از او گرفتار مشکلات داخلی خود بودند؛ ولی سیاست اقامت اجباری آن گرامی در سامرا و محدودیت‌های ناشی از آن همچنان دنبال شد.

معتزّ پس از دستیابی به قدرت برای در امان ماندن از سرنوشت شوم زمامداران پیشین، درصدد از میان برداشتن مخالفان برآمد. نخست، به پراکنده کردن و قلع و قمع عناصر متنفذ درون حکومت پرداخت.

او در مرحله بعد درصدد از میان برداشتن پیشوای شیعیان برآمد، زیرا موقعیت اجتماعی و محبوبیت مردمی آن حضرت علیه السلام به مراتب بیشتر از دیگر مخالفان حکومت بود؛ از این رو، با استفاده از شیوه نیاکان خود نسبت به امامان، پیشوای دهم را مسموم کرد و آن حضرت را، در حالی که چهل یا چهل و یک سال از عمرش می‌گذشت، در سال ۲۵۴ هجری به شهادت رساند.

۲-۷-۸. امام یازدهم علیه السلام

یازدهمین جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال ۲۳۲ هجری در مدینه متولد شد. امام عسکری علیه السلام حدود ۲۳ سال از زندگی خود را در کنار پدرش سپری کرد و از نزدیک با شرایط سیاسی - فرهنگی جامعه اسلامی، مشکلات و نابسامانی‌های پیروان اهل بیت علیهم السلام و نیز ترفندها و توطئه‌های جبهه خلافت جور علیه جبهه امامت آشنا شد.

با شهادت امام هادی علیه السلام در سال ۲۵۴ و به تنصیف آن حضرت، فرزندش امام حسن علیه السلام عهده‌دار منصب امامت شد و مدت امامتش حدود شش سال بود.

وصیت و تنصیف امام هادی علیه السلام درباره امام عسکری علیه السلام و شایستگی‌های فردی آن گرامی موجب شد همه شیعیان، جز شماری اندک از یاران امام هادی علیه السلام، به امامت حضرت عسکری علیه السلام گردن نهادند.

پیشوای یازدهم در مدت امامت خود با سه نفر از خلفای عباسی معاصر بود: معتز، مهدی و معتمد. با آنکه محل اقامت آن گرامی در سامرا حکم بازداشتگاه را داشت، اما موضع مشترک خلفای یادشده، به زندان افکندن، دشمنی سرسخت و کینه‌توزانه با بیت امامت و شخص امام عسکری علیه السلام بود.

تحت نظر و در زندان بودن امام عسکری علیه السلام در طول مدت امامت از یک سو، و محدود بودن دوران امامت آن حضرت از سوی دیگر، موجب شده تا تاریخ زندگی آن بزرگوار و فعالیت‌ها و موضع‌گیری‌هایش در برابر جریانات مختلف روز در هاله‌ای از ابهام باقی بماند.

پیشوای یازدهم هرچند در مقایسه با امامان پیشین با شرایط دشوارتر و محدودیت‌های بیشتری روبه‌رو بود، ولی در دوران امامتش فرهنگ تشیع به دورترین نقاط کشور پهناور اسلامی راه یافته و شیعیان جمع انبوهی از مسلمانان را تشکیل می‌دادند.

ارتباط امام علیه السلام با مراکز و پایگاه‌های تشیع به دو گونه بود:

۱. از طریق وکلا که از میان چهره‌های برجسته شیعه برگزیده می‌شدند و امام بر اعمال و چگونگی رفتار ایشان با مردم نظارت دقیق داشت. این نظارت توسط وکلای مطلق آن بزرگوار که نسبت به وکلای شهرها از مرتبتی بالاتر و اختیاراتی گسترده‌تر برخوردار بودند، صورت می‌گرفت؛

۲. به شکل مستقیم که به‌طور کتبی یا شفاهی به هدایت و ارشاد امت می‌پرداخت. گاهی نیز از طریق اعجاز در جمع یاران خود حاضر می‌شد و رهنمودهای لازم را به آنان می‌داد. این جلسات به سامرا محدود نمی‌شد؛ بلکه شیعیان دیگر شهرها و مناطق، حتی مناطق دوردستی مثل گرگان نیز از وجود پربرکت آن حضرت در جمع خود بهره‌مند می‌شدند.

زمانداران عباسی با توجه به اخبار رسیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره جانشینان آن حضرت می‌دانستند که ویرانگر کاخ‌های ستم از نسل حضرت عسکری علیه السلام خواهد بود. به همین دلیل، تلاش گسترده‌ای را آغاز کردند تا او را شناسایی کرده به شهادت برسانند. پیشوای یازدهم علیه السلام با آگاهی از این موقعیت بحرانی، تمام سعی خود را در پنهان داشتن جریان ولادت و نیز مولود، از دید عموم به کار برد؛ رفتار امام علیه السلام در این زمینه چنان محتاطانه بود که حتی خدمتگذار منزل آن حضرت، با آنکه دو سال از ولادت حضرت مهدی علیه السلام می‌گذشت، از وجود مولود آگاه نبود و زمانی مطلع شد که حضرت مصلحت دید او را با خبر کند. البته، معرفی حضرت مهدی علیه السلام به عنوان جانشین امام عسکری علیه السلام به خواص یاران در دو شکل حضوری و مکاتبه‌ای و توسط خود امام یازدهم علیه السلام صورت می‌گرفت.

فراهم کردن زمینه غیبت حضرت مهدی علیه السلام از دیگر اقدامات امام یازدهم علیه السلام بود. زمینه‌های اولیه این رسالت توسط امامان پیشین فراهم شده بود. آنچه امام عسکری علیه السلام انجام داد دو موضوع بود:

۱. نزدیک بودن زمان غیبت آخرین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و اینکه آن فرد، فرزند او حضرت مهدی علیه السلام است؛

۲. پوشیده داشتن خود از مردم، به جز موارد ضروری، و محدود کردن دیدارهای عمومی خویش و نیز پیاده کردن نظام وکلا برای ارتباط با پیروان خود و ارجاع شیعیان به آنان. امام علیه السلام می‌دانست که در آینده نزدیک، غیبت صغری فرامی‌رسد و ارتباط فرزند بزرگوارش با شیعیان تنها از طریق نواب خاص خواهد بود و درحقیقت، با اتخاذ این روش، راه پیروان خود را برای پیمودن آن مرحله حساس و دشوار هموار ساخت.

پیشوای یازدهم پس از حدود ۲۸ سال بندگی خدا و شش سال تلاش و مبارزه در مسند امامت، سرانجام، در اوایل ماه ربیع‌الاول، سال ۲۶۰ توسط معتمد مسموم شد و به شهادت رسید.

۲-۷-۹. امام دوازدهم علیه السلام

دوازدهمین پیشوای شیعیان و واپسین جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال ۲۵۵ هجری دیده به جهان گشود. و در سال ۲۶۰، درحالی که کمتر از پنج سال از عمرش می‌گذشت، عهده‌دار امامت شد.

پیشوایی آن حضرت در شرایطی بحرانی آغاز گشت. حکمرانان عباسی به‌عنوان دشمنان بیرونی جبهه امامت، تمام تلاش خود را برای نابودی این جبهه به‌کار گرفته بودند. دشمن درونی نیز از درون کانون امامت در چهره جعفر بن علی، با ادعای جانشینی امام عسکری علیه السلام و تصریح بر اینکه پیشوای یازدهم هیچ فرزندی از خود برجای نگذاشته به کمک دشمن بیرونی شتافت و کار امام زمان علیه السلام را دشوارتر کرد.

ازسوی دیگر، شیعیان پس از رحلت امام عسکری علیه السلام در سردرگمی نگران‌کننده‌ای فرو رفتند. بسیاری از آنان از اصل وجود جانشین برای آن حضرت خبر نداشتند. برخی دیگر تنها بشارت ولادت حضرت مهدی علیه السلام را شنیده بودند. تعداد بسیار اندکی نیز که آن حضرت را دیده بودند،

حاکمیت جو خفقان اجازه نمی داد حقیقت را بازگو کنند؛ چون هم بر جان خود بیمناک بودند و هم بر جان امام.

منحرف شدن تعدادی از شخصیت های شیعه، که برخی از آنان سمت وکالت امامان پیشین را داشتند، از خط امامت و ادعای سفارت دروغین توسط بعضی از آنان و ایستادگی در برابر نایبان منصوب آن حضرت علیه السلام، عامل مهم دیگری بود که بر شدت این بحران می افزود.

ازجمله رویدادهای مهم و بی سابقه در تاریخ امامت شیعه، مسئله غیبت حضرت مهدی علیه السلام از دیده هاست. امام دوازدهم علیه السلام دو مرحله غیبت دارد: مرحله کوتاه مدت که از آن به «غیبت صغری» تعبیر می شود و مرحله درازمدت که به آن «غیبت کبری» گفته می شود.

مرحله غیبت صغری، که مقدمه و زمینه ساز غیبت کبری به شمار می رود، از سال ۲۶۰ پس از شهادت امام عسکری علیه السلام آغاز می شود و تا پایان عمر آخرین نایب منصوب امام در سال ۳۲۹ هجری ادامه می یابد.

در این مقطع زمانی، دامنه دیدار و ارتباط شیعیان با آن حضرت محدود به چهار نفر بود که سمت نواب خاص امام علیه السلام را داشتند. توقیع های حضرت توسط نایبان به دست مردم می رسید و بدین ترتیب، شیعیان با پیشوایشان مرتبط بودند. این سفیران عبارت اند از: عثمان بن سعید، فرزندش محمد بن عثمان، ابوالقاسم بن روح نوبختی و ابوالحسن علی بن محمد سمری.

آماده کردن اذهان مردم و فضای جامعه شیعی برای پذیرش غیبت کبری از مهم ترین رسالت های مشترک نایبان خاص حضرت مهدی علیه السلام بود.

غیبت کبری با درگذشت چهارمین نایب خاص حضرت مهدی علیه السلام در سال ۳۲۹ هجری آغاز شده و تا زمانی که موانع ظهور آن حضرت برطرف نشود ادامه دارد.

امام در دوران غیبت کبری نیز نمایندگانی در میان امت دارد. با این تفاوت که فرد خاصی را به عنوان نایب خود تعیین نکرده؛ بلکه معیارهایی ارائه داده و از امت خواسته تا در مشکلات دینی و مسائل جاری خود به افراد واجد آن ملاک ها و شرایط رجوع کنند:

أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.^۱

اما درباره حوادث و پیشامدهای جاری، به راویان حدیث ما رجوع کنید. زیرا آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر ایشان هستم.

امام در این توقیع شریف، راویان حدیث را، که مصداق آن فقها و مجتهدان هستند، به عنوان حجت خود بر مردم معرفی کرد؛ پیش از آن نیز امام عسکری علیه السلام به نقل از امام صادق علیه السلام برای فقهایی که عنوان نیابت حضرت مهدی علیه السلام را دارند و مردم می باید به آنان رجوع کنند، معیارهایی بیان کرده است:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يَقْلُدُوهُ وَذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعُهُمْ.^۱

آن کس از فقیهان که از نفسش مراقبت و از دینش محافظت کند، و مخالف هوا و هوس، و مطیع مولایش باشد، بر مردم لازم است که از وی پیروی کنند. این خصوصیات در برخی از فقههای شیعه می باشد و نه در همه آنان.

نایبان عام، افتخار شرفیابی به حضور امام علیه السلام را بدان صورت که نایبان خاص داشتند، ندارند. آنچه آنان را با مولایشان مرتبط می سازد، همان رابطه و پیوند معنوی و ولایی است که در مواردی چه بسا به شرفیابی نیز منتهی می شود.

فصل سوم:

حکومت اسلامی

هدایت فرد و جامعه به‌سوی یکتاپرستی و توحید با ولایت‌مداری است؛ تسلیم محض اهل بیت^{علیهم‌السلام} بودن از رموز اصلی تحقق نظام ولایی است. این نظام ولایی می‌تواند زمینه‌ساز هدایت جامعه به‌سوی سعادت باشد. به‌بیان دیگر، تحقق جامعه مطلوب و سعادت‌مند و زندگی سالم در گرو پیروی از اسلام ناب است و عمود خیمه اسلام ولایت است. با ولایت است که ارزش‌های دینی باقی می‌ماند و ندای دینداری و فریاد رستگاری به جهان مخابره می‌شود؛ هدایت اسلامی و اجرای احکام اسلامی و تحقق آرمان‌های شریعت جز با محوریت ولایت و جز در پرتو نظامی مقتدر و هماهنگ با جهان‌بینی اسلامی - که از آن به نظام ولایی تعبیر می‌شود، چرا که ولی خدا راهبری‌اش را به دست گرفته است - ممکن نیست.

باین‌وصف، از آنجا که موضوع ولایت‌فقیه یکی از مبانی اصلی فقه شیعه و در امتداد ولایت ائمه اطهار^{علیهم‌السلام} می‌باشد، ضروری است تا هر فرد مؤمن ضمن شناخت نسبی از ولایت فقیه و نظام ولایی اطلاعاتی هرچند مختصر درباره آن داشته باشد، زیرا قبولی همه اعمال در گرو ایمان واقعی و اقرار به ولایت اهل بیت^{علیهم‌السلام} و پیروی از آنان است.

۳-۱. مفهوم‌شناسی

۳-۱-۱. ولایت

در فرهنگ فارسی معین، برای لفظ «ولی» معانی متعددی از قبیل دوست، یار، صاحب، حافظ، آنکه از جانب کسی در کاری تولیت دارد و برای «ولایت» معنی حکومت کردن بیان شده است.^۱

۱. محمد معین، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰، ج ۴، ص ۵۰۵۴ و ۵۰۵۹.

مقام معظم رهبری دامت برکاته می‌فرماید: «معنای ولایت در اصطلاح و استعمال اسلامی این است: یعنی حکومتی که در آن اقتدار حاکمیت هست، ولی خودخواهی نیست؛ جزم و عزم قاطع هست، اما استبداد به رأی نیست.»^۱

پس ولایت همان حکومت و سرپرستی است که در ریشه لغوی آن نهفته است. بنابراین، مراد از ولایت در این نوشتار ولایت متعلق به خداست که به بندگان خاصش واگذار شده است، تا امامت و رهبری جامعه بشری را برعهده گیرند و جامعه را به سوی نظام حق و جامعه ارزشی بکشانند.

۳-۱-۲. فقیه

واژه «فقیه» در لغت، از ریشه فقه گرفته شده که به معنای غلبه علم و فهم و ادراک نسبت به چیزی است.^۲ در نتیجه، فقیه به معنای کسی است که فهمی عمیق و دقیق دارد و متخصص در این امر است.

اما در اصطلاح، فقیه به کسی گفته می‌شود که قوه و نیروی فعلی برای استخراج همه یا بیشتر احکام شرعی و قوانین کلی اسلام را از منابع اولیه آن یعنی (کتاب، سنت، اجماع و عقل) داشته باشد. بنابراین، فقیه عالمی است که در پرتو ملکه اجتهاد حکم فعل مکلف را — از وجوب، حرمت، حلیت، صحت، بطلان و دیگر احکام تکلیفی و وضعی — از ادله تفصیلی به دست می‌آورد.

۳-۱-۳. ولایت فقیه

ولایت فقیه، ولایتی تشریعی از ناحیه خداوند می‌باشد که به معنای اداره امور جامعه انسانی است. در حقیقت، ولایت فقیه از ولایت امام معصوم علیه السلام، و آن از ولایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن هم از ولایت خدا سرچشمه می‌گیرد.^۳

۱. بیانات امام خامنه‌ای دامت برکاته در دیدار با هزاران نفر از فرماندهان و اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹/۴/۲۳.

۲. سعید الخوری الشرتونی، اقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۳ق، ج ۶، ص ۹۳۸.

۳. ر.ک. احمد بن محمد نراقی، عوائد الایام فی بیان قواعد الأحکام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ق، ص ۵۳۶؛ احمد بن محمد اردبیلی، مجمع الفایده و البرهان فی شرح ارشاد الأذهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۲، ص ۸-۹؛ محسن بهشتی سرشت، نقش علما در سیاست، تهران، پژوهشکده امام خمینی علیه السلام و انقلاب اسلامی، ۱۳۹۵، ص ۲۲؛ سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۳، ص ۵۹ و ۶۵؛ مرتضی مطهری، مجموعه آثار، قم، صدرا، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۳۳۰.

از دیدگاه شیعه ولایت فقیه در عصر غیبت ادامه ولایت امامان معصوم علیهم السلام است همان گونه که ولایت امامان در امتداد ولایت رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار دارد. و حاصل آن اعتقاد به این نکته است که در رأس هرم قدرت در جامعه اسلامی باید یک اسلام شناس قرار گیرد که اگر معصوم حضور داشت شخص او و اگر نبود فقیه جامع الشرایط این مسئولیت را برعهده خواهد داشت، زیرا از دیدگاه اسلام وظیفه اصلی حکومت بسط ارزش ها و احکام الهی در جامعه می باشد و برای تحقق این آرمان لازم است در بالاترین مصدر تصمیم گیری شخصی آگاه به دین (دین شناس) قرار گیرد.

اگر حکومت اسلامی نباشد بسیاری از احکام آن معطل می ماند، مانند احکام قضاوت، جهاد، روابط تجاری با غیرمسلمانان، بانکداری و تمام اموری که به اداره جامعه مربوط می شود. و اگر حکومت اسلامی باشد، ولی در رأس آن کسی که اسلام را نمی شناسد قرار گیرد، تضمینی برای اجرای صحیح اسلام وجود ندارد.

۳-۲. استدلال عقلی ولایت فقیه

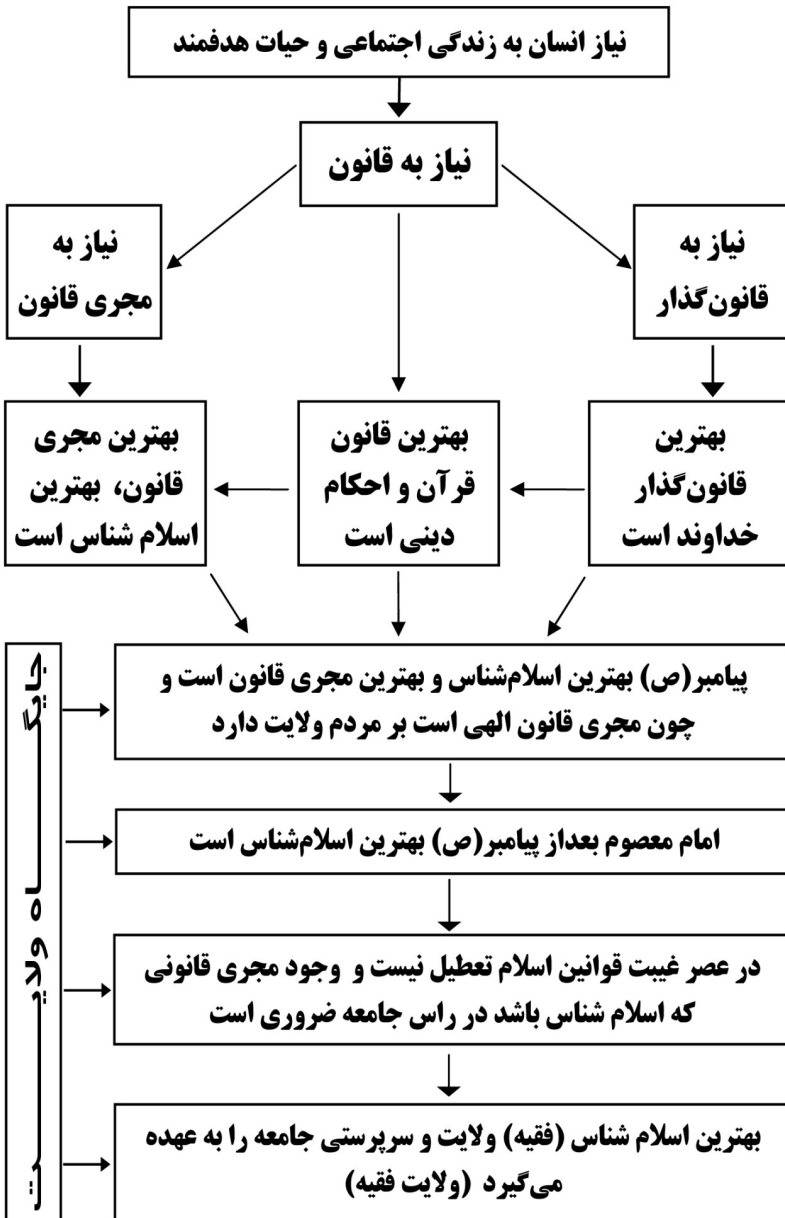
از آنجاکه انسان موجودی اجتماعی است نیاز دارد تا در کنار دیگر انسان ها زندگی کند و تشکیل جامعه بدهد و بی شک، جامعه به قانون و زمامدار (مجری) برای اجرای قانون نیاز دارد و بدون تردید، بهترین قانون برای اداره یک جامعه قرآن کریم و دستورهای خداوند می باشد، زیرا او بهتر از هرکسی به نیازها و مشکلات آفریدگانش آگاه است.

ازطرفی، اجرای قانون و حکومت و زمامداری بر جامعه اسلامی باید به دست کسی انجام شود که بهترین شناخت را نسبت به این قانون داشته و بهتر از هر کسی بتواند آن را اجرا کند. این فرد به یقین، خود پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از او امامان معصوم علیهم السلام می باشند.

اما در زمان غیبت، احکام اجتماعی اسلام تعطیل نیست و برای آنکه بتوان این احکام را به نحو مطلوب عمل کرد، لازم است تا در زمان غیبت نیز (در صورت وجود شرایط) حکومت اسلامی برپا شود.

عقل حکم می کند که بر قله چنین حکومتی کسی قرار گیرد که به احکام اسلامی آگاهی دارد و می تواند زمامدار مردم باشد. اگر معصوم در میان مردم بود عقل او را سزاوار این منصب می شمارد، ولی در عصر غیبت معصوم، فقیه عادل و قادر بر اداره جامعه لایق این مقام است.

به عبارتی، جایگاه ولایت (دقت شود) ثابت است و همیشه باید یک نفر که دارای شرایط لازم است در این جایگاه، هدایت و رهبری جامعه را برعهده بگیرد و آنچه تغییر می‌کند افرادی هستند که در این جایگاه قرار می‌گیرند.



۳-۳. ادله نقلی ولایت فقیه

مهم‌ترین دلیل اثبات اصل ولایت فقیه، دلیل عقلی است و آیات و روایات تنها مؤید استدلال عقلی می‌باشند:

۳-۳-۱. آیات

الف) آیه اولوالأمر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (نساء: ۵۹).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالأمر [اوصیای پیامبر] را، و هرگاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید [و از آن‌ها داوری بطلبید]، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این [کار] برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

محور استدلال به این آیه شریفه، واژه «اولی الأمر» است که خدای متعال، پس از امر به پیروی از پیامبر ﷺ، پیروی از آنان را واجب می‌داند، ولی پرسش این است که مراد از اولی الأمر چه کسانی است؟

در این آیه تفسیرهای مختلفی درباره «اولی الأمر» انجام گرفته است:

۱. عموم مفسران شیعه «اولی الأمر» را براساس روایات مأثوره و بعضی براساس قرائن داخل در آیه شریفه، به معصومان علیهم‌السلام تفسیر کرده‌اند. روایات بسیار متعددی دلالت بر این مطلب دارد که اولی الأمر امامان معصوم علیهم‌السلام می‌باشند؛ چنان‌که حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در پاسخ از این پرسش می‌فرماید: «ایشان جانشینان من و ائمه معصومین علیهم‌السلام می‌باشند.»^۱

افزون بر روایات متعدد مفاد آیه نیز بر این مطلب دلالت دارد، زیرا در آیه نیز اطاعت از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اولی الأمر مطلق است و هیچ قید و شرطی ندارد و این دلیل آن است که آنان برخلاف حکم خدا هیچ دستوری نمی‌دهند - و گرنه یک نوع تضاد در حکم خدا پیش می‌آید -

۱. سیدمحمدحسین طباطبائی، تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه

و این در صورتی امکان دارد که پیامبر و اولی الامر معصوم باشند و هرگز گناه یا خطایی از آنان سرزنزد، زیرا اگر احتمال داشت به ناروا یا اشتباه حکمی از آنان صادر شود، لازم بود که اطاعت از «اولی الامر» مقید شود و اطلاق آن برداشته شود.

براین اساس منظور از اولی الامر در آیه شریفه کسانی هستند که همانند پیامبر ﷺ معصوم اند و هرگز خطا یا گناهی از آنان سر نمی زند و به اتفاق دانشمندان شیعه اینان همان امامان دوازده گانه می باشند؛ بنابراین، اولی الامر واقعی حتی در زمان غیبت نیز خود امام زمان ﷺ است؛

۲. برخی نیز گفته اند: «اولی الامر» شامل حاکمان راستین است و لذا، آیه شریفه دلالت بر لزوم تبعیت از فقهای جامع شرایط دارد که منصوب از سوی امام معصوم ﷺ می باشند. این تفسیر مورد قبول برخی از متفکران شیعی قرار گرفته است.^۱

امام خمینی ﷺ فقهای عادل را در عصر غیبت از مصادیق اولو الامر می داند و ضمن استناد به این آیه شریفه، می فرماید: «کلیه اموری که به عهده پیغمبران است، فقهای عادل موظف و مأمور انجام آن اند.»^۲

هرچند این آیه به صورت مستقیم شامل ولی فقیه نمی شود، ولی همین آیه با واسطه اطاعت از ولی فقیه را نیز واجب می داند؛ زیرا براساس احادیث و روایات متعدد ولی فقیه در زمان غیبت امام معصوم ﷺ از طرف آن بزرگواران برای رهبری و اداره جامعه اسلامی منصوب شده است؛ از روایاتی که در دلالتش اشکالی نیست این روایت است:

قال امیر المؤمنین ﷺ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اَللّٰهُمَّ اِزْهَمْ خُلَفَائِيْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَبْلَ لَهٗ وَ مَنِّ خُلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِيْنَ يَأْتُوْنَ مِنْ بَعْدِيْ وَيُرْوَوْنَ اَحَادِيْثِيْ وَ سُنَّتِيْ فَيَعْلَمُوْنَهَا النَّاسُ ...^۳

در این حدیث که فقها خلیفه و جانشین رسول خدا ﷺ خوانده شده اند، امیر مؤمنان ﷺ می فرماید که رسول خدا ﷺ فرمود:

۱. کاظم قاضی زاده، اندیشه های فقهی سیاسی امام خمینی، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۷۷، ص ۱۷۴.

۲. سیدروح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، همان، ص ۷۲.

۳. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۴۲۰.

خدایا، جانشینان مرا رحمت کن. و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیغمبر خدا، جانشینانت چه کسانی هستند. فرمود: کسانی که بعد از من می آیند، حدیث و سنت مرا نقل می کنند، و آن را پس از من به مردم می آموزند.

بنابراین، جای شک نیست که روایت «اللَّهُمَّ ارْزُقْ خُلَفَائِي» شامل راویان حدیثی که حکم کاتب را دارند نمی شود؛ و یک کاتب و نویسنده نمی تواند خلیفه رسول اکرم ﷺ باشد، بلکه منظور از خلفا فقهای اسلام اند، که علوم اسلام را گسترش می دهند، و احکام اسلام را بیان می کنند، و مردم را برای اسلام تربیت و آماده می سازند.

یکی دیگر از روایاتی که در اثبات ولایت فقیه مورد استفاده فقهای عالی مقام قرار گرفته است، حدیث معروف «العلماء ورثة الانبياء»^۱ می باشد.

از این حدیث شریف که امام صادق ﷺ از پیغمبر ﷺ نقل نموده و دارای سندی صحیح می باشد، مطالب زیر برداشت شدنی است:

۱. علما وارثان انبیا هستند؛

۲. انبیا علوم الهی را به ارث گذاشتند؛

۳. علوم الهی انبیا، به صورت احادیث، به علمای دینی توریث و به ارث گذاشته شده است؛

۴. منظور از علما، خصوصاً ائمه ﷺ نیست، بلکه همه عالمان دینی مخصوصاً غیر معصومان را به طریق روشن شامل می شود.^۲

بنابر آنچه گفته شد همان گونه که انبیا مقام خلافت و حاکمیت و ولایت بر مردم داشتند؛ علما نیز بعد از آن ها این مقام و ولایت را از آن ها ارث می برند، چون به تصریح حدیث مذکور علما وارث انبیا هستند.

امام هفتم ﷺ درباره منزلت دانشمندان دینی فرمود: «الْفُقَهَاءُ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا»^۳ فقیهان دژهای مستحکم اسلام هستند، همچون دژهای شهر که حفاظت از آن را برعهده دارند.»

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱، ص ۱۶۴.

۲. عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه (ولایت، فقاہت و عدالت)، قم، اسراء، ۱۳۹۱، ص ۱۹۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۳۸.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «الْمُلُوكُ حُكَّامٌ عَلَى النَّاسِ وَالْعُلَمَاءُ حُكَّامٌ عَلَى الْمُلُوكِ»^۱
پادشاهان حاکم بر مردم اند و علما بر پادشاهان حاکم اند.

روایات متعدد دیگری نیز هست که همگی بیانگر لزوم اطاعت از ولی فقیه است و مخالفت با ولی فقیه را در حد مخالفت با ائمه علیهم السلام و مخالفت با خداوند می داند. نتیجه اینکه براساس این تفسیر مسلماً «اولی الامر» در آیه شامل «ولایت فقیه» نیز می شود.

حضرت آیت الله جوادی آملی در این زمینه معتقد است اولی الامر به دو دسته تقسیم می شود: اولی الامر بالاصاله و اولی الامر تبعی. اولی الامر بالاصاله همان امامان معصوم علیهم السلام هستند که در صورت فراهم بودن شرایط ولایت امر امت را برعهده می گیرند؛ ولی اولی الامر تبعی، فقهای عادل جامع الشرائط و منصوب به نصب عام از سوی امامان هستند که در غیاب امامان معصوم علیهم السلام متصدی امور امت اسلام هستند و همان گونه که درباره نایبان خاص امامان معصوم علیهم السلام در دوران حضورشان، عصمت شرط نبود در مورد اولی الامرهای تبعی که نایبان عام امامان معصوم علیهم السلام در دوران غیبت هستند نیز چنین عصمتی لازم نبوده و صرفاً فقاقت، عدالت، تدبیر و مدیریت نظام اسلامی کفایت می کند. ایشان در این زمینه چنین می گوید:

اگر چه اولی الامر در آیه کریمه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» ظاهر در معصومین علیهم السلام است و آنان اولی الامر بالاصاله هستند، ولی در عصر غیبت معصوم علیه السلام طبق رهنمود عقل و نیز به دستور خود معصومین علیهم السلام نایبان ایشان اولی الامر هستند، اما اولی الامر بالتبع، و نه اولی الامر بالاصاله و همان گونه که در عصر حضور و ظهور معصوم علیه السلام، نایبان خاص، بسیاری از کارها را به عهده داشتند و مباشرت خود معصوم شرط نبود، در عصر غیبت نیز نایبان عام، اداره امور را به دست دارند. البته، نایبان عام و منصوبان امامان معصوم علیهم السلام در مسئله رهبری و حکومت، عالمان و فقیهانی هستند که سه شرط فقاقت، عدالت، تدبیر و مدیریت نظام اسلامی را داشته باشند.^۲

۲-۳-۲. روایات

اهم روایاتی که ولایت فقیه را در ادامه ولایت معصومان علیهم السلام اثبات می کند، عبارت اند از:

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه (ولایت، فقاقت و عدالت)، همان، ص ۳۷۰.

(الف) روایت اُمَنَاءُ الرُّسُلِ: پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

الْفَقَهَاءُ أُمَنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا قَالَ اتَّبَاعُ السُّلْطَانِ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَأَحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ.^۱

دانشمندان فقیه تا هنگامی که وارد دنیا نشده‌اند امین پیغمبران‌اند. عرض شد: یا رسول الله! معنای ورودشان در دنیا چیست؟ فرمود: پیروی سلطان، پس چون چنین کنند نسبت به دین‌تان از ایشان بر حذر باشید.

در این روایت، فقها افراد مورد اعتماد و امانت‌دار معرفی شده‌اند. این بدان معناست که فقهای عادل، موظف‌اند همهٔ اموری را که بر عهدهٔ پیامبران است، انجام دهند.

امام خمینی رحمه الله در تبیین این حدیث نبوی می‌فرماید:

معنای «امین» این است که فقها تمام اموری را که اسلام مقرر داشته، به طور امانت، اجرا کنند، نه اینکه تنها مسئله بگویند، مگر پیامبران مسئله‌گو بودند تا فقها در مسئله‌گویی امین آن‌ها باشند؟ ... فقها باید رئیس ملت باشند، تا نگذارند اسلام مُندرس شود و احکام آن تعطیل شود.^۲ ... فقها در اجرای قوانین و فرماندهی سپاه و ادارهٔ جامعه و دفاع از کشور و دادرسی و قضاوت مورد اعتماد پیامبرند. بنابراین، الْفَقَهَاءُ أُمَنَاءُ الرُّسُلِ؛ یعنی کلیهٔ اموری که به عهدهٔ پیغمبران است، فقهای عادل موظف و مأمور انجام آن‌اند.^۳

(ب) روایت اَزَحَمَ خُلَفَائِي: پیامبر اکرم ﷺ سه بار فرمود:

اللَّهُمَّ اَزَحِمْ خُلَفَائِي ... قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَاؤُكَ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي وَيَرْوُونَ أَحَادِيثِي وَسَنَتِي فَيَعْلَمُونَهَا النَّاسَ مِنْ بَعْدِي.^۴

بارخدا یا، به جانشینان من رحمت فرست. گفتند: یا رسول الله، جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: آن کسانی که حدیث و سنت مرا تبلیغ کنند و به امت من بیاموزند.

۱. نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت، ۱۴۱۴ق، خطبه ۵۳، ص ۴۲۸.

۲. سیدروح‌الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، همان، ص ۷۳.

۳. همان، ص ۷۲.

۴. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا رحمه الله، تهران، جهان، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۳۷.

امام خمینی^{علیه السلام}، ضمن استناد به این روایت شریف، می‌فرماید: «خلافت» همان جانشینی در تمام شئون نبوت است؛ و جمله «اللَّهُمَّ اَرْحَمْ خُلَفَائِي» دست کمی از جمله «عَلَى خَلِيفَتِي» ندارد.^۱

پ) روایت الحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ: حضرت ولی عصر، امام زمان^{علیه السلام}، در پاسخ نامه اسحاق بن یعقوب مرقوم داشته‌اند:

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ حَدِيثَنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ، وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.^۲

و اما در رخ دادهایی که پیش آید، پس، به راویان حدیث ما مراجعه کنید، زیرا آنان حجت من بر شمايند و من حجت خدا بر آنان هستم.

امام خمینی^{علیه السلام} در کتاب البیع خویش در مقام بیان کیفیت استدلال بر این حدیث برای اثبات ولایت فقیه می‌فرماید:

مراد از «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ» احکام آن‌ها نیست، بلکه خود حوادث است. علاوه بر آنکه در عصر غیبت رجوع به فقها در مورد احکام ازسوی یاران امامان^{علیهم السلام} از وضاحت نزد شیعه است و بعید است در مورد آن سؤال شود. و منظور از اینکه معصوم حجت خداست این نیست که او فقط بیان کننده احکام است ... بلکه مراد این است که خداوند تعالی به واسطه وجود ائمه معصومین^{علیهم السلام} و سیره و اعمال و گفتار آنان، بر بندگان خویش در تمامی امور آنان و از جمله عدالت در همه شئون حکومت احتجاج خواهد نمود ... و اگر مردم به غیر از آنان در امور شرعی و احکام الهی از تدبیر امور مسلمانان و اداره سیاست آنان و آنچه متعلق به حکومت اسلامی است، مراجعه نمایند، هیچ عذری (نزد خدا) برای آنان با وجود امامان معصوم^{علیهم السلام} وجود ندارد ... پس، آن بزرگواران حجت خدا بر مردمند و فقها حجت امام^{علیه السلام} می‌باشند و هر آنچه برای امام^{علیه السلام} است برای فقها نیز به واسطه حجت قرار گرفتن آنان بر بندگان وجود دارد ... بنابراین از قول امام^{علیه السلام} که می‌فرماید: «أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ وَ هُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ» استفاده

۱. سیدروح‌الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، همان، ص ۶۶.

۲. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص

می‌شود که آنچه برای من از جانب خداوند تعالی است برای فقها از جانب من است، و مشخص است که این به مفهوم جعل (نصب) الهی نسبت به امام علیه السلام و جعل (نصب) امام علیه السلام نسبت به فقهاست.^۱

ت) روایت مقبوله عمر بن حنظله: عمر بن حنظله روایت نموده که از امام صادق علیه السلام درباره دو مرد از دوستان خود که بین آنان نزاعی در موضوع دین یا میراث رخ داده بود و محاکمه را به نزد سلطان یا قاضی برده بودند، پرسش نمودم که آیا چنین کاری حلال و رواست؟ حضرت فرمود:

مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُخْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يَكْفُرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» (نساء: ۶۰).

کسی که در مورد حق یا باطلی محاکمه را به نزد آنان (حکام جور) ببرد، بی‌گمان محاکمه به نزد طاغوت برده، و آنچه به نفع او حکم شود، گرفتن آن حرام است، اگرچه حق برای وی ثابت باشد، چرا که آن را توسط حکم طاغوت بازپس گرفته است، درحالی که خداوند متعال دستور فرموده است که به آن کفر بورزند. خداوند فرموده است: «اینان می‌خواهند محاکمه به نزد طاغوت ببرند، با اینکه مأمور شده‌اند که به آن کفر بورزند.»

قُلْتُ فَكَيْفَ يُصْنَعَانِ؟

عرض کردم پس چه باید بکنند؟

قَالَ يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُم مِّمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيُوضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ الرَّادِّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى الشَّرِّ بِاللَّهِ.

فرمود: نظر کنند در میان شما آن کس که حدیث ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام ما ابراز نظر می‌کند، و احکام ما را می‌شناسد، وی را به عنوان حکم قرار دهند، چرا که من او را حاکم شما قرار دادم، پس آن گاه که به حکم ما حکم نمود و از وی

۱. سیدروح‌الله موسوی خمینی، کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص

نپذیرفتند، بی گمان حکم خدا را سبک شمرده و به ما پشت کرده اند و کسی که به ما پشت کند، به خداوند پشت کرده و این در حد شرک به خداوند است.^۱

فقیه در اصطلاح امروز همان شخصی است که در حدیث با تعبیر عارف به احکام (عَرَفَ أَحْكَامًا) معرفی شده است. امام معصوم علیه السلام شخص فقیه را حاکم بر مردم قرار داده است. گرچه برخی مناقشات از لحاظ سند، در روایت عمر بن حنظله وارد شده است، اما چون عموم فقها به آن عمل نموده و آن را تلقی به قبول کرده اند؛ به همین دلیل، به مقبوله شهرت یافته است؛ از این رو، نمی توان به این روایت از نظر سند ایراد گرفت. به ویژه آنکه در سلسله سند شخصی است به نام صفوان بن یحیی که از اصحاب اجماع است.

یک - تبیین روایت: مقبوله عمر بن حنظله، مشتمل بر دو توصیه ایجابی و سلبی است:

۱. از یک طرف امام صادق علیه السلام مطلقاً مراجعه به سلطان ستمگر و قاضیان دولت نامشروع را حرام می شمرد و احکام صادره از سوی آن ها را - اگرچه صحیح باشد - فاقد ارزش و باطل می داند؛

۲. از طرف دیگر، برای رفع نیازهای اجتماعی و قضایی، شیعیان را بر فقههای جامع الشرایط، مکلف می سازد. از عبارت «فانی قد جعلته علیکم حاکماً؛ او را حاکم بر شما قرار دادم» با وضوح و روشنی، نصب فقیه عادل بر حکومت و مرجعیت در همه امور سیاسی، اجتماعی و قضایی به دست می آید.

ظاهر پرسش در روایت، مسئله منازعه و قضاوت است، لیکن آنچه جهت و ملاک عمل است، پاسخ امام علیه السلام است و سخن آن حضرت عام است، خصوصاً جمله «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا» با توجه به واژه «حاکم» - که دلالت بر حکومت دارد - نسبت به سایر مسائل و شئون حکومتی تعمیم یافته و شامل آن ها نیز می شود.

البته، قرائن واضح و روشن دیگری نیز در پاسخ امام علیه السلام وجود دارد؛ از جمله استناد به آیه شریفه و منع از مراجعه به طاغوت ها به طور کلی.

از طرف دیگر، امام علیه السلام در صدر روایت، دادخواهی و مراجعه به سلطان و قضات حکومتی را حرام شمرده، حکم آن ها را باطل می داند؛ حتی اگر قضاوت آن ها عادلانه و به حق باشد؛ زیرا اصل این نظام حکومتی در نگاه قرآن و اهل بیت علیهم السلام مردود است و انحصاراً مراجعه به

حکومت مشروع که انتصاب از ناحیه شارع مقدس است، مورد توصیه و تکلیف امام قرار گرفته است.

دو- پاسخ به دو شبهه: امام خمینی^{علیه السلام} به شبهه چگونگی امکان نصب فقیه از سوی امام صادق^{علیه السلام} برای دوران پس از امامت خویش و شبهه بی اثر بودن جعل منصب ولایت به خاطر مبسوط‌الید نبودن آن حضرت در دوران سیطره خلفای جور، پاسخ داده و می‌فرماید:

«همان‌طور که حضرت امیرالمؤمنین^{علیه السلام} در دوران حکومت ظاهری خود حاکم و والی و قاضی تعیین می‌کرد، و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آن‌ها اطاعت کنند، حضرت امام صادق^{علیه السلام} هم چون «ولی امر» مطلق می‌باشد ... می‌تواند برای زمان حیات و مماتش حاکم و قاضی تعیین فرماید ... و تعبیر به حاکماً فرموده تا خیال نشود که فقط امور قضایی مطرح است، و به سایر امور حکومتی ارتباط ندارد.^۱ بنابراین، وقتی در زمان حضور امام معصوم^{علیه السلام} و در صورت دسترسی نداشتن به او، وظیفه مردم مراجعه به فقیهان جامع‌الشرایط است، در زمان غیبت که معصوم حضور ندارد به طریق اولی وظیفه مردم مراجعه به چنین فقیهانی می‌باشد.»

«امام صادق^{علیه السلام} از طریق این جعل، اساس پایداری امت و مذهب را بنیان نهاد به گونه‌ای که ... موجب آگاهی و بیداری امت گردیده و موجب قیام یک شخص یا اشخاص برای تأسیس حکومت عادلانه اسلامی و قطع ایادی اجانب می‌گردد.»^۲

۳-۴. روش تعیین حاکم اسلامی (ولی فقیه)

۳-۴-۱. بررسی دو دیدگاه

الف) نظریه انتخاب: برپایی دولت اسلامی در هر زمانی واجب است. در زمان غیبت امام^{علیه السلام} امامت و ولایت تعطیل نمی‌شود و براساس روایات، برپایی حکومت اسلامی وظیفه فقها می‌باشد. اگر چه تمام فقها از جانب امام معصوم برای رهبری تعیین شده‌اند، ولی امکان اعمال ولایت از سوی همه آن‌ها نیست. پس، در این هنگام بر مردم واجب است برای شناختن و

۱. سیدروح‌الله موسوی خمینی، ولایت فقیه، همان، ص ۹۲.

۲. سیدروح‌الله موسوی خمینی، کتاب البیع، همان، ج ۲، ص ۶۴۵.

شناساندن فقیه واجد شرایط رهبری بکوشند و با رأی مستقیم یا توسط خبرگان وی را انتخاب کنند.

طرفداران این نظریه می‌گویند فقیه برای مشروعیت ولایتش بر مردم، افزون‌بر داشتن صلاحیت‌های لازم (عدالت، فقاقت و ...) باید «بیعت و میثاق مردمی» (مقبولیت مردمی) را هم داشته باشد تا ولی مردم گردد.

مهم‌ترین اشکالات نظریه انتخاب این است که اگر ولی فقیه را منتخب مردم بدانیم:

۱. مشروعیت خود را از رأی مردم اخذ می‌کند (دربخش قبل توضیح داده شد که چنین نیست و ولی فقیه مشروعیتش از جانب امام معصوم علیه السلام است)؛

۲. ولی فقیه وکیل مردم محسوب می‌شود و حدود ولایت وی بستگی به تعداد طرفداران و خواست مردم دارد و هرگاه مردم او را نخواستند ولایت او ساقط می‌گردد (طبق همان توضیحات قبلی چون ولایتش از جانب امام معصوم علیه السلام است حدود آن نیز توسط معصوم تعیین گردیده است و با خواست یا عدم خواست مردم ولایت او ساقط یا محدود نمی‌گردد)؛

ب) نظریه انتصاب: طبق این نظریه، براساس روایات و سیره اهل بیت علیهم السلام آنان فقیهان جامع شرایط را ولی امر مسلمین قرارداده‌اند؛ پس، فقها بر مردم ولایت پیدا می‌کنند و فقیه فقط با داشتن «صلاحیت و احراز شرایطی که اهل بیت تعیین نموده‌اند»، دارای ولایت است و تنها در مرحله عینیت بخشیدن به حکومت و اعمال ولایت به پذیرش مردمی نیاز دارد. از آنجاکه دخالت همزمان همه فقها در امور مسلمانان موجب هرج و مرج می‌گردد، تشکیل حکومت و اداره امور مسلمین واجب کفایی است؛ یعنی در صورت انجام آن ازسوی یک فقیه، این تکلیف از دیگران ساقط می‌شود.

بر اساس نظریه نصب، رأی مردم موجب مشروعیت ولی فقیه نمی‌شود، بلکه ولی فقیه از جانب امام معصوم علیه السلام دارای ولایت است و مشروعیتش را از امام کسب می‌کند، ولی برای اعمال ولایت نیاز به مقبولیت مردمی دارد و این رأی مردم تأثیری در حدود اختیارات ولی فقیه ندارد. همانند دوران علی علیه السلام که ایشان مشروعیت ولایت خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله کسب کردند و بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به‌عنوان امام دارای ولایت بودند، ولی چون مردم با ایشان بیعت نکردند آن حضرت تا ۲۵ سال خانه‌نشین شدند و نتوانستند اعمال ولایت نمایند، ولی ولایت حضرت ساقط نگردید.

پ) نتیجه بررسی: از دلایل عقلی و نقلی مشخص شد که ولی فقیه ازسوی امام معصوم^{علیه السلام} منصوب گردیده است، ولی برای اعمال ولایت نیاز به بیعت مردم دارد که این کار می تواند با بیعت مستقیم (مانند انتخابات) و یا برگزیدن منتخبینی توسط مردم برای این بیعت و انتخاب صورت گیرد. در هر حال، حدود اختیارات ولی فقیه را امام معصوم^{علیه السلام} مشخص کرده و در فقه شیعه آمده است و مردم یا منتخبین آنان نمی توانند در این حدود دخل و تصرفی نموده و آن را کم یا زیاد کنند.

به عبارت دیگر، ولی فقیه ازسوی امام معصوم^{علیه السلام} منصوب (به نصب عام) شده و مردم یا منتخبین آنان فقط او را کشف می کنند.

۳-۴-۲. چگونگی تشخیص فقیه جامع الشرایط رهبری از میان فقها

در دورانی که هیچ فقهی حکومت را در اختیار ندارد - اگر شرایط در اختیار گرفتن حکومت وجود داشته باشد - بر همه فقها واجب است تا در مسیر تشکیل حکومت اسلامی اقدام نمایند؛ از این رو، «اقدام اولیه» ازسوی یکی از فقها «مشروعیت» و به تبع آن «ولایت» را برای این فقیه به دنبال دارد و فقه های دیگر نیز تحت ولایت او هستند و نباید بر خلاف احکام (حکومتی) وی عمل نمایند و با تشکیل حکومت، دیگر فقها می توانند خود را از کار حکومت مبرا بدانند و هیچ گونه وجوبی را بر دوش خویش احساس نکنند.

اما در دورانی که حکومت اسلامی شکل گرفته است اگر فقیه حاکم از دنیا برود، دیگر نمی توان با ملاک «اقدام اولیه» فقیه جامع الشرایط را شناخت (زیرا اقدام اولیه قبل از آن صورت گرفته است) و ممکن است در این زمان چند فقیه با صدور احکامی خود را به عنوان ولی فقیه به مردم معرفی کنند و این امر موجب هرج و مرج می گردد. پس، در این مقطع (وجود حکومت اسلامی و فوت ولی فقیه) باید روشی را پذیرفت که از آن طریق فقیه جامع الشرایط شناخته شود. روشی که در جمهوری اسلامی ایران پیش بینی شده است این است که مطابق قانون اساسی مردم با انتخاب عده ای به عنوان نمایندگان خود به نام «خبرگان» - که همه از فقها و مجتهدین می باشند - کار انتخاب ولی فقیه را به آنان می سپارند و آنان یک فرد واجد شرایط رهبری را انتخاب می کنند. بر این اساس فقهی که برای رهبری به مردم معرفی شود دارای ولایت نیز هست و فقیه دیگری نمی تواند ادعای ولایت کند.

البته، توضیح این نکته ضروری است که در هر دو شکل، محتوا یکی است و در هر دو مورد مردم با بیعت با فقیه جامع الشرایط، شرایط اعمال ولایت را برای او مهیا می‌کنند و تنها روش بیعت متفاوت است.

۳-۴-۳. پاسخ به یک اشکال

آیا ولایت فقیه به دیکتاتوری نمی‌انجامد؟

جواب: دیکتاتوری زمانی به وجود می‌آید که رهبر یک جامعه فوق قانون باشد و خود را در برابر تخلفات پاسخ‌گو نداند و هیچ مقامی نتواند او را از رهبری عزل نماید و به این دلیل خود را در چهارچوب خاصی نداند و هرطور که صلاح دانست تصمیم بگیرد، اما باتوجه به نکات زیر زمینه‌های دیکتاتوری وجود ندارد:

الف) نظارت درونی: براساس آیات و روایات و همچنین، شرایطی که قانون برای رهبر جامعه اسلامی در نظر گرفته است (به خصوص تقوا و عدالت) مشخص می‌گردد فردی رهبر جامعه خواهد شد که همواره می‌کوشد مطابق احکام اسلامی حرکت کند و خود را مقید به رعایت قوانین الهی بداند؛ بنابراین، چنین شخصی براساس وجدان درونی و تقوایی که دارد از روی هوای نفس تصمیم نمی‌گیرد.

ب) نظارت بیرونی: بر اساس قانون اساسی، ولی فقیه در برابر قانون همانند دیگر افراد می‌باشد و هیچ برتری نسبت به دیگران ندارد و در صورت تخلف محاکمه خواهد شد. همچنین، منتخبان مردم در یک نهاد کنترلی به نام «مجلس خبرگان» اعمال و رفتار وی را زیر نظر دارند و می‌توانند نسبت به مدیریت و تصمیمات ولی فقیه پرسش نمایند و هر زمان احساس کردند که وی شرایط ادامه رهبری را ندارد، او را عزل کنند.

برخی از اصول قانون اساسی که مانع دیکتاتوری رهبری می‌شوند عبارت‌اند از:

اصل ۱۰۷: تساوی رهبر با دیگران در برابر قانون.

اصل ۱۱۱: در صورت ناتوانی و یا از دست دادن یکی از شرایط، رهبر توسط مجلس خبرگان عزل خواهد شد.

ذکر این نکته نیز ضروری است که چنانچه ولی فقیه حکمی را باتوجه به موازین شرعی و قانونی صادر کند، افزون بر همگان و دیگر فقها، خودش نیز باید آن را رعایت نموده و به آن عمل کند.

۳-۵. شئون ولی فقیه

شیعه بر این باور است که بیشتر وظایف و شئونی که امام معصوم^{علیه السلام} در زمان حضورش برعهده داشت در زمان غیبتش در جامعه اسلامی به فقیه جامع الشرایط سپرده شده است. بدین بیان جایگاه رفیع ولی فقیه در جامعه اسلامی روشن تر می شود که وظیفه هدایت جامعه اسلامی در امر دین و سیاست را برعهده دارد. در ادامه، به شئون برجسته ولی فقیه پرداخته می شود:

۳-۵-۱. مرجعیت دینی، تفسیر قرآنی و کارشناسی در اجرای احکام

خداوند متعال کارشناسی و تفسیر وحی را از شئون نبوت برشمرده است و می فرماید:

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ (نحل: ۴۴).

و قرآن را به سوی تو نازل کردیم، برای اینکه برای مردم آنچه را که برای [هدایتشان] به سوی شان نازل شده بیان کنی.

بعد از رحلت رسول گرامی اسلام^{صلی الله علیه و آله} امامان و انسان های برگزیده الهی راه ایشان را تداوم می بخشند و از قرائت های مختلف و انحرافی از دین ممانعت و قرائت واحدی از دین به مردم عرضه می کنند.

عالمان و اندیشمندان شیعه با الهام از آموزه های دینی و سخنان امامان معصوم^{علیهم السلام} و به اقتضای حکم عقل بر این باورند که کارشناس دین که در مکتب اهل بیت^{علیهم السلام} درس آموخته است، و در استنباط احکام الهی تخصص و توانایی دارد و نیز از سلامت نفس و عدالت برخوردار است، جانشین شایسته امام در عصر غیبت می باشد.

۳-۵-۲. رهبری جامعه اسلامی

در فرهنگ قرآن، سرپرستی و زمامداری جامعه اسلامی از هرکس، به جز خدا یا جانشین او و تجلی بخشان حاکمیت الهی، سلب شده است. ولایت و حاکمیت حقیقی (بالاصاله) مختص خداست و ولایت اعتباری (بالعرض) هم تنها برای کسانی مشروع و پذیرفتنی است که خدا آنان را به عنوان تجلی بخشان و اجراکنندگان اراده تشریعی خود مشخص و معرفی کرده است و هر نوع سلطه و ولایتی دیگر مردود و اطاعت از آنان شرک و پذیرفتن ولایت طاغوت معرفی شده است.^۱

۱. برای نمونه ر.ک. انعام (۶)، آیه ۱۲۱؛ توبه (۹)، آیه ۳۱.

براین اساس، ولایت الهی در تدبیر امور اجتماعی و مدیریت سیاسی جامعه، به طور مستقیم، به ترتیب، به پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصومین ﷺ واگذار شده است. در عصر غیبت، این وظیفه بر عهده فقیه عادل و مدبر سپرده شده است.

۳-۵-۳. قضاوت و اجرای احکام حقوقی اسلام

خداوند از طریق احکام دینی انسان‌ها را هدایت می‌کند؛ اوست که بهترین قوانین فردی و اجتماعی را برای انسان‌ها جعل کرده است. پذیرفتنی نیست دینی حامل کامل‌ترین برنامه تکاملی برای بشر باشد و جامع‌ترین احکام فردی را در برداشته باشد، ولی پس از رحلت رسول اکرم ﷺ برنامه‌ای برای اجرایی کردن آن احکام نداشته باشد. بی‌شک، این خود سبب تعطیلی بخش‌های مهمی از دستورهای الهی اسلام است. امام معصومین ﷺ موظف به قضاوت و رفع نزاع‌ها و اجرای احکام حقوقی و قضایی اسلام است، چنان‌که پیامبر اسلام ﷺ تنها موظف نبوده که احکام و فرمان‌های الهی را ابلاغ کند، بلکه وظیفه قضاوت میان مردم و رهبری اجتماع انسانی را نیز بر عهده داشته است.^۱

در عصر غیبت، این شأن و جایگاه به فقیه جامع‌الشرایط سپرده شده است، چنان‌که امام زمان ﷺ در پاسخ به یکی از شیعیانش می‌فرماید:

وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى زُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.^۲

و اما درباره مسائل و حوادثی که [برای مسلمانان] پیش می‌آید، به راویان احادیث ما رجوع کنید، چراکه آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خداوندم بر آن‌ها.

۳-۶. ویژگی‌های ولی فقیه

به نظر می‌رسد مجموعه شرایط و ویژگی‌های لازم برای حاکم و ولی فقیه را می‌توان در سه عنوان اصلی زیر خلاصه کرد:

۱. ر.ک. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، همان، ج ۴، ص ۷۱۴-۷۱۵.

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۵۳، ص ۱۸۱.

۳-۶-۱. علم و فقاہت

رہبر مطلوب باید از نظر فقهی و اجتہادی در حدی باشد کہ بتواند در حوادث و وقایع سیاسی - اجتماعی فتوا دہد و احکام الہی را بیان دارد، چنان کہ حضرت علی علیہ السلام می فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ... أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ؛ ای مردم، سزاوار بہ امر (خلافت) کسی است کہ در آن بہ فرمان خدا داناتر باشد.»^۱

مراد از علم و آگاہی ولی فقیہ، افزون بر علم بہ امور دینی، آگاہی نسبت بہ زمان و مسائل جاری بین المللی و جهان اسلام است. اگر ولی فقیہ بہ زمان و شرایط حاکم آگاہ نباشد، نمی تواند کشتی جامعہ را در طوفان حوادث روزگار بہ سلامت بہ ساحل برساند، چراکہ تنها علم بہ زمان است کہ سبب دوری از اشتباہ می شود. امام صادق علیہ السلام فرمود: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ؛ شبہات بہ کسی کہ زمانہ خود را بشناسد هجوم نمی آورد.»^۲

۳-۶-۲. عدالت و تقوا

واژه «تقوا» در اصل از وقایہ است بہ معنای حفاظت و نگہداری نفس از آنچه بہ آن ضرر می رسانند. و در اصطلاح، مراد از تقوا را می توان در این تعبیر خلاصہ کرد: «اجتناب و پرهیز از خطا و گناہ و اشتباہ و آلودگی و ناپاکی و دل سپردن بہ خط مستقیم تکلیف و وظیفہ.»^۳

واژه «عدالت» بہ معنای ہر چیزی را در جای خود قرار دادن است و در اصطلاح، مراد از عدالت «ملکہ ریشہ داری است کہ ہموارہ انسان را بہ ملازمت تقوا، ترک محرمات و فعل واجبات، وادار می کند.»^۴ و وصف عدالت، در اصطلاح شرعی، با ارتکاب گناہان کبیرہ یا اصرار بر صغیرہ زایل می شود.^۵

بنابراین، از ویژگی های مؤکد برای ولی فقیہ بہ عنوان رہبر جامعہ اسلامی این است کہ باید چون پدری مہربان و باتقوا باشد و بہ قدرت خویش غرہ نشود و بہ سبب غرور بر آحاد جامعہ ظلم روا ندارد؛ و خداوند متعال را ناظر اعمال خویش ببیند.

۱. نہج البلاغہ، همان، خطبہ ۱۷۴، ص ۲۴۷-۲۴۸.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۷.

۳. بیانات امام خامنہ ای رحمۃ اللہ علیہ در خطبہ های نماز جمعہ تهران، ۱۳۶۹/۱۱/۱۹.

۴. سیدروح اللہ موسوی خمینی، تحریر الوسیلہ، همان، ج ۱، ص ۱۵.

۵. همان.

۳-۶-۳. کفایت و کاردانی

کفایت و کاردانی از شرط‌های ضروری زمام‌داری جامعه اسلامی است، چنان‌که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ أَحْسَنَ الْكُفَايَةَ اسْتَحَقَّ الْوِلَايَةَ»^۱ آن‌که با کفایت‌تر است سزاوار رهبری است. همچنین، فرموده است: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ»^۲ ای مردم، شایسته‌ترین انسان‌ها برای تصدی امامت (خلافت امت) کسی است که از همه توان‌تر بر انجام این مسئولیت بزرگ است.

البته، کفایت و کاردانی به معنای تخصص داشتن در تمام کارها و تسلط بر علوم و فنون نیست. کسانی‌که مدیریت علمی را بر مدیریت فقهی برتری می‌دهند، دچار چنین شبهه‌ای شده‌اند. شیوه مدیریت ولایت فقیه، که مبتنی بر آموزه‌های حقوقی و اخلاقی است، از مصادیق مدیریت انسانی به‌شمار می‌آید، که به موازات آن، حاکمیت اسلامی یا ولایت فقیه به تنظیم مناسبات حقوقی و اخلاقی و نیز، صیانت از حدود الهی در رفتار فردی و جمعی می‌پردازد.

۳-۷-۷. وظایف و اختیارات ولی فقیه

در دیدگاهی کلان، دو مورد از وظایف مهم ولی فقیه عبارت است از: هدایت و رهبری جامعه اسلامی، حفاظت از دین و ارکان جامعه اسلامی.

۳-۷-۱. هدایت و رهبری جامعه اسلامی

نقش هدایتی ولی فقیه در جامعه اسلامی نقشی اصلی و مهم است و ابعاد گوناگونی دارد، از حرکت جامعه به‌سوی معنویت و نیز امیدبخشی گرفته تا رهایی از گرداب فتنه. بنابراین، وظیفه رهبری الهی است که هنر و علم به‌کارگیری صحیح افراد و امکانات برای وصول به اهداف عالیّه آیین و مذهب الهی را داشته باشد. در ادامه، به این نقش ولی فقیه از ابعاد گوناگون پرداخته می‌شود:

الف) هدایت اعتقادی: هدایت عقیدتی به معنای تبیین اندیشه‌های ناب اسلامی و معرفت‌بخشی جامعه نسبت به آن در سرلوحه اقدام هدایتی ولی فقیه است. توصیه‌های اخلاقی

۱. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، شرح غرر الحکم و درر الکلم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۳۴۹.

۲. نهج البلاغه، همان، خطبه ۱۷۴، ص ۲۴۷.

ولی فقیه و شناسایی ژرف از مفاهیمی چون ولایت، عبودیت، معنویت و بصیرت سبب روشنی باطن آحاد جامعه اسلامی است؛

ب) هدایت سیاسی و بصیرت‌افزایی: ولی فقیه قطب‌نمای جامعه در غبار آلودگی فتنه است، که به روشن‌گری وضعیت دشمن و تبیین موقعیت راهبردی نظام ولایی می‌پردازد. ولی فقیه وظیفه هدایت آحاد جامعه و کشاندن جامعه به سمت آینده‌ای روشن و سعادت‌مند را برعهده دارد و موظف است تا آنجا که امکان دارد برای بصیرت‌افزایی جامعه و هدایت جامعه به سمت خیر بکوشد. افزون‌براین، ولی فقیه در عرصه سیاسی با تبیین خطوط سیاسی، مدرسانی در انتخاب درست سیاسی، آشکار کردن توطئه‌ها، امیدآفرینی و اعتمادسازی، نگه‌داشتن مردم در صحنه و تبیین راهبردهای کلان و اهداف والای نظام سیاسی اسلام، جامعه را از گردنه‌های هولناک تاریخی می‌گذرانند؛

پ) هدایت فرهنگی: یکی از گونه‌های هدایت، که ضروری می‌باشد، هدایت فرهنگی است. ولی فقیه باید بدان توجه ویژه داشته باشد و مهره‌های هدایت‌گر را به‌درستی بچیند تا ثمربخش باشد و هدایت فرهنگی هرچه بیشتر مسلمانان و جامعه اسلامی را محقق سازد.

۳-۷-۲. حفاظت و حراست از دین و جامعه اسلامی

ولی فقیه نظام اسلامی و جامعه مسلمانان را براساس معارف اعتقادی و احکام عملی برگرفته از کتاب و سنت معصومان علیهم‌السلام اداره می‌کند. به‌همین بیان، در روایت آمده است: «أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُوْرِ الْمَدِيْنَةِ لَهَا؛ فقهای مؤمن دژهای اسلام‌اند، و برای اسلام نقش حصار شهر را برای شهر دارند.»^۱

بنابراین، وظیفه ولی فقیه است که نظام اسلامی و جامعه مسلمانان را براساس معارف اعتقادی و احکام عملی برگرفته از کتاب و سنت معصومان علیهم‌السلام اداره کند. و نیز وظیفه ولی فقیه این است که از مجموعه درهم‌تنیده اجرایی کشور و تلاش‌های گوناگون برای پیشرفت، به‌جد مراقبت کند تا نظام اسلامی از اهداف و آرمان‌هایش دور نماند، بلکه به سمت قله‌های معنویت و اهداف آرمانی و والا سیر کند.

۳-۸. اختیارات ولی فقیه

برخی بر این پندارند که ولایت فقیه مقیده است و نمی‌تواند، بنابر مصلحت‌اندیشی، در هر مسئله‌ای اعمال قدرت کند. بدین ترتیب، اختیارات ولی فقیه محدود است به هرآنچه قانون‌گذار در هنگام وضع قانون بدان مبتلا بوده و تکلیفش را مشخص کرده است.

در مقابل و چنان‌که در تبیین ولایت مطلقه فقیه گذشت، ولی فقیه در همه اموری که امام معصوم علیه السلام ولایت دارد، به‌جز مواردی که ویژه امام است، بنابر مصلحت جامعه و امت اسلامی، ولایت دارد. ولی فقیه، به‌عنوان حاکم اسلامی، حق دخالت در امور سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و... را دارد و می‌تواند دستورهای لازم حکومتی را صادر کند: فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی را عزل و نصب کند؛ فرمان جنگ یا صلح بدهد؛ متصدی قضاوت شود یا قضات را منصوب کند و با صدور حکم، حدود الهی را اجرا نماید و مجرمان را کیفر دهد؛ با دولت‌های دیگر، پیمان‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ببندد؛ مالیات بگیرد، و انفال و بیت‌المال را به مصارف لازم برساند.

گذشته از این، ولی فقیه می‌تواند برای اداره امور جامعه و براساس مصالح اسلام و مسلمین تصمیم‌هایی بگیرد که فراتر از چهارچوب احکام فرعی الهی باشد. برای مثال، مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش بپردازد؛ مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند، و مسجدی را که ضرار باشد، در صورتی که رفع آن بدون تخریب ممکن نشود، خراب کند. بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران در تبیین گستره اختیارات ولی فقیه می‌فرماید:

حکومت، که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج، است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند. و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیرعبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است

جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج، که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند.^۱

بنابراین، اختیارات ولی فقیه مقید به قانون اساسی نیست، به سبب آنکه قانون اساسی مشروعیت و اعتبارش را از ولی فقیه کسب می‌کند، بلکه اگر مصلحتی مقدم بر قانون بود نیز، می‌تواند بدان حکم کند. به چنین احکامی «احکام حکومتی» گویند و مراد از آن احکام و مقرراتی است که حکومت براساس مصالح و منافع عمومی در عرصه‌های گوناگون صادر می‌کند. مثل فرمان به جلوگیری از ورود و خروج ارز، فرمان به جلوگیری از حمل اسلحه، فرمان به اعزام اجباری به سربازی، حکم به تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام، حکم به تشکیل دادگاه ویژه روحانیت، حکم به بازبینی قانون اساسی، و اموری از این دست.

این اطلاق در اختیارات، به معنای آزادی در انجام هر کاری و صدور هر فرمانی نیست. امام خامنه‌ای (علیه السلام) در توضیح این سخن فرموده است:

بعضی‌ها خیال می‌کنند که این «ولایت مطلقه فقیه»، که در قانون اساسی آمده است، معنایش این است که رهبری مطلق العنان است و هر کار که دلش بخواهد می‌تواند بکند! معنای ولایت مطلقه این نیست. رهبری بایستی موبه‌مو قوانین را اجرا کند و به آن‌ها احترام بگذارد. منتها، در مواردی، اگر مسئولان و دست‌اندرکاران امور بخواهند قانونی را که معتبر است موبه‌مو عمل کنند دچار مشکل می‌شوند، - قانون بشری همین‌طور است - قانون اساسی راه چاره‌ای را باز کرده و گفته: آنجایی که مسئولان امور در اجرای فلان قانون مالیاتی یا سیاست خارجی، بازرگانی، صنعتی و دانشگاهی دچار مضیقه می‌شوند و هیچ کاری نمی‌توانند بکنند ... رهبری مرجع است. رهبری بررسی و دقت می‌کند و اگر احساس کرد که به‌ناگزیر باید این کار را بکند، آن را انجام می‌دهد. جاهایی هم که به صورت معضل مهمّ کشوری است، به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع می‌شود. این معنای ولایت مطلقه است.^۲

۱. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (علیه السلام)، ۱۳۷۸، ج ۲۰، ص

۲. بیانات امام خامنه‌ای (علیه السلام) در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (علیه السلام)، ۱۳۸۳/۳/۱۴.

۹-۳. آثار و برکات ولایت فقیه در نظام اسلامی

ولایت در نظام اسلامی آثار و برکاتی دارد، در ادامه، به برخی از آثار و برکات ولایت در نظام اسلامی پرداخته می‌شود:

۹-۳-۱. قرار گرفتن در مسیر تحقق شریعت اسلامی

با ولایت است که ارزش‌های دینی باقی می‌ماند و ندای دینداری و فریاد رستگاری اسلام ناب به جهان مخابره می‌شود. اگر ولایت نباشد، دین از دست می‌رود یا آموزه‌های دینی کم‌رنگ می‌شود. به همین سبب، امام رضا^{علیه السلام} در استدلال به ضرورت حکومت دینی می‌فرماید: اگر [خداوند] برای ایشان امامی به عنوان سرپرست، امین، محافظت‌کننده، و امانت‌دار قرار ندهد، مذهب کهنه می‌شود، دین می‌رود، سنت و احکام استحاله می‌شود، بدعت‌گزاران بر آن می‌افزایند و ملحدان از آن می‌کاهند و آن را برای مسلمین مشتبه می‌کنند.^۱

۹-۳-۲. زمینه‌سازی برای پیشرفت جامعه اسلامی

هدایت بالنده ولایت است که زمینه‌های فساد اقتصادی و اجتماعی را از بین می‌برد، سبب وحدت و یکپارچگی و قوام جامعه، و زمینه‌ساز پیشرفت در عرصه‌های گوناگون می‌شود. با پیروزی انقلاب اسلامی و برقراری حکومت ولایی در ایران، برکاتی مانند امنیت و آسایش، مردم‌سالاری، و خودباوری ملی، که از نشانه‌های پیشرفت در هر جامعه‌ای می‌باشد، تحقق عینی یافته است. بدین ترتیب، یکی از آثار و برکات ولایت، سامان یافتن امر دین و دنیا است و با وجود ولی خدا جامعه اسلامی به سعادت و پیشرفت بار می‌یابد.

۹-۳-۳. کمک به تحقق آزادی حقیقی

آزادی حقیقی جامعه به این است که جامعه اسلامی از سرسپردگی به طاغوت رها نشود و نیز راه‌های ولنگاری و بی‌بندوباری اجتماعی و گردن نهادن به فرمان شیطان بسته و شرافت و حیثیت انسانی پاک ماند. این اراده برای آزادی جامعه جامه تحقق نمی‌پوشد، جز آنکه مدیریت آن به دست ولی خدا باشد.

۱. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا^{علیه السلام}، همان، ج ۲، ص ۱۰۱.

یکی از ثمرات مهم ولایت فقیه این است که یاری‌گر جامعه در تحقق آزادی حقیقی است. ولی فقیه اگر بر جامعه‌ای حاکم باشد، زیبایی آزادی حقیقی و زشتی آزادی حیوانی را تبیین می‌کند و با آزادی‌های حیوانی که با شرافت و حیثیت انسانی منافات دارد، مبارزه می‌کند و اجازه نمی‌دهد گروهی با شعار آزادی به فرهنگ دینی و اجتماعی لطمه وارد کنند.

بدین ترتیب، ولی خدا هم خود به آزادی حقیقی و تقوای الهی پایبند است و هم جامعه و پیروان خود را به سوی تعالی معنوی و آزادی از قید بندگی طاغوت و شیطان می‌کشاند و زمینه‌ساز ترویج ارزش‌های دینی در عرصه اجتماعی است، که اگر ایشان نباشد، چنین تحولی امکان‌پذیر نیست.

۳-۹-۴. وحدت و انسجام جامعه اسلامی

ولی فقیه قطب فکری جامعه است و سبب انسجام درونی جامعه و نظم اجتماعی می‌شود؛ ولایت فقیه مانع از پریشانی و تششت و پراکندگی و سرگردانی جامعه است؛ به نخ تسمیحی می‌ماند که دانه‌های پراکنده تسمیح را جمع کرده، به هم ضمیمه می‌کند، چنان‌که حضرت علی علیه السلام فرموده است:

وَمَا كَانَ الْقِيمَ بِالْأَمْرِ مَكَانَ النَّظَامِ مِنَ الْخَزْرِ يَجْمَعُهُ وَيُضْمُّهُ فَإِنْ انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ وَذَهَبَ ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَذَائِيرِهِ أَبَدًا.^۱

مرتبه زمام‌دار در این محور مرتبه رشته‌ای است که مهره‌ها را جمع می‌کند و به هم ارتباط می‌دهد؛ اگر رشته بگسلد مهره‌ها پراکنده شده و هریک به جایی می‌رود، پس از آن هرگز همه آن‌ها جمع نشود.

بنابر این بیان، محور بودن ولایت و محبت ولی خداست که می‌تواند موج ایجاد کند و جمعیتی پراکنده و ناهماهنگ از نظر فرهنگ و نژاد را با خود همراه کند. نمونه‌ای از این گیرایی ولایت و ایجاد مودت و وحدت و انسجام بین آحاد امت اسلامی حضور گسترده افراد مختلف در مراسم پیاده‌روی اربعین حسینی است.

۳-۹-۵. عبور از بحران‌ها

ولی خدا قطب‌نمای جامعه و هادی جامعه در گذر از دسیسه‌های پیچیده دشمن و غبار آلودگی فتنه است؛ این ولی خداست که به انگشت اشاره خود مردم را از کژراهه می‌رهاند. با ولی

خداست که می‌توان از گرداب فتنه عبور کرد و از بحران‌ها به سلامت گذشت. ولی خدا صاحب بصیرت است که با نور خدا به مسائل نگاه می‌کند. دل‌بستن به این نور هدایت و پیروی از فرمان‌های روشنگرانه و دقیق ایشان راه عبور از بحران‌های اجتماعی است؛ امام معصوم^ع در عصر حضور و ولی فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت کشتی نجات جامعه اسلامی است، چنان‌که امیر مؤمنان^ع فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ شَقُّوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجَاةِ؛ ای مردم، با کشتی‌های نجات امواج فتنه‌ها را بشکافید.»^۱

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۱۸.

فصل چهارم:

اخلاق و تربیت اسلامی

برنامه صحیح یک زندگی خوب در قالب «دین»، در سه بخش «ایمان صحیح»، «عمل صالح» و «اخلاق نیکو» به انسان‌ها عرضه شده است. فصل پیش رو، اندکی است از مطالب فراوان اخلاقی که همگان، به طور پراکنده، با برخی یا بسیاری از عناوین آن آشنایی دارند. تا مخاطبان به شکل دقیق‌تر و آموزنده‌تر با عناوین اخلاقی روبه‌رو شوند و بتوانند از آن‌ها در تهذیب نفس و پاکسازی درون از صفات ناپسند و نیز آراسته شدن به فضایل و صفات پسندیده، کمک بگیرند.

فراگیری علم اخلاق، در طول زندگی یاور راستین انسان است و در سرنوشت، بسیار مؤثر! انسان را محبوب خدا و خلق می‌کند، از کژی‌ها می‌پیراید، سبب موفقیت در زندگی می‌شود، سدّ محکمی میان آدمی و خطاها ایجاد می‌کند، معیار دوست‌یابی صحیح را نشان دهد و سرانجام، انسان را به آداب الهی می‌آراید و او را شایسته دریافت فیض و لطف خداوندی می‌گرداند:

از خدا خواهیم توفیق ادب
بی ادب محروم ماند از فیض رب

۴-۱. توبه

۴-۱-۱. معنای توبه

«توبه» به معنای بازگشتن از حالات و اعمال فاسد گذشته خود است. توبه انسان یک نوع قیام درونی علیه خویش است که در این قیام مقدّس در پیشگاه پروردگار متعال لب به عذرخواهی و

استغفار می‌گشاید، از گناهان دست برمی‌دارد و بر جبران کوتاهی‌ها تصمیم می‌گیرد. امیر مؤمنان علیه السلام توبه را چنین معنی می‌کند:

توبه بر چهار ستون استوار است: پشیمانی قلبی، آمرزش خواهی زبانی، ترک (عملی) گناه با اعضا و جوارح و تصمیم بر عدم بازگشت (به گناه).^۱

«توبه دل‌ها را پاک می‌کند و گناهان را می‌شوید»^۲ و زمینه عبودیت و بندگی انسان را فراهم می‌کند؛ از این رو، اولین مرحله از مراحل سیر به سوی خدا و رسیدن به مقام قرب الهی نامیده شده است.

۴-۱-۲. ضرورت توبه

توبه یک وظیفه واجب است و قرآن کریم همه مردم را به آن فرمان داده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا ... (تحریم: ۸).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به سوی خدا توبه کنید، توبه‌ای خالص.

تاخیر انداختن و امروز و فردا کردن در توبه، بازگشت از گناه و معصیت را مشکل‌تر می‌کند تا جایی که نفس با گناه انس گرفته، برگشت را غیر ممکن می‌کند. ایام جوانی بهترین فرصت برای تغییر مسیر از زشتی‌ها و پلیدی‌ها به سوی پاکی‌هاست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «توبه از گناه، همیشه پسندیده است، ولی در جوانی بهتر و پسندیده‌تر است».^۳

۴-۱-۳. نشانه‌های تائب واقعی

براساس روایات اسلامی، از علائم توبه‌کار واقعی این است که وقتی توبه کرد، علاوه بر تصمیم قاطع بر ترک معصیت، حقوق تضییع شده - اعم از حق الله و حق الناس - را جبران کند و واقعاً مسیر زندگی خود را برای رسیدن به سعادت و خوشبختی تغییر دهد و ظلمت حاصل از گناهان را در پرتو اطاعت و بندگی بزدايد.

۴-۱-۴. آثار توبه

توبه آثار بسیار ارزنده‌ای در زندگی فرد خطاکار خواهد داشت. به چند نتیجه مهم توبه اشاره می‌کنیم:

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۵، ص ۸۱.

۲. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۱، ص ۳۵۷.

۳. مسعود بن عیسی ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام، قم، مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۱۸.

الف) آمرزش گناهان: توبه موجب آمرزش گناهان است تا اندازه‌ای که توبه‌کار مانند کسی است که مرتکب گناهی نشده است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «توبه‌کننده از گناه مثل کسی است که مرتکب گناه نشده است.»^۱ علی^۲ نیز می‌فرماید: «با توبه، گناهان ناپدید می‌شوند.»^۳

ب) برخورداری از مواهب الهی و زندگی شیرین: انسان، از طریق توبه، به مواهب دنیایی و جامعه‌ای آباد و سعادت‌مند دست می‌یابد؛ چنان‌که در قرآن کریم آمده است:

... تَوْبُوا إِلَيْهِ يُمْتَعِمْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا ... (هود: ۳).

به سوی او (خدا) بازگردید تا به طرز نیکویی شما را (از مواهب زندگی این جهان) بهره‌مند کند.

پ) تبدیل لغزش‌ها به حسنات: هنگامی که انسان با توبه به سوی خدا بازگشت، دگرگونی عمیقی در سراسر وجودش پیدا می‌شود و همین تحول و انقلاب درونی، اعمال زشت او را به حسنات تبدیل می‌کند، چنان‌که در قرآن کریم می‌فرماید:

مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (فرقان: ۷۰).

کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می‌کند و همواره خداوند آمرزنده و مهربان بوده است.

۴-۲. توکل

۴-۲-۱. معنای توکل

توکل به معنای اعتماد و واگذاری کار به دیگری است.^۳ در علم اخلاق، منظور از توکل، اعتماد و اتکال به خداوند و واگذاری فرجام کارها به قدرت لایزال اوست.

در عالم آفرینش، همه‌چیز در قبضه قدرت خداست و آن‌کس که بر او توکل می‌کند، همه‌چیز را از خدا می‌خواهد و دیگران، درواقع، واسطه فیض الهی قرار می‌گیرند و توکل، آدمی

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶، ص ۲۱.

۲. محمد بن حسین آقاجمال خوانساری، همان، ج ۳، ص ۲۴۰.

۳. حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، بیروت، دار الشامیه، ۱۴۱۲ق، ص ۸۸۲، ذیل واژه «وکل».

را به مطمئن ترین مرکز قدرت و فیض رسانی متصل می کند که همان ذات اقدس خداوند است. بنابراین، چون مؤثر واقعی در همه هستی کسی جز خداوند نیست، شایسته است که مؤمن در همه کارها فقط بر خداوند توکل داشته باشد.

تعالیم حیات بخش اسلام ضمن آنکه توکل را یک رکن اساسی ایمان معرفی می نماید،^۱ به اهمیت و تأثیر تلاش انسان در سرنوشتش تأکید دارد؛ تاجایی که، انسان را در گرو اعمالش می داند: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (مدرثر: ۳۸). و بهره و نتیجه او را به اندازه تلاش او معرفی می کند: «وَ اَنْ لِّیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰی» (نجم: ۳۹)؛ برای انسان (پاداشی) جز آنچه خود کرده نیست.»

۴-۲-۲. ریشه توکل

پایه و اساس توکل، ایمان حقیقی به خداوند و شناخت اوست. قرآن کریم توکل را لازمه ایمان دانسته می فرماید:

وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ (مائده: ۲۳).

اگر مؤمنید بر خدا توکل کنید.

طبق این آیه شریفه کسی که توکل نداشته باشد مؤمن نیز نخواهد بود.

امام علی علیه السلام می فرماید: «توکل نتیجه یقین قوی به خداوند است.»^۲

ایمان و یقین به خدا، از شناخت صحیح خداوند حاصل می شود؛ از این رو، ریشه و اساس توکل بر خدا، شناخت و آگاهی نسبت به اوست و تمام برداشت های نادرستی که از مفهوم توکل در صحنه عمل و زندگی شده است ریشه در درک نادرست از خداوند دارد.

۴-۲-۳. نشانه های توکل

توکل نشانه هایی دارد که در صورت ظهور آنها، انسان می تواند امیدوار شود که به این مرحله عالی رسیده است.

۱. از امام رضا علیه السلام نقل شده که فرمود: ایمان بر چهار رکن است. اول: توکل ... (محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۵،

ص ۳۳۸).

۲. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۱، ص ۱۸۴.

جبرئیل در پاسخ پیامبر ﷺ نشانه‌های توکل را این‌گونه بیان می‌کند: «وقتی انسان دارای توکل شد اعمال خود را جز برای خدا به‌جا نمی‌آورد، جز به خدا امید ندارد و از غیر خدا نمی‌ترسد و چشم طمع به کسی جز خدا ندارد.»^۱

۴-۲-۴. درجات و مراتب توکل

توکل مراتب و درجات مختلفی دارد. امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

توکل در جاتی دارد، یکی آنکه در هر کاری که با تو کرده به او اعتماد داشته باشی، به همه راضی باشی، و بدانی که در هیچ خیری و هیچ رأیی در حق تو کوتاهی نکرده، و اختیار به‌دست اوست. پس، بر او توکل کنی و کارها را به او واگذاری. و دیگر ایمان به غیب‌های اوست که تو از آن‌ها بی‌خبری، باید علمش را به او و امنایش واگذاری و درباره آن غیب‌ها و غیره به او اعتماد کنی.^۲

بنابراین، یک درجه توکل مربوط به اطمینان و اعتماد به خداوند است در رفتاری که درباره انسان دارد و درجه دیگر مربوط به اموری است که انسان از درک آن عاجز است و علم و آگاهی آن در اختیار خداوند و امنای اوست. در این امور هم توکل بر اوست که انسان را قانع می‌کند و به او آرامش می‌بخشد.

۴-۳. رضا و تسلیم

آدمی در گذر زندگی، با حوادث گوناگونی (طبیعی و غیرطبیعی) روبه‌رو می‌شود، سلامتی و بیماری، خوشی و ناخوشی، شادی و غم، فقر و غنا و سختی و آسانی همواره با زندگی انسان‌ها همراه است. در این میان، هر مؤمن باید نسبت به اموری که از حیطه قدرت انسان خارج است، تسلیم و راضی باشد تا با حفظ آرامش روحی، بتواند مشکلات را حل کرده و رنج‌ها و سختی‌ها را تحمل کند.

«رضا»ی بنده از خدا آن است که از قضای الهی راضی باشد و فرمان او را به‌کار گیرد، و از اموری که نهی کرده، اجتناب ورزد.^۳ «تسلیم» هم یعنی گردن نهادن به تمام اوامر الهی و قبول بی‌قید و شرط آن.

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۸، ص ۱۳۸.

۲. حسن بن علی بن شعبه حرانی، تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲، ص ۷۰۹.

۳. حسین بن محمد راغب اصفهانی، همان، ص ۳۵۶، ذیل واژه «رضی».

گرچه ممکن است در مواردی، انسان حکمت فرامین الهی و یا سرنوشتی را که پیدا کرده نداند، اما اعتماد به ذات پاک خدا و اینکه او جز مصلحت انسان را نمی خواهد، آدمی را در راه تسلیم و رضا، کمک بسیاری خواهد کرد.

۴-۳-۱. اسوه‌ها و آثار رضا و تسلیم

پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام بهترین الگوهای رضا و تسلیم در برابر خدا هستند که همواره در پی کسب رضای الهی و اطاعت از اوامر معبود خویش اند. همواره در راه حق گام برداشته تسلیم فرمان خدایند و در این راه جان خویش و عزیزانشان را هم فدا می‌کنند و راضی به قضا و قدر الهی اند، مانند حضرت ابراهیم علیه‌السلام و حضرت اسماعیل علیه‌السلام در داستان قربانی^۱ و یا امام حسین علیه‌السلام در واقعه جانگداز عاشورا. ایشان قبل از شهادتش با تمام خلوص به درگاه خدا عرض کرد: «پروردگارا، بر قضای تو صبر می‌کنم، هیچ خدایی جز تو نیست ای دادرس دادخواهان!»

در روایات اسلامی استجابت دعا، بی‌نیازی، تحصیل رضای الهی و آرامش جسمی و روحی از جمله آثار ارزنده رضا و تسلیم شمرده شده است.^۲

۴-۳-۲. فرجام نارضایتی

نزدیک شدن به مرز شرک و کفر، فرجام نارضایتی در برابر خداست. هرکس به قضای الهی راضی نباشد، در حقیقت، از مرز سرزمین ایمان خارج شده، وارد وادی کفر شده است. چه اینکه، اگر ما خداوند را یکتا مؤثر در عالم وجود دانسته، اراده او را بر همه چیز و همه کس غالب می‌دانیم؛ پس چرا به حکم و اراده او راضی نباشیم؟!

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «هرکس به قضا (و قدر خدا) راضی نباشد؛ کفر در دینش راه پیدا کرده است.»^۳ از این رو، حقیقت دین و ایمان، تسلیم محض در برابر فرمان پروردگار و خشنودی به آن چیزی است که به امر او در جهان هستی به وقوع می‌پیوندد. در روایتی، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از قول خداوند متعال نقل می‌کند که: «هرکس نسبت به قضای من راضی نباشد، و به قدر من ایمان نداشته باشد، (برای خویشتن) پروردگاری غیر از من بجوید.»^۴

۱. ر.ک. صافات (۳۷)، آیات ۱۰۲-۱۰۷.

۲. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۸، ص ۱۳۵ و ۱۳۹.

۳. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۵، ص ۴۰۸.

۴. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۸، ص ۱۳۹.

۴-۴. آراستگی

سرشت آدمی، زیبایی و آراستگی را دوست دارد و همین میل درونی، او را به سوی کسب زیبایی و آراستگی سوق می‌دهد. اسلام نیز که دین فطرت است و تعدیل و تربیت همه زوایای روحی و فطری بشر را به عهده دارد، به حس جمال‌دوستی و زیباطلبی انسان عنایت داشته است. در بیان حضرت صادق (ع) آمده است: «خداوند، زیبایی و آراستگی را می‌پسندد و از فقر و فقرنمایی بدش می‌آید.»^۱

افزون بر شرع مقدّس، عقل سلیم نیز بر ضرورت آراستگی و زدودن آلودگی حکم می‌دهد. افکار عمومی و عرف جامعه نیز آراستگی، نظافت، انسان‌های مرتب، محیط زیبا و مانند آن را می‌پسندد و خلاف آن را طرد می‌کند. حال که شرع و عقل و عرف بر ضرورت آراستگی اتفاق نظر دارند، این پرسش پیش می‌آید که حدّ و مرز آراستگی چیست؟

۴-۴-۱. حدّ و مرز آراستگی

مفهوم و ضرورت آراستگی مورد اتفاق همگان است، ولی چون سلیقه‌های افراد، ملّت‌ها و مکتب‌ها در زمان‌ها و مکان‌های گوناگون، بی‌شمار است، هرگز نمی‌توان الگوی ثابتی را ارائه داد تا مورد عمل قرار گیرد؛ اما می‌توان معیار «عرف و اعتدال» را پذیرفت و بر محور آن‌ها برنامه‌تزیین و تجمّل را طراحى کرد، به گونه‌ای که، نه به‌طور کلی از آراستگی، نظافت و تزیین بدن و لباس و وسائل زندگی، دست شست و نه آن را اصل قرار داد؛ به گونه‌ای که، همه همّت خویش و درآمد را صرف تزیین و تجمّل کرد و به اصطلاح به تجمّل‌گرایی و زندگی اشرافی و لوکس روی آورد. هر دو کار، تفریط و افراط و ناپسند و نکوهیده است. امیر مؤمنان (ع) بهترین الگوی تجمّل را چنین معرفی می‌کند: «نیکوترین شکل زندگی آن است که شما را به مردم نزدیک کند و در میان آنان جلالتان بخشد و زبان آنان را نیز از [گفت‌وگو درباره] شما بازدارد.»^۲ سخن حکیمانه نخستین امام معصوم سه شاخص را برای زندگی معتدل و متعارف بیان می‌کند:

۱. همان، ج ۷۶، ص ۳۰۳.

۲. محمد بن حسین آقاجمال خوانساری، همان، ج ۲، ص ۵۱۰.

۱. لباس، کفش، موهای سر و صورت، وسعت و معماری منزل، اثاثیه و برنامه غذایی، رفت و آمد و ... باید مثل بقیه مردم یا نزدیک به آنها باشد؛ به گونه ای که، فرد را تافته ای جدا بافته از جامعه بار نیاورد و بین او و مردم فاصله نیندازد و سبب طبقه بندی و تشّت جامعه و رنگ باختن برادری و انسجام و همرنگی مردم نشود؛

۲. وضعیت لباس و بدن و منزل و زندگی باید نیکو، مرتب و مزین و خوش نما باشد؛ چراکه هرچه متعلق به ماست، معرّف بُعدی از زندگی ما نیز به شمار می رود؛

۳. همچنین، وضعیت زندگی نباید انگشت نما و به اصطلاح، ورد زبان مردم شود: ژنده پوشی، درویشی، رها کردن موی سر و صورت، بی اهمیتی به نظافت و ... از یک سو، و از سوی دیگر، پوشیدن لباس فاخر با رنگ های زننده و غیر معمول، معماری عجیب و غریب منزل، تزیین اشرافی منزل و اتومبیل، آراستن جلف و افراطی موی سر، خرید اشیای لوکس و تجملی با قیمت های گزاف و مانند آن، اسباب آن می شود که شخص زبانزد خاص و عام شود و این همان حالتی است که امیر مؤمنان، مردم را از آن نهی کرده است.

۴-۲-۴. هدف مندی آراستگی

قرآن مجید یکی از ویژگی های مؤمنان را پرهیز از کارهای لغو و بیهوده می داند و می فرماید: «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (مؤمنون: ۳)؛ و آنها که از بیهودگی روی گردانند.» بر مبنای این آیه شریفه، همه افکار، گفتار و کردار مؤمن، هدفدار است و این اهداف نیز خردمندانه و در جهت تأمین زندگی مادی یا معنوی فرد یا جامعه تنظیم شده و جملگی در مسیر هدف نهایی - که قرب الی الله است - قرار گرفته است.

درباره تزیین و تجمل نیز چنین هدفی مدنظر قرار می گیرد و آراستگی به هدف خردمندانه ای راه می یابد، مانند بهداشت تن و روان، نظم و انضباط عمومی، حفظ شئون انسانی و اسلامی، زیباسازی محیط، تقویت شور و نشاط اجتماعی، احترام به مسلمانان، حفظ حیثیت و آبروی خود و خانواده و مانند آن.

از موارد یاد شده، بهتر و مهم تر، آراستگی و خودآرایی برای خداست که مؤمن می کوشد به گونه ای خود و زندگی اش را بیاراید و سروسامان دهد که رضایت او را جلب کند.

قرآن مجید برای هدف مند کردن حس زیبایپسندی مؤمنان، به آنان چنین سفارش می کند:

یا بَنی آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ ... (اعراف: ۳۱).

ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به هر مسجدی، با خود بردارید.

تزئین و آراستگی، شانه زدن و مرتب کردن ظاهر برای هر نماز و غسل زیارت امام از جمله مصادیق زینت شمرده شده است که وجه مشترک و هدف همه آن‌ها آمادگی برای برپایی عبادت پروردگار است. به سخنی از رسول اکرم ﷺ در این باره دقت فرمایید: «دین اسلام پاکیزه است، شما نیز پاکیزه باشید؛ چراکه جز [افراد] پاکیزه کسی وارد بهشت نمی‌شود.»^۱

۴-۳. آراستگی معنوی

دانستیم که آراستگی باید برای خدا، مردم و جامعه اسلامی باشد تا ارزشمند و معقول محسوب شود. این گونه آراستگی هنگامی جلوه کامل می‌یابد که با آراستگی معنوی همراه شود؛ به این معنا که، فضای ذهن و دل و محیط زندگی مؤمن نیز با نام و یاد خدا و عمل خالصانه معطر گردد، فکر و سخنش خدایی شود، اخلاق زشت از زندگی اش رخت بر بندد، کینه و حقد و حسد را از دل خود بیرون بریزد، همراه لباس و سر و صورت مرتب، اعمال و کردارش نیز مرتب شود و به موازات زینت ظاهر، به زینت باطن خود پردازد و این سخن امام علی (ع) را تا بلو زندگی قرار دهد که فرمود: «نیکویی صورت جمال ظاهری است و نیکویی سیرت، جمال باطنی است.»^۲

اگر عطر خوشبو است، راستی و صداقت و اخلاص خوشبوتر است و اگر چرک و کثافت بدن و لباس، مشام معاشران را می‌آزارد، بوی گند گناه و معصیت، فرشتگان را اذیت می‌کند. همان امام به پیروان خود چنین سفارش می‌کند: «دل‌هایتان را از چرک گناهان، پاک سازید.»^۳

۴-۵. نیکي به پدر و مادر

یکی از مسائل مهم اخلاقی مورد توجه اسلام، رعایت حقوق پدر و مادر است که انسان می‌تواند در سایه آن به کمالات معنوی برسد.

۱. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه، تهران، دنیای دانش، ۱۳۸۲، ص ۲۷۶.

۲. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۱، ص ۳۱۳.

۳. همان، ج ۴، ص ۲۵۷.

۴-۵-۱. رهنمودهای قرآن و روایات

خداوند حکیم احترام به پدر و مادر و فرمانبرداری از دستورهای مشروع آنان را در آیات قرآن یادآوری کرده است:

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا (اسراء: ۲۳).

خدای تو حکم کرد که جز او هیچ کس را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید.

در ادامه آیه، فرزندان را به مهربانی، برخورد نیک و سخن و رفتار متواضعانه نسبت به پدر و

مادر فرمان می‌دهد:

فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تُنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْنِي صَغِيرًا (اسراء: ۲۳-۲۴).

... به آنان اف (اوه) نگو و آزار به آنان نرسان و با ایشان از روی تکریم سخن بگو،

پیوسته پر و بال تواضع و کوچکی را با رحمت و مهربانی برایشان بگستر و بگو

پروردگارا، چنان که آنان مرا در کودکی پرورش دادند، تو در حق آنان رحمت و

مهربانی فرما.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خشنودی خدا در خشنودی پدر و مادر و نارضایتی پروردگار در

ناخرسندی پدر و مادر است.»^۱

منصور بن حازم می‌گوید: خدمت امام ششم عرض کردم: کدام اعمال ارزش بیشتری دارد؟

فرمود: «خواندن نماز در اول وقت، نیکی به پدر و مادر و جهاد در راه خدا.»^۲

۴-۵-۲. در برابر پدر و مادر چه باید کرد؟

سزاوار است که انسان نیازهای پدر و مادر را تأمین کند و آن‌ها را در مشکلات زندگی یاری

نماید و هرگاه می‌خواهد چیزی به آن‌ها بدهد، دست خود را بالاتر از دست آنان نگیرد، آن‌ها را

به اسم صدا نزند، جلوتر از ایشان راه نرود، قبل از آن دو ننشیند و در هنگام نشستن به آن‌ها تکیه

نکند.^۳

۱. حسین بن محمدتقی نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۸ق، ج ۱۵، ص

۱۷۵.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، همان، ج ۲۱، ص ۴۸۸.

۳. ر.ک. همان، ج ۲، ص ۵۷؛ محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۵۹.

از روایات معصومان علیهم السلام استفاده می‌شود که احترام مادر بالاتر از احترام پدر است.^۱

۴-۵-۳. احترام پس از مرگ

وظیفه انسان نسبت به پدر و مادر با مرگشان پایان نمی‌پذیرد، زیرا مرگ، نیستی و نابودی نیست که رسالت انسان نیز پایان پذیرد. فرزندان باید برایشان توشه‌ای بفرستند و اگر تکلیف واجب‌ی از آنان ترک شده یا بدهی به دیگران دارند، برای انجام و پرداخت آن اقدام کنند و آنان را از گرفتاری نجات دهند. برای پدر و مادر و به نیت آنان نماز بخوانند و روزه بگیرند و برایشان صدقات و خیرات بدهند، گرسنگان را از طرف آنان سیر کنند و برهنگان را بپوشانند و به مشکلات خانواده‌های محروم و گرفتار رسیدگی کرده، به نیابت از آنان زیارت و حج کنند و ثواب کارهای خود را به روح آنان هدیه کنند و گاهی به زیارت قبر آنان رفته و برایشان قرآن بخوانند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این باره فرمود:

سرور نیکوکاران در روز قیامت کسی است که پس از مرگ پدر و مادر به آن‌ها نیکی کرده باشد.^۲

مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا بعد از مرگ پدر و مادر نیز از نیکوکاری در حقشان چیزی مانده است؟ فرمود، آری، درود فرستادن بر آن‌ها، استغفار کردن در حقشان، به پیمان‌های آنان وفا نمودن، دوستانشان را اکرام کردن و به بستگانشان رسیدگی کردن.^۳

۴-۵-۴. آثار نیکی به پدر و مادر

خدمت و نیکی نسبت به پدر و مادر آثار و فواید ارزنده‌ای در دنیا و آخرت برای فرزند دارد، از جمله طولانی شدن عمر، گشایش در روزی، نیکی فرزندان به انسان، برخورداری از ثواب حج مقبول، خشنودی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، مرگ آسان و حسابرسی آسان در قیامت.^۴

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۱، ص ۸۳.

۲. همان، ص ۸۶.

۳. حسین بن محمد تقی نوری، همان، ج ۲، ص ۱۱۴.

۴. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۱، ص ۸۰-۸۶؛ محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۷، ص

۴-۶. حُسن خُلق

۴-۶-۱. معنای حسن خلق

واژه «حسن خلق» به معنای عام، همه کردار، گفتار و صفات نیکو را شامل می‌شود، ولی بیشتر به معنای نرم‌خویی، زیباگویی و خوش‌برخوردی به‌کار می‌رود. شخصی از امام صادق علیه السلام درباره حسن خلق توضیح خواست، آن حضرت در پاسخ فرمود: «رفتارت را ملاطفت‌آمیز و سخت را پاکیزه کرده با خوشرویی برادرت را ملاقات کنی.»^۱

۴-۶-۲. ارزش خوشخویی

این صفت زیبا در کلام آسمانی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به‌عنوان سنگین‌ترین عمل در ترازوی قیامت آمده است.^۲ حضرت علی علیه السلام نیز آن را سرشته هر کار نیکی دانسته^۳ و امام صادق علیه السلام نیز اظهار فرموده که زندگی بدون خوش خلقی، شیرین و گوارا نخواهد بود.^۴

این‌گونه ارج‌گذاری و ستایش از «حسن خلق»، این خوی پسندیده را در ردیف مهم‌ترین فضایل انسانی قرار می‌دهد. و هر انسانی را موظف می‌کند تا خود را بدان آراسته کند و به سهم خود فضای زیست اجتماعی را گوارا و معطر گرداند و بدین‌سان همه مردم در محیطی گرم و صمیمی به زندگی خویش ادامه دهند.

۴-۶-۳. منشأ خوش‌خلقی

شکوفه‌های زیبای نرم‌خویی بر درخت تنومند و شاداب عقل و خرد می‌شکفت و از منبع اصیل بزرگواری خاندان تغذیه می‌شود؛ در روایات اسلامی خردورزی،^۵ بزرگواری خانوادگی،^۶ خوش‌طینتی^۷ و حیا^۸ منشأ حسن خلق معرفی شده است.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲. ر.ک. همان، ص ۹۹.

۳. ر.ک. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۳، ص ۳۹۳.

۴. ر.ک. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۸، ص ۲۴۴.

۵. ر.ک. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۱، ص ۳۳۹.

۶. ر.ک. همان، ج ۳، ص ۳۹۲.

۷. ر.ک. همان، ص ۳۹۱.

۸. ر.ک. محمد باقر مجلسی، همان، ج ۱، ص ۱۲۶.

۴-۶-۴. رابطه با دین

خوش اخلاقی یک خوی زیبای انسانی است و در وجود هر کس - صرف نظر از آیین و مرامش - ممکن است یافت شود، با این وصف، ارتباطی ناگسستنی با شریعت مقدس الهی دارد. پیام‌آوران خدا، بدون استثنا، خوشخو بوده‌اند،^۱ و خوش اخلاقی نه تنها علامت تدین است، بلکه به تعبیر پیامبر بزرگوار ﷺ، نصف دین را تشکیل می‌دهد.^۲ از سخن حضرت امام باقر ﷺ نیز برمی‌آید که هر چه مؤمن خوشخوتر باشد، ایمانش کامل‌تر است.^۳

۴-۶-۵. همراهی با دیگر سجایای اخلاقی

سجایای اخلاقی در یکدیگر تأثیر متقابل دارند و گاه به شکل جمعی، آثار ارزشمندی را خلق می‌کنند؛ در روایات اهل بیت ﷺ همان‌گونه که حسن خلق به‌طور انفرادی مورد بحث قرار گرفته، گاه نیز با فضایل دیگر همراه شده است که علاوه بر اثبات مطلب فوق، خوشخویی را با آن فضایل هم‌سنگ می‌داند:

رسول خدا ﷺ، خوش‌خویی را هم‌ردیف تقوا دانسته و آن دو را قوی‌ترین عامل ورود به بهشت معرفی کرده است.^۴

امام صادق ﷺ در سخنی، خوش‌خویی و سه فضیلت دیگر را کامل‌کننده ایمان دانسته و فرموده است: «چهار ویژگی اگر در کسی باشد، ایمانش کامل است: راستگویی، امانتداری، حیا و خوش‌خویی.»^۵

۴-۶-۶. آثار حسن خلق

الف) آثار اجتماعی: آثار اجتماعی خوش خلقی که تأثیر بسزایی در بهبودی جوّ اجتماع می‌گذارد و همگان از آن برخوردار می‌شوند، عبارت‌اند از: جلب دوستی و محبت دیگران،^۶ آبادانی شهرها و درازی عمرها.^۷

۱. ر.ک. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۵۶.

۲. ر.ک. محمد بن حسن شیخ حر عاملی، همان، ج ۱۲، ص ۱۳۴.

۳. ر.ک. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۹۹.

۴. ر.ک. همان، ص ۱۰۰.

۵. همان، ص ۹۹.

۶. ر.ک. همان، ج ۱، ص ۲۷.

۷. ر.ک. همان، ج ۲، ص ۱۰۰.

ب) آثار فردی: بیشتر آثار مفید حسن خلق، فردی است و نصیب صاحبش می‌شود. این آثار عبارت‌اند از: زیاد شدن روزی،^۱ دستیابی به خیر دنیا و آخرت،^۲ پاداش مجاهد در راه خدا،^۳ مقام روزه‌گیر شب‌زنده‌دار،^۴ نابودی گناهان^۵ و بهشت جاویدان.^۶

۴-۷. راست‌گویی و امانت‌داری

«صدق» و «امانت‌داری» دو اصل از اصول اخلاق اسلامی هستند که ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند؛ امانت‌داری، نتیجه راست‌گویی است و راست‌گویی، نتیجه امانت‌داری است. امیر مؤمنان، علی علیه السلام، درباره ارتباط این دو فضیلت می‌فرماید: «هرچه امانت‌داری قوی‌تر گردد، راستی بیشتر می‌شود.»^۷ آن حضرت، در سخن دیگری، راست‌گویی را با امانت‌داری مساوی دانسته است.^۸

۴-۷-۱. پایه و اساس ایمان

دو فضیلت گران‌سنگ «راست‌گویی» و «امانت‌داری» ارتباط مستقیم و ضروری با ایمان و اعتقاد به خدا دارند و هر جا ایمان هست، این دو باید باشند و در مقابل، نبودن این دو صفت در وجود کسی، نشان از نبودن ایمان واقعی در وجود او دارد.

امیر مؤمنان علیه السلام راست‌گویی و امانت‌داری را اساس و پایه ایمان دانسته، می‌فرماید: «ایمان بر راست‌گویی و امانت‌داری بنا شده است.»^۹

همچنین، درباره راست‌گویی می‌فرماید: «راست‌گویی، نیرومندترین پایه ایمان است.»^{۱۰} و درباره امانت می‌فرماید: «کسی که به امانت عمل کند، به تحقیق، دینداری را تکمیل کرده

۱. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۵، ص ۲۵۷.

۲. ر.ک. همان، ج ۶۸، ص ۳۸۴.

۳. ر.ک. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۰۱.

۴. ر.ک. همان، ص ۱۰۳.

۵. ر.ک. همان، ص ۱۰۰.

۶. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۸، ص ۳۸۳.

۷. محمد بن حسین آقاجمال خوانساری، همان، ج ۳، ص ۱۳۴.

۸. ر.ک. همان، ج ۱، ص ۱۳.

۹. همان، ج ۴، ص ۳۱۸.

۱۰. همان، ج ۲، ص ۶.

است.^۱ به همین دلیل، راست‌گویی و ادای امانت در میان مؤمنان، رونق خاصی دارد و قرآن مجید، امانت‌داری را از ویژگی‌های جامعهٔ ایمانی شمرده و فرموده است:

وَالَّذِينَ هُمْ لَا مَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (مؤمنون: ۸).

مؤمنان (واقعی) کسانی هستند که امانت و عهد خویش را مراعات می‌کنند.

اهمیت این مسئله به قدری است که امام صادق علیه السلام، جامعهٔ اسلامی را با راست‌گویی و امانت‌داری ارزیابی می‌کند و می‌فرماید: «به فراوانی نماز، روزه، حج، کارهای خوب و ناله‌های شبانه آن‌ها نگاه نکنید، بلکه به راست‌گویی و امانت‌داری آنان بنگرید (و آن را ملاک مسلمانی بدانید).»^۲

از این حدیث شریف به دست می‌آید که بعد اجتماعی اسلام به مراتب مهم‌تر از بُعد فردی آن است و اصولاً امتیاز اساسی اسلام نسبت به ادیان دیگر همین است که بیشتر به اداره و تهذیب و تربیت جامعهٔ انسانی نظر دارد، و تربیت و تهذیب فردی و ارتباط انسان با خدا را برترین برنامه برای رسیدن به آن مقصود و هدف مهم‌تر می‌داند.

۴-۷-۲. مبنای رسالت همهٔ پیامبران

بسیاری از معارف الهی میان همهٔ ادیان آسمانی مشترک بوده است، مانند دعوت به توحید، معاد، عبادت خدای یگانه، تقوا و ... از جمله این مشترکات، راست‌گویی و امانت‌داری است. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «خداوند هیچ پیامبری را جز به راستی سخن و ادای امانت، مبعوث نکرد.»^۳

همهٔ پیامبران الهی راست‌گو و امانت‌دار بوده‌اند، آنچه گفته‌اند، واقعیت داشته و سخن ناحق نگفته‌اند و در امانت‌های خدا و مردم، کم‌ترین خیانتی نورزیده‌اند و هرچه را به عنوان امانت به عهده گرفته‌اند، در زمان خود به خوبی ادا کرده‌اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن چنان راستگو و امانت‌گزار بود که حتی پیش از بعثت و در دوران جاهلیت، لقب «امین» گرفت. امامان و جانشینان واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز چنین بودند: «آیین آنان، پارسایی،

۱. همان، ج ۵، ص ۴۴۸.

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۸، ص ۹.

۳. همان، ص ۲.

راست‌گویی، نیکی و خیراندیشی، تلاش (در راه خدا) و اداى امانت به انسان‌های نیک و بد است.^۱

۴-۷-۳. کاربرد حیاتی

آرامش و امنیت هیچ‌گاه بر جوامع انسانی سایه نخواهد افکند، مگر آنکه دو خصلت ارزشمند «صداقت و امانت» جایگاه اصلی خویش را باز یابند و هم مردم و هم سازمان‌ها و هم - مهم‌تر از همه - هیئت حاکمه، راستگو، صادق و امین باشند؛ صداقت و امانتداری دولت، بدین دلیل مهم‌تر از دیگران است که موجب می‌شود این صفات در سازمان‌ها و در بین مردم نیز گسترش یابد.

آنگاه که صداقت و امانت بر خانواده، بازار، اداره، کارخانه، مدرسه، کوچه و خیابان، سیاست داخلی و خارجی، صحنه‌های فرهنگی، اقتصاد و ... حاکم شود؛ و همه به هم راست بگویند، امانت‌های گوناگون را ادا کنند، کل جامعه، راه تکامل و پیشرفت را به سرعت خواهد پیمود و بسیاری از کاستی‌ها و کژی‌ها از بین خواهد رفت؛ نزاع و کینه، بدبینی، ناامنی، تزویر و ریا جای خود را به دوستی و مهربانی، اطمینان، امنیت و یک رنگی می‌دهد و خیر و صفا و صمیمیت بر جامعه حکم‌فرما می‌شود. رسول خدا ﷺ فرمود:

اَمْتُ مِنْ هُمُورَةٍ فِي خَيْرٍ وَ خَيْرٌ هِيَ اَمَانَةُ مَوَدَّةٍ بَوْرَزَنْدٍ وَ هَدِيَّةٍ بَدْعَنْدٍ وَ اَمَانَتٌ رَا اَدَا كُنْدُ.^۲

دامنهٔ امانت، بسیار گسترده است. جان، بدن، زن و فرزند، خانه و ثروت، پست و مقام، علم و اطلاعات، دین و قانون، انقلاب و ولایت ... امانت‌هایی هستند که همگی موظف به رعایت آن هستیم. نعمت بی‌همتای مکتب و اهل بیت، مهم‌ترین امانت الهی در نزد ماست و باید با عمل و فکر و زبان از آن‌ها حمایت کنیم و سیره و سخن بزرگان معصوم را در زندگی، اسوه قرار دهیم.

۴-۸. تعاون و همکاری

تعاون، بر یاری و پشتیبانی افراد جامعه از یکدیگر و مشارکت و همکاری آنان در انجام دادن کارهای اجتماعی و فردی دلالت دارد.

۱. محمد بن حسن حر عاملی، همان، ج ۱۹، ص ۷۵.

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۱، ص ۳۹۲.

تعاون اصلی اخلاقی - اجتماعی است که پایه و اساس زندگی اجتماعی افراد بشر را تشکیل می‌دهد و عامل اصلی رشد و پیشرفت انسان‌هاست. با تعاون و دست در دست یکدیگر قرار دادن، بهتر می‌توان به رفع گرفتاری‌ها و مشکلات، دفاع از حقوق یکدیگر، مبارزه با دشمنان و نااهلان و ... پرداخت.

۴-۸-۱. ابعاد تعاون

قرآن کریم و اولیای گرامی اسلام به تشریح ابعاد تعاون که مورد تأیید عقل و شرع بوده پرداخته و محورهای اساسی آن را مشخص کرده‌اند:

الف) تعاون در کارهای نیک: تعاون در انجام دادن کارهای نیک و خدایسندانه از زیباترین ابعاد تعاون است:

... وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (مانده: ۲).

و [همواره] در راه نیکی و پرهیزکاری با هم تعاون و همکاری داشته باشید و [هرگز] در راه گناه و تعدی همکاری نکنید و از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید که مجازات خدا شدید است.

ب) مشارکت در اجرای حق: مشارکت در اجرای حق، موجب می‌شود پرچم حق در جامعه برافراشته شده و از هرگونه ظلم و حق‌کشی و بی‌عدالتی جلوگیری شود. امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «بخشی از حقوق واجب الهی بر بندگان این است که برای اجرای حق در میان خود تعاون و همکاری کنند.»^۱

پ) همکاری در هدایت و اصلاح دیگران: یاری دادن برادران دینی برای هدایت، اصلاح و تهذیبشان باعث رشد و تعالی آنان شده و برکات آن در جامعه نمودار می‌شود. حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «برادر دینی‌ات را در هدایتش [به‌سوی رشد و کمال] کمک و یاری نما.»^۲

و در سخنی دیگر می‌فرماید:

۱. همان، ج ۲۷، ص ۲۵۲.

۲. محمد بن حسین آقاجمال خوانساری، همان، ج ۲، ص ۱۷۸.

دلسوزترین مردم نسبت به تو کسی است که جهت اصلاح نفست بیشترین یاری را به تو برساند.^۱

ت) همراهی در انجام طاعات و عبادات: همراهی با دیگران و کمک به آنان در انجام طاعات و عبادات الهی به مرور زمان، همه افراد را در یک مسیر قرار داده و به سوی یگانه معبود حقیقی عالم سوق می دهد. مولای متقیان، علی علیه السلام، می فرماید:

بهترین یار انسان کسی است که کمک و همراه او در انجام دادن طاعت و عبادت پروردگار باشد.^۲

۴-۸-۲. پیامدهای همکاری نکردن با دیگران

برخی از پیامدهای زیان بار بی توجهی به تعاون و همکاری عبارت اند از:

الف) خروج از اسلام: بی توجهی به گرفتاری ها و مشکلات مسلمان ها و همکاری نکردن با آنان در مواقعی که نیاز شدید به کمک و پشتیبانی دارند، نشانه بی اعتقادی فرد بوده، او را از حوزه اسلام و جامعه اسلامی خارج می کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید:

هرکس چنین شود که به امور مسلمان ها همت نگمارد، چیزی از اسلام در او نیست. و کسی که شاهد باشد انسانی فریاد می زند و از مسلمانان کمک می طلبد، اما به او کمک نکند، جزو مسلمان ها نیست!^۳

ب) قطع شدن ولایت الهی: یاری نرساندن به مسلمانی که برای رفع نیازمندی خود به برادر دینی اش پناه می آورد و درخواست کمک و همکاری می کند، موجب خارج شدن انسان از گروه مؤمنان می شود و ولایت الهی از او قطع می شود. امام کاظم علیه السلام در این باره می فرماید:

هرکس که برادر دینی اش برای حلّ پاره ای از مشکلات خود به او پناه آورد و وی با آنکه توانایی حلّ آن را دارد، از انجام خواسته او سر باز زند، همانا ولایت خدای بزرگ را از خود قطع کرده است.^۴

۱. همان، ص ۴۸۶.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۹۸.

۳. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۲، ص ۲۱.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۶۶-۳۶۷.

پ) بی کسی در دنیا و آخرت: اگر فرد مسلمانی درحالی که توانایی دارد، برادر دینی خود را در کشاکش سختی ها و مشکلات تنها و بی یاور گذارد، به همین نسبت، خداوند او را هم در دنیا و هم در آخرت بی یار و یاور خواهد گذاشت و از امدادهای خود محرومش خواهد کرد. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

هیچ مؤمنی برادر دینی خود را درحالی که توانایی یاری اش را دارد، تنها و بی یاور نخواهد گذاشت، مگر آنکه خداوند او را در دنیا و آخرت تنها و بی یاور می گرداند.^۱

ت) عذاب الهی: سهل انگاری و کوتاهی نمودن درباره کسی که نیازمند کمک و همیاری است دور از انسانیت و دینداری بوده فرد را به عذاب الهی دچار می کند. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

هریک از شیعیان ما که نزد یکی از برادران دینی خود برود و از او برای رفع نیازش کمک بخواهد، اما او با اینکه توانایی یاری وی را دارد، کوتاهی کند، خداوند، او را به برآوردن نیازهای دشمنان ما گرفتار می کند، تا به واسطه آن در قیامت عذابش نماید.^۲

۴-۹. رعایت حقوق دیگران

مؤمن تنها در برابر خدا مسئول است و همه کارهایش با وزنه اخلاص سنجیده می شود و بس و هرگز نباید کمترین کاری را برای غیر خدا انجام دهد. در مرحله اجرای فرمان خدا و مرزبندی قانون و جداسازی راه از بیراهه و پرهیز از ظلم و بیهوده کاری، رعایت حقوقی که خدا و خرد - که خود معیاری الهی است - تعیین می کنند الزامی است. این حقوق به سه دسته حق الله، حق النفس و حق الناس (حقوق دیگران) تقسیم می شود.

۴-۹-۱. اهمیت ادای حقوق مردم

هیچ خردمندی در لزوم رعایت حقوق دیگران تردید نمی کند و بی شک، پرداخت حقوق مردم در همه زمینه ها و به شکل عام و فراگیر، از اصول شریعت اسلامی است و در سخنان رهبران

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۱، ص ۳۱۲.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۳۶۷.

اسلام با تعبیرهای نغز و بلندی چون رکن دین،^۱ زمینه‌ساز ادای حَقِّ اللّٰه،^۲ برترین عبادت،^۳ یکی از درجات توبه^۴ و سبب ورود به بهشت^۵ مورد تأکید قرار گرفته است.

۴-۹-۲. چگونگی ادای حقوق

بدیهی است که احقاق حق دیگران به موارد خاص یا افراد به خصوصی منحصر نمی‌شود، بلکه به‌طور عام و فراگیر، هر صاحب حَقِّی را شامل می‌شود؛ خُرد باشد یا کلان، غریبه باشد یا آشنا، مسلمان باشد یا نامسلمان، زن باشد یا مرد ... حتی در فرهنگ اسلام، حیوانات نیز حقوقی دارند که رعایت آن بر مسلمانان لازم است.^۶

واضح است که هر گروهی، به تناسب ارتباطی که با انسان دارد، از حقوق شایسته خویش برخوردار می‌شود که ممکن است با حقوق گروه دیگر تفاوت داشته باشد. به‌طور مثال، همسر والدین، هریک حقوقی بر گردن انسان دارند که برخی مشترک و برخی کاملاً متفاوت از یکدیگر است؛ همچنین، مؤمنان حقوقی برعهده یکدیگر دارند که بیگانگان از دین از آن محرومند؛ رهبر، حقوقی برعهده ملت دارد که دیگر مسئولان از چنان حقوقی بهره‌مند نیستند و ... نتیجه اینکه تنوع و گوناگونی حقوق، سبب تعدّد راه‌های احقاق و ادای آن می‌شود.

شاید بتوان گفت ارزشمندترین گنجینه‌ای که حقوق لازم را در خویش جمع کرده، سخنان گهربار امام گرانقدر، حضرت زین العابدین (ع) در اثری به نام (رسالة الحقوق) است که با نظمی دقیق و بیانی شیوا پنجاه حق ضروری را تشریح کرده و شیفتگان حقیقت را از آبشخور عصمت، سیراب ساخته است.^۷

۱. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۵، ص ۳۷۷.

۲. ر.ک. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۳، ص ۳۷۰.

۳. ر.ک. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۷۰.

۴. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶، ص ۲۷.

۵. ر.ک. همان، ج ۸، ص ۵۸.

۶. ر.ک. محمد بن حسن حر عاملی، همان، ج ۱۱، ص ۴۷۵-۴۹۷.

۷. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۱، ص ۲.

۴-۹-۳. نکوهش پایمال کردن حقوق

به همان نسبت که در اسلام بر رعایت حقوق، پافشاری شده، نادیده انگاشتن حق مردم، با عنوان‌های تکان‌دهنده‌ای مانند گناه کبیره،^۱ نشانه سبک شمردن دین،^۲ سبب خواری،^۳ از بین برنده برکت روزی،^۴ عامل بازخواست در روز قیامت^۵ و سبب ورود به دوزخ،^۶ سخت نکوهش شده است.

۴-۱۰-۱. عفو و گذشت

عفو و گذشت یکی از مکارم والای انسانی، بلکه به قول امام علی (ع) تاجی زینت بخش بر سر همه آن‌هاست: «گذشت زینت بزرگواری‌هاست.»^۷

این خوی پسندیده، پرتوی از مسرت واقعی و موجی از عواطف و احساسات انسان دوستانه را در دل‌ها ایجاد می‌کند، کینه‌ها و دشمنی‌ها را از آن می‌زداید و موجب می‌شود که خصم دست از خصومت برداشته، طرح دوستی و محبت بریزد.

۴-۱۰-۱. جایگاه عفو در اسلام

بررسی منابع اسلامی نشان می‌دهد که «گذشت» یکی از اصول اساسی در برخورد با لغزش افراد است. قرآن کریم، حتی در همان آیاتی که کیفر و مجازات را برای مجرمان و گناهکاران تشریع می‌کند و مؤمنان را از خطر و زیان آنان برحذر می‌دارد، گذشت و چشم‌پوشی از خطایشان را نیز به عنوان یک ارزش برتر مطرح می‌کند. به عنوان مثال، در آیه‌ای پس از بیان چگونگی حکم قصاص می‌فرماید:

فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَادِّاءِ آلِيهِ يَاحَسَنُ ... (بقره: ۱۷۸).

۱. ر.ک. همان، ج ۱۰، ص ۲۲۹.

۲. ر.ک. همان، ج ۷۴، ص ۲۷۸.

۳. ر.ک. همان، ج ۷۸، ص ۲۴۲.

۴. ر.ک. محمد بن حسن حر عاملی، همان، ج ۲۷، ص ۳۲۵.

۵. ر.ک. همان، ج ۱۲، ص ۲۱۳.

۶. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۸، ص ۳۷۷.

۷. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، همان، ج ۱، ص ۱۴۰.

پس اگر کسی ازسوی برادر (دینی) خود مورد عفو قرار گیرد (و از قصاص او صرف نظر شود) باید از راه پسندیده پیروی کند و (دیه را) با نیکی به عفو کننده بپردازد. در آیه دیگری از پیامبر ﷺ می‌خواهد که به طریقه نیکو از اشتباهات مردم درگذرد: «فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ (حجر: ۸۵)؛ به طریق نیکو گذشت کن.»

از امام علی علیه السلام در تفسیر این آیه چنین نقل شده است: «صفح جمیل، عفو بدون عتاب و سرزنش مجرم است.»^۱

۴-۱۰-۲. حدود عفو

واژه «عفو» در متون اسلامی گاهی در برابر انتقام و گاهی در برابر عقوبت و مجازات به کار می‌رود. آنجا که عفو در برابر انتقام به کار گرفته شده، چون منظور از انتقام، تسکین خاطر انتقام گیرنده است و او تمام همت خود را صرف فرو نشاندن آتش خشم خویش می‌سازد و هیچ‌گونه نظری به اصلاح و هدایت طرف مقابل ندارد؛ در این صورت، عفو صد در صد ارزش محسوب می‌شود.

ولی اگر عفو در برابر عقوبت و مجازات شخص خطاکار به کار رود و انسان متحیر شود بین اینکه خطاکار را ببخشد یا او را به طور عادلانه مجازات کند، دیگر عفو به طور مطلق ارزش محسوب نمی‌شود و مجازات هم همیشه ناپسند و نکوهیده نیست، بلکه انتخاب یکی از دو راه تا حدود زیادی به دو عامل تعیین کننده بستگی دارد:

۱. نوع جرم

۲. وضعیت مجرم

اگر جرم و تجاوز نسبت به حقوق شخصی باشد و زیان ناشی از خطا و لغزش، متوجه فرد یا گروه محدودی شود؛ در این صورت، عامل دوم (وضعیت مجرم) تعیین کننده است؛ به این معنا که، باید دید آیا عفو و اغماض، موجب پشیمانی و اصلاح مجرم می‌شود یا بر جرئت و جسارت او در تکرار عمل ناپسندش می‌افزاید.

انسان‌های با فضیلت و بزرگوار، اگر طرف مقابل را از کرده خود پشیمان و شایسته عفو و بخشش ببینند، به سادگی از او در می‌گذرند؛ اما اگر به این نتیجه برسند که عفو مجرم، او را

۱. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۵۳۰.

گستاخ‌تر می‌سازد و گذشت بزرگوارانه آنان را حمل بر ضعف یا ترس می‌کند، او را به‌خاطر جرمش تحت تعقیب قانونی قرار می‌دهند تا به کیفر عمل خود برسد.

به‌کارگیری بخشش درباره اشخاص لایق و خودداری از عفو در خصوص افراد فرومایه، همواره مورد توصیه و تأکید پیشوایان بزرگوار اسلام بوده است. امام علی علیه السلام کسی را که از روی علم و اطلاع مرتکب جرمی شده، شایسته عفو ندانسته، می‌فرماید: «آن که با بصیرت بر زشتی گناه، آن را مرتکب می‌شود، سزاوار عفو نیست.»^۱

اگر جرم و تجاوز، مربوط به حقوق جامعه باشد، در این صورت، چون پای حدود الهی و حقوق اجتماعی در میان است و سعادت عمومی در گرو اجرای آنهاست، ناگزیر حدود باید اجرا شود و حقوق باید تأدیه گردد؛ زیرا قانون و حرمت مال، جان، عرض و ناموس مردم مثل مرز و حصار است که گرداگرد جامعه کشیده شده تا مردم در پناه آن در امنیت و آسایش زندگی کنند. اگر این مرز شکسته شود و قانون تحت عناوینی از قبیل عفو و گذشت به اجرا درنیاید، زمینه برای هرج و مرج و ناامنی فراهم شده و ادامه زندگی برای مردم دشوار خواهد شد.

اصرار اسلام بر عفو و گذشت در حقوق شخصی است؛ اما ترحم و دلسوزی بر متجاوزان به حقوق جامعه را هیچ عقل سلیمی نمی‌پذیرد.

۴-۱۰-۳. آثار عفو

در قرآن کریم و روایات پیشوایان معصوم علیهم السلام، آثار و برکات زیادی برای عفو بیان شده است. عفو الهی،^۲ نصرت خدا،^۳ طول عمر،^۴ عزت دنیا و آخرت،^۵ رهایی از دوزخ^۶ و پاداش بسیار،^۷ برخی از آثار ارزنده عفو و بخشش است.

۱. محمد بن حسین آقاجمال خوانساری، همان، ج ۱، ص ۳۹۱.

۲. ر.ک. نور (۲۴)، آیه ۲۲.

۳. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۸، ص ۴۰۲.

۴. ر.ک. همان، ج ۷۲، ص ۳۵۹.

۵. ر.ک. همان، ج ۶۸، ص ۴۲۰.

۶. ر.ک. محمد بن حسین آقاجمال خوانساری، همان، ج ۱، ص ۳۹۸.

۷. ر.ک. همان، ج ۴، ص ۱۸۴.

۴-۱۱. ایثار

ایثار به معنای مقدّم داشتن دیگران بر خویش است و گذشت از جان، مال، مقام، شخصیت و مانند آن را شامل می‌شود.

۴-۱۱-۱. اهمیت ایثار در آیات و روایات

قرآن کریم با بیان شواهد و نمونه‌ها، ایثار را در ابعاد مختلف ستوده است. درباره‌ی ایثار جانی حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ (بقره: ۲۰۷)؛ و بعضی از مردم برای به دست آوردن خشنودی خدا جان خویش را فدا می‌کنند.»

در جای دیگر ایثار مالی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین می‌ستاید: «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا (انسان: ۸)؛ غذای خویش را با آنکه آن را دوست دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند.»

همچنین، از «انصار» - که در حال فقر، از برادران مهاجر خود، با تقسیم اموال و خانه‌های خویش پذیرایی کردند و آنان را بر خود مقدّم داشتند - این‌گونه تمجید می‌کند: «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ (حشر: ۹)؛ دیگران را بر خود مقدم می‌دارند، هرچند خود فقیر و نیازمند باشند.»

در روایات معصومان علیهم السلام نیز ایثار به‌عنوان «خوی و خصلت ابرار و برگزیدگان الهی، نیکوترین احسان و عالی‌ترین مرتبه‌ی ایمان» شمرده شده است، چنان‌که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «ایثار خوی نیکوکاران و شیوه‌ی نیکان است.»^۱

در جای دیگر فرمود: «ایثار نیکوترین احسان و بالاترین مراتب ایمان است.»^۲ کسی که جان بر کف از اسلام و مرزهای اسلامی دفاع می‌کند، خود را به آب و آتش می‌زند و چه بسا خون پاکش در راه پاسداری از اسلام و ارزش‌های اسلامی ریخته می‌شود، بالاترین درجه‌ی ایثار را داشته و محبوب‌ترین مقام را نزد خدا دارد؛ چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی ارزش خون‌های پاک شهیدان راه خدا می‌فرماید: «هیچ قطره‌ای در پیشگاه خداوند، محبوب‌تر از قطره‌ی خونی که در راه خدا ریخته می‌شود، نیست.»^۳

۱. همان، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲. همان، ص ۳۱.

۳. محمد بن حسن حر عاملی، همان، ج ۱۱، ص ۸.

۴-۱۱-۲. بهترین نوع ایثار

مقدم داشتن دیگران بر خود، هرچند به چیز اندک، در روایات اسلامی امری پسندیده شمرده شده است.^۱ ترجیح حق بر باطل گرچه به ضرر انسان باشد، یکی دیگر از انواع ایثار است. امام صادق علیه السلام فرمود: «از حقیقت ایمان، آن است که حق را، گرچه به زیان توست، بر باطل، گرچه به سود توست، ترجیح دهی.»^۲

اما مقدم داشتن خواست الهی بر هوای نفس بهترین نوع ایثار است که می‌تواند مصداق‌های مختلف جانی، مالی، آبرویی و ... داشته باشد. امام باقر علیه السلام فرمود:

خداوند بزرگ می‌فرماید: به عزت و جلال و شرف و بلندی مقامم سوگند که هیچ بنده مؤمنی خواست مرا بر خواست خود، در یکی از امور دنیا برنگزیند، جز آنکه بی‌نیازی را در وجودش قرار دهم و همتش را متوجه آخرت سازم و آسمان‌ها و زمین را عهده‌دار روزی‌اش گردانم و خودم برایش پشت سر تجارت هر تاجری هستم.^۳

۴-۱۱-۳. بهترین فایده ایثار

ایثار در کنار فواید گوناگونی که برای فرد و جامعه دارد، بهترین و زیباترین فایده‌اش، بروز و ظهور گوهرهای انسانی است. در صحنه‌های ایثار، جوهره واقعی، کرامت نفس، پاکیزگی، صفا و بلندی مرتبه انسان‌های بزرگوار آشکار می‌شود. به تعبیر امیر مؤمنان علیه السلام: «عِنْدَ الْإِثَارِ عَلَى النَّفْسِ تَبَيَّنَ جَوَاهِرُ الْكُرَمَاءِ»^۴ هنگام ایثار، گوهرهای (شرافت و بلندی مرتبه) کریمان آشکار می‌شود.

۴-۱۲. وفای به عهد

وفاداری به وعده و پیمان، ریشه در سرشت و فطرت انسان‌ها داشته و نیازمند آموزش و فراگیری نیست و تعالیم انبیا و دیگر مربیان الهی، تلاشی در مسیر پرورش و شکوفاسازی این استعداد و بیان قوانین و حدود آن و پیامدهای بی‌وفایی و پیمان‌شکنی است.

۱. ر.ک. همان، ج ۹، ص ۴۲۹.

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۶۷، ص ۱۰۶.

۳. محمد بن حسن حر عاملی، همان، ج ۱۵، ص ۲۷۹.

۴. همان، ج ۴، ص ۳۲۶.

۴-۱۲-۱. وفای به عهد در آیات و روایات

وفای به عهد در منابع اسلامی مورد تأکید زیاد واقع شده و شاید کمتر حکمی را بتوان یافت که دامنه اجرای آن تا این اندازه گسترش داشته باشد. خداوند متعال، در قرآن کریم ازسویی خود را با وفاترین با وفایان عالم معرفی می‌کند: «وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ (توبه: ۱۱۱)؛ چه کسی به پیمانش پایبندتر از خداست؟»

ازسوی دیگر، بارها بندگان مؤمن خویش را به وفاداری و پایبندی به تعهداتشان دعوت کرده، از نقض عهد و بی‌وفایی باز می‌دارد.

خداوند در آیه‌ای ضمن بیان نشانه‌های اولوا الالباب (خردمندان حقّ جو) قبل از هر چیز، روی وفای به عهد و ترک پیمان‌شکنی انگشت نهاده، می‌فرماید:

الَّذِينَ يَوْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ (رعد: ۲۰).

آن‌ها کسانی هستند که به عهد الهی وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند.

در آیه دیگری طیّ یک دستور کتبی، وفاداری به هر پیمانی را از مؤمنان می‌خواهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ (مائده: ۱)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به پیمان‌ها وفا کنید.» این آیه شامل همه پیمان‌ها اعمّ از الهی، انسانی، سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و... می‌شود و مفهوم بسیار وسیعی دارد که ناظر به تمام جنبه‌های فکری و عملی زندگی انسان است.

رسول اکرم ﷺ نیز وفای به عهد را از شرایط اساسی ایمان می‌داند و تخطّی از آن را در حکم بی‌دینی و بی‌ایمانی شمرده، می‌فرماید: «آن‌کس که به پیمانش وفادار نیست، دین ندارد.»^۱

در سیره پیامبر بزرگوار ﷺ آمده است که روزی با شخصی در کنار سنگی وعده دیدار داشت. آفتاب بالا آمد، هوا گرم شد، ولی او نیامد. یاران آن حضرت به ایشان عرض کردند: «خوب است از آفتاب به سایه بیایید.» حضرت فرمود: «من با او در اینجا وعده دیدار دارم و تا او نیاید از اینجا حرکت نخواهم کرد.»^۲

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۷۲، ص ۹۶.

۲. همان، ص ۹۵.

۴-۱۲-۲. احترام به همهٔ پیمان‌ها

وفای به عهد و پیمان تنها در محدودهٔ روابط داخلی جامعهٔ اسلامی خلاصه نمی‌شود، بلکه مسلمانان موظفند در برابر بیگانگان، کافران و دشمنان نیز به تعهدات خویش وفادار باشند. امام صادق (ع) فرمود:

در سه چیز هیچ بهانه‌ای از کسی پذیرفته نیست (و همه باید به آن‌ها عمل کنند):
 ادای امانت به صاحبش چه نیکوکار باشد و چه بدکار، وفا به پیمان در برخورد با نیکوکار و بدکار و نیکی به پدر و مادر چه نیکوکار باشند، چه بدکار.^۱
 روشن است که لزوم وفا به پیمان‌های دو جانبه، تا زمانی است که از یک طرف نقض نشده باشد، اما اگر پیمانی از یک طرف شکسته شد، دیگر طرف مقابل ملزم به وفاداری نیست.

۴-۱۲-۳. پیامدهای پیمان‌شکنی

به همان اندازه که در مورد وفاداری به عهد و پیمان تأکید شده، از پیمان‌شکنی و بی‌وفایی نکوهش شده است. قرآن کریم بیشترین زیان ناشی از پیمان‌شکنی را متوجه شخص پیمان‌شکن می‌داند و می‌فرماید: «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ (فتح: ۱۰)؛ هرکس پیمان‌شکنی کند، در حقیقت، به زیان خویش پیمان‌شکنی کرده است.»

سلب اعتماد عمومی، آفت دیگر پیمان‌شکنی است؛ احساس اعتماد متقابل، پشتوانهٔ محکمی برای فعالیت‌های هماهنگ اجتماعی و همکاری‌های وسیع مردمی است و روزی که وفای به عهد از میان جامعهٔ بشری رخت بربندد و پیمان‌ها یکی پس از دیگری شکسته شود، سرمایهٔ بزرگ اعتماد عمومی به غارت خواهد رفت و جامعهٔ به‌ظاهر متشکل، به اجزایی پراکنده و ناتوان تبدیل خواهد شد. حضرت علی (ع) فرمود: «بر دوستی کسی که به عهد و پیمان خود وفا نمی‌کند، اعتماد مکن.»^۲

شخص پیمان‌شکن افزون‌بر اینکه در دنیا از ارزش و اعتبار خود می‌کاهد و طوری خوار می‌شود که نه دشمن از او حساب می‌برد و نه دوست می‌تواند روی پیمان‌های او حساب کند،

۱. همان، ص ۹۲.

۲. محمد بن حسین آقاجمال خوانساری، همان، ج ۶، ص ۲۸۳.

در آخرت نیز گرفتاری‌های بزرگی در پیش دارد و جایگاه بسیار بدی در جهنّم در انتظار اوست. حضرت علی علیه السلام فرمود:

همانا در جهنّم شهری است که به آن حصینه (دژ مستحکم) می‌گویند. آیا از من نمی‌پرسید که در آن شهر چیست؟ سؤال شد، ای امیر مؤمنان در آن شهر چیست؟
فرمود: «دست‌های پیمان‌شکنان!»^۱

شاید اشاره به «دست‌ها» در سخن آن حضرت اشاره‌ای باشد به اینکه بیشتر پیمان‌ها با قرار گرفتن دست‌های طرفین در یکدیگر منعقد می‌شود، یا اینکه بیشتر پیمان‌ها به سبب دست، مهر یا امضا می‌شود و عهدشکنی نیز معمولاً توسط دست انجام می‌گیرد. (البته، در اینجا کلمه دست را آورده و کل وجود پیمان‌شکن را اراده کرده است؛ یعنی آن دژ محکم، جایگاه پیمان‌شکنان است.)

فصل پنجم:

آشنایی با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی

به طور قطع، انقلاب اسلامی ایران، بزرگ‌ترین و عمیق‌ترین انقلاب ارزشی، فکری و دینی است که در عصر حاضر، با تکیه بر اندیشه اسلامی شکل گرفت و به پیروزی رسید.

بنیان‌گذار این نظام مقدس، حضرت امام خمینی^ع، با رهبری‌های پیامبر گونه‌اش، اسلام را از انزوای سیاسی بیرون آورد، مسلمانان را بر قله عظمت و عزت نشان داد و ابهت قدرت‌های استکباری را درهم شکست. از این رو، ایران انقلابی به عنوان پایگاه اسلام ناب محمدی^ص در جهان شناخته شده و صدای دلنشین حق‌طلبی و آزادگی آن به دورترین نقاط جهان طنین افکنده است.

تا پیش از وقوع انقلاب اسلامی همه اندیشمندان سیاسی بر این باور بودند که مذهب و نهادهای مذهبی توانایی ایجاد حرکت سیاسی بزرگی از نوع انقلاب را ندارند و چه بسا به سوز زوال پیش می‌روند؛ به همین دلیل، بیشتر تحلیل‌های خود را به انقلاب‌های کشورهای کمونیستی و طرفدار نظام شوروی و مباحث اقتصادی از قبیل فقر عمومی، فاصله طبقاتی و شکاف میان فقرا و ثروتمندان، توسعه نامتوازن و ... معطوف داشته بودند؛^۱ از همین رو، شکل‌گیری یک انقلاب با درون‌مایه‌های اصیل مذهبی، تقریباً همه نظریه‌پردازان غربی را دچار سردرگمی و حیرت کرد؛ هر چند تا پیش از آن حکومت‌هایی همانند صفویه داعیه‌دار دفاع از اسلام و پرچم‌داری تشیع بودند، در نهایت، این حکومت‌ها از سلطنت استبدادی فراتر نرفتند. فقط بعد از رویداد انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ بود که شکل و ساختار جدیدی از

۱. علی اکبر حصاری، تاریخ فرهنگی سیاسی معاصر، قم، هاجر، ۱۳۸۹، ص ۲۷۳.

حکومت در ایران ظهور و بروز یافت که براساس استدلال‌های فقهی و شرعی پایه‌ریزی شده بود.

جدای از تغییراتی که در شکل حکومت اتفاق افتاد، ماهیت حکومت که اصلی‌ترین و مهم‌ترین ویژگی هر نوع حکومتی به‌شمار می‌رود، با تغییرات اساسی و بی‌سابقه‌ای همراه بود. پس از چندین قرن سلطه و سیطره حکومت‌هایی که با ویژگی‌های کامل دودمانی و خاندانی همراه بود و به‌جز تداوم یک تیره، یک دودمان یا یک سلسله، به چیز دیگری نمی‌اندیشید، برای نخستین‌بار شیوه‌ای از حکومت با ویژگی و ماهیتی اسلامی پا به عرصه ظهور نهاد که نه تنها خود را مدافع اسلام و ارزش‌های اسلامی می‌دانست، بلکه برآمده از درون اسلام و قوانین آن می‌شمرد و تغییرات گسترده‌ای در سطح فرهنگی، باورها و ارزش‌های اجتماعی و ... ایجاد کرد.

مشخصه اصلی و اساسی انقلاب اسلامی، «تمایز» آن به لحاظ نظری و عملی با همه انقلاب‌ها و نهضت‌هاست. درباره خاص بودن انقلاب ایران، میان ناظران بیرونی و کنشگران درونی نوعی اتفاق نظر وجود دارد. تحلیل‌گران از میشل فوکوی پُست‌مدرن گرفته تا تدا اسکاچپل چپ‌گرا و جان فوران ایران‌شناس، انقلاب ایران را بی‌بدیل می‌دانند. کنشگران انقلاب در سطوح رهبری و نظریه‌پردازی، شخصیت‌هایی مانند امام خمینی علیه السلام، مقام معظم رهبری علیه السلام و شهید مطهری علیه السلام و شهید بهشتی علیه السلام نیز بر این بی‌بدیلی تأکید می‌کنند و بر این باورند که مانند و الگوی انقلاب اسلامی ایران را در انقلاب اسلامی پیامبر صلی الله علیه و آله در صدر اسلام می‌توان یافت.

خصوصیت عمده انقلاب اسلامی این بود که ریشه در باورها و اعتقاد مردم مسلمان ایران داشت و در چهارچوب مکتب اسلام و مبتنی بر شالوده‌ها و مبانی متعالی دینی و معنوی شکل گرفته بود و از این لحاظ، به ایدئولوژی‌سازی و ایدئولوژی‌پردازی در آن نیاز نداشت. به‌واقع، انقلاب اسلامی وجهه جدیدی را در میان انقلاب‌ها رقم زد و وجود چنین هویت تمدنی، سبب شد که یک جنبش بازگشت به خویشتن در میان ملت‌های مسلمان پدید آید که از این لحاظ در نوع خود بی‌نظیر بود، زیرا برای مقابله با ایدئولوژی‌های وارداتی یا سلطه‌جویانه، احیا و بازسازی اندیشه و تمدن اسلامی را مدنظر قرار داد.

براین اساس، روشن است در شکل‌گیری انقلاب اسلامی، دین و حاکمیت قوانین الهی، نقش اصلی و تعیین‌کننده‌ای در ساختارهای سیاسی و اجتماعی دارد و به‌بیان دیگر، ماهیت این

نوع حکومت‌ها را شکل می‌دهد. مهم‌ترین تفاوت انقلاب اسلامی با دیگر انقلاب‌های صورت گرفته در جهان نیز از همین موضوع نشئت می‌گیرد.^۱

۵-۱. دلایل و زمینه‌های انقلاب اسلامی

درباره دلایل و زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب اسلامی دو دیدگاه دور و نزدیک وجود دارد. صاحبان دیدگاه نخست بر آنند که باید زمینه‌های پدید آمدن این انقلاب را در طول تاریخ شیعه جست‌وجو کرد؛ براساس این نظریه، مکتب انسان‌ساز اسلام با نهضت، حرکت و انقلاب پیوندی ناگسستنی دارد؛ چراکه اسلام دین جهانی و همیشگی است و با قوانین و احکام و آموزه‌های انقلابی‌ای که دارد، از آغاز با طاغوتیان و زورمداران به مبارزه پرداخته است. این راه و روش در زندگی سیاسی و مبارزاتی ائمه علیهم‌السلام و جانشینان ایشان نیز تداوم یافته است. و با آغاز غیبت کبری، این رسالت تاریخی برعهده جانشینان امامان گذاشته شده است. براساس این نظریه، می‌توان گفت انقلاب اسلامی ایران ادامه مبارزات پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام برضد طاغوتیان است.

دیدگاه دوم هرچند علل دور را نادیده نمی‌گیرد، ولی زمینه‌های شکل‌گیری انقلاب اسلامی را مرهون مجموعه‌ای از علل نزدیک می‌داند که بیشتر در اواخر دهه ۱۳۳۰ و اوایل دهه ۱۳۴۰ شمسی اتفاق افتاد. این حوادث شامل تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، قیام پانزده خرداد، کاپیتولاسیون و ... است. گفتنی است این دیدگاه مورد تأیید امام راحل نیز هست؛^۲ چراکه ایشان نیز شروع انقلاب اسلامی را سال ۱۳۴۱ می‌دانستند.^۳

لازم است در این قسمت توضیح داده شود که باید میان دلایل و زمینه‌های انقلاب تفاوت قائل شد. دلایل وقوع انقلاب همان حوادث نزدیک به انقلاب است که بر شکل‌گیری آن تأثیر مستقیم داشته است؛ درحالی‌که، زمینه‌ها ناظر بر علل دورتری هستند که غیرمستقیم در شکل‌گیری انقلاب نقش داشته‌اند. به‌منظور درک بهتر علل وقوع انقلاب لازم است برخی

۱. محسن عبداللہی، نظریه‌های انقلاب و انقلاب اسلامی ایران، تهران، شرح، ۱۳۸۸، ص ۳۵-۳۶.

۲. رک. جمعی از نویسندگان، آشنایی با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، قم، مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگی

ولی فقیه در سپاه، ۱۳۷۸، ص ۲۹.

۳. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام، همان، ج ۲۱، ص ۲۴۰.

زمینه‌های آن، از جمله حوادث جاری تاریخ معاصر و نزدیک به وقوع انقلاب اسلامی همچون انقلاب مشروطه، سیاست‌های ضد دینی سلسله پهلوی و نهضت ملی‌شدن صنعت نفت به عنوان زمینه‌های تاریخی وقوع انقلاب اسلامی مطرح شوند.

۵-۱-۱. انقلاب مشروطه

قاجارها که پس از مدت‌ها هرج و مرج سیاسی ناشی از سقوط دولت صفویه به دست افغان‌ها بر تخت قدرت نشستند، اگرچه برای مدت حدود یک و نیم قرن بر ایران حکمرانی کردند، اما به دلیل مشکلات داخلی و خارجی فراوان و بی‌کفایتی شاهان قاجار در حل مشکلات مذکور، کشور در اواخر قرن گذشته، دستخوش ناآرامی‌ها و اعتراضات و از جمله انقلاب مشروطه شد، اما انقلاب مشروطه نیز نتوانست امید مردم را در خصوص حل مشکلات کشور افزایش دهد، بلکه با از بین رفتن قدرت مرکزی، هرج و مرج و ناآرامی‌های بیشتری بر کشور حکم فرما شد.

نبود تصویر روشنی از آنچه مشروطه‌خواهان به دنبال ایجاد آن بودند، نفوذ عناصر مستبد و وابسته و نیز غرب‌زدگی افراطی برخی روشنفکران سبب بی‌اعتنایی و هتک حرمت آنان به مقدسات مذهبی شد. کنار نهادن روحانیون که پشتوانه اصلی و مردمی نهضت بودند و نیز ناکامی انقلابیون در ایجاد دولت مرکزی کارآمد، سبب ضعف بیشتر کشور و ایجاد هرج و مرج گردید. از سوی دیگر، وقوع جنگ جهانی اول و تصرف مناطقی از کشور به دست بیگانگان ضربه نهایی را به انقلاب مشروطه وارد کرد،^۱ و باعث شد انقلاب مشروطه به انقلابی ناموفق تبدیل شود. با این حال، تجربه شکست مشروطیت تجربه‌ها و عبرت‌های تلخی را آفرید که می‌تواند در جریان تداوم انقلاب اسلامی نصب العین قرار گیرد که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. نبود رهبری واحد و بروز اختلاف میان انقلابیون، می‌تواند سبب آسیب به انقلاب شود؛
۲. نفوذ گسترده عناصر ناسالم سیاسی به بدنه انقلاب موجب انحراف نهضت می‌شود؛
۳. اعتماد به بیگانگان، مثل تحصن در سفارت انگلیس و آنان که خیرخواه ملت نیستند، از آفت‌های بزرگ هر نهضتی است؛

۱. جمعی از نویسندگان، انقلاب اسلامی چگونگی و چرایی رخداد آن، قم، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، مرکز برنامه‌ریزی و تدوین متون درسی، ۱۳۸۴، ص ۶۵-۶۸.

۴. نبود نیروی نظامی مکتبی از آفت‌های بزرگ انقلاب مشروطه بود؛ چنان‌که فرمانده بخشی از مجاهدان مشروطه یک نامسلمان بود؛
۵. ناکارآمدی روشنفکرانها و آسیب‌پذیری از شایعات (شایعات برضد مرحوم شیخ فضل‌الله نوری) می‌تواند صدمات جبران‌ناپذیری بر پیکره انقلاب وارد کند.^۱
- درنهایت، هرچه بود فرجام مشروطه و هرج و مرج سیاسی حاکم، به کودتای رضاخان در ۳ اسفند ۱۲۹۹ و آغاز سلطنت پهلوی‌ها در سال ۱۳۰۴ ختم شد.

۵-۱-۲. سلسله پهلوی و دین‌زدایی

پس از گسترش هرج و مرج ناشی از مشروطه و به خطر افتادن منافع دولت انگلستان در هند و ایران، این کشور دریافت که نمی‌تواند قدرت خود را به‌طور مستقیم، بر ایران تحمیل کند؛ به همین دلیل، تصمیم گرفت این کار را به‌صورت غیرمستقیم و از راه تمرکز قدرت در ایران به انجام رساند. از این‌رو، یکی از راهکارهای انگلیسی‌ها سناریوی تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی بود. و در همین زمینه، رضاخان را که فردی نظامی و دیکتاتور بود و به دلیل سیاست‌های خاص و فرصت‌طلبی در اوایل سلطنت خود توانسته بود اقبال جامعه را در پی داشته باشد، حمایت کردند.^۲

رضاخان در آغاز به قدرت رسیدنش، می‌دانست که مذهب ریشه عمیقی در میان ایرانیان دارد و اگر خلاف آن حرکت کند، موفق نخواهد شد؛ از این‌رو، همواره تظاهر به مذهبی‌بودن می‌کرد؛ به‌طوری‌که، قوای قزاق به یکی از پایه‌های ثابت مراسم‌های گوناگون عزاداری در تهران تبدیل شده بود. وی حتی برای مدتی دستور بستن مشروب‌فروشی‌ها و قمارخانه‌ها را نیز صادر کرد، ولی به تدریج با مستحکم‌تر شدن مبانی قدرتش، نه تنها تظاهر به مذهب را کناری نهاد، بلکه از آنجا که روحانیت و اسلام را سد راه تجددخواهی و سیاست‌های ضددینی خود می‌دید، به تضعیف و سرکوبی روحانیت پرداخت. وی در طول پادشاهی خود دست به اقداماتی زد که «کشف حجاب» مهم‌ترین آن‌ها بود. رضاخان نه تنها دستور داد زنان بدون چادر و روسری و با

۱. ر.ک. همان؛ محمد مهدی باباپور گل‌افشانی، انقلاب اسلامی ایران (زمینه‌ها و فرایندها شکل‌گیری)، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی، ص ۱۰۲-۱۰۵؛ حمید دهقان، انقلاب اسلامی نقطه عطفی در تاریخ، قم، مدین، ۱۳۸۴، ص ۱۰۴-۱۰۹.

۲. ر.ک. جمعی از نویسندگان، انقلاب اسلامی ایران، معارف، ۱۳۸۴، ص ۷۱-۸۲.

لباس‌هایی به سبک و شیوه غربی وارد مجامع عمومی شوند، بلکه به مأموران خود نیز دستور داد به‌زور، چادر از سر زنان بگیرند؛ همچنین، کلاه پهلوی، پوشیدن لباس‌های متحدالشکل، تصرف زمین‌های وقفی و سرکوبی قیام‌گهرشاد از دیگر اقدامات مهم وی در زمینه رواج فرهنگ غربی در ایران به‌شمار می‌رود.^۱

۳-۱-۵. نهضت ملی‌شدن صنعت نفت

هم‌زمان و با اوج گرفتن مبارزات ضد استعماری در سراسر جهان، در ایران نیز به‌تدریج، زمره‌های ملی‌کردن صنعت نفت و خارج کردن امتیاز نفت جنوب از دست انگلیسی‌ها مطرح شد. غلامحسین رحیمیان نماینده قوچان در مجلس برای نخستین بار با این استدلال که چون امتیاز نفت جنوب در دوره استبداد به شرکت «دارسی» داده شده و در زمان دیکتاتوری رضاخان نیز تمدید شده است؛ از این رو، وجاهت و مشروعیت قانونی ندارد، خواستار لغو آن گردید.

طرح رحیمیان اگرچه درگام نخست، تصویب نشد، اما با پیوستن رهبران قدرتمندی چون دکتر محمد مصدق و مرحوم آیت‌الله کاشانی به آن پیگیری شد و یکی از بزرگ‌ترین حرکات‌های ضد استعماری ایران را در تاریخ معاصر رقم زد. جنبشی که درنهایت، در تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ به تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت ایران در مجلس منجر شد.

تصویب این قانون سرآغاز حرکت بزرگ‌تری شد، اما متأسفانه به دلیل اختلافات داخلی و تفرقه سیاست‌مداران، توسط تعداد اندکی کودتاچی در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ازهم پاشیده شد. طرح کودتا ازسوی امریکایی‌ها و در قالب عملیات موسوم به «تی.پی. آژاکس» و با دخالت مهره‌ها و عناصر فاسدی که از ارتش کنار گذاشته شده بودند، و نیز تعدادی از اراذل و اوباش و با هزینه‌ای بسیار اندک شکل گرفت.

علل و عوامل اصلی به بن‌بست رسیدن این نهضت مردمی و افول آن را باید در چند عامل جست‌وجو کرد:

۱. عدم وجود رهبری واحد در نهضت؛
۲. تفکیک دین از سیاست و منزوی کردن نیروهای مذهبی؛
۳. دامن‌زدن به اختلافات و جوسازی‌های سیاسی توسط عناصر نفوذی؛

۱. محمد شفیع‌فر، مبانی فکری انقلاب اسلامی ایران، قم، نهاد نمایندگی ولی‌فقیه در دانشگاه‌ها، ۱۳۷۸، ص ۱۲۱.

۴. نشناختن دقیق دشمن و امکان فعالیت آزاد شبکه‌های جاسوسی و وابستگان آنان؛

۵. دشواری‌های ناشی از قطع فروش نفت و فشارهای اقتصادی حاصل از آن.^۱

۴-۱-۵. لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی

در مهرماه ۱۳۴۱، اسدالله علم، نخست وزیر وقت رژیم شاه، به سرعت لایحه ای را در مجلس به تصویب رساند که براساس آن شرط مرد بودن، مسلمان بودن و سوگند به قرآن از شرایط رأی‌دهندگان و انتخاب‌شوندگان حذف شده بود. از آنجاکه این کار می‌توانست زمینه‌ساز حضور غیر مسلمانان و به‌خصوص عناصر فرقه بهائیت و به‌دست گرفتن سرنوشت مسلمانان تلقی شود، لایحه مزبور با مخالفت گسترده روحانیت، به‌ویژه امام خمینی^۲، روبه‌رو شد و درنهایت، دولت پس از دو ماه مقاومت در برابر خواسته مردم، وادار به عقب‌نشینی از این لایحه شد.

امام خمینی^۳ درباره مخالفت خود با این لایحه به‌ظاهر مترقی و در پاسخ به ادعاهای حکومت که معترضان را مخالف آزادی زنان معرفی می‌کردند، فرمودند: «ما با رأی زنان مخالف نیستیم، با سوء استفاده از آنان مخالفیم. با این کارهای غلط مخالفیم، مگر مردها در این مملکت آزادی دارند که زن‌ها داشته باشند.»^۴

۵-۱-۵. انقلاب سفید و قیام پانزده خرداد

در دهه ۱۳۴۰ و هم‌زمان با افزایش تهدیدهای کمونیسم^۵ و دولت شوروی که رژیم‌های سیاسی مانند رژیم شاه را مرتجع، وابسته به امپریالیسم و استعمار می‌خواندند، دولت ایالات متحده امریکا نیز فشارهای خود را بر رژیم‌های وابسته، برای ایجاد اصلاحاتی ظاهری که مانع از پیشرفت‌های طرف‌داران شوروی شود، افزایش داد.

دراین زمینه، شاه سلسله‌اصلاحاتی در پیش گرفت که به «انقلاب سفید» یا انقلاب شاه و ملت مشهور شد. مهم‌ترین اصولی که در این طرح مدنظر قرار گرفتند عبارت بودند از:

۱. اصلاحات ارضی و لغو رژیم ارباب و رعیتی؛

۱. ر.ک. جمعی از نویسندگان، انقلاب اسلامی ایران، همان، ص ۸۷-۹۲؛ حمید دهقان، همان، ص ۱۰۰-۱۰۳.

۲. جمعی از نویسندگان، انقلاب اسلامی ایران، همان، ص ۸۷.

۳. کمونیسم مکتب سیاسی حاکم بر شوروی و برخی رژیم‌های سیاسی دیگر بود که مدعی لغو مالکیت خصوصی افراد و معتقد به مالکیت اشتراکی بودند.

۲. ملی کردن جنگل‌ها؛

۳. فروش سهام کارخانه‌ها و انحصارات بزرگ دولتی؛

۴. سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها؛

۵. اصلاح قانون انتخابات و اعطای آزادی حق رأی به زنان.

چنان‌که بیان شد، مهم‌ترین اهداف شاه از اعمال این اصلاحات نه بهبود وضعیت مردم، بلکه خلع سلاح مخالفان داخلی و خارجی، مشروعیت‌بخشی به رژیم و جلب حمایت امریکا بود.

«انقلاب سفید» باتوجه به ماهیت آن با مخالفت گسترده علما، به‌ویژه امام خمینی^ع، روبه‌رو شد. رژیم شاهنشاهی در هشدارهای متعدد به روحانیون و سخنرانان مذهبی اعلام کرد که با هرگونه مخالفت با شاه و رژیم اشغالگر قدس و امریکا مقابله خواهد کرد؛ به‌همین منظور، در روز ۲ فروردین ۱۳۴۲ که مصادف با شهادت امام صادق^ع نیز بود، مأموران این رژیم به حوزه علمیه حمله بردند و جمع زیادی از طلاب را به خاک و خون کشیدند.

در روز سیزدهم خرداد همان سال، امام خمینی^ع حمله به فیضیه را به حادثه کربلا تشبیه کرد، دو روز بعد نیز، در سحرگاه پانزدهم خرداد، دستگیر و به تهران منتقل شد. در پی بازداشت امام، رژیم با اعتراضات گسترده‌ای در شهرهای قم، تهران، ورامین، مشهد و شیراز روبه‌رو شد که به سرکوب گسترده آن‌ها پرداخت. شمار فراوانی از مردم شهرهای قم، تهران و ورامین قتل‌عام شدند. اجساد کشته‌شدگان ورامینی زیر شنی‌های تانک‌های رژیم قرار گرفتند.

اگرچه سرکوب قیام پانزده خرداد به‌ظاهر برای رژیم یک موفقیت به حساب می‌آمد، به‌سبب تأثیراتی که بر تحولات دیگر گذاشت، در جای خود بسیار مهم است. ناامیدی کامل مردم از ایجاد اصلاحات در دولت پهلوی، ناامیدی از مبارزات دموکراتیک و رونق مبارزات مسلحانه، از بین رفتن بقایای مشروعیت رژیم و انتقال مبارزه به روحانیت، خاصه شخص امام خمینی^ع، از جمله مهم‌ترین پیامدهای آن بود.^۱

۵-۱-۶. کاپیتولاسیون

هنوز بیش از یک سال از فاجعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نگذشته بود که دولت پهلوی لایحه مصونیت مستشاران نظامی امریکا و خانواده‌های آنان را به تصویب رساند. به موجب این لایحه همه

۱. جمعی از نویسندگان، انقلاب اسلامی ایران، همان، ص ۹۰.

مستشاران نظامی امریکایی، خانواده و خدمه آنان، همانند کارکنان سفارتخانه‌ها، از تعقیب قضایی در دادگاه‌های ایران مصون بودند و در صورت ارتکاب جرم می‌بایست در دادگاه‌های کشور خود محاکمه شوند.

تصویب این لایحه که به مفهوم قانونی شدن سند اسارت و بندگی ملت و دولت ایران بود، به‌شدت با اعتراض امام روبه‌رو شد. امام در بیانیه‌ای تصویب «کاپیتولاسیون» را نشانه مستعمره بودن ایران نامید و رأی مجالس ایران را خلاف اسلام و قرآن شمرد و از اعتبار قانونی ساقط دانست. در پی این کار، امام خمینی^۱ بازداشت، و در همان روز به ترکیه تبعید شدند.^۱

۵-۱-۷. رؤیای تمدن بزرگ

رژیم شاه پس از تبعید امام به ترکیه و بی‌اعتنایی به همه تلگراف‌ها و نامه‌ها و بیانیه‌هایی که از سوی علما، مراجع و شخصیت‌های بزرگ اسلامی و سیاسی برای آزادی ایشان صورت گرفت، به ادامه سیاست‌های استبدادی خود پرداخت. احزاب و گروه‌های مستقل به‌طور کلی منحل و به‌جای آن‌ها یک حزب حکومتی به نام «رستاخیز» تشکیل شد که عضویت در آن برای همه ایرانیان اجباری بود.

در این دوره، شاه با بهره‌گیری از نخست‌وزیری چون امیرعباس هویدا، که فردی صرفاً جاه‌طلب و اصالتاً بهائی و درعین‌حال، مطیع کامل شخص شاه بود، کشور را به‌سرعت در مسیر غربی شدن پیش برد و ایران را به مهم‌ترین پایگاه نظامی امریکا و نیز بهترین حامی رژیم صهیونیستی در منطقه تبدیل کرد. فرهنگ مبتذل غرب و فساد و بی‌بندوباری به‌صورت برنامه‌ریزی شده و با استفاده از سینما، تلویزیون و نشریات مختلف ترویج می‌شد. بحرین نیز که بخشی از خاک ایران بود، در مسیر منافع انگلیس از کشور جدا شد.

از سوی دیگر، به‌منظور زدودن فرهنگ اسلامی، در دهه‌ای که به «دهه جشن‌ها» معروف شده بود، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در سال ۱۳۵۰، و نیز تغییر تاریخ هجری به شاهنشاهی در سال ۱۳۵۴، به اوج خود رسید و از شاه به «خدایگان» تعبیر شد. تا شاه مدعی آن باشد که در حال سوق دادن ایران به سوی آنچه «دروازه‌های تمدن بزرگ» می‌نامید، باشد.^۲

۱. ر.ک. جمعی از نویسندگان، آشنایی با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، همان، ص ۴۳-۴۶.

۲. علی‌اکبر حصاری، همان، ص ۲۶۱-۲۶۲.

۵-۱-۸. حوادث سال ۱۳۵۶ و سرآغاز قیام

در سال ۱۳۵۶ و به دنبال سلسله حوادثی نظیر انتشار مقاله‌ای توهین‌آمیز به امام خمینی^ع، قیام نوزده دی، حادثه سینما رکس آبادان، قیام ۲۹ بهمن تبریز و کشتار هفده شهریور، قیام ملت برضد شاه اوج گرفت.

در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۵۶ روزنامه اطلاعات با درج مقاله‌ای توهین‌آمیز با امضای فردی با نام مستعار رشیدی مطلق، به امام خمینی^ع توهین کرد. با انتشار این مقاله، زخم‌های کهنه دل‌های مجروح هزاران هزار مرد و زن مسلمانی که برای سال‌ها نهفته بود، سر باز کرد. شهادت فرزند بزرگوار امام، حاج آقا مصطفی خمینی در شهر نجف نیز، که چند روز پیش‌تر اتفاق افتاده بود، بر حساسیت‌ها افزود و خیابان‌های اکثر شهرهای بزرگ پر از معترضان شد.

رژیم شاه در تاریخ ۱۹ دی ۱۳۵۶ و به تصور آنکه می‌تواند با سرکوب قیام، آن را در نطفه نابود کند، به سرکوب گسترده آن پرداخت و رودی از خون در شهر قم به راه انداخت، غافل از آنکه بادی را که در هفده دی کشته بود، باید در روزهای بعد طوفان آن را درو کند.

یادواره شهدای قم به صورت زنجیره‌وار به دیگر شهرها کشیده شد. قیام ۲۹ بهمن در تبریز و یادواره شهدای آن در شهرهای دیگری چون شیراز، اصفهان و مشهد برگزار شد. حوادث خشونت‌بار آتش‌زدن سینما «رکس» آبادان در مرداد ۱۳۵۷ و سپس، ۱۷ شهریور همان سال که به دلیل شدت خشونت و کشتار به «جمعه سیاه» مشهور شد و پس از آن حادثه سیزده آبان و کشتار دانشجویان و دانش‌آموزان، فقط بر نفرت مردم افزود و باعث افزایش سرعت پیشرفت نهضت شد.

در این میان، ترفندهای شاه از قبیل تعویض مکرر دولت‌ها و بازداشت هویدا، استفاده از چهره‌های مزورانه مذهب‌نمایی همچون شریف امامی، و حتی حکومت‌های نظامی هم نتوانست در آرام کردن مردم مؤثر باشد. در ۲۶ دی، شاه که نخست‌وزیری را به شخصیتی به اصطلاح ملی‌گرا به نام شاپور بختیار سپرده بود، از کشور خارج شد.

در ۲۲ دی ۱۳۵۷ شورای انقلاب تشکیل شد و در دوازدهم بهمن نیز امام خمینی^ع به میهن بازگشتند تا واپسین پله‌های پیروزی قیام نیز طی شود. در نوزدهم بهمن جمعی از همافران ارتش به دیدار امام شتافتند و با مردم انقلابی همدردی کردند. به دنبال اعلام بی‌طرفی ارتش در ۲۱

بهمن، واپسین ضربه نیز بر رژیم وارد شد و سرانجام، در ۲۲ بهمن پیروزی انقلاب اسلامی اعلام شد.^۱

۵-۲. ویژگی‌های انقلاب اسلامی

از دیدگاه بسیاری از تحلیل‌گران، انقلاب اسلامی ویژگی‌های متمایزی دارد که آن را به‌عنوان بزرگ‌ترین انقلاب تاریخ و فراتر از دیگر انقلاب‌های جهان مطرح می‌کند.^۲ مهم‌ترین ویژگی‌های این انقلاب متمایز عبارت‌اند از:

۵-۲-۱. اسلامی بودن

برخلاف دیگر انقلاب‌های جهان در قرون معاصر، که بیشتر با انگیزه‌های مادی شکل گرفتند، آنچه انقلاب اسلامی را ممتاز می‌سازد، ماهیتی دینی و اسلامی است. اسلامی بودن انقلاب به مفهوم کوشش برای احیای ارزش‌های اسلامی با تشکیل حکومت اسلامی است که در اندیشه ولایت فقیه تبلور یافته است.

این جریان که در رأس آن امام خمینی^ع قرار داشت، کوشید اسلام را به‌عنوان ایدئولوژی‌ای جامع و مانع مطرح کند که می‌تواند تغییرات اساسی و بنیادین در جامعه ایجاد و حتی حکومت را نیز به‌دست گیرد.^۳

امام خمینی^ع با شناخت دقیق از اسلام و نیز شبهات موجود موفق شدند با شیوه‌ای جدید اسلام را به‌عنوان مهم‌ترین رکن انقلاب در جامعه مطرح کنند. در این زمینه و در نخستین گام به‌عنوان مرجع تقلید ضمن حرام اعلام کردن اصل تقیه با به‌دست گرفتن پرچم مبارزه و حمله به سیستم سیاسی حاکم، موضوع جدایی دین از سیاست را به‌عنوان امری باطل و نادرست مطرح کردند و سپس، با ارائه طرح «حکومت اسلامی»، تحولی اساسی در نگرش به اسلام به‌عنوان مکتبی پویا و اجرashدنی آن هم در عصر حاضر به‌وجود آوردند و با ترسیم طرح اداره جامعه مطلوب براساس مکتب اسلام به تمام شبهه‌هایی که درباره اجرا شدن اسلام مطرح می‌شد،

۱. ر.ک. جمعی از نویسندگان، آشنایی با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، همان، ص ۵۱-۶۲.

۲. جمعی از نویسندگان، انقلابی متمایز (جستارهایی در انقلاب اسلامی ایران)، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵، ص ۷۲.

۳. محمد شفیعی‌فر، همان، ص ۳۲۴.

پاسخ دادند و با دلایل و شواهد فراوان ثابت کردند که احکام اسلام در هیچ زمانی تعطیل شدنی نیست.^۱

براساس این اندیشه، اجرای احکام و آموزه‌های اسلامی نیازمند تشکیل حکومت اسلامی است. اگرچه در دوره‌های گذشته نیز این اندیشه در میان تعدادی از علما وجود داشت، با این حال، امام خمینی علیه السلام آن را در کتاب کشف‌الاسرار و سپس، در جریان سلسله‌مباحث و درس گفتارهایی در نجف اشرف مطرح کرد که بعدها و در سال ۱۳۴۸ شمسی در قالب کتاب ولایت فقیه به صورت منسجم تدوین شد.^۲

روشنگری‌های امام خمینی علیه السلام در ارائه نگاه جدید به اسلام، سبب شد اسلام نقشی زیربنایی در بسیج توده‌های مردم ایفا کند. پس از وقوع انقلاب اسلامی نیز اسلام به مثابه مهم‌ترین رکن نظام مقدس جمهوری اسلامی در کانون توجه قرار گرفت و در اصول مختلفی از قانون اساسی جمهوری اسلامی، بدان اشاره شد.

۲-۲-۵. رهبری

از دیگر وجوه ممیز انقلاب اسلامی ایران، چه قبل و چه بعد از پیروزی، وجود رهبری قدرتمند است که توانست با بهره‌مندی از ویژگی‌های ممتاز شخصی و مدیریتی، شجاعت، قاطعیت و درایت انقلاب را به ثمر رساند و در سخت‌ترین بحران‌ها آن را مدیریت کند و به پیش راند. «قیام برای خدا»، «عشق به مردم»، «شناخت اسلام در همه ابعاد»، «شناخت دشمن و آشتی‌ناپذیری در برابر آن» و «پایبندی به اصل نه شرقی و نه غربی» ویژگی‌های خاص و منحصر به فرد رهبری بود که توانست با اتکا به آن‌ها انقلابی عظیم را برپا کند.

جنبه مهم رهبری امام خمینی علیه السلام در آن بود که وی خود را با توده‌های مردم یکی می‌دانست و خواسته‌های آنان را با زبان و اصطلاحات خود مردم مطرح می‌کرد. به همین دلیل، از آغاز نهضت تا پیروزی انقلاب و پس از آن، همه مسائل و رویدادها را با مردم در میان می‌گذاشت، ضمن اینکه خود امام علیه السلام نیز مانند مردم مستضعف، ساده زندگی می‌کرد و ساده می‌زیست و به زندگی سطح پایین قناعت می‌کرد.

۱. قدرت‌الله بهرامی و مهدی نظریور، انقلاب اسلامی و انقلاب‌های جهان، قم، پژوهشکده تحقیقات اسلامی،

۱۳۸۷، ص ۸۴.

۲. جمعی از نویسندگان، انقلابی متمایز (جستارهایی در انقلاب اسلامی ایران)، همان، ص ۲۲۵.

شخصیت برجسته امام^۱ در مقام مرجع تقلید همراه با مقبولیت عمومی و دیدگاه زنده و پویای وی از اسلام نوع جدیدی از رهبری مذهبی در فقه اسلام را تحقق بخشید که تا این تاریخ نمونه نداشته است. بنابراین، در انقلاب اسلامی همانند خود انقلاب، رهبری آن نیز امری کاملاً منحصر به فرد بود.^۱

۳-۲-۵. تعلیم و تبلیغ

هر انقلابی متناسب با اهداف و برنامه‌های خود روش‌های خاصی برای پیشبرد اهدافش اتخاذ می‌کند. با توجه به ماهیت فرهنگی و دینی انقلاب اسلامی و عمق و تأثیر نهادهای دینی در زندگی سیاسی و اجتماعی، که نمونه‌های فراوانی از آن در تاریخ سیاسی ایران و در دوران مختلف وجود دارد، ضروری بود تعلیم و تبلیغ کانون توجه رهبری انقلاب اسلامی قرار گیرند؛ از همین رو، به پیروی از رهبری پیامبران الهی، که مبتنی بر تبلیغ و دعوت بود، احیای تشکیلات سنتی روحانیت با کمک به تشکیل و تقویت مرکزیت انقلاب در قم، اهتمام به حفظ وحدت و انسجام روحانیت، طرد افراد ناسالم از حوزه‌های علمیه، تکیه و خودسازی در حوزه‌های علمیه و احیای مساجد در زندگی سیاسی و اجتماعی در صدر اولویتهای رهبری انقلاب قرار گرفت و پس از انقلاب اسلامی نیز تداوم یافت.^۲

۴-۲-۵. مردمی بودن

بی‌شک، مهم‌ترین وجه تمایز انقلاب اسلامی نسبت به انقلاب‌های دیگر، حضور گسترده و همه‌جانبه مردم در انقلاب بوده و هست که این حضور با دیگر کشورها فرق اساسی داشت. پیروزی انقلاب‌های بزرگ جهان نتیجه شرکت گروهی از مردم اعم از کارگران، دهقانان یا بورژواها بود؛ در صورتی که، پیروزی انقلاب ما نتیجه شرکت گروه یا طبقه‌ای خاص از مردم نبود، بلکه به جز اقلیت بسیار معدودی که وابستگی نزدیک به رژیم داشتند، بقیه مردم اعم از کارگران، کشاورزان، روحانیون، دانشجویان، دانش‌آموزان، کارمندان دولت، اصناف و ... به صورت گسترده و یکپارچه، علیه رژیم پهلوی دست به قیام زده خواستار براندازی رژیم شاهنشاهی و ایجاد حکومت اسلامی شدند.

۱. قدرت‌الله بهرامی و مهدی نظریور، همان، ص ۸۵-۸۹.

۲. ر.ک. جمعی از نویسندگان، انقلابی متمایز (جستارهایی در انقلاب اسلامی ایران)، همان، ص ۲۵۳-۲۷۶.

این وحدت کلمه و این حضور بی‌سابقه مردم در همه صحنه‌های انقلاب که برپایه احساسات قوی مذهبی به وجود آمده بود ناشی از تفکر آزادی از سلطه و نفوذ بیگانگان، احساس نفرت از غارت و چپاول منابع و سرمایه‌های ملی، سیاست خارجی وابسته و از بین رفتن ارزش‌های اسلامی بود که باعث به وجود آمدن بدبختی‌های فراوان برای ملت ایران شده بود. جریحه‌دار شدن احساسات مذهبی در طول دوران رژیم شاه، مهم‌ترین عامل شرکت توده‌های وسیع مردم در تظاهرات بود. به همین دلیل، حرکت مردم تحت لوای مذهب و شعارهای آن و از مسجد شروع می‌شد و هیچ‌گاه خواسته مادی و اقتصادی در آن مطرح نمی‌شد.^۱

۵-۳. جریانات سیاسی بعد از انقلاب

به طور کلی، در کشور ما تا پیش از انقلاب اسلامی، سه جریان در عرصه سیاسی با فرازونشیب‌هایی مطرح بودند:

۱. جریان چپ: به همه طیف‌ها، گروه‌ها و احزابی اطلاق می‌شد که گرایش‌های مارکسیستی و سوسیالیستی داشتند. حزب توده، چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق (پس از تغییر مواضع ایدئولوژیک) از مهم‌ترین گروه‌های وابسته به این جریان بودند؛

۲. جریان راست: در میان این نیروها طرفداری از غرب، حفظ وضع موجود، گرایش‌های لیبرالیستی و ناسیونالیستی، مبارزه پارلمان‌تاریستی و سیاسی و الگو قرار دادن فرهنگ و ارزش‌های غربی برای توجیه احکام به چشم می‌خورد و به دسته‌های مختلفی چون راست غربگرا یا لیبرال (شامل اعضای جبهه ملی اول و دیگر روشنفکران غرب‌زده) و راست ملی‌گرا (شامل جبهه ملی دوم و نهضت آزادی ایران) تقسیم می‌شد؛

۳. نیروهای مذهبی: مؤثرترین نیروهای سیاسی قبل از انقلاب، که در عرصه‌های مختلف همواره حضور جدی داشتند، نیروهای مذهبی بودند. فدائیان اسلام و هیئت‌های مؤتلفه اسلامی از مهم‌ترین گروه‌های مذهبی به شمار می‌آمدند.^۲

۱. قدرت‌الله بهرامی و مهدی نظری‌پور، همان، ص ۹۰.

۲. ر.ک. حمید دهقان، همان، ص ۸۳-۸۹؛ مهدی نظری‌پور و لطفعلی لطیفی، جریان‌شناسی، تهران، معاونت آموزش نیروی مقاومت بسیج، ۱۳۸۱، ص ۱۳-۴۱.

همچنین، در سال ۵۷ عده‌ای از روحانیون مبارز، که از آغاز نهضت اسلامی امام خمینی[✧] در شکل‌گیری و پیروزی آن نقش داشتند، با تأیید حضرت امام[✧] توسط شهید آیت‌الله مطهری[✧] و با شرکت عده‌ای از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم گرد آمده و «جامعه روحانیت مبارز تهران» را تشکیل دادند.^۱

پس از پیروزی انقلاب اسلامی آرایش سیاسی قبلی به هم خورد، زیرا به جز سال‌های اول و دوم پس از انقلاب که همان جریان‌های چپ و راست قبلی به اضافه نیروهای مذهبی حضور داشتند، بر اثر شرایط سال‌های ۵۸ تا ۶۰ از یک طرف، نیروهای چپ یا با خیانت و جاسوسی، مانند حزب توده یا با جنگ مسلحانه، همچون سازمان مجاهدین خلق (منافقین) متلاشی شدند. به هر حال، امروزه از چپ‌های قبل از انقلاب، به‌ویژه پس از فروپاشی شوروی، دیگر خبری نیست.

لیبرال‌ها و جریان راست قبل از انقلاب نیز پس از تسخیر لانه جاسوسی و استعفای مهندس بازرگان، به تدریج از صحنه سیاسی حذف شده یا کنار رفتند و سپس، با عزل بنی‌صدر در سال ۱۳۶۰ نیروهای حزب الله، بیشتر در قالب «حزب جمهوری اسلامی» کاملاً بر اوضاع مسلط شدند.^۲

۵-۳-۱. شکل‌گیری جناح‌های سیاسی در جمهوری اسلامی

با انتخاب شهید محمدعلی رجایی به ریاست جمهوری و تشکیل دولت وی به دست دکتر محمدجواد باهنر، جناح حزب الله تمام ارکان قدرت، یعنی قوای مجریه، مقننه و قضائیه را در دست گرفت و به حل و فصل مسائل کشور همت گماشت؛ ولی هرچه زمان می‌گذشت، دیدگاه‌های مختلفی درباره اقتصاد، سیاست خارجی، فرهنگ، دخالت دولت در مسائل اقتصادی و ... در میان اعضای این جناح به وجود می‌آمد. اختلاف دیدگاه‌ها کم‌کم به شکل جدّی‌تری بروز کرد و در حزب جمهوری و سپس، در مجلس، هیئت دولت و شورای عالی قضایی، سه جناح موسوم به راست، چپ و میانه شکل گرفت.

اختلاف دیدگاه مذکور به تدریج، در میان اعضای تشکّل روحانی «جامعه روحانیت مبارز» نیز به شکل آشکارتری بروز کرد تا اینکه سرانجام، در اواخر سال ۱۳۶۶ و در آستانه انتخابات

۱. مهدی نظربور و لطفعلی لطیفی، همان، ص ۶۶.

۲. ر.ک. حمید دهقان، همان، ص ۸۹-۹۰؛ مهدی نظربور و لطفعلی لطیفی، همان، ص ۴۴-۴۶.

سومین دورهٔ مجلس شورای اسلامی، سه تن از اعضای شورای مرکزی این جامعه، یعنی حجج اسلام مهدی کروی، محمود دعایی و جلالی خمینی از آن جدا شده و با شرکت افراد دیگری چون محمد خاتمی، سید محمد موسوی خوئینی‌ها، محمدرضا توسلی، سید علی اکبر محتشمی‌پور، سید هادی خامنه‌ای، رسول منتجب‌نیا و ... «مجمع روحانیون مبارز» را تشکیل دادند. بدین شکل، روحانیت به دو گروه «جامعه روحانیت مبارز» و «مجمع روحانیون مبارز» تقسیم شد. به عبارت دیگر، در میان روحانیت نیز دو جناح راست و چپ شکل گرفت و بقیهٔ گروه‌ها، هر کدام در کنار یکی از آن‌ها قرار گرفتند.^۱

۵-۴. دفاع مقدس

۵-۴-۱. مهم‌ترین علت آغاز جنگ تحمیلی

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، که خشم استکبار جهانی به سرکردگی امریکا را برانگیخت، مهم‌ترین علت حملهٔ رژیم عراق با همراهی امریکا و متحدانش بود. دنیای تقسیم شده به بلوک‌های شرق و غرب و منطق حاکم بر روابط و مناسبات نظام دوقطبی، هرگونه انقلابی با ماهیت دینی و اسلامی را خلاف منافع خود ارزیابی می‌کرد. در نتیجه، اجازهٔ تولد قطب مستقلی را - که نطفهٔ آن با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران بسته شده بود - نمی‌داد. از سوی دیگر، رژیم اشغالگر قدس و کشورهای مرتجع عرب به دلیل نداشتن مشروعیت مردمی، از پیروزی انقلاب اسلامی احساس نگرانی کرده و از تأثیر آن در مسلمانان منطقه هراسان بودند.

ناکامی امریکا در عملیات «طبس» و کودتای «نوزه»، که برای نجات گروگان‌ها و سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ایران طرح‌ریزی شده بود، امریکا و متحدانش را به این فکر انداخت تا با ایجاد یک غائلهٔ مرزی با توجه به اوضاع سیاسی داخل و توان نیروهای مسلح ایران می‌توانند هدف خود را تحقق بخشند.^۲

۱. مهدی نظرپور و لطفعلی لطیفی، همان، ص ۵۹-۶۱.

۲. اسماعیل منصوری لاریجانی، تاریخ دفاع مقدس، قم، خادم‌الرضا، ۱۳۸۲، ص ۴۹-۵۰؛ ر.ک. علی اکبر ولایتی، تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۴۰-۳۸.

جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، که از آن به طولانی‌ترین نبرد کلاسیک در طول قرن بیستم یاد می‌شود، جنگی نیابتی بود که ازسوی قدرت‌های استکباری جهان با محوریت صدام بر ملت ایران تحمیل شد.

۵-۴-۲. آغاز تجاوز

ارتش رژیم بعثی عراق با لغو یک‌جانبه عهدنامه مرزی ۱۹۷۵ الجزایر، تهاجم سراسری خود را علیه ایران در تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ از زمین، هوا و دریا آغاز کرد.^۱ دفاع تنها راهی بود که ملت ایران در پیش رو داشت؛ امری فطری که در تمام ادیان، فرهنگ‌ها و قوانین بین‌المللی دارای ارزش معرفی شده است. امام خمینی علیه السلام به‌عنوان ولی فقیه و جانشین امام معصوم علیه السلام، مردم و به‌ویژه جوانان را به حضور و دفاع از مرزهای کشور اسلامی دعوت کردند و دفاع ملت ایران را دفاعی مقدس نامیدند.^۲

۵-۴-۳. موانع پیش روی دفاع

در آن زمان بنی‌صدر فرماندهی کل قوا را برعهده داشت. او گمان می‌کرد تجاوز عراق را از طریق مذاکره با آمریکا می‌تواند دفع کند. به جای تمرکز بر قدرت ملت، تمرکز اصلی‌اش بر سازش بود. بر اثر این نگاه غلط، خرمشهر از دست رفت و آبادان در محاصره قرار گرفت.^۳ نیروهای سازش‌کاری چون طرفداران او، نهضت آزادی و سازمان مجاهدین خلق (منافقین) در پی تلاش برای رسیدن به یک اجماع جهانی علیه عراق بودند و امید به شورای امنیت بسته بودند. این گروه تصور می‌کرد با اتکا به استفاده از روش‌های کلاسیک و آمریکایی در جبهه‌ها و با یک سازش عملی با قدرت‌های بزرگ هم می‌تواند پیروزی‌هایی در جنگ به دست بیاورد و هم با این پیروزی‌ها، مخالفان داخلی خود را شکست دهد، اما آنچه در عمل رقم خورد، دقیقاً خلاف تصور بنی‌صدر و هم‌فکرانش بود. در زمان وی، چهار عملیات طرح‌ریزی و اجرا شد که همه آن‌ها با شکست مواجه شدند.^۴

۱. همان، ص ۱۰۳ و ۱۲۰.

۲. ر.ک. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام، همان، ج ۱۹، ص ۳۵۹.

۳. حسین مولایی، «خسارت‌های جریان سازش‌کار در گذار تاریخ»، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، دسترسی در:

<http://www.irdc.ir/fa/news/2345>، ۱۴ اسفند ۱۳۹۶.

۴. ر.ک. حسین علایی، تاریخ تحلیلی جنگ ایران و عراق، تهران، مرز و بوم، ۱۳۹۵، ج ۱، ص ۳۰۳-۳۰۴.

در مقابل، رویکرد حضرت امام خمینی^۱ و نیروهای انقلاب اسلامی، مانند بسیاری دیگر از عرصه‌های اجتماعی - سیاسی، استفاده از «نیروهای مردمی» بود. بنی‌صدر نظریات انقلابیون مبنی بر استفاده از نیروهای مردمی و تئوری دفاع و مقاومت را به‌سخره می‌گرفت. باوجوداین، حضور «نیروهای مردمی»، که به فرمان امام خمینی^۲ وارد میدان جنگ شده بودند، مانع اصلی از پیشروی ارتش بعث عراق در ایران بود.^۱

۴-۴-۵. افزایش توان دفاعی

دفع تجاوز دشمن اشغال‌گر و آزادسازی شهرها تنها با افزایش توان دفاعی و تغییر فرایند دفاع در جبهه‌ها از راهبرد دفاعی به راهبرد تهاجمی میسر می‌شد که با تدابیر ویژه حضرت امام خمینی^۳ به‌دست آمد و عبارت بودند از:

۱. فرماندهی امام راحل با عزل بنی‌صدر؛^۲

۲. تجهیز گروه‌های مردمی (بسیج)؛^۳

۳. وحدت بین ارتش و سپاه؛^۴

۴. خودباوری و اراده ملی.^۵

بعد از برکناری بنی‌صدر و روی کار آمدن نیروهای انقلابی، فعالیت‌ها در حوزه طراحی و عملیات و عدم اکتفا به روش‌های جنگی کلاسیک آغاز شد و نیز شناخت «توان داخلی» و استفاده از ظرفیت بالقوه «نیروهای مردمی» به‌جای تکیه بر سازمان‌های بین‌المللی و نیروهای خارجی در دستور کار قرار گرفت.

این تغییر راهبرد، موجب تقویت جبهه‌ها و آغازی برای پیروزی‌های ایران شد. طراحی عملیات آزادسازی آبادان و فتح خرمشهر نیز زمانی آغاز شد که ایران، تحول راهبردی جدید را در سرلوحه طرح‌ریزی نظامی خود قرار داد.^۶

۱. سیدمحمد بلاغی، آشنایی با دفاع مقدس، قم، زمزم هدایت، ۱۳۹۷، ص ۱۱-۱۲.

۲. حسین علایی، همان، ج ۱، ص ۳۱۳ و ۳۱۵؛ ر.ک. اسماعیل منصوری لاریجانی، همان، ص ۱۳۳.

۳. ر.ک. پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس، آشنایی با دفاع مقدس، قم، خادم‌الرضا، ۱۳۸۷، ص ۱۴۰.

۴. ر.ک. اسماعیل منصوری لاریجانی، همان، ص ۱۳۶.

۵. همان، ص ۱۳۶.

۶. سیدمحمد بلاغی، همان، ص ۱۲.

۵-۴-۵. تداوم جنگ پس از فتح خرمشهر

پس از آزادسازی خرمشهر، سازمان ملل به خواست صدام و حامیانش به جمهوری اسلامی ایران اصرار کرد که آتش‌بس را بپذیرد، ولی موانع زیادی بر سر این آتش‌بس وجود داشت.

تحلیل ایران از پیشنهاد آتش‌بس رژیم بعثی پس از فتح خرمشهر، اجرای یک عملیات سیاسی و روانی و استفاده از ابزار آتش‌بس برای جلوگیری از انهدام قدرت نظامی ارتش عراق و پیروزی قاطع ایران ارزیابی می‌شد. حمله صدام به کویت پس از پایان جنگ با ایران، بر اعتبار و قوت این تحلیل افزود.

در چنین وضعیتی و باتوجه به شهرت صدام در نقض قول و پیمان، هر لحظه او احساس قدرت می‌کرد و فرصت و زمان را مناسب می‌دید، به هر بهانه‌ای می‌توانست بار دیگر آتش جنگ را روشن کند.^۱

۵-۴-۶. ورود به خاک عراق و واکنش دشمن

جمهوری اسلامی به منظور تثبیت مواضع دفاعی رزمندگان اسلام و سلب فرصت از دشمن برای سازماندهی مجدد و نیز فعال کردن محافل سیاسی بین‌المللی در مسیر تصمیم‌گیری جدی و عادلانه در حل مناقشه، با موافقت مشروط حضرت امام خمینی (ره) - مبنی بر آنکه ورود نظامی به خاک عراق و انجام عملیات در جاهایی که مردم نیستند یا کم هستند، با هدف تنبیه متجاوز و جلوگیری از وارد آمدن خسارت به مردم باشد - عبور از مرزها در برخی خطوط دفاعی و تصرف مناطق راهبردی دشمن را هدف قرار داد. این تدبیر نه تنها خردمندان، بلکه منطبق بر فنون دفاعی و حتی موازین بین‌المللی بوده است.^۲

مهم‌ترین عملیات‌های جمهوری اسلامی ایران برای تنبیه دولت متجاوز بعثی عراق و انهدام و از کار انداختن ماشین جنگی آن عبارت بودند از: خیبر، والفجر ۸ (آزاد کردن فاو) و کربلای ۵.^۳

۱. ر.ک. حسین علایی، همان، ج ۱، ص ۵۱۸-۵۱۶.

۲. ر.ک. اسماعیل منصوری لاریجانی، همان، ص ۱۵۳-۱۵۵؛ حسین علایی، همان، ج ۱، ص ۵۰۹-۵۱۲.

۳. ر.ک. همان، ج ۲، ص ۴۹، ۱۹۲ و ۲۹۵؛ اسماعیل منصوری لاریجانی، همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۱ و ۱۶۲.

واکنش دشمنی که پس از فتح خرمشهر روحیه تهاجمی خود را به کلی از دست داده، روی آوردن به سیاستی بود که نقض تمام قوانین بین‌المللی و حقوق انسانی را در پی داشت. عمده‌ترین آن‌ها عبارت بودند از:

۱. عقب‌نشینی اجباری از مواضع اشغالی؛^۱
۲. تجهیز و سازماندهی گروهک منافقین؛
۳. حمله به مناطق مسکونی (جنگ شهرها)؛
۴. حمله به کشتی‌های نفتی و آلوده کردن محیط زیست (جنگ نفتکش‌ها)؛
۵. به کارگیری سلاح شیمیایی.^۲

۵-۴-۷. پذیرش قطعنامه ۵۹۸

عامل مهم صدور قطعنامه ۵۹۸، عملیات‌های انهدامی متعدد و مهمی چون والفجر ۸ (آزاد کردن فاو) و به‌ویژه «کربلای ۵» بود. پیش از این یازده قطعنامه از سوی سازمان ملل متحد برای پایان یافتن جنگ صادر شده بود که واپسین آن «قطعنامه ۵۹۸» نام داشت. در تمام این قطعنامه‌ها، به جز قطعنامه ۵۹۸، کوچک‌ترین توجهی به خواسته‌های ایران نمی‌شد و دولت جمهوری اسلامی ایران نیز آن‌ها را نمی‌پذیرفت.^۳

در دی ۱۳۶۵ ایران در قالب عملیات کربلای ۵ فشارهای بسیار سنگینی را به ماشین جنگی دشمن وارد آورد و تا نزدیکی «بصره» دومین شهر عراق پیش رفت.

با عبور رزمندگان ایرانی از مهم‌ترین موانع ارتش عراق و انهدام بخش اعظم ماشین جنگی دشمن، سازمان ملل متحد و اعضای مؤثر آن مجبور شدند تا برای نجات عراق از شکست، قطعنامه ۵۹۸ را با قید «تعیین مسئول مخاصمه»، یعنی معرفی متجاوز و آغاز کننده جنگ که یکی از موارد مهم درخواستی ایران از سازمان ملل متحد برای پایان دادن به جنگ بود، تنظیم

۱. «البته قوای بعثی تا مرزهای رسمی عقب نشستند و ارتفاعات و عوارض حساس درون خاک ایران و در کنار مرزها را همچنان در تصرف خود نگه داشتند» (ر.ک. اسماعیل منصوری لاریجانی، همان، ص ۱۶۷؛ حسین علایی، همان، ج ۱، ص ۵۱۲).

۲. ر.ک. اسماعیل منصوری لاریجانی، همان، ص ۱۶۷-۱۷۷؛ حسین علایی، همان، ج ۱، ص ۵۱۲ و ۵۱۵، ج ۲، ص ۷۲ و ۴۱۸-۴۱۵؛ پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس، آشنایی با دفاع مقدس، قم، خادم الرضا، ۱۳۸۷، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۳. ر.ک. علی اکبر رئیس، زنگ تاریخ، قم، نسیم حیات، ۱۳۸۴، ص ۸۹.

کنند. قطعنامه ۵۹۸ انتظارات کامل ایران را تأمین نمی‌کرد.^۱ مسئولان ما با مانورهای ظریف و هنرمندانه و اتخاذ سیاست نه رد و نه قبول قطعنامه ۵۹۸، توانستند برخی از خواسته‌های به حق ملت ایران را در طرح اجرایی دبیرکل بگنجانند.^۲

با موافقت فرمانده کل قوا، حضرت امام خمینی (ره) ایران در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۶۷، موافقت خود را با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ رسماً اعلام کرد. و بعد از آن با تقویت فعالیت دیپلماسی در صحنه سیاسی توانست حقانیت خود را به اثبات برساند و با معرفی رژیم عراق به عنوان آغازگر جنگ، مزد تلاش‌های خود را از دبیرکل بگیرد.^۳

دفاع مقدس با تمام فراز و نشیب‌هایش، به مدد ایمان و اعتماد به خدا، هدایت و رهبری امام خمینی (ره) و ایثار و مقاومت جانانه رزمندگان اسلام و پشتیبانی مردم، با پیروزی ایران به پایان رسید و درنهایت، کشور متجاوز و حاکمان و حامیان جنگ طلب آن نتوانستند به هیچ‌یک از اهداف خود دست یابند. ملت ایران توانست با پیروزی و سربلندی در این نبرد نابرابر ضمن تثبیت اقتدار ایران اسلامی، ابهت و هیمنه پوشالی قدرت‌های مادی دنیا را در جهان متزلزل کند.

۵-۵. تقابل نظام اسلامی با استکبار جهانی بعد از دفاع مقدس

باوجود تصویرسازی عمومی صورت گرفته خاصه ازسوی روشنفکران مقهور غرب، نمود رفتاری تقابل انقلاب اسلامی و غرب نه تنها ازسوی جمهوری اسلامی جرقه نخورد، بلکه تا چندین ماه پس از انقلاب نیز به انحای گوناگون تلاش صورت گرفت تا سیاست تنش‌زدایی

۱. ر.ک. اسماعیل منصوری لاریجانی، همان، ص ۲۰۶-۲۱۰ و ۲۱۶؛ علی‌اکبر رئیسی، همان، ص ۸۹-۹۱.

۲. ایران حدود یک‌سال به چانه‌زنی پرداخت تا بتواند سازمان ملل متحد و کشورهای تأثیرگذار در این سازمان را وادار به گنجاندن حقوق خود در قطعنامه کند. با پافشاری ایران دبیر کل سازمان ملل متحد مجبور شد یک طرح اجرایی را به دو کشور ایران و عراق ارائه دهد و در آن طرح متعهد شد تا در روز آتش‌بس یک گروه بی‌طرف کار بررسی برای تعیین آغازگر جنگ را شروع کند. این امر پیروزی بزرگی برای جمهوری اسلامی ایران به حساب می‌آمد، زیرا در سایه مقاومت رزمندگان و حرکت دیپلماسی فعال توانسته بود سازمان ملل متحد را متقاعد کند که صلح بدون تعیین متجاوز بر خلاف عدالت و امنیت و درواقع، عین ظلم است. به‌همین دلیل، ایران طرح اجرایی دبیر کل را با صراحت پذیرفت (ر.ک. اسماعیل منصوری لاریجانی، همان، ص ۲۰۵-۲۱۶؛ علی‌اکبر رئیسی، همان، ص ۸۹-۹۲).

۳. حسین علایی، همان، ج ۲، ص ۴۶۴؛ اسماعیل منصوری لاریجانی، همان، ص ۲۲۲.

انجام گیرد. گرچه در ماهیت و فلسفه، اساساً انقلاب اسلامی با ماهیت ضد استکباری قابل جمع با استکبار نبود و مبانی نظری و هویتی این دو تمدن از ابتدا غیرقابل انطباق و مشخص بود، این چالش دیر یا زود آغاز خواهد شد.

اما جریان استکبار در آغاز کردن چالش پیشدستی کرد و با طرح توطئه‌های مکرر - که بعدها در اسناد لانه جاسوسی مکشوف شد - امان دادن به شاه مستبد و وضع تحریم‌ها علیه ایران، انقلاب دوم را به زودی و کمتر از گذشت یک‌سال از پیروزی انقلاب رقم زد. از همان روز کشور در حالی درگیر پنجه افکندن با استکبار و نوحه‌های آن، از جمله رژیم بعث عراق، شد که حتی هنوز دولتی (دولت موقت بازرگان) بر سر کار بود که چه‌بسا امریکا را مظهر پیشرفت و مدنیت برمی‌شمرد و ساختارهایی همچنان بر کشور حاکم بود که رد پای طاغوت از آن، به‌طور کامل و محتوایی، زدوده نشده بود.

رهبر معظم انقلاب (علیه السلام) می‌فرماید:

کسی گمان نکند که تقابل امریکا با ایران، امر جدید و تازه‌ای است؛ نه، از شروع انقلاب، این تقابل شروع شد. شاید سه یا چهار ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که مجلس سنای امریکا قطعنامه بسیار شدیدالحنی علیه انقلاب صادر کرد ... از اوّل انقلاب این تقابل وجود داشت؛ منتها در یک دوره نسبتاً طولانی، تقابل امریکا با جمهوری اسلامی، بیشتر تقابل عملی بود ... در طول این سال‌ها، بیشتر تکیه روی تقابل عملی بود؛ اقدام سیاسی و اقتصادی یا نیمه‌نظامی و حتّی نظامی ... امریکا بعد از اینکه سال‌هایی را در مقابل جمهوری اسلامی و ملت ایران با این روش عمل کرد، به این نتیجه رسید که تقابل عملی کافی نیست و باید در کنار آن، تقابل و تخاصم و مبارزه نظری را هم شروع کند. معنای تقابل نظری چیست؟ یعنی مبارزه با جمهوری اسلامی در صحنه اعتقاد و در زمینه فرهنگ و مسائل اخلاقی. البته، قبلاً هم مبارزه آن‌ها جدّی بود؛ منتها احساس کردند باید نقطه ثقل این باشد.

هدف از این تقابل نظری و حمله اعتقادی، معلوم و روشن است. نظام جمهوری اسلامی متّکی به مردم است و مردم هم با ایمان و روحیه و اعتقاد خود به این نظام علاقه‌مند و دل‌بسته‌اند و از آن دفاع می‌کنند؛ این حقیقت در طول این سال‌ها فهمیده شد. اگر این ابزار از

دست نظام اسلامی گرفته شود، بدیهی است برای کسی که فکری برای این کشور و این نظام در سر دارد، چقدر حائز اهمیت است.^۱

آرمان جهانی انقلاب اسلامی در پی نجات مظلومان از دست ظالمان است و این برای استکبار جهانی خطرناک است. دشمنان انقلاب، به‌ویژه امریکا، چون منافع خویش را در منابع آشکار و پنهان کشورهای مختلف، به‌ویژه منطقه آسیای غربی، در خطر می‌بینند، برای جلوگیری از انتشار پیام انقلاب که ذاتاً در صیروت و حرکت دائمی برای رسیدن به کمال و سعادت آحاد بشر شروع به بیداری و صدور اندیشه انقلاب از ابتدای انقلاب کرده، از پای نخواهند نشست. خوی درنده استکبار چنین می‌انگارد که قلمرواش دچار تهدیدی بیرونی شده و باید عَلم دشمنی در برابر این حرکت نو و اثربخش برافرازد. از این‌رو، دشمن‌تراشی و ایجاد رقیب، برای پیشبرد اهداف سلطه‌جویانه غرب، به‌ویژه امریکا، امری ضروری است.

اسلام‌هراسی با محور شرارت قرار دادن ایران در منطقه، گزینه خوبی برای حریف و دشمن‌تراشی، به‌ویژه پس از فروپاشی شوروی و از بین رفتن درهم پاشیده شدن جبهه شرق، بوده است.

۵-۱. فرجام تقابل

راهبرد و دکترین نظام سلطه جهانی به سرکردگی امریکا بر کبر و خودبرتربینی بنا شده است: «قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ...» (اعراف: ۱۲). این نظام خود را برتر و دیگران را برتر فرض می‌کند.

امام خامنه‌ای داماد می‌فرماید: «امریکا می‌خواهد ابرقدرتی خود را تثبیت کند و امتیاز انحصاری ابرقدرتی را برای خودش به‌دست بیاورد، [این] یک راهبرد است.»^۲

در دید او غلبه بر حریف، زمان جنگ و صلح و اهداف نظامی و غیرنظامی نمی‌شناسد. مهم برتری و به رخ کشیدن توان و قدرت است و بس. برای رسیدن به هدف می‌تواند از هر تکنولوژی و روشی بهره گیرد و سازمان ملل و شورای امنیت هر نوع رفتار او را برای دفاع پیشدستانه مجاز می‌داند. ایران هدف اصلی چهار دهه اخیر آن محسوب می‌شود و برای به زانو

۱. بیانات امام خامنه‌ای داماد در دیدار با دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۲/۲/۲۲.

۲. همان.

در آوردنش از هر نوع تهدیدی مانند سخت، نرم و نیمه سخت و هوشمند بهره می‌گیرد. از این رو، پس از جنگ تحمیلی و ناامیدی از تقابل عملی به تقابل نظری روی آورده است. در این زمینه، بهترین ابزار، رسانه و شبکه‌های رسانه‌ای است. با ابزار رسانه به دنبال خفه کردن، کانالیزه کردن، استحاله و دگردیسی در پیام و ابلاغ انقلاب برآمده و در این بین جبهه رسانه‌ای خود را به سردمداری شیطان بزرگ راه‌اندازی کرده است.

رهبر فرزانه انقلاب، امام خامنه‌ای (دامت‌الرحمة)، می‌فرماید:

ببینید نقش فعالیت‌های تبلیغاتی و تقابل نظری امریکا با جمهوری اسلامی، از نظر آن‌ها چقدر مهم است. آن‌ها به تبلیغات و تقابل نظری احتیاج دارند ... امروز، دشمنان ما همه نیروی خود را روی این گذاشته‌اند.^۱

اما سنت الهی بر این بوده و هست که حق آمدنی و باطل رفتنی است: «... جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (اسراء: ۸۱). حق تمام‌قد به نمایش در خواهد آمد. شرق فروپاشید و غرب با اندیشه‌های سیاسی و اقتصادی مادی خود در منجلاب «قانون تغییر» با مشکلاتی جدی در حوزه درون‌تمدنی و برون‌تمدنی خود در حال دست و پا زدن یک محترض که امیدی به حیات و بقای آن نیست، می‌ماند؛ چراکه: «وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (توبه: ۴۰) و اینکه غایت همه جنگ و جدال‌ها با غلبه حزب‌الله بر همه احزاب خواهد بود: «وَمَنْ يَقُولِ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مانده: ۵۶). و این سنن الهی، بشارتی است که شمه‌ای از آن را در انقلاب پر شکوه ملت ایران می‌توان با مصداق برشماری کرد. انقلابی که پس از گذشت چهل سال با حفظ و پایبندی به شعارهای خود همچنان پیش می‌رود و امیدوارانه در حال پالایش ضعف‌ها و گام نهادن در مسیر گام دوم خویش است.

۵-۶. دستاوردهای انقلاب اسلامی

مهم‌ترین پرسشی که پس از وقوع هر انقلابی در اذهان انقلابیون آن ایجاد می‌شود، این است که انقلاب آنان چه دستاوردی برایشان به ارمغان آورده است؟ آیا آن نتایج براساس اهداف اصولی آن انقلاب بوده است یا نه؟ انقلاب اسلامی ایران نیز از این قاعده مستثنا نیست؛ بلکه

طبیعی است که مردم ایران نیز از دستاوردهای انقلاب خود بپرسند. از اینجاست که تبیین دستاوردهای انقلاب، اهمیت و بلکه ضرورت می‌یابد، زیرا در صورت تبیین نکردن صحیح و دقیق آن و در نتیجه، ناآگاهی مردم، ممکن است این تلقی در ذهن آنان به وجود آید که این انقلاب هیچ ثمره‌ای نداشته است و باید کنار گذاشته شود؛ از این‌رو، ممکن است انقلاب، به تدریج، به دست فراموشی سپرده شود یا دچار تغییرات ماهوی شده و در نهایت، به کلی نابود گردد. با توجه به این مطلب، در ادامه می‌کوشیم دستاوردهای انقلاب اسلامی را در قالب دستاوردهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بیان کنیم.

۵-۶-۱. دستاوردهای فرهنگی انقلاب اسلامی

الف) استقلال فرهنگی و رهایی از خودباختگی: یکی از ترفندهای استعمار نو برای تاراج اموال و منابع کشورهای جهان، ایجاد خودباختگی فرهنگی در آنان و ایجاد وابستگی فرهنگی به کشورهای استعمارگر است؛ بر این اساس، استعمارگران از طریق عمال و کارگزاران خود در این کشورها می‌کوشند با القای تصور فروتری مردم جهان سوم و در نتیجه، ایجاد حس خودکمترینی و خودبیگانگی فرهنگی، زمینه را برای اجرای بی‌کم‌وکاست خواسته‌های کشورهای غربی آماده کنند.

چنین تفکری در ایران از دوره قاجاریه و با شعار اینکه ایرانی باید از فرق سر تا نوک پا غربی شود، آغاز گردید و در دوره پهلوی نیز با فعالیت‌هایی از قبیل تلاش برای رونق سبک زندگی غربی و مصرف‌گرایی تداوم یافت.

این گونه تفکر در انقلاب اسلامی به چالش گرفته شد و فرهنگ برتری غربی به شدت بی‌اعتبار شد. برای سال‌ها به جای ارزش‌های اجتماعی غربی نظیر مصرف‌گرایی، پوچ‌گرایی، بی‌دینی و بی‌غیرتی، ارزش‌های اجتماعی مثبتی جایگزین شد که برخاسته از فرهنگ بومی اسلامی و ایرانی بود.^۱

ب) تحول در نظام آموزش: تحول در نظام آموزشی کشور از دو نظر کمی و کیفی درخور بررسی است. از نظر کمی رشد تعداد دانش‌آموزان و دانشجویان، دانشگاه‌ها و مدارس شاخصی برای موفقیت نظام جمهوری اسلامی ایران در تعمیم آموزش‌های همگانی به‌شمار

۱. قدرت‌الله بهرامی و مهدی نظرپور، همان، ص ۱۲۴-۱۲۵.

می‌رود. گفتنی است؛ درحالی‌که، پیش از انقلاب شمار دانشجویان دانشگاه‌های کشور از مرز ۱۵۰ هزار نفر تجاوز نمی‌کرد؛ امروزه، تعداد دانشجویان کشور به حدود ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر رسیده است.^۱

از نظر کیفی نیز موفقیت دانش‌آموزان و دانشجویان ایرانی در المپیادهای مختلف جهانی، تعداد مقالات علمی ارائه شده در نشریات معتبر علمی، توسعه‌های خیره‌کننده در زمینه دانش‌های نو از جمله ژنتیک، نانو و علوم فضایی مثال‌زدنی باشد.

همچنین، از نظر فرهنگی مدارس و دانشگاه‌ها که وظیفه تربیت نسل آینده را بر مبنای سنت‌های اصیل بومی و دینی برعهده دارند، در رژیم گذشته به محلی برای تبلیغ عقاید غربی، بی‌حجابی، اختلاط‌های نامتناسب و ... تبدیل شده بود و مهم‌ترین مسئولان فرهنگی کشور، از جمله برخی وزیران آموزش و پرورش، نیز گاه از میان گروه‌های منحرف همچون بهائیت انتخاب می‌شد.

اما این وضع با وقوع انقلاب اسلامی پایان یافته و هم‌زمان با شکل‌گیری انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها، اصلاح متون آموزشی و درسی نیز آغاز شد و آموزش‌های مبتنی بر آموزه‌های اسلامی و سنت‌های بومی در دستور کار قرار گرفت، که حاصل آن تقدیم ۳۶ هزار شهید دانش‌آموز و دانشجویان در جریان جنگ تحمیلی بود.^۲

پ) تحول در حوزه اجتماعی و اخلاقی: یکی از اهداف رژیم پهلوی برای تداوم حکومت نامشروع خود کم‌رنگ کردن نقش دین در زندگی اجتماعی از راه ترویج مفاسد و منکرات و سست کردن ارزش‌های اخلاقی بود. گسترش مشروب‌فروشی‌ها و تبلیغ می‌گساری در سراسر کشور، مراکز قمار، کاباره‌ها و مراکز عیاشی و هوس‌رانی، ترویج موسیقی و آوازهای مبتذل، انتشار روزنامه‌ها و مجلات ضد اخلاقی، پخش فیلم‌های نامناسب از تلویزیون و سینماها از جمله این اقدامات بود.

با وقوع انقلاب اسلامی همه مراکز علنی فساد جمع گردید و زمینه‌های تحریک جوانان ازسوی حکومت حذف شد. این دستاورد نه‌تنها برای افراد با ایمان و مذهبی جامعه، بلکه برای

۱. جمعی از نویسندگان، انقلاب اسلامی ایران، همان، ص ۲۱۲.

۲. قدرت‌الله بهرامی و مهدی نظرپور، همان، ص ۱۲۶.

هر زن و مرد ایرانی و علاقه‌مند به سلامت محیط اجتماعی و ارزش‌های خانوادگی ارزشمند به‌شمار می‌آید.^۱

۵-۶-۲. دستاوردهای اقتصادی و صنعتی

پیشرفت چشمگیر در زمینه کشاورزی داخلی، صنعت پتروشیمی، صنایع و فناوری‌های نظامی از جمله پیشرفت‌ها و دستاوردهایی انقلاب اسلامی بود که در سال‌های گذشته اتفاق افتاده است. با وجود این و به‌رغم تلاش‌های مسئولان، وقوع جنگ تحمیلی و برقراری تحریم‌های ناعادلانه در دوره‌های مختلف، اگرچه مشکلاتی را برای کشور به بار آورد و سرعت پیشرفت را آرام نمود، هرگز جریان آن را متوقف نکرد و حتی محرکی شد برای کمک به خودکفایی و قطع وابستگی. در همین زمینه امام راحل علیه السلام تحریم اقتصادی از سوی بیگانگان را هدیه‌ای الهی قلمداد کرد که موجب خودکفایی و خود اتکایی کشور می‌شود: «این جنگ و تحریم اقتصاد و اخراج کارشناسان خارجی تحفه‌ای الهی بود که ما از آن غافل بودیم.»^۲

۵-۶-۳. دستاوردهای سیاسی

ره‌آورد های انقلاب اسلامی در دو حوزه داخلی و بین‌المللی درخور مطالعه و بحث است. در زیر به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف) براندازی حکومت شاهنشاهی و تشکیل نظام جمهوری اسلامی: براندازی نظام سلطنتی‌ای که می‌کوشید با تکیه بر سرمایه‌های مادی، نیروهای نظامی، دستگاه‌های امنیتی و حمایت بی‌دریغ بیگانگان، منابع مادی و ذخایر زیرزمینی کشور را به غارت ببرد، یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای انقلاب اسلامی بود. افزون‌بر براندازی رژیم فاسد پهلوی تشکیل حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی بر پایه ولایت فقیه یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای سیاسی انقلاب به‌شمار می‌رود که در همه‌پرسی ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ ملت ایران یک صدا و با رأی قاطع ۹۸ درصدی آن را تصویب کردند.

مقام معظم رهبری علیه السلام تشکیل حکومت اسلامی را یکی از دو کار بزرگ انقلاب برشمرده، درباره آن می‌فرماید:

۱. همان، ص ۱۳۰.

۲. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام، همان، ج ۲۱، ص ۴۳۳.

انقلاب اسلامی در حقیقت، دو کار بزرگ را انجام داده است که یکی تشکیل نظام اسلامی و دیگری زنده کردن هویت اسلامی در دنیاست. ایجاد یک چنین نظامی در دنیای مادی با این همه دشمنی علیه اسلام واقعاً معجزه است.^۱

ب) کوتاه شدن دست ابرقدرت‌ها از کشور: در دویست سال گذشته، دخالت بیگانگان در امور داخلی کشور همواره یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های کشور شمرده می‌شد. انعقاد قراردادهای استعماری و استثماری برای غارت منابع، تصویب کاپیتولاسیون در دوره‌های مختلف و ارائه مصونیت قضایی به بیگانگان یکی از این مشکلات بود که با وقوع انقلاب اسلامی این زنجیره قطع و دخالت بیگانگان در امور داخلی کشور منتفی شد؛

پ) برپایی مردم‌سالاری دینی: نظام‌های سلطنتی و استبدادی همواره کمترین نقش را در تعیین حق سرنوشت به مردم داده‌اند. در این نظام‌ها وجود انتخابات در حکم یک نمایش و تظاهر سیاسی مطرح است که در عمل مردم در آن نقشی ندارند. تشکیل جمهوری اسلامی سبب شد مردم سهم اصلی و تعیین‌کننده‌ای در مهم‌ترین ساختارهای حکومتی، وضع قوانین، همه‌پرسی‌ها و اداره کشور داشته باشند؛ به همین دلیل، حضرت امام خمینی (ره) چه پیش و چه پس از انقلاب همواره بر نقش مردم تأکید داشتند و آن‌ها را ولی نعمت مسئولان معرفی می‌کردند؛

ت) سیاست خارجی مستقل: در دوران رژیم شاه، ایران یکی از حامیان نظام سرمایه‌داری و غرب شناخته می‌شد که هزینه‌های فراوانی برای تأمین منافع دولت‌های غربی و امریکا صرف می‌کرد. هزینه‌های سرسام‌آور نظامی برای مقابله با تهدید احتمالی شوروی، حضور در جنگ‌های داخلی کشورهای عمان و ویتنام و پیمان‌نامه‌های دفاعی منطقه‌ای از آن جمله است. انقلاب اسلامی توانست با شعار «نه شرقی نه غربی» نظام دو قطبی حاکم بر جهان را در هم شکند و خون تازه‌ای در رگ‌های کشورهای جهان سوم جاری کند. امام خمینی (ره) در این باره می‌فرمایند:

من بار دیگر از مسئولان جمهوری اسلامی می‌خواهم که از هیچ‌کس و از هیچ چیز جز خدای بزرگ ترسند و کمرها را ببندند و دست از مبارزه و جهاد علیه فساد و فحشا و سرمایه‌داری غرب و پوچی و تجاوز کمونیسم نکشند. ما هنوز در قدم‌های اول مبارزه جهانی خود علیه غرب و شرقیم.^۲

۱. قدرت‌الله بهرامی و مهدی نظریور، همان، ص ۲۱۹.

۲. سیدروح‌الله موسوی خمینی، صحیفه امام، همان، ج ۲۱، ص ۳۲۷.

ث) صدور پیام انقلاب و حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش: پس از وقوع انقلاب اسلامی، ارزش‌های تازه‌ای برای همهٔ مردم دنیا مطرح شد. استقلال، نداشتن وابستگی، پیش رفتن در راه خودکفایی، بازگشت به خصلت‌های انسانی پاک، ایمان، حمایت از مستضعفان و رنج‌دیدگان و محرومان، ایجاد برابری و عدالت، رفع تبعیض و نژادگرایی، همه از اصولی بودند که در انقلاب اسلامی مطرح، و به سرعت، با استقبال دیگر ملت‌های ستم‌دیده روبه‌رو شد.^۱

رخداد حرکت‌های اسلامی و ضد استعماری و استبدادی در کشورهایی مانند لبنان، عراق، فلسطین، پاکستان، شمال آفریقا و حتی برخی کشورهای امریکای جنوبی و مرکزی، به باور بسیاری از تحلیل‌گران، الهام‌گرفته از انقلاب اسلامی ایران بوده است.^۲

۵-۷. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نقش محوری در ساختار حقوقی کشور داشته و به عنوان عالی‌ترین سند ملی توسط نخبگان جامعه به منظور تأمین نیازهای مدنی شهروندان جامعه حول محورهای اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و تبیین جایگاه رهبری و قوای سه‌گانه تهیه و تدوین شده است تا بر پایه آن نظام جمهوری اسلامی ایران برای تحقق اهداف بلند پایه دین مبین اسلام در مسیر تأمین نیازهای مادی و معنوی جامعه استقرار یابد.

۵-۷-۱. ساختار قانون اساسی

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از یک مقدمه، چهارده فصل و ۱۷۷ اصل تشکیل شده است.

در مقدمهٔ قانون اساسی مباحثی در زمینهٔ ویژگی بنیادی انقلاب اسلامی نسبت به دیگر نهضت‌های ایران در سدهٔ اخیر، طلیعه و سیر نهضت، شیوهٔ حکومت اسلامی، نقش ولایت فقیه عادل، اهمیت ابزاری اقتصاد در مسیر کمال انسانی، زن در قانون اساسی و ... طرح شده است:

فصل اول در بردارندهٔ چهارده اصل از اصول کلی و شامل مباحثی چون ریشه‌ها، اهداف و آرمان‌های نظام جمهوری اسلامی، ولایت فقیه و ... است؛

۱. محمدجواد باهنر، مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷، ص ۲۸۶.

۲. جمعی از نویسندگان، انقلاب اسلامی، چگونگی و چرایی رخداد آن، همان، ص ۳۶۶.

فصل دوم در چهار اصل، مسائل مربوط به زبان، خط، تاریخ هجری و پرچم کشور را مطرح کرده است؛

در فصل سوم، طی ۲۴ اصل، تأکید بر برخورداری همه مردم از حقوق مساوی و حمایت قانون و نیز لزوم تضمین حقوق افراد مورد توجه قرار گرفته است؛

فصل چهارم، طی سیزده اصل به مسائل اقتصادی و امور مالی پرداخته است؛

فصل پنجم، در شش اصل، حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن را مطرح کرده است؛

فصل ششم، به قوه مقننه اختصاص دارد و در ۳۸ اصل، چگونگی تشکیل مجلس شورای اسلامی و اختیارات آن بیان شده است؛

در فصل هفتم، طی هفت اصل، به بحث درباره شوراهای و وظایف و اختیارات آن‌ها پرداخته شده است؛

فصل هشتم، ضمن شش اصل، به مسئله رهبر یا شورای رهبری پرداخته و شیوه انتخاب رهبر و وظایف و اختیاراتش را تعیین کرده است؛

فصل نهم، به قوه مجریه اختصاص دارد؛

فصل دهم، عنوان سیاست خارجی را گرفته و طی اصول چهارگانه آن، بر نفی سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری و حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور تأکید شده است؛

در فصل یازدهم، قوه قضائیه مورد بحث قرار گرفته است؛

دوازدهمین فصل، که یک اصل بیش ندارد، به بحث صدا و سیما پرداخته و بر تأمین آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی تأکید ورزیده است؛

سیزدهمین فصل، با یک اصل به شورای عالی امنیت ملی و وظایف و اختیارات و نیز تعداد اعضای آن اختصاص دارد؛

چهاردهمین و واپسین فصل فصل قانون اساسی، شیوه و چگونگی بازنگری به این قانون را مطرح کرده است.

۵-۷-۲. مروری بر مهم‌ترین اصول قانون اساسی

از جمله مهم‌ترین اصول قانون اساسی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

اصل اول قانون اساسی مربوط به نوع حکومت است و تصریح می‌کند حکومت ایران، جمهوری اسلامی است که ملت ایران در پی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی^ع و در همه‌پرسی دهم و یازدهم فروردین ۱۳۵۸ با اکثریت ۹۸/۲ درصد به آن رأی مثبت دادند.

در اصل چهارم آمده که همه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید براساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر برعهده فقهای شورای نگهبان است.

اصل پنجم می‌گوید: در زمان غیبت حضرت ولی عصر^ع، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت برعهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌شود.

در اصل ششم بیان شده در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود، از راه انتخابات: انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر اینها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌شود. اصل دوازدهم تأکید دارد که دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جعفری اثنا عشری است و این اصل الی الابد تغییرناپذیر است و مذاهب دیگر اسلامی دارای احترام کامل می‌باشند و پیروان این مذاهب در انجام دادن مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند.

در اصل پانزده قانون اساسی آمده: زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد، ولی استفاده از زبان‌های محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آن‌ها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.

اصل نوزده قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به نام «اصل برابری قومی» شناخته می‌شود و در آن آمده: مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود.

اصل بیست و دو قانون اساسی می‌گوید: حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص از تعرض مصون است، مگر در مواردی که قانون تجویز کند.

اصل بیست و سوم بیان می‌کند که: تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد.

اصول (۴۳) و (۴۴) قانون اساسی نقشه راه فعالیت‌های اقتصادی کشور را به صورت جامع و کامل تبیین کرده‌اند؛ به طوری که، اصل چهل و چهار قانون اساسی نظام اقتصادی جمهوری اسلامی ایران را بر سه پایه دولتی، تعاونی و خصوصی ترسیم می‌کند.

اصل پنجاه و هفتم معتقد است که قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.

در اصل هفتاد و دوم بر این نکته تأکید شده که مجلس شورای اسلامی نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر به ترتیبی که در اصل نود و ششم آمده بر عهده شورای نگهبان است.

در اصل نود و یکم بیان شده: به منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر مغایرت نداشتن مصوبات، مجلس شورای اسلامی با آن‌ها، شورایی به نام شورای نگهبان تشکیل می‌شود.

اصل نود و هشتم معتقد است که تفسیر قانون اساسی به عهده شورای نگهبان است که با تصویب سه چهارم آنان انجام می‌شود.

اصل یکصد و هفت با تأکید بر اینکه تعیین رهبری بر عهده خبرگان منتخب مردم است، شرایط و صفات رهبری را در اصل یکصد و نهم بیان می‌کند.

اصل یکصد و ده قانون اساسی به بیان وظایف و اختیارات رهبر پرداخته است.

در اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی آمده: هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود بر کنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می‌باشد. در صورت فوت یا کناره‌گیری یا عزل رهبر، خبرگان موظف‌اند، در اسرع وقت، نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام کنند.

اصل یکصد و دوازدهم قانون اساسی نیز به وظایف مجمع تشخیص مصلحت نظام اشاره می‌کند و در آن آمده: مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع می‌دهد به دستور رهبری تشکیل می‌شود. اعضای ثابت و متغیر این مجمع را مقام رهبری تعیین می‌کند.

اصل صد و بیست و سوم قانون اساسی نیز به وظایف رئیس‌جمهور اشاره می‌کند و در آن آمده: رئیس‌جمهور موظف است مصوبات مجلس یا نتیجه همه‌پرسی را پس از طی مراحل قانونی و ابلاغ به وی امضا کند و برای اجرا در اختیار مسئولان بگذارد.

در اصل یکصد و پنجاهم قانون اساسی آمده: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که در نخستین روزهای پیروزی این انقلاب تشکیل شد، برای ادامه نقش خود در نگهبانی از انقلاب و دستاوردهای آن پابرجا می‌ماند. حدود وظایف و قلمرو مسئولیت این سپاه در رابطه با وظایف و قلمرو مسئولیت نیروهای مسلح دیگر با تأکید بر همکاری و هماهنگی برادرانه میان آن‌ها به وسیله قانون تعیین می‌شود.

اصل یکصد و پنجاه و دوم تصریح می‌کند: سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران براساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و نداشتن تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دولت‌های غیرمحارب استوار است.

در اصل یکصد و پنجاه و هفتم بیان شده به‌منظور انجام دادن مسئولیت‌های قوه قضائیه در همه امور قضایی و اداری و اجرایی مقام رهبری یک نفر مجتهد عادل و آگاه به امور قضایی و مدیر و مدبر را برای مدت پنج سال به‌عنوان رئیس قوه قضائیه تعیین می‌کند که عالی‌ترین مقام قوه قضائیه است.

در اصل صد و هفتاد و یکم (۱۷۱) قانون اساسی آمده: هرگاه در اثر تفسیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی شود، در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین اسلامی ضامن است و درغیراین‌صورت، خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود، و درهر حال، از متهم اعاده حیثیت می‌شود.

اصل صد و هفتاد و هفت قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به نام «اصل بازنگری در قانون اساسی» شناخته می‌شود، که در موارد ضروری مقام رهبری (علیه‌السلام) پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی خطاب به رئیس‌جمهور موارد اصلاح یا متمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی پیشنهاد می‌کند.

۵-۷-۳. مروری بر بیانیه گام دوم انقلاب

انقلاب کبیر اسلامی ایران در حالی چهلمین سالگرد پیروزی خود را پشت سر گذاشت و قدم به دهه پنجم حیات خود نهاد که اگرچه دشمنان مستکبرش گمان‌های باطلی در سر داشتند، اما دوستانش در سراسر جهان، امیدوارانه آن را در گذر از چالش‌ها و به‌دست آوردن پیشرفت‌های خیره‌کننده، همواره سربلند دیده‌اند.

در چنین نقطه عطفی، رهبر حکیم انقلاب اسلامی با صدور «بیانیه گام دوم انقلاب» و برای ادامه این راه روشن، به تبیین دستاوردهای شگرف چهار دهه گذشته پرداخته و توصیه‌هایی اساسی به‌منظور «جهاد بزرگ برای ساختن ایران اسلامی بزرگ» ارائه فرموده‌اند.

«بیانیه گام دوم انقلاب» تجدید مطلعی است خطاب به ملت ایران و به‌ویژه جوانان که به‌مثابه منشوری برای «دومین مرحله خودسازی، جامعه‌پردازی و تمدن‌سازی» خواهد بود و «فصل جدید زندگی جمهوری اسلامی» را رقم خواهد زد.

این بیانیه نقشه راه روشنی مبتنی بر امید واقع‌بینانه و خوش‌بینی مؤمنانه است که در پی انتقال هوشمندانه میراث عظیم انقلاب به نسل جدید در کنار وظیفه‌سازی برای مسئولان و مدیران و مسئولیت‌آفرینی برای جوانان عزیز، رشید و شایسته تلاش می‌کند تا این انقلاب را «به آرمان بزرگش که ایجاد تمدن نوین اسلامی و آمادگی برای طلوع خورشید ولایت عظمی (علیه‌السلام) هست» نزدیک و متصل کند.

«بیانیه گام دوم انقلاب» با تبیین متفاوت، در عین نوآوری، با بهره‌مندی از رویکردی تاریخی و مستند، و با روایتی زیبا و خوش‌ساخت از اصل انقلاب اسلامی، چالش‌ها، بحران‌ها، عبرت‌ها، دستاوردها و ظرفیت‌ها با روندپژوهی سیر به‌سوی تمدن نوین اسلامی و تکیه بر شناخت مزیت‌های کلیدی و الزامات جهش در چله دوم انقلاب، ضمن تجویز راهبردهای اساسی، با تصریح به الزامات درونی و حفظ ساحت بیرونی، نویدبخش تحولات عمیق و گسترده‌ای است.

توجه و مذاقه در «بیانیه گام دوم انقلاب» که مقارن با آغاز دهه پنجم انقلاب و شروع چله دوم و در روز ۲۲ بهمن ۱۳۹۷ منتشر شده اهمیت مضاعف آن را می‌رساند؛ ضمن اینکه رهبر معظم انقلاب علیه السلام درباره اهتمام به این بیانیه فرموده‌اند:

من روی این بیانیه خیلی زحمت کشیدم... من بنای بر این ندارم که اگر چیزی نوشتم یا مطلبی می‌گویم از دیگران درخواست کنم که روی آن کار کنند، ولی راجع به این می‌گویم این کار را بکنند.

با این وصف، برای همه فرض است که «بیانیه گام دوم انقلاب» را به‌عنوان متنی راهبردی و مانیفست انقلاب اسلامی در مسیر پیش‌رو مورد توجه نظری و عملی قرار دهند و در سطوح سه‌گانه تبیین و خوانش متنی و فرامتنی بیانیه، چگونگی و راهکارهای تحقق‌سازی بیانیه و الزامات و ضرورت‌های کاربست بیانیه، اقدامات لازم که از قضا مورد مطالبه رهبر فرزانه انقلاب نیز است را سامان دهند.

الف) تبیین دستاوردها: براساس تبیین مقام عظمای ولایت، حضرت آیت‌الله امام خامنه‌ای علیه السلام در «بیانیه گام دوم انقلاب»، دستاوردها و برکات بزرگ گام اول انقلاب اسلامی یا همان چهل سال گذشته انقلاب اسلامی عبارت‌اند از:

۱. ثبات و امنیت و حفظ تمامیت ارضی ایران؛
۲. موتور پیش‌ران کشور در عرصه علم و فناوری و ایجاد زیرساخت‌های حیاتی و اقتصادی و عمرانی؛

۳. به اوج رسانیدن مشارکت مردمی و مسابقه خدمت‌رسانی؛

۴. ارتقای شگفت‌آور بینش سیاسی آحاد مردم؛

۵. سنگین کردن کفه عدالت در تقسیم امکانات عمومی کشور؛

۶. افزایش چشمگیر معنویت و اخلاق در فضای عمومی جامعه؛

۷. ایستادگی روزافزون در برابر قلدران و زورگویان و مستکبران جهان.

ب) توصیه‌ها: امام خامنه‌ای علیه السلام در این بیانیه توصیه‌هایی هفت‌گانه به ملت ایران، به‌ویژه جوانان، برای برداشتن «گام دوم» به‌سوی آرمان‌های انقلاب اسلامی ارائه می‌دهند. توصیه‌هایی با چاشنی امید و نگاه خوش‌بینانه به آینده، دوری جستن و برحذر داشتن همزمان از امید و ترس کاذب از آینده، به‌عنوان نخستین و ریشه‌ای‌ترین جهاد جوانان! این توصیه‌ها عبارت‌اند از:

یک - علم و پژوهش: دانش، آشکارترین وسیله عزت و قدرت یک کشور است. روی دیگر دانایی، توانایی است. دنیای غرب به برکت دانش خود بود که توانست برای خود ثروت و نفوذ و قدرت دوست ساله فراهم کند و با وجود تهیدستی در بنیان‌های اخلاقی و اعتقادی، با تحمیل سبک زندگی غربی به جوامع عقب مانده از کاروان علم، اختیار سیاست و اقتصاد آن‌ها را به دست گیرد. ما به سوءاستفاده از دانش مانند آنچه غرب کرد، توصیه نمی‌کنیم، اما مؤکداً به نیاز کشور به جوشاندن چشمه دانش در میان اصرار می‌ورزیم. بحمدالله استعداد علم و تحقیق در ملت ما از متوسط جهان بالاتر است. اکنون نزدیک به دو دهه است که رستاخیز علمی در کشور آغاز شده و با سرعتی که برای ناظران جهانی غافلگیرکننده بود - یعنی یازده برابر شتاب رشد متوسط علم در جهان - به پیش رفته است.

دستاوردهای دانش و فناوری ما در این مدت که ما را به رتبه شانزدهم در میان بیش از دوست کشور جهان رسانید و مایه شگفتی ناظران جهانی شد و در برخی از رشته‌های حساس و نوپدید به رتبه‌های نخستین ارتقا داد، همه و همه در حالی اتفاق افتاده که کشور دچار تحریم مالی و تحریم علمی بوده است. ما با وجود شنا در جهت مخالف جریان دشمن‌ساز، به رکوردهای بزرگ دست یافته‌ایم و این نعمت بزرگی است که به‌خاطر آن باید روز و شب خدا را سپاس گفت.

اما آنچه من می‌خواهم بگویم این است که این راه طی شده، با همه اهمیتش فقط یک آغاز بوده است و نه بیشتر. ما هنوز از قلّه‌های دانش جهان بسیار عقبیم؛ باید به قلّه‌ها دست یابیم. باید از مرزهای کنونی دانش در مهم‌ترین رشته‌ها عبور کنیم. ما از این مرحله هنوز بسیار عقبیم؛ ما از صفر شروع کرده‌ایم. عقب ماندگی شرم‌آور علمی در دوران پهلوی‌ها و قاجارها در هنگامی که مسابقه علمی دنیا تازه شروع شده بود، ضربه سختی بر ما وارد کرده و ما را از این کاروان شتابان، فرسنگ‌ها عقب نگه داشته بود.

ما اکنون حرکت را آغاز کرده و با شتاب پیش می‌رویم، ولی این شتاب باید سال‌ها با شدت بالا ادامه یابد تا آن عقب افتادگی جبران شود. اینجانب همواره به دانشگاه‌ها و دانشگاهیان و مراکز پژوهش و پژوهندگان، گرم وقاطع و جدی در این باره تذکر و هشدار و فراخوان داده‌ام، ولی اینک مطالبه عمومی من از شما جوانان آن است که این راه را با احساس مسئولیت بیشتر و

همچون یک جهاد در پیش گیرید. سنگ بنای یک انقلاب علمی در کشور گذاشته شده و این انقلاب، شهیدانی از قبیل شهدای هسته‌ای نیز داده است. به پاخیزید و دشمن بدخواه و کینه‌توز را که از جهاد علمی شما به شدت بیمناک است، ناکام سازید.

دو- معنویت و اخلاق: معنویت به معنی برجسته کردن ارزش‌های معنوی از قبیل: اخلاص، ایثار، توکل، ایمان در خود و در جامعه است. و اخلاق به معنی رعایت فضیلت‌هایی چون خیرخواهی، گذشت، کمک به نیازمند، راست‌گویی، شجاعت، تواضع، اعتماد به نفس و دیگر خلقیات نیکوست. معنویت و اخلاق، جهت‌دهنده همه حرکات و فعالیت‌های فردی و اجتماعی و نیاز اصلی جامعه است؛ بودن آن‌ها، محیط زندگی را حتی با کمبودهای مادی، بهشت می‌سازد و نبودن آن حتی با برخورداری مادی، جهنم می‌آفریند.

شعور معنوی و وجدان اخلاقی در جامعه هرچه بیشتر رشد کند برکات بیشتری به بار می‌آورد؛ این، بی‌گمان محتاج جهاد و تلاش است و این تلاش و جهاد، بدون همراهی حکومت‌ها توفیق چندانی نخواهد یافت. اخلاق و معنویت، البته با دستور و فرمان به دست نمی‌آید، پس حکومت‌ها نمی‌توانند آن را با قدرت قاهره ایجاد کنند، اما اولاً، خود باید منش و رفتار اخلاقی و معنوی داشته باشند و ثانیاً، زمینه را برای رواج آن در جامعه فراهم کنند و به نهادهای اجتماعی در این باره میدان دهند و کمک برسانند؛ با کانون‌های ضد معنویت و اخلاق، به شیوه معقول بستیزند و خلاصه اجازه ندهند که جهنمی‌ها مردم را با زور و فریب، جهنمی کنند.

ابزارهای رسانه‌ای پیشرفته و فراگیر، امکان بسیار خطرناکی در اختیار کانون‌های ضد معنویت و ضد اخلاق نهاده است و هم‌اکنون تهاجم روزافزون دشمنان به دل‌های پاک جوانان و نوجوانان و حتی نونهالان با بهره‌گیری از این ابزارها را به چشم خود می‌بینیم. دستگاه‌های مسئول حکومتی در این باره وظایفی سنگین برعهده دارند که باید هوشمندانه و کاملاً مسئولانه صورت گیرد. و این البته، به معنی رفع مسئولیت از اشخاص و نهادهای غیرحکومتی نیست. در دوره پیش رو باید در این باره‌ها برنامه‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت جامعی تنظیم و اجرا شود؛ ان شاء الله.

سه- اقتصاد: اقتصاد یک نقطه کلیدی تعیین‌کننده است. اقتصاد قوی، نقطه قوت و عامل مهم سلطه‌ناپذیری و نفوذناپذیری کشور است و اقتصاد ضعیف، نقطه ضعف و زمینه‌ساز نفوذ و

سلطه و دخالت دشمنان است. فقر و غنا در مادیات و معنویات بشر، اثر می‌گذارد. البته، اقتصاد هدف جامعه اسلامی نیست، اما وسیله‌ای است که بدون آن نمی‌توان به هدف‌ها رسید. تأکید بر تقویت اقتصاد مستقل کشور که مبتنی بر تولید انبوه و با کیفیت، و توزیع عدالت‌محور، و مصرف به اندازه و بی‌اسراف، و مناسبات مدیریتی خردمندانه است و در سال‌های اخیر از سوی این‌جانب بارها تکرار و بر آن تأکید شده، به‌خاطر همین تأثیر شگرفی است که اقتصاد می‌تواند بر زندگی امروز و فردای جامعه بگذارد.

انقلاب اسلامی راه نجات از اقتصاد ضعیف و وابسته و فاسد دوران طاغوت را به ما نشان داد، ولی عملکردهای ضعیف، اقتصاد کشور را از بیرون و درون دچار چالش ساخته است. چالش بیرونی تحریم و وسوسه‌های دشمن است که در صورت اصلاح مشکل درونی، کم‌اثر و حتی بی‌اثر خواهد شد. چالش درونی عبارت از عیوب ساختاری و ضعف‌های مدیریتی است.

مهم‌ترین عیوب، وابستگی اقتصاد به نفت، دولتی بودن بخش‌هایی از اقتصاد که در حیطه وظایف دولت نیست، نگاه به خارج و نه به توان و ظرفیت داخلی، استفاده اندک از ظرفیت نیروی انسانی کشور، بودجه‌بندی معیوب و نامتوازن، و سرانجام، عدم ثبات سیاست‌های اجرائی اقتصاد و رعایت نکردن اولویت‌ها و وجود هزینه‌های زائد و حتی مسرفانه در بخش‌هایی از دستگاه‌های حکومتی است. نتیجه این‌ها مشکلات زندگی مردم از قبیل بی‌کاری جوان‌ها، فقر درآمدی در طبقه ضعیف و امثال آن است.

راه‌حل این مشکلات، سیاست‌های اقتصاد مقاومتی است که باید برنامه‌های اجرائی برای همه بخش‌های آن تهیه و با قدرت و نشاط کاری و احساس مسئولیت، در دولت‌ها پیگیری و اقدام شود. درون‌زایی اقتصاد کشور، مولد شدن و دانش‌بنیان شدن آن، مردمی کردن اقتصاد و تصدّی‌گری نکردن دولت، برون‌گرایی با استفاده از ظرفیت‌هایی که قبلاً به آن اشاره شد، بخش‌های مهم این راه‌حل‌ها است. بی‌گمان یک مجموعه جوان و دانا و مؤمن و مسلط بر دانسته‌های اقتصادی در درون دولت خواهند توانست به این مقاصد برسند. دوران پیش‌رو باید میدان فعالیت چنین مجموعه‌ای باشد.

جوانان عزیز در سراسر کشور بدانند که همه راه‌حل‌ها در داخل کشور است. اینکه کسی گمان کند که «مشکلات اقتصادی صرفاً ناشی از تحریم است و علت تحریم هم

مقاومت ضد استکباری و تسلیم نشدن در برابر دشمن است؛ پس راه حل، زانو زدن در برابر دشمن و بوسه زدن بر پنجه گرج است» خطایی نابخشودنی است. این تحلیل سراپا غلط، هرچندگاه از زبان و قلم برخی غفلت زدگان داخلی صادر می شود، اما منشأ آن، کانون های فکر و توطئه خارجی است که با صد زبان به تصمیم سازان و تصمیم گیران و افکار عمومی داخلی القا می شود.

چهار - عدالت و مبارزه با فساد: این دو لازم و ملزوم یکدیگرند. فساد اقتصادی و اخلاقی و سیاسی، توده چرکین کشورها و نظام ها و اگر در بدنه حکومت ها عارض شود، زلزله ویرانگر و ضربه زننده به مشروعیت آنهاست؛ و این برای نظامی چون جمهوری اسلامی که نیازمند مشروعیتی فراتر از مشروعیت های مرسوم و مبنائی تر از مقبولیت اجتماعی است، بسیار جدی تر و بنیانی تر از دیگر نظام هاست. وسوسه مال و مقام و ریاست، حتی در علوی ترین حکومت تاریخ، یعنی حکومت خود حضرت امیرمؤمنان (ع)، کسانی را لغزاند؛ پس، خطر بروز این تهدید در جمهوری اسلامی هم که روزی مدیران و مسئولانش مسابقه زهد انقلابی و ساده زیستی می دادند، هرگز بعید نبوده و نیست؛ و این ایجاب می کند که دستگاهی کارآمد با نگاهی تیزبین و رفتاری قاطع در قوای سه گانه حضور دائم داشته باشد و به معنای واقعی با فساد مبارزه کند، به ویژه در درون دستگاه های حکومتی.

البته، نسبت فساد در میان کارگزاران حکومت جمهوری اسلامی در مقایسه با بسیاری از کشورهای دیگر و به خصوص با رژیم طاغوت، که سر تا پا فساد و فسادپرور بود، بسی کمتر است و بحمدالله مأموران این نظام غالباً سلامت خود را نگاه داشته اند، ولی حتی آنچه هست پذیرفتنی است. همه باید بدانند که طهارت اقتصادی شرط مشروعیت همه مقامات حکومت جمهوری اسلامی است. همه باید از شیطان حرص برحذر باشند و از لقمه حرام بگریزند و از خداوند در این باره کمک بخواهند و دستگاه های نظارتی و دولتی باید با قاطعیت و حساسیت، از تشکیل نطفه فساد پیشگیری و با رشد آن مبارزه کنند.

این مبارزه نیازمند انسان هایی با ایمان و جهادگر، و منیع الطبع با دستانی پاک و دل هایی نورانی است. این مبارزه بخش اثرگذاری است از تلاش همه جانبه ای که نظام جمهوری اسلامی باید در راه استقرار عدالت به کار برد.

عدالت در صدر هدف‌های اولیّه همهٔ بعثت‌های الهی است و در جمهوری اسلامی نیز دارای همان شأن و جایگاه است؛ این، کلمه‌ای مقدّس در همهٔ زمان‌ها و سرزمین‌هاست و به صورت کامل، جز در حکومت حضرت ولی عصر علیه السلام میسر نخواهد شد، ولی به صورت نسبی، همه جا و همه وقت ممکن و فریضه‌ای برعهدهٔ همه، به‌ویژه حاکمان و قدرتمندان، است. جمهوری اسلامی ایران در این راه گام‌های بلندی برداشته است که بدان اشاره‌ای کوتاه شد؛ البتّه، در توضیح و تشریح آن باید کارهای بیشتری صورت گیرد و توطئهٔ واژگونه‌نمایی و لاقابل سکوت و پنهان‌سازی که اکنون برنامهٔ جدّی دشمنان انقلاب است، خنثی شود.

با این همه، اینجانب به جوانان عزیزی که آیندهٔ کشور، چشم‌انتظار آن‌هاست صریحاً می‌گویم آنچه تاکنون شده با آنچه باید می‌شده و بشود، دارای فاصله‌ای ژرف است. در جمهوری اسلامی، دل‌های مسئولان به طور دائم، باید برای رفع محرومیت‌ها بتپد و از شکاف‌های عمیق طبقاتی به شدّت بیمناک باشد. در جمهوری اسلامی کسب ثروت نه تنها جرم نیست که مورد تشویق نیز هست، امّا تبعیض در توزیع منابع عمومی و میدان دادن، به‌ویژه خواری و مدارا با فریبگران اقتصادی که همه به بی‌عدالتی می‌انجامد، به شدّت ممنوع است.

همچنین، غفلت از قشرهای نیازمند حمایت، به‌هیچ‌رو، پذیرفتنی نیست. این سخنان در قالب سیاست‌ها و قوانین، بارها تکرار شده است، ولی برای اجرای شایستهٔ آن چشم امید به شما جوان‌هاست؛ و اگر زمام ادارهٔ بخش‌های گوناگون کشور به جوانان مؤمن و انقلابی و دانا و کارداران - که بحمدالله کم نیستند - سپرده شود، این امید برآورده خواهد شد؛ ان شاء الله.

پنج - استقلال و آزادی: استقلال ملی به معنی آزادی ملت و حکومت از تحمیل و زورگویی قدرت‌های سلطه‌گر جهان است و آزادی اجتماعی به معنای حقّ تصمیم‌گیری و عمل کردن و اندیشیدن برای همهٔ افراد جامعه است؛ و این هر دو از جملهٔ ارزش‌های اسلامی‌اند و این هر دو عطیهٔ الهی به انسان‌هاست و هیچ‌کدام تفصّل حکومت‌ها به مردم نیستند. حکومت‌ها موظّف به تأمین این دواند. منزلت آزادی و استقلال را کسانی بیشتر می‌دانند که برای آن جنگیده‌اند. ملت ایران با جهاد چهل‌سالهٔ خود از جملهٔ آن‌هاست. استقلال و آزادی کنونی ایران اسلامی، دستاورد، بلکه خون‌آوردِ صدها هزار انسان والا و شجاع و فداکار است؛ غالباً جوان، ولی همه در رتبه‌های رفیع انسانیت.

این ثمرهٔ شجرهٔ طيبةٔ انقلاب را با تأویل و توجیه‌های ساده‌لوحانه و بعضاً مغرضانه، نمی‌توان در خطر قرار داد. همه - مخصوصاً دولت جمهوری اسلامی - موظف به حراست از آن با همهٔ وجودند. بدیهی است که «استقلال» نباید به معنی زندانی کردن سیاست و اقتصاد کشور در میان مرزهای خود، و «آزادی» نباید در تقابل با اخلاق و قانون و ارزش‌های الهی و حقوق عمومی تعریف شود.

شش - عزت ملی، روابط خارجی، مرزبندی با دشمن: این هر سه، شاخه‌هایی از اصل «عزت، حکمت، و مصلحت» در روابط بین‌المللی‌اند. صحنهٔ جهانی، امروز شاهد پدیده‌هایی است که تحقق‌یافته یا در آستانهٔ ظهورند: تحرّک جدید نهضت‌بیداری اسلامی براساس الگوی مقاومت در برابر سلطهٔ امریکا و صهیونیسم؛ شکست سیاست‌های امریکا در منطقهٔ غرب آسیا و زمین‌گیر شدن همکاران خائن آن‌ها در منطقه؛ گسترش حضور قدرتمندانهٔ سیاسی جمهوری اسلامی در غرب آسیا و بازتاب وسیع آن در سراسر جهان سلطه.

اینها بخشی از مظاهر عزت جمهوری اسلامی است که جز با شجاعت و حکمت مدیران جهادی به‌دست نمی‌آید. سردمداران نظام سلطه نگرانند؛ پیشنهادهای آن‌ها عموماً شامل فریب و نیرنگ و دروغ است. امروز، ملت ایران افزون‌بر امریکای جنایتکار، تعدادی از دولت‌های اروپایی را نیز خدعه‌گر و اعتمادناپذیر می‌داند. دولت جمهوری اسلامی باید مرزبندی خود را با آن‌ها با دقت حفظ کند؛ از ارزش‌های انقلابی و ملی خود، یک گام هم عقب‌نشینی نکند؛ از تهدیدهای پوچ آنان نه‌راسد؛ و در همه حال، عزت کشور و ملت خود را در نظر داشته باشد و حکیمانه و مصلحت‌جویانه و البته، از موضع انقلابی، مشکلات حل‌شدنی خود را با آنان حل کند. دربارهٔ امریکا حل هیچ مشکلی متصور نیست و مذاکره با آن جز زیان مادی و معنوی محصولی نخواهد داشت.

هفت - سبک زندگی: سخن لازم در این باره بسیار است. آن را به فرصتی دیگر وامی‌گذارم و به همین جمله اکتفا می‌کنم که تلاش غرب در ترویج سبک زندگی غربی در ایران، زیان‌های بی‌جبران اخلاقی، اقتصادی، دینی و سیاسی به کشور و ملت ما زده است؛ مقابله با آن، جهادی همه‌جانبه و هوشمندانه می‌طلبد که باز چشم امید در آن به شما جوان‌هاست.

فصل ششم:

اصول عقاید شیعه

آئین جهانی اسلام، برنامه‌های اعتقادی و عملی منطقی، مستدل و سازگار با عقل و فطرتی دارد که همه راهکارهای یک زندگی متعالی و سعادت‌مندانه را در خود جای داده است. عقاید و اندیشه‌های بنیادی اسلام، که از آن‌ها به «اصول عقاید» یاد می‌شود، پایه و اساس این آئین حیات‌بخش است که بر شکل‌گیری رفتار مسلمانان، خودآگاه یا ناخودآگاه، اثر می‌گذارند.

اصول عقاید یا باورهای ریشه‌ای، ریشه درخت گفتار، کردار و نیت ما می‌باشند؛ این ریشه اگر حقیقت باشد، تمام محصولات آن مطلوب و مفید بوده و اگر در زمینی آلوده قرار گیرد، تمام محصولات آن آلوده و خبیث خواهد بود. بدین سبب، در آغاز خدای حکیم، پیامبران الهی، امامان معصوم علیهم‌السلام و سپس، اندیشمندان و علمای اسلامی، از نخستین قرن ظهور اسلام، به تبیین عقاید اسلامی پرداخته‌اند تا ریشه تمام مبانی اعتقادی انسان‌ها از آب‌شخوری پاک سیراب شود.

خدای متعال آدمی را به نیروی عقل و اندیشه مجهز کرده است و از آنجاکه راه تدبر و استدلال عقلی آموزش‌پذیر است و در تثبیت و تحکیم عقیده و تکمیل شناخت، نقشی اساسی دارد، بهترین شیوه شناخت خداوند است. به همین دلیل، قرآن کریم و روایات بزرگان معصوم علیهم‌السلام برای آن جایگاهی والا قائل شده‌اند و همواره آدمی را بدین راه فراخوانده‌اند. از این‌رو، تحقیق و شناخت مبانی عقیدتی باید به کمک عقل انجام گیرد نه تقلید. تقلید در اصول اعتقادی و باورهای ریشه‌ای کاملاً مردود است و شناخت باید براساس تعقل و تحقیق باشد. از تحقیق و تعقل است که آدمی به ایمان دست می‌یابد و در مرتبه بالاتر به یقین می‌رسد. بنابراین، شناخت و آگاهی انسان مؤمن و مسلمان از عقاید و به کار بستن آن‌ها، موجب نیل به آرمان‌های الهی و رسیدن به کمالات مادی و معنوی است.

۶-۱. علل گرایش به دین و خداشناسی

پیش از اینکه به علل گرایش به دین و خداشناسی بپردازیم، باید توجه داشت که خداشناسی اساس دیانت و دین‌باوری است. بدون وجود این اصل، جایی برای طرح دیگر مسائل مذهبی نیست؛ زیرا خداشناسی به منزله تنه نیرومند درخت دین است و دیگر مباحث مذهبی به منزله شاخ و برگ‌های آن. حضرت علی^{علیه السلام} در تعبیری زیبا، شناخت خداوند را آغاز و ریشه دین دانسته، می‌فرماید: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَةُ^۱» همچنین، موضوع خداشناسی را، والاترین و شریف‌ترین موضوع دانسته؛ به گونه‌ای که، هیچ موضوعی را با آن نمی‌توان مقایسه کرد: «مَعْرِفَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْلَى الْمَعَارِفِ^۲».

یکی از اهداف آفرینش جهان نیز، آگاه ساختن انسان از دانش و توانایی خداوند و معرفت یافتن به ذات و صفات اوست و این بیانگر گوشه‌ای از ارزش بسیار شناخت خداوند است که قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا (طلاق: ۱۲).

خداوند کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن را. فرمان او پیوسته در میان آن‌ها نازل می‌شود. این برای آن است که بدانید خداوند بر همه چیز تواناست و اینکه علم او بر همه چیز احاطه دارد.

برخی وجود خدا را بدیهی و بی‌نیاز از استدلال می‌دانند، زیرا چیزی روشن‌تر از خدا وجود ندارد تا از طریق آن به خدا پی ببرند. برخی دیگر بر وجود خدا استدلال‌های اقامه کرده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۶-۱-۱. فطرت

منشأ اصلی دین و خداشناسی، فطرت پاک آدمی است. آدمی با رجوع به فطرت خویش، نیرویی می‌یابد که او را به سوی خدا فرامی‌خواند. قرآن کریم با صراحت از این واقعیت وجودی انسان سخن می‌راند و دعوت توحیدی خویش را بر همین مبنا استوار می‌سازد: «پس: روی

۱. نهج البلاغه، خطبه یک.

۲. محمد بن حسین آقاجمال خوانساری، همان، ج ۶، ص ۱۴۸.

خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند!»^۱

امام باقر (ع) مقصود از آیه را چنین بیان فرمود: «خداوند متعال، آفریدگان [انسان‌ها] را بر معرفت خود سرشته است.»^۲

روش‌هایی برای اثبات فطری بودن منشأ دین و خداشناسی وجود دارد که به آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) بررسی‌های تاریخی: بر پایه بررسی‌های تاریخی و دیرینه‌شناسی، دین و خداشناسی هم‌زمان انسان بوده و بشر از آغاز زندگی به اقتضای فطرت و برای تأمین نیاز روحی و نیز ارضای حس مذهبی، پیوسته به دین و دین‌داری، با نمادهای گوناگون آن، گرایش داشته، و یک یا چند پدیده و موجود طبیعی یا ماورایی را، صرف نظر از درستی یا نادرستی عقیده و عمل بر مبنای آن، تقدیس و پرستش می‌کرده است؛^۳

ب) پژوهش‌های روان‌شناسی و جامعه‌شناسی: علم روان‌شناسی نیز از حسی درونی و فطرتی اصیل به نام «حس مذهبی»، در کنار دیگر حواس درونی انسان،^۴ خبر داده است. روان‌شناسان و جامعه‌شناسان بزرگ از این حس فطری تعبیرهای گوناگونی نظیر «عاطفه دینی»، «احساس دینی»، «حس وابستگی آدمی»، «عشق مذهبی»، «حس حقیقت‌جویی»، «حس کمال‌خواهی»، «حس عشق و پرستش» و «حب به کمال مطلق» یاد می‌کنند،^۵ که نشان از عمق و گستردگی حس خداجویی و دین‌خواهی در انسان دارد؛ به‌طوری‌که تار و پود نهاد و زوایای وجودش را در بر گرفته است؛

۱. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَا كُنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم: ۳۰).

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۳، ص ۲۷۷-۲۷۹.

۳. ر.ک. جان بی ناس، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران، پیروز، ۱۳۵۴، ص ۷-۱۱؛ رابرت ا. هیوم، ادیان زنده جهان، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۱۷-۱۸؛ هنری لوکاس، تاریخ تمدن از کهن‌ترین روزگار تا سده ما، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، مؤسسه کیهان، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۳۰.

۴. حس کنجکاو، نیکی، زیبایی.

۵. ر.ک. ویلیام جیمز، دین و روان، ترجمه مهدی قانعی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶، ص ۲-۳.

پ) امید به قدرت برتر: از دیگر روش‌های اثبات فطری بودن منشأ دین و خداشناسی، امید به قدرت برتر برای نجات در گرفتاری‌ها و سختی‌هاست. این برهان ریشه قرآنی دارد و در این باره می‌فرماید:

هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند خدا را با اخلاص کامل می‌خوانند و غیر او از نظرشان محو می‌شود، اما هنگامی که آن‌ها را از طوفان و گرداب رهایی می‌بخشد و به خشکی می‌رساند باز مشرک می‌شوند.^۱

بنابراین، همیشه یک نقطه نورانی در درون قلب انسان وجود دارد که خط ارتباطی او با جهان ماورای طبیعت و نزدیک‌ترین راه به سوی خداست. تعلیمات غلط و غفلت و غرور، به‌ویژه هنگام سلامت و وفور نعمت، پرده‌هایی بر آن می‌افکند، اما طوفان‌های حوادث این پرده‌ها را می‌برد و خاکسترها را کنار می‌زند، و آن نقطه نورانی آشکار می‌شود. به‌همین دلیل، پیشوایان بزرگ اسلام کسانی را که در مسئله خداشناسی سخت در تردید فرو می‌رفتند از همین طریق ارشاد می‌کردند.

داستان مرد سرگردانی را که در امر خداشناسی گرفتار شک و تردید شده بود، و امام صادق علیه السلام از همین راه فطری و درونی او را ارشاد فرمود، همه شنیده‌ایم. عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا، مرا به خدا راهنمایی کن او کیست؛ زیرا وسوسه‌گران مرا حیران ساخته‌اند.» امام علیه السلام فرمود: «ای بنده خدا! آیا هرگز سوار بر کشتی شده‌ای؟» عرض کرد: «آری.» فرمود: «هرگز کشتی تو شکسته است در آنجا که هیچ کشتی دیگری برای نجات تو نبوده، و قدرت بر شناگری نداشته‌ای؟»

عرض کرد: «آری» فرمود: «در آن حالت آیا قلب تو به این امر تعلق گرفت که وجودی هست که می‌تواند تو را از آن مهلکه نجات دهد؟» عرض کرد: «آری.»

امام صادق علیه السلام فرمود: او خداوندی است که قادر بر نجات است در آنجا که هیچ نجات‌دهنده و فریادرسی نیست.^۲

استاد آیت الله جوادی آملی در تقریر این برهان می‌نگارد:

۱. فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (عنکبوت: ۶۵).

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۳، ص ۴۱.

انسان طوفان زده ای که کشتی او گرفتار امواج سهمگین دریا شده و درهم شکسته است، درحالی که همه اسباب و علل ظاهری و طبیعی از دسترس او بیرون است و امیدی به استفاده از هیچ امر طبیعی و مادی ندارد و بلکه درحالی که فرصت اندیشه، فکر، تصور از او گرفته شده و مجالی برای تدبیر و تفکر ندارد، در متن واقعیت و وجود خود همچنان امید به کمک را احساس کرده و رجا به نجات را از دست نمی دهد و این امید که با دعا و درخواست او همراه است. یک حقیقت اضافی و ناگزیر برای آن، طرف دیگری است که امید متوجه آن بوده و دعا به سوی اوست. و چون در فرض یادشده، هیچ یک از اسباب عادی و بلکه هیچ یک از حقایق و امور محدود مورد نظر او نیستند، امید و دعا ناگزیر متوجه حقیقتی است که مقید و محدود به هیچ قید و حد نمی باشد و در فرض زوال همه اسباب و علل محدود و مقید، درخواست و حاجت امیدوار را اجابت می نماید و آن حقیقت مطلق که قدرت و اقتدار او به هیچ قیدی مقید نیست، واقعیتی جز ذات خداوند نمی تواند باشد.^۱

بنابراین، پناه بردن انسان در سختی ها به یک نیروی مرموز ماورای طبیعی و تقاضای حل مشکلات و فرونشستن توفان های سخت زندگی از درگاه او نیز گواه دیگری بر اصالت این جاذبه درونی و الهام فطری است که می تواند ما را به وجود چنین کشش نیرومندی در وجودمان به سوی خدا واقف کند.^۲

۶-۱-۲. ارضای حس حقیقت جویی

از آنجاکه هر انسان خردمندی بنیان جهان را بر پایه قانون علت و معلول می داند، این پرسش بنیادین، همواره در پیش روی اوست که اگر پدید آمدن هر چیزی علتی دارد، پدید آمدن مجموع این جهان معلول چیست و چه کسی مجموعه هستی را آفریده و بدین گونه نظم و سامان بخشیده و به تدبیر آن پرداخته است؟ پاسخ به این پرسش مهم - که هیچ گاه او را رها نمی کند - در حقیقت، پاسخ به حس حقیقت جویی انسان و ارضای آن است. پس، انسان با ورود به مباحث مبدأشناسی، به سیراب ساختن عطش حقیقت جویی روح خویش می پردازد و آن را به کمال شایسته اش می رساند.

۱. عبدالله جوادی آملی، تبیین براهین اثبات خدا، ویراسته حمید پارسانیا، قم، اسراء، ۱۳۷۴، ص ۲۸۲-۲۸۴.

۲. ر.ک. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، قم، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸، ج ۱۶، ص ۴۲۸.

۶-۱-۳. لزوم شکر منعم

انسان در برابر کسی که به او نعمتی عطا کند، می‌خواهد به‌گونه‌ای او را شکر و سپاس گوید. از این رو، چون درمی‌یابد که کسی همهٔ نعمت‌های دنیوی را بدو داده، علاقه‌مند می‌شود که او را بشناسد و در برابرش کرنش و سپاس خود را به او ابراز کند. پس، برخورداری از این گرایش - که به‌گونه فطری، در همه انسان‌ها هست - همگان را به تلاش در راه شناخت منعم وامی‌دارد؛ زیرا پس از مرحلهٔ شناخت است که امکان قدردانی و تشکر میسر می‌شود.

۶-۱-۴. جلب منفعت و دفع ضرر محتمل

هر موجود با شعوری، در پی جلب منفعت و دفع ضرر از خود است. وجود این گرایش در انسان‌ها از یک سو، آنان را وامی‌دارد که به کار و تلاش بپردازند و از سوی دیگر، برای دفع ضررهای احتمالی چاره‌ای بیندیشند و راه‌های ضرر را مسدود کند.

با دقت در گذشته تاریخ و زمان حال، آشکار می‌شود که همیشه رهبرانی الهی بوده‌اند که انسان‌ها را به سوی ایمان به مبدأ فراخوانده و تذکر داده‌اند که در صورت شناخت خدا و ایمان به او، به رستگاری و خوشبختی می‌رسند و در غیر این صورت، به بختی و عذابی سخت دچار می‌شوند. بدین‌روی، برای هر انسان صلاح‌اندیشی آشکار می‌شود که باید در این باره تحقیق کند تا در اثر غفلت و بی‌توجهی، این سود عظیم را از دست ندهد و گرفتار عذاب دنیا و آخرت نشود. در این موارد بسیار مهم، حتی احتمال وجود ضرر نیز، به دلیل بزرگی‌اش، کافی است که انسان را به تلاش وادارد.

۶-۱-۵. برهان امکان و وجوب و علت و معلول

شک نیست که خارج از وجود ما موجودی هست، چون انکار این امر به سفسطه^۱ منجر می‌شود. این موجود، بنابه فرض عقلی، از دو حال خارج نیست. یا واجب‌الوجود (عین وجود)^۲

۱. مغالطه کردن برای وارونه نشان دادن حقایق و انکار واقع.

۲. واجب‌الوجود یعنی موجودی که عین وجود و چون وجود صرف است، علت نمی‌خواهد؛ چون علت یعنی وجوددهنده؛ و موجودی که عین وجود است معنی ندارد که وجوددهنده داشته باشد. موجودی علت می‌خواهد که خودش عین وجود نیست، بلکه وجود دارد؛ مثل انسان که وجود نیست، ولی وجود دارد. به عبارت فلسفی، همهٔ مخلوقات ماهیت‌اند نه وجود؛ ولی ماهیاتی هستند که به آن‌ها وجود داده شده است؛ یعنی قالب‌هایی هستند برای وجود.

است یا عین وجود نبوده، ممکن الوجود^۱ است که نسبتش به وجود و عدم یکسان است. اگر این موجود عین وجود بوده، واجب الوجود است، مطلوب ثابت است؛ اما اگر ممکن الوجود بوده نسبتش به وجود و عدم یکسان است؛ برای موجود شدن محتاج علت (وجوددهنده) است. حال علت آن نیز یا واجب الوجود است یا ممکن الوجود. اگر واجب الوجود باشد، مطلوب ثابت است؛ اما اگر ممکن الوجود باشد، خود آن علت نیز محتاج علت دیگری است. به این ترتیب، بحث منتقل می شود به آن علت سوم و علت چهارم و پنجم و ... و چون تسلسل علل عقلاً محال است؛ بنابراین، این سلسله علل نمی تواند بی نهایت باشد؛ بلکه باید در جایی به علتی برسیم که فوق آن علتی نباشد که آن همان واجب الوجود است.

۶-۲. توحید

پس از اثبات دین و خداشناسی، یکی از مهم ترین مباحث دین و خداشناسی موضوع توحید است که از اصول دین اسلام نیز قلمداد شده است.

۶-۲-۱. معنای توحید

توحید در لغت به معنای یکی دانستن و در اصطلاح اهل کلام، یگانه و یکتاشماری حق تعالی است و در نقطه مقابل آن، شرک به خدا قرار دارد که قرآن مجید آن را ظلمی عظیم و گناهی نابخشودنی خوانده است.^۲ امیرمؤمنان (ع) در روز جنگ جمل (۳۶ق) در پاسخ پرسش شخص عربی درباره وحدانیت خدا فرمود:

معنای «خدا واحد است» بر چهار قسم تصور می شود که دو نوع آن جایز نیست و دو نوع دیگر را برای خداوند باید ثابت کرد. اما آن دو نوع که جایز نیست، یکی آنکه گفته شود «خدا واحد است» و مقصود یکی از اعداد باشد؛ چون هر چیزی که دومی نداشته باشد داخل در عدد نیست. آیا نمی بینی اگر کسی بگوید ثالث ثالثه (خداوند

۱. ممکن الوجود یعنی موجودی که نسبتش به وجود و عدم یکسان است؛ یعنی ممکن است تحقق خارجی داشته باشند و ممکن است تحقق خارجی نداشته باشند، مثل انواع دایناسورها که روزی موجود بودند، ولی اکنون تحقق خارجی ندارند یا مثل انسان که روزگاری وجود نداشت و اکنون موجود است.

۲. «وَإِذْ قَالَ لَقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ (لقمان: ۱۳)؛ [ای رسول ما] یاد کن وقتی را که لقمان در مقام پند و موعظه به فرزندش گفت: ای پسر عزیزم! هرگز به خدا شرک نیاور؛ همانا شرک [بر خدا] بسیار ظلم بزرگی است.»

یکی از سه تاست) کفر است؟ همچنین، اگر گفته شود «خدا واحد است» و نوعی از جنس اراده شود نیز کفر است، مانند کسی که بگوید خداوند یکی از موجودات است، چنان که گفته می‌شود فلانی یکی از مردم است؛ چون در این صورت، خداوند را تشبیه کرده است، ولی آن دو نوع از معنای واحد که برای خداوند ثابت است؛ یکی واحد به معنای اینکه در موجودات برای خدا شبیهی نیست و دیگری اینکه مقصود از واحد این باشد که خدای متعال در وجود و عقل و وهم منقسم نمی‌شود و چنین است پروردگار ما.^۱

توحید، زیربنای تعلیمات همه ادیان آسمانی، به‌ویژه اسلام و سرچشمه تمام صفات خداست. هیچ‌یک از صفات خدا بدون توجه به اصل توحید درک نمی‌شود، زیرا یگانگی خداوند از نامحدود بودنش سرچشمه می‌گیرد و وجود بی‌کران اوست که جامع کمالات و از هر عیب و نقصی دور است.

شرک در لغت یعنی شریک قراردادن، اما در فرهنگ دینی به معنای شریک قراردادن موجود دیگری با خدای بزرگ در یکی از مقام‌ها و شئون مخصوص به آفریننده عالم است؛ چه در آفرینش جهان، یا تدبیر و اداره نظام هستی، یا تأمین نیازمندی‌های انسان یا چیزهای مشابه آن. بنابراین، شرک در برابر توحید است و موحد کسی است که به خدای یگانه ایمان داشته باشد و در هیچ‌یک از مقام‌های ویژه خدایی، کسی یا چیزی را شریک او نداند.

۶-۲-۲. ادله اثبات توحید

برای اثبات توحید و یگانگی ذات اقدس الهی از چند راه استدلال شده که در اینجا به دو مورد از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) نظام واحد: قوانینی که بر جهان حکومت می‌کند، چنان عمومی و کلی است که با آزمایشی ناچیز در گوشه‌ای از جهان، می‌توان قانونی عمومی و کلی به‌دست آورد. برای مثال، قانون جاذبه بر کل جهان ماده حکومت می‌کند. در تمام جهان هستی، آثار یگانگی و نظام واحد به چشم می‌خورد؛ پس، آفریننده آن نیز واحد است. امام صادق علیه السلام به این دلیل اشاره کرده‌اند:

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، التوحید، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق، ص ۸۳.

چون درمی‌یابیم که جهان آفرینش منظم است، کشتی بر روی دریا حرکت می‌کند و شب و روز و خورشید و ماه پی‌درپی می‌آیند، این درستی و تدبیر و هماهنگی امور، ما را به این حقیقت هدایت می‌کند، که مدبر جهان یکی است.^۱

ب) هماهنگی پیامبران: دلیل دیگری که دانشمندان برای یگانگی خداوند بیان کرده‌اند، هماهنگی و وحدت پیام و هدف پیامبران الهی است که دلالت می‌کند بر اینکه همه آن‌ها از سوی خدایی یگانه مبعوث شده‌اند. امیر مؤمنان، علی^{علیه السلام}، در نامه‌ای به امام حسن^{علیه السلام} از این حقیقت سخن گفته است:

بدان ای فرزندم! اگر برای پروردگار تو شریکی بود، بی‌گمان، پیامبرانی ازسویش می‌آمدند و آثار قدرت و سلطنت او را می‌دید و افعال و صفات او را می‌شناختی، ولی او خدایی یگانه است؛ چنان‌که خود را وصف نموده و در فرمانروایی کسی برابرش نیست.^۲

چنانچه جهان آفرینش را دو آفریدگار باشد، آثار هر دو، در تشریع و اعزام پیامبران و نیز در نظام خلقت دیده می‌شود؛ در صورتی‌که، در جهان تشریع و تکوین، از خدای دیگر اثری نیست، زیرا هیچ پیامبری ازسوی او نیامده است (وحدت و هماهنگی پیام‌رسانان) و همچنین، در جهان آفرینش از قدرت و تدبیر خدای دیگر، اثری به چشم نمی‌خورد و پیوستگی تمام اجزای جهان در همه‌جا مشهود است (وحدت نظام) و این وحدت نظام و پیام‌رسانان، حکایت از وحدت آفریننده دارد.

۶-۲-۳. انواع توحید و شرک

توحید و شرک را می‌توان از جنبه‌های گوناگون بررسی کرد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

الف) توحید در ذات: توحید ذاتی به معنای نفی شریک، شبیه و جزء از ذات خداوند است؛ یعنی بی‌نظیر از هر جهت و مطلق از تمام جهات. بنابر توحید ذاتی، ذات پروردگار، یگانه است، مثل و مانند ندارد، ماسوای همه مخلوق اوست. در قرآن آمده است: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»

۱. فَلَمَّا رَأَيْنَا أَكْبَرُ مُنْتَظِمًا وَالْفَلَكَ جَارِيًا وَاجْتِلَافَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، ذَلَّ صِحَّةُ الْأَمْرِ وَالْتَدْبِيرِ وَاجْتِلَافُ الْأَمْرِ عَلَى أَنَّ الْمُدَبِّرَ وَاحِدٌ (همان، ص ۲۴۴).

۲. وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكَ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ لَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَ صِفَاتِهِ وَ لَكِنَّهُ اللَّهُ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ (نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۹۱۸).

(شوری: ۱۱)؛ چیزی مانندش نیست.» «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (توحید: ۴)؛ برای خدا هیچ مانندی نیست.» پس، توحید در ذات، یعنی خداوند هیچ شریک، همتا و مثل و مانندی ندارد. هرگز اعتقاد به توحید و مبدأ بودن خداوند برای جهان، با اعتقاد به موجودات دیگر در کنار خدا سازگار نیست و چنین اعتقادی که «شِرْکِ جَلِی» است، سبب خروج شخص از حوزه اسلام می‌گردد.

قرآن کریم درباره ناسازگار بودن وجود خدای دیگر در کنار خدای یکتا مسئله فساد در عالم را مطرح می‌فرماید: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء: ۲۲)؛ اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می‌شدند (و نظام جهان به هم می‌خورد).»

دلیلی که برای توحید و نفی آلهه در آیه فوق، آمده است، در عین سادگی و روشنی، یکی از برهین دقیق فلسفی در این زمینه است که دانشمندان از آن، به عنوان «برهان تمانع» یاد می‌کنند.^۱ از امام صادق (ع) پرسیده شد: «چه دلیلی بر یگانگی خدا وجود دارد؟» امام (ع) فرمود: «پیوستگی و انسجام تدبیر جهان، و کامل بودن آفرینش، آن گونه که خداوند متعال فرموده: "لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا؛ اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز او بودند جهان به فساد کشانده می‌شد"»؛^۲

ب) توحید در صفات: منظور از توحید در صفات این است که ذات خدا، عین علم اوست و علمش عین ذات او. هیچ دوگانگی میان ذات الهی و صفاتش نیست و هرگز نمی‌توان مرزی میان ذات و صفات قائل شد؛ زیرا چنین نتیجه می‌دهد که خداوند از دو جزء «ذات و علم» ترکیب شده است و ترکیب، مستلزم نیاز است و نیاز با خداوند، که از هر جهت غنی^۳ است، سازگار نیست.

منظور از شرک صفاتی آن است که کسی صفات خداوند را زاید به ذات او دانسته، یا به تعدد صفات جدا از یکدیگر قائل شود؛

پ) توحید در افعال: یگانه پروردگار در کارهاست و به کمک و یاور نیازمند نیست و در انجام دادن آن مستقل و یکتاست. اگر خداوند کاری را به وسیله اسباب انجام می‌دهد، آن

۱. ر.ک. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ج ۱۳، ص ۳۸۱.

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۳، ص ۲۲۹.

۳. تعبیری قرآنی، برگرفته از آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر: ۳۵).

اسباب را نیز خود آفریده و بدان‌ها سببیت بخشیده است، نه اینکه محتاجِ اسبابی مستقل از ذات و مخلوقات خود باشد.

موجودات در وجود و آثار وجود، هیچ استقلالی از خود ندارند و چنان‌که خداوند در ذاتش شریک ندارد، در افعالش نیز بی‌شریک است؛ ازاین‌رو، قرآن کریم گاهی افعال موجودات را به خدا استناد داده است: «و بادها را باردارکننده فرستادیم. پس، از آسمان آبی فرو فرستادیم ...»^۱ کسانی که با وجود اعتراف به خداوند یکتا در جهان هستی، خلقت برخی مخلوقات را به غیر او نسبت دهند؛ دچار شرک در خالقیت شده‌اند. تنها یک نوع از نسبت دادن خلقت به غیر خدا با توحید سازگاری دارد و آن هم خلقت موجودی با اذن الهی به دست موجودی دیگر است.

ممکن است کسی خالقیت را منحصر به خداوند بداند، اما معتقد باشد موجوداتی دیگر جهان بعد از آفرینش را به‌طور مستقل، اداره می‌کنند و خداوند دخالتی در تدبیر آن‌ها ندارد یا قائل باشد خدا شریکانی در تدبیر آفریدگان دارد! چنین شرکی که شرک در ربوبیت محسوب می‌شود نیز باطل است. با دقت در مفهوم خالقیت و ربوبیت نیز روشن می‌شود که این دو با هم تلازم دارند و مُحال است که رُب و مدبِرِ جهان غیر از خالق آن باشد؛ زیرا خلق کردن موجوداتی با ویژگی‌های خاص و وابستگی به یکدیگر، عین تدبیر امور آنان است. برای نمونه، وقتی خداوند حیوانی را به گونه‌ای می‌آفریند که برای ادامه حیات، نیاز به علوفه دارد و ازسوی دیگر، در جهان خارج علوفه را نیز خلق می‌کند، خلقت این دو موجود با این وابستگی یکی به دیگری عین تدبیر است؛^۲

ت) توحید در عبادت: توحید در عبادت یعنی جز ذات پروردگار هیچ موجودی شایسته عبادت و پرستش نیست. توحید در عبادت لازمه توحید ذاتی و صفاتی است.

چون آشکار شد که در کار این جهان، چه در آفرینش و چه در تدبیر آن، هیچ‌کس و هیچ‌چیز جز خداوند نقشی مستقل ندارد و او در خلق و تدبیر شریکی ندارد و همه عوامل مؤثر در جهان، مانند خورشید و ماه و ستارگان و ابر و باد و باران و رعد و برق، آب و خاک، زیر فرمان اویند، دیگر خردمندانه نیست که انسان کسی یا چیزی دیگر را بپرستد و بستاید. خضوع

۱. «وَ ارْسَلْنَا الرِّیَاحَ لَوَاقِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ...» (حجر: ۲۲).

۲. محمدتقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۰۸.

و پرستش خردمندانه در برابر کسی است که عظمت، قدرت و آفرینش از آن اوست و جز خداوند کسی و چیزی این گونه نیست. قرآن بیش از هر چیز بر یکتاپرستی در عبادت پای می فشارد و آن را نتیجه منطقی توحید می شمارد:

ای مردم! خدایتان را بپرستید که شما و پیشینیانتان را آفریده است. باشد که به راه تقوا درآیید؛ هم او که زمین را زیر پایتان گسترده و آسمان را بر فرازتان ساخته و از آسمان، آب فرستاده و به وسیله آن میوه هایی بیرون آورده تا روزی شما باشد، دیگر برای خدا هم ترازانی قرار ندهید، در حالی که آگاهید.^۱

همان گونه که می دانیم توحید عبادی یا توحید عملی؛ یعنی برای خدا عبادت کردن، برای خدا قیام کردن، برای خدا خدمت کردن، برای خدا زیستن و برای خدا مُردن.

در برابر توحید عبادی، شرک عبادی قرار دارد که مراتب گوناگونی را در بر می گیرد. مرتبه ای از آن نیز، که همان شرک جلی است و سبب خروج از اسلام می شود، عبادت در پیشگاه بت ها و معبودهای ساختگی است. نمونه هایی از شرک جلی، در جهان گذشته و زمان کنونی وجود داشته و دارد.

اما نمونه هایی از این قسم از شرک نیز وجود دارد که مربوط به حوزه «شرک خفی» است که قرآن کریم به آن ها اشاره کرده است، مانند اطاعت از غیر خدا و غیر اولیای الهی؛ قرآن، از اطاعت شیطان و هوای نفس و طاغوت های زمان به عبادت تعبیر کرده است و در توبیخ انسان در پیروی از شیطان می فرماید: «آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم! که شیطان را نپرستید.»^۲ یا درباره هوای نفس می فرماید: «آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را معبود خود برگزیده است؟»^۳ و مانند انجام عبادت برای ریا؛ این قسم از عبادت نیز شرک شمرده شده و به شدت نکوهیده است. در این موضوع، به این آیه استناد می کنند: «پس، هرکس به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نکند!»^۴

۱. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره: ۲۱-۲۲).

۲. «الَّذِي أَعْتَدَ لَكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ...» (یس: ۶۰).

۳. «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ ...» (جاثیه: ۲۳).

۴. «... فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (کهف: ۱۱۰).

۶-۳. عدل الهی

یکی دیگر از اصول دین یا به تعبیر دیگر، از اصول مذهب، عدل است که به آن می‌پردازیم:

۶-۳-۱. مفهوم عدل

واژه عدل در لغت، مقابل ظلم، به معنای قراردادن هر چیز در جای خود یا انجام دادن هرکاری به نحو شایسته است، چنان‌که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا»^۱ عدالت هر چیزی را به جای خود می‌نهد.

این مفهوم وسیع، مصداق‌های زیادی دارد، از جمله: عدالت به معنای موزون بودن، رعایت تساوی و رفع هرگونه تبعیض، رعایت حقوق دیگران و رعایت استحقاق‌ها و لیاقت‌ها.^۲ بنابراین، منظور از عادل بودن خدا این است که استحقاق هیچ موجودی را مُهمَل نمی‌گذارد و به هرکس هرچه را شایستگی دارد می‌دهد. قرآن مجید در این باره می‌فرماید: «[حضرت موسی علیه السلام] گفت: پروردگار ما همان کسی است که به هر موجودی، آنچه را لازمه آفرینش او بوده داده، سپس، هدایت کرده است.»^۳

ذات اقدس الهی، مظهر کامل عدالت است و به هیچ موجودی کمترین ظلمی روا نمی‌دارد. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «خداوند حتی به اندازه سنگینی ذره‌ای ستم نمی‌کند.»^۴ امام صادق علیه السلام فرمود: «(او عدلِ [مطلق] است که هیچ ستمی در او راه ندارد و حتی است که هیچ باطلی در او نیست.»^۵

۶-۳-۲. چرایی اصول دین بودن عدل

عدل از صفات خداوند است؛ چنان‌که دانا، توانا، شنوا و بیناست. حال این پرسش مطرح می‌شود که چرا از میان همه صفات خداوند، «عدل» از اصول دین شمرده شده است؟ اگر بناست برخی صفات خدا را از اصول دین قلمداد کنیم، لازم است علم، قدرت، اراده و ... را نیز جزو اصول دین بدانیم.

در پاسخ به این پرسش مهم باید به چند نکته توجه کرد:

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، هجرت، ۱۴۱۴ق، ص ۵۲۶، حکمت ۴۳۷.
۲. ناصر مکارم شیرازی، پیام قرآن، قم، مدرسه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، ۱۳۷۶، ج ۴، ص ۴۰۱.
۳. «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه: ۵۰).
۴. «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ» (نساء: ۴۰).
۵. «هُوَ ... عَدْلٌ لَيْسَ فِيهِ جَوْرٌ وَ حَقٌّ لَيْسَ فِيهِ بَاطِلٌ» (محمدباقر مجلسی، همان، ج ۳، ص ۳۰۶).

۱. عدالت از میان صفات خدا چنان اهمیت دارد که بسیاری صفات دیگر به آن بازگشت می‌کند، زیرا عدالت به معنای وسیع کلمه، قرار دادن هر چیز جای خودش است. در این صورت، صفات حکیم، رازق، رحمان و رحیم و ... بر آن منطبق می‌شود؛

۲. مسئله معاد نیز مبتنی به مسئله عدل الهی است، چنان‌که رسالت پیامبران، مسئولیت امامان نیز با عدالت خدا ارتباط دارد و آنان را برای اقامه عدالت مبعوث و برگزید؛

۳. مهم‌ترین دلیل پافشاری شیعه بر اصل عدالت، موضع‌گیری در برابر انحراف فکری و عقیدتی خطرناکی بود که در گروه‌ها، مکتب‌ها و نحله‌های مذهبی دیگر وجود داشت. آشاعره عادل بودن خداوند را لازم نمی‌دانند و مدعی‌اند که خدا هر کاری انجام دهد درست و منطقی است، هر چند بر پایه اصول عقلانی، زشت و بلکه ستم باشد. برای مثال، آنان می‌گویند: اگر خداوند امام علی علیه السلام را به دوزخ برد و قاتل او را وارد بهشت کند، مانعی ندارد! اما معتزله، گروهی از اهل سنت و تمام شیعه این منطق را نمی‌پذیرند و معتقد به اصل عدالت در پروردگار بوده و می‌گویند: خداوند هرگز ستم نمی‌کند. این دو گروه را «عدلیه» می‌نامیدند و عدالت خداوند را جزو اصول عقاید خود دانسته و براساس منطق عقل و آیات قرآن، می‌گویند تمام افعال خداوند با حکمت انجام می‌گیرد و حکیمانه است و هرگز کار قبیح از خداوند سر نمی‌زند؛

۴. انتخاب اصل عدالت در قالب یک اصل از اصول دین، رمزی است به احیای عدل در جوامع بشری و مبارزه با هرگونه ظلم و ستم. اصل عدالت پروردگار که حاکم بر کل جهان هستی است رمز و اشاره‌ای به لزوم عدالت در جامعه انسانی در تمام زمینه‌هاست. عالم بزرگ آفرینش با عدالت برپاست، و جامعه بشری نیز بدون آن پا برجا نخواهد ماند. جانب‌داری از این اصل عقیدتی در طول تاریخ، انگیزه مناسبی برای برافراشتن پرچم عدالت‌طلبی و مبارزه با مظاهر شرک، تبعیض و ستم بوده است. به این ترتیب، شیعیان به «عدلیه» و عدالت‌خواه معروف شدند. بنابراین، شیعه که به نقش گسترده و پر اهمیت عدل واقف است، آن را جزو اصول اعتقادات خود قرار داده است؛^۱

۵. از برخی روایات چنین بر می‌آید که شیعیان در زمان امامان معصوم علیهم السلام عدالت خدا را از همه اصول اعتقادی، جز توحید، برتر و این اصل را حساس‌ترین ارکان دین می‌دانستند؛^۲

۱. ناصر مکارم شیرازی، عدل الهی، قم، مطبوعاتی هدف، ۱۳۶۲، ص ۵-۶.

۲. محمد محمدی ری‌شهری، عدل در جهان‌بینی توحید، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ص ۷۰-۷۱.

۶. علت دیگری که می‌توان بیان کرد که چرا عدل از اصول دین نزد شیعه شمرده شده، ارتباط تنگاتنگ عدل و توحید است؛ چنان‌که در آیه آورده شد: «خداوند [با ایجاد نظام واحد جهان هستی] گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان دانش، (هرکدام به‌گونه‌ای بر این مطلب) گواهی می‌دهند؛ درحالی‌که، [خداوند در تمام عالم] قیام به عدالت دارد. معبودی جز او نیست؛ که هم توانا و هم حکیم است.»^۱ در این آیه «راه خدا» یکی معرفی شده و راه‌های منحرف و بیگانه از خدا، بسیار و پراکنده؛ زیرا صراط مستقیم به صورت مفرد و طرق انحرافی به صورت جمع آورده شده است. نتیجه اینکه: «عدالت» همواره همراه با «نظام واحد» است و نظام واحد، نشانه «مبدأ واحد» است؛ بنابراین، عدالت به معنای واقعی در عالم آفرینش، دلیل یگانگی آفریدگار خواهد بود.^۲

۳-۳-۶. اهمیت عدل

اهمیت عدل از میان دیگر صفات الهی آن‌گاه روشن می‌شود که ارسال پیامبران ازسوی خدای سبحان برای اقامه مردم به عدل و قسط بوده است تا از این طریق به معرفت خدا برسند. اهمیت این اصل از آنجا روشن می‌شود که در قرآن، از توحید گرفته تا معاد، و از نبوت گرفته تا امامت و زعامت، و از آرمان‌های فردی گرفته تا هدف‌های اجتماعی، همه بر محور عدل استوار شده است.

عدل قرآن، همدوش توحید، رکن معاد، هدف تشریع نبوت، فلسفه زعامت و امامت، معیار کمال فرد، و مقیاس سلامت اجتماع است.

عدل قرآن آنجا که به توحید یا معاد مربوط می‌شود، به نگرش انسان به هستی و آفرینش، شکل خاص می‌دهد. به عبارت دیگر، نوعی «جهان‌بینی» است؛ آنجا که به نبوت و تشریع و قانون مربوط می‌شود، یک «مقیاس» و «معیار» قانون‌شناسی است، و به بیانی دیگر، جای پای است برای عقل که در ردیف کتاب و سنت قرار گیرد و جزء منابع فقه و استنباط به‌شمار آید. آنجاکه به امامت و رهبری مربوط می‌شود، یک «شایستگی» است؛ آنجا که پای اخلاق به میان می‌آید، آرمانی انسانی است؛ و آنجاکه به اجتماع کشیده می‌شود، یک «مسئولیت» است.

۱. «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (آل عمران: ۱۸).

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ج ۲، ص ۴۶۸-۴۶۹.

چگونه ممکن بود مسئله‌ای که در قرآن تا این پایه بدان اهمیت داده شده که هم جهان‌بینی است، و هم معیار شناخت قانون و هم ملاک شایستگی زعامت و رهبری، و هم آرمانی انسانی، و هم مسئولیتی اجتماعی، مسلمانان با آن عنایت شدید و حساسیت فراوانی که درباره قرآن داشتند نسبت به آن بی تفاوت بمانند.

علت اصلی حساسیت مسلمانان به این مسئله و علت راه یافتن این اصل در کلام، فقه و حوزه‌های اجتماعی اسلامی، بی تردید قرآن بود.^۱

۶-۳-۴. ابعاد و جلوه‌های عدل الهی

عدل، ابعاد، مصداق‌ها و جلوه‌های گوناگونی دارد که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

الف) عدل تکوینی: «عدل تکوینی» یعنی خداوند اساس جهان خلقت را بر پایه عدل بنا کرده و به تمام موجودات، از وجود و کمال وجود، آنچه را ظرفیت، صلاحیت و استحقاق داشته‌اند عطا کرده است. هر جزئی از اجزای جهان خلقت، در جای خود به کار رفته و براساس نظم و حساب معین، در هر چیز، از هر ماده‌ای به اندازه لازم، استفاده شده و ساختمان جهان به صورت موزون و متعادل بنا گردیده؛ که «هرچیزی به جای خویش نیکوست.» قرآن مجید می‌فرماید: «وَمَا اللَّهُ يَرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَالَمِينَ (آل عمران: ۱۰۸)؛ و خداوند [هیچ‌گاه] ستمی برای جهانیان نمی‌خواهد.» در ذیل همین آیه رسول خدا ﷺ فرمود: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ؛ تمام آسمان‌ها و زمین به موجب عدل بر پاست»^۲

ب) عدل تشریعی: «عدل تشریعی» یعنی، مجموعه قوانین و تکالیف الهی که به منظور رسیدن انسان به کمال نهایی وضع و مقرر شده، با رعایت عدالت بوده و مناسب با توان مکلفان است.

انسان براساس اختیار و آزادی اراده‌ای که به او داده شده، کار نیک و بد را خود انتخاب می‌کند و چون انتخاب آگاهانه نیازمند شناخت صحیح راه‌های خیر و شر است، خداوند انسان را به آنچه موجب خیر و مصلحت اوست، امر فرموده و از آنچه موجب سقوط اوست، نهی کرده تا وسیله حرکت تکاملی او فراهم شود و چون تکالیف الهی به منظور رسیدن انسان به نتایج عمل به آن‌ها وضع شده و برای خدای متعال نفعی ندارد؛ ازاین‌رو، حکمت الهی اقتضا دارد که

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، همان، ج ۱، ص ۶۲-۶۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۶۰.

این تکالیف، مناسب با توانایی‌های مکلفان باشد. بدین ترتیب، عدالت در مقام تشریع و تکلیف ثابت می‌شود؛ زیرا اگر خداوند متعال تکلیفی بیش از طاقت بندگان تعیین کند، امکان عمل نخواهد داشت و کار بیپوده‌ای خواهد بود.^۱ قرآن مجید می‌فرماید: «و ما هیچ‌کس را جز به اندازه توانایی‌اش تکلیف نمی‌کنیم و نزد ما کتابی است که به حق سخن می‌گوید و به آنان هیچ ستمی نمی‌شود.»^۲

۶-۳-۵. عدل جزایی و کیفری

یکی دیگر از مظاهر عدل الهی، مسئله معاد و رسیدگی به اعمال نیک و بد انسان‌ها و پاداش و کیفر دادن به نیکوکاران و بدکاران است؛ زیرا ازسویی، یکی از راه‌های اثبات معاد، عادل بودن خداوند است؛ چون خداوند عادل حکیم، اعمال بشر را بی محاسبه و پاداش و کیفر نمی‌گذارد و ازسوی دیگر، اساس این محاکمه و محاسبه نیز بر میزان عدل است. قرآن در موضوع معاد و محاسبه رستاخیز و پاداش و کیفر اعمال می‌فرماید:

ما ترازوهای عدل را در روز قیامت بر پا می‌کنیم. پس، به هیچ‌کس کمترین ستمی نمی‌شود و اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل [کار نیک و بدی] باشد؛ ما آن را حاضر می‌کنیم. و کافی است که ما حساب کننده باشیم.^۳

حضرت علی علیه السلام فرمود:

و حتی زمین سخت بلرزد و با هول‌ها و سختی‌هایش، قیامت محقق گردد و به هر دینی، اهلش و به هر معبودی، پرستندگان‌ش و به هر پیشوایی، پیروانش ملحق شوند؛ آن هنگام، نظر افکندن به آسمان و آهسته قدم برداشتن در زمین در برابر عدل و قسط خداوند، جزا داده نشود، مگر به آنچه حق آن است.^۴

امام سجاد علیه السلام فرمود: «تمام آفریدگان معترفند که اگر آن‌ها را عقاب فرمایی ستم نکرده‌ای، و نیز گواهی دهند اگر کسی را ببخشایی، احسان کرده‌ای.»^۵

۱. محمدتقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، همان، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. «وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ لَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (مؤمنون: ۶۲).

۳. «و نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا تَظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ اِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ اَتَيْنَا بِهَا وَ كُنِيَ بِهَا حَاسِبِينَ» (انبیاء: ۴۷).

۴. نهج البلاغه، ترجمه دشتی، همان، خطبه ۲۲۳، ص ۳۲۶.

۵. «فَكُلُّ الْاَبْرِيَةِ مُعْتَرِفَةٌ بِاَنَّكَ غَيْرُ ظَالِمٍ لِمَنْ عَاقَبْتَ وَ شَاهِدَةٌ بِاَنَّكَ مُتَقَصِّلٌ عَلٰی مَنْ عَاقَبْتَ» (علی بن الحسین علیه السلام،

صحیفه سجادیه، قم، الهادی، ۱۳۷۶، ص ۱۶۴، دعای ۳۷).

۶-۳-۶. شبهات پیرامون عدل

الف) تبعیض یا تفاوت در جهان خلقت: چرا در جهان، تبعیض و تفاوت وجود دارد؟ تفاوت در آفرینش مخلوقات، به‌ویژه انسان‌ها، چگونه با عدل الهی سازگار است؟ برای مثال، چرا افراد انسان از نظر سفیدی، سیاهی، زشتی، زیبایی، سالم و معلول بودن و نیز قوای جسمانی و هوش متفاوتند؟

پاسخ: آنچه در جهان وجود دارد، تفاوت است، نه تبعیض و آنچه می‌تواند نقض عدالت یا حکمت باشد، تبعیض است، نه تفاوت. «تبعیض» آن است که میان دو موجود، که در شرایطی کاملاً مساوی قرار دارند، فرق بگذاریم؛ ولی «تفاوت» آن است که در شرایط نامساوی بین آن‌ها فرق گذاشته شود. به عبارت دیگر، تبعیض از ناحیه دهنده و تفاوت، مربوط به گیرنده است.^۱

لازمه عدل برابر قرار دادن همه انسان‌ها یا همه اشیا نیست؛ برای مثال، معلم عادل کسی نیست که همه شاگردان را - خواه کوشا باشند و خواه تنبل - به‌طور یکسان، تشویق یا توبیخ کند یا به همه نمره مساوی بدهد، بلکه عدالت آن است که به هرکدام آنچه را استحقاق دارد بدهد و در این‌گونه موارد، فرق گذاشتن، عین عدالت و فرق نگذاشتن، عین تبعیض و ظلم است.

جهان خلقت مجموعه‌ای از موجودات متفاوت است که هرکدام هدف و مأموریتی خاص را پی می‌گیرند و متناسب با آن، نیاز به ابزارها و استعدادهای خاص دارند.

ازاین‌رو، مقتضای حکمت و عدل الهی این است که جهان را به‌گونه‌ای بیافریند که بیشترین خیر و کمال بر آن مترتب گردد و موجودات مختلف را، که اجزای هم بسته آن را تشکیل می‌دهند، به‌گونه‌ای بیافریند که متناسب با آن هدف نهایی باشد.^۲

تفاوت در استعدادها، ذوق‌ها و ساختمان جسمی و روحی افراد جامعه و نیز اختلاف در جهان خلقت، از اتم‌ها گرفته تا منظومه‌ها، کهکشان‌ها، درخت‌ها، گیاهان و حیوانات، لازمه آفرینش «نظام احسن» است تا هریک برای انجام دادن کاری که خداوند بر دوش نهاد، آماده باشند.^۳ قرآن مجید می‌فرماید: «آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟ ما معیشت آن‌ها

۱. مرتضی مطهری، عدل الهی، قم، صدرا، ۱۳۸۹، ص ۱۱۴.

۲. محمدتقی مصباح یزدی، آموزش عقاید، همان، ج ۱، ص ۱۹۳.

۳. ناصر مکارم شیرازی، پیام قرآن، همان، ج ۴، ص ۴۵۳.

را در حیات دنیا در میانشان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را مسخر سازند (و با هم تعاون کنند).»^۱

حضرت علی علیه السلام فرمود: «مردم همواره در مسیر خیر و خوبی هستند تا وقتی که تفاوتی در میانشان باشد. پس، هرگاه همه مساوی شوند، هلاک خواهند شد.»^۲

ب) شبهه ناسازگاری شرور با عدل الهی: شبهه اول: به نظر برخی در میان پدیده‌های جهان، مواردی مشاهده می‌شود که جز شر و بدی، سودی نمی‌رسانند. ثمره این شرور آن است که یا هستی شیء دیگر را به نیستی بدل می‌کند و یا زندگی‌اش را قرین رنج و مشقت می‌سازند. از جمله این شرور، جهل، فقر، بیماری، زلزله، سیل، گزندگان و حیوانات خطرناک، میکروب، و شیطان است. شبهه شرور علاوه بر عدل الهی، اعتقاد به حکمت الهی را نیز دچار مشکل می‌کند. اگر خدای تعالی، عادل و حکیم است، هیچ‌گاه شر نمی‌آفرید که وجودی بی‌فایده و حتی مضر است و مانع زندگی راحت و بی‌دغدغه موجودات دیگر، به‌ویژه انسان، می‌شود.

پاسخ: اولاً، در تعیین خیر و شر نباید عجولانه داوری کرد: ملاک خیر یا شر بودن چیزی نباید تشخیص ابتدایی عقل ما باشد که اگر موافق میل ما بود، خیر و اگر برخلاف طبع ما بود، آن را شر بدانیم؛ زیرا چه بسا وجود برخی چیزها با نظر سطحی، شر جلوه کند، اما پس از دقت عقل و بررسی آثار و خصوصیات آن پی ببریم که خیر است. تمام اسرار هستی برای بشر کشف نشده و دانستی‌های او محدود است؛ ازاین‌رو، عقل بشر احاطه کامل به همه ابعاد موضوع ندارد تا حکم خود را یافته و حکم قطعی صادر کند. برای نمونه، تحمل مشکلات جنگ و کشته و زخمی شدن ممکن است در نظر ابتدایی شر محسوب شود و بهره‌گیری از ثروت و لذت‌های دنیایی خیر شمرده شود، اما با تفکر بیشتر روشن می‌شود که کامیابی موقت در صورتی که عواقب خطرناک داشته باشد، خیر نیست و ناکامی موقت نیز وقتی فرجام نیک و سازنده داشته باشد، شر به حساب نمی‌آید. قرآن مجید می‌فرماید:

۱. «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَجْزِيَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخِرَ بَاءً» (زخرف: ۳۲).

۲. «لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا تَفَاوَتُوا فَإِذَا اسْتَوَوْا هَلَكُوا» (محمداقر مجلسی، همان، ج ۷۷، ص ۳۸۵).

جهاد در راه خدا بر شما مقرر شد، در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه خیر شما در آن است و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.^۱

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

شری که پس از آن بهشت باشد، شر نیست و خیری که پس از آن آتش دوزخ باشد، خیر نیست. هر نعمتی جز بهشت کوچک و ناچیز است و هر بلایی جز آتش دوزخ، عافیت.^۲

بنابراین، هر حادثه و پدیده‌ای که از خالق حکیم صادر می‌شود، نیک است و اگر برخلاف میل و رضای ما بود یا اسرار آن را نیافتیم، نمی‌توانیم به شر بودنش حکم کنیم؛^۳ ثانیاً، شر مطلق وجود ندارد: خیر و شر بودن یک موجود یا یک حادثه نسبی است. شاید، چیزی برای کسی خیر و برای دیگری شر باشد، یا برای تمام انسان‌ها خیر و نسبت به نوعی از حیوانات شر باشد؛

ثالثاً، شر عدمی است: یک تحلیل ساده نشان می‌دهد که ماهیت شر عدمی است؛ یعنی بدی‌ها همه از نوع نیستی و نیافریدنی‌اند. منظور از عدمی بودن شر آن نیست که آنچه مردم به عنوان شر می‌شناسند، توهم مطلق است، بلکه سخن در این است که شرور از نوع کمبودها، نابودی‌ها و خلأها هستند؛ یا منشأ کمبودها، نابودی‌ها و خلأهاست. خلاصه آنکه شرور از نوع هستی نیستند.

بدی‌ها بر اثر نبودن خوبی ظهور پیدا می‌کنند. عدم هیچ و پوچ است و در مقابل هستی جای خاص ندارد؛ از این رو، در صورت فقدان هستی، با تسامح، می‌گوییم نیستی حاصل شده است. برای مثال، وقتی از نابینایی سخن می‌گوییم، نباید تصور کنیم که نابینایی وجودی خاص و واقعی و ملموس دارد که در چشم نابینا جای گرفته است. نابینایی، فقدان بینایی است، نه چیز دیگر. پس، آنگاه که می‌گوییم شر عدمی است، یعنی عدم وجود خیر؛

۱. «كُنِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ اَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ اَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۲۱۶).

۲. «مَا خَيْرٌ بِخَيْرِ بَعْدَهُ النَّارُ وَ مَا شَرٌّ بِشَرِّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ وَ كُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ مَحْقُورٌ وَ كُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَاقِبَةٌ» (نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۳۸۷).

۳. محمد محمدی ری‌شهری، همان، ص ۱۰۳-۱۰۹.

رابعاً، بسیاری از مشکلات و مصیبت‌ها در زندگی فرد یا جامعه ناشی از اعمال نادرست و گناهان خود انسان بوده که با دست خود، زمینه آن را فراهم ساخته و لازمه قانون علیت در جهان است. برای مثال، استعمار و استثمار ملت‌های محروم و ستم‌هایی که حکومت‌های ستمگر بر مردم می‌کنند، بر اثر سکوت، تسلیم یا همکاری خود مردم با حاکمان ستمگر و وجود تفرقه و اختلاف در میان ملت‌هاست.

بسیاری از شکست‌ها و ناکامی‌ها بر اثر ترک تفکر و اندیشه در عواقب کار یا مشورت نکردن با دیگران یا سستی و تنبلی و ترک تلاش مناسب یا بی‌نظمی در زندگی افراد است. بسیاری بیماری‌ها ناشی از شکم‌پرستی یا هواپرستی یا رعایت نکردن برخی از دستورهای بهداشتی است. قرآن مجید می‌فرماید: «آنچه از نیکی به تو می‌رسد، از طرف خداست و آنچه از بدی به تو می‌رسد، از سوی خود توست.»^۱

شبههٔ دوم: درست است که براساس ادلهٔ موجود، خداوند شرّ مطلق نیافریده است، اما آیا امکان نداشت خداوند موجودات را به گونه‌ای خلق می‌کرد که شرّ نسبی هم نداشته باشند؟ سپس، در مفهومی وسیع‌تر این سؤال مطرح است که اساساً علت وجود شرور چیست و آیا شرور فایده‌ای دارند؟

برای این شبهه سه پاسخ مطرح می‌شود:

یک - پیش از هر چیز باید بدانیم که شرور از خیرات جدا نمی‌شوند؛ یعنی جنبهٔ شر موجوداتی که شرّ آن‌ها نسبی است، از جنبهٔ خیرشان جدانشدنی است. این از آنجا ناشی می‌شود که جهان واحدی تجزیه‌ناپذیر است. رابطهٔ اجزای جهان به گونه‌ای نیست که بتوان قسمت‌هایی از آن را حذف کرد و در همین حال، قسمت‌های دیگر بر جای بمانند؛ چراکه حذف یک‌بخش مستلزم حذف همهٔ بخش‌هاست.

خداوند حکیم هم هیچ‌گاه برای شرور اندکی که در جهان وجود دارد، خیرات را از جهان هستی کم نمی‌کند. به همین دلیل، می‌گوییم نه تنها عدم‌ها از وجودها و وجودهای اضافی و نسبی از وجودهای حقیقی تفکیک‌ناپذیرند، بلکه خود وجودهای حقیقی نیز از یکدیگر تفکیک نمی‌پذیرند؛

۱. «مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ» (نساء: ۷۹).

دو - اشیای جهان از نظر خوبی و بدی اگر تنها و جدا از هم در نظر گرفته شوند، یک حکم دارند و اگر به عنوان عضوی از یک مجموعه لحاظ شوند، حکم دیگری دارند؛ درست مثل آنکه یک انسان وقتی از لحاظ فردی بررسی می شود، ویژگی هایی دارد، ولی از جهت اجتماعی، دارای مشخصات متفاوت خواهد بود. باتوجه به این واقعیت، حال می گوئیم، هنگام داوری درباره هریک از اجزای جهان هستی، باید هریک از جنبه های فردی و گروهی آن را سنجید. چه بسا یک شیء از نظر جنبه های فردی مهم به نظر آید، اما از جنبه های گروهی اهمیت نداشته باشد و برعکس. از همین منظر می توانیم ادعا کنیم که چه بسا برخی امور از نظر جنبه های جزئی شریک، اما از نظر کلی خیر و نیز برخی دیگر از نظر جنبه های جزئی خیرند، ولی از جنبه های کلی شر. برای مثال، پستی و بلندی های زمین شاید از نظر جزئی و نگاه به مصداق ها، بی ارزش به نظر آیند، اما از جنبه های عمومی، در حفظ توازن و تعادل کره زمین و وجود معادن ذی قیمت در آن و چشم اندازهای بی بدیل و ... نقش مهمی داشته باشند. بنابراین، برای داوری در شر یا خیر بودن موجودی، نباید شتاب ورزید؛ بلکه باید تمام جنبه های فردی و جزئی و نیز جنبه های گروهی و کلی آن را سنجید؛

سه - فواید ضرور دلیل دیگری برای علت وجودشان است. با دقت در ساختار وجودی پدیده های به ظاهر شر در می یابیم که فوایدی هم دارند، از جمله:

۱. وجود بدی ها و زشتی ها در پدید آوردن مجموعه زیبای جهان ضرورت است؛
۲. حتی زیبایی ها، جلوه خود را از شرور دریافت می کنند. اگر زشتی و بدی وجود نداشت، زیبایی و خیر با چه چیز مقایسه می شد؟ پس، وجود شرور است که به خیرات تجلی می بخشد؛
۳. زشتی ها مقدمه وجود زیبایی هیند. از درون گرفتاری و مصیبت و شرور، راحت و آرامش و خیرات رخ می نماید. قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (انشراح: ۶)؛ به درستی که با دشواری، آسانی پدید می آید.»

ب) شبهه ناسازگاری وجود شیطان با عدل الهی: از نظر انسان، شیطان موجودی شر است. باتوجه به این امر، این سؤال مطرح می شود: چرا خداوند چنین موجود شرّی را آفریده است؟ شیطان سوگند خورده است که نسل آدم را به گناه و زشتی بیالاید و همراه سازد؛ آیا خلق شیطان، عدل الهی را خدشه دار نمی کند؟

پاسخ: به اعتقاد عالمان مسلمان خلقت شیطان هیچ گونه اشکالی بر عدل الهی وارد نمی کند. برای اثبات این ادعا، ذکر چند نکته ضرورت دارد:

۱. شیطان از نوع «جن» است و خداوند جن و انس را برای عبادت آفریده است؛ ازاین‌رو، می‌توان دریافت که شیطان نیز برای عبادت خلق شده است و هیچ ناپاکی و شری در خلقت او نبوده است. او بر اثر عبادتِ بسیار، در بین فرشتگان الهی جای گرفت؛ اما بنابر آزادی و اختیاری که داشت، خود موجب گمراهی خویش شد؛

۲. خداوند هیچ‌گاه شرّ مطلق نیافریده است. وجود نفسی همه موجودات خیر است: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (سجده: ۷)؛ همان کسی که هر چیزی را به شکل نیکو آفرید.»

بااین‌حال، گاه موجودی با اضافه به موجودی دیگر منشأ صدور شر می‌شود. شیطان نیز فی‌نفسه شر نیست؛ اما در رابطه با خلقت آدم و آزمایش الهی بود که راه شرارت در پیش گرفت؛ ۳. انسان در هیچ‌یک از اعمال خویش مجبور نیست. نفوذ شیطان نیز در اندیشه او، منحصر به حدّ وسوسه است و نمی‌تواند بشر را به کار بد اجبار کند؛ ضمن آنکه وجود شیطان تنها یکی از مصداق‌های آزمایش الهی است و اگر او هم نبود، خدای تعالی به شیوه‌ای دیگر انسان را می‌آزمود.

باتوجه به نکات یادشده، آشکار می‌شود که اشکالی در خلقت شیطان نیست و شبهه‌ای در عدل الهی پدید نمی‌آورد. افزون بر آنکه به نظر می‌رسد وجود شیطان برای تکامل انسان مفید نیز هست؛ زیرا انسان از گذر مبارزه با او به مقامات والای بندگی و پرهیزکاری می‌رسد.^۱

۶-۴. نبوت

پس از توحید و عدل یکی دیگر از اصول مذهب، نبوت و یا بعثت پیامبران است. بعثت در لغت به معنای برانگیختن، فرستادن، بیدارکردن و زنده کردن است و در اصطلاح شرع فرستادن خدای تعالی است انسانی را به‌سوی جن و انس تا آنان را به راه حق دعوت کند.^۲

۶-۴-۱. اثبات وجود انبیا

اگرچه انسان با نیروی عقل نیک و بد را به اجمال، درک می‌کند، ولی نیروی عقل برای راه طولانی و عظیمی که انسان در پیش‌رو دارد، ناقص و ناتوان است. زندگی در پرتو هدایت عقل و مصلحت جویی‌های آن، مثل گام زدن در بیابان در شب تاریک و طوفانی با چراغی کم‌سو است، که نور آن تنها تا چند قدمی را نشان می‌دهد و هر لحظه بیم خاموش شدن آن می‌رود؛ ازاین‌رو،

۱. مرتضی مطهری، عدل الهی، همان، ص ۷۴.

۲. علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۸، ذیل واژه «بعثت».

وجود پیامبران برای بارور و تقویت کردن عقل لازم است و ازسوی دیگر، وجود آنان برای هدایت عقل و آسیب‌ناپذیر کردن آن، که از جانب هواهای نفس در معرض تهدید تندبادهای هوی و هوس قرار دارد، لازم بود. امام علی علیه السلام درباره اثبات وجود انبیا می‌فرماید:

چون بیشتر مردم و مخلوقات او، پیمان الهی (مبنی بر خداجویی و خداگرایی) را عوض کردند؛ پس، حق او را ندانستند و برایش شریک و مانند قرار دادند و شیاطین آنان را از معرفت خداوند منحرف و از عبادت و پرستش او جدایشان کردند، پس، پیامبرانش را برانگیخت و پیایی به سوی آنان فرستاد تا پیمان فطری را از آنان بخواهند و نعمت فراموش شده - توحید فطری - را به یادشان آورند و با برهان و دلیل با ایشان سخن بگویند، و گوهر نهفته عقل‌ها را بارور سازند و نشانه‌های قدرت خداوند را به ایشان نشان دهند.^۱

دیگر اینکه خداوند متعال چون حکیم است و انسان را، مانند همه موجودات دیگر، برای هدفی خلق کرده، زمینه رسیدن انسان به آن هدف را نیز فراهم می‌کند و قوانین و برنامه‌های لازم را به او تعلیم می‌دهد و او را راهنمایی می‌کند. خداوند قوانین و تعلیمات هدایت‌گر را به سفرای گرانقدر خود، یعنی انبیا و رسولان، وحی می‌کند و به این وسیله به انسان می‌رساند و اگر با محدودیت و قصور ابزارهای شناختی انسان، خداوند او را توسط پیامبران هدایت نکند، خلاف حکمت و نقض غرض است. خداوند، خود می‌فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا (اسراء: ۱۵)؛ ما عذاب کننده نیستیم تا اینکه پیامبری را برانگیزیم.»

اگر انسان می‌توانست با ابزارهای شناخت خودش، راه را پیدا کند باید بدون پیامبر هم مستحق عذاب باشد و بر خداوند جایز باشد که او را عذاب کند؛ درحالی‌که، آیه فوق این مطلب را نفی می‌کند. پس، از دیدگاه خداوند عقل انسان کافی نیست و لازم است پیامبری را برای هدایت او بفرستد.

هشام بن حکم نقل می‌کند که کافری از امام صادق علیه السلام پرسید: از کجا وجود انبیا و پیامبران را ثابت می‌کنی؟ حضرت فرمود:

۱. لَكَا بَدَلٌ أَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ، فَجَهَلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْأُنْدَادَ مَعَهُ وَاجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَافْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَّرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَائُهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذْكُرُوهُمْ مَنْسَى نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمُ بِالْإِتِّبَاعِ وَيُخْبِرُوا لَهُمُ دَفَائِنَ الْعُقُولِ وَيُرُوهُمْ آيَاتِ الْمَقْدَرَةِ (نهج البلاغه، خطبه اول).

وقتی ثابت کردیم که ما دارای آفریننده و سازنده‌ای هستیم که وجودش برتر از وجود ما و تمام آفریدگان است و او حکیمی است که امکان ندارد مشاهده و لمس شود و با آفریدگانش، به‌طور مستقیم، مباشرت کند و آنان هم با او مباشرت کنند و او با مخلوقاتش بحث و گفت‌وگو کند و آنان با او استدلال کنند، ثابت می‌شود که او سفیرانی در میان خلق دارد که مردم را به مصالح و منافعشان و به آنچه بقای آنان در آن است و با ترک آن نابود می‌شوند، راهنمایی می‌کنند. پس، ضرورت وجود امرکنندگان و نهی‌کنندگان از جانب خداوند حکیم و دانا، در میان خلق ثابت می‌شود و در اینجا است که ثابت می‌شود که خداوند گویندگان و مفسرانی دارد و آنان انبیا و برگزیدگان از خلقش هستند، حکیمانی که به‌وسیله حکمت ادب شده و به حکمت برانگیخته شده‌اند، تا آن را به مردم بیاموزند، و با اینکه ایشان در آفرینش و ترکیب بدنی مانند مردم می‌باشند، اما با حالات آن‌ها مشارکت ندارند و از جانب خداوند حکیم دانا به وسیله حکمت و دلایل و براهین تأیید شده‌اند که آنان پیامبران خداوند - از جمله آن دلایل و شواهد، زنده کردن مردگان و شفای نابینا و مداوای برص است - پس، زمین خدا خالی نیست از حجتی که با او دانشی باشد که دلالت بر راستی گفته پیامبر ﷺ کند و لزوم عدالتش را برساند.^۱

چنانچه پیداست این حدیث به حکمت خداوند بر لزوم بعثت انبیا استدلال شده است و اگر ادراکات انسان برای شناخت راه سعادت و کمال کافی می‌بود، ضرورتی برای بعثت انبیا نبود.

دلیل دیگر اثبات وجود انبیا قرآن کریم و روایات است که به نام ۲۵ نفر از پیامبران در قرآن تصریح شده است. پیامبران دیگری بوده‌اند که نامشان در قرآن نیامده و داستان‌شان بیان نشده است، اما درباره اینکه تعداد همه انبیا چقدر است، در قرآن مطلبی بیان نشده است. با این حال، از آیات قرآن استفاده می‌شود که خداوند انبیای زیادی فرستاده است، چون می‌فرماید: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا (نحل: ۳۶)؛ همانا ما در میان هر امتی رسولی را مبعوث کردیم.» در آیه دیگر می‌فرماید: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا (مؤمنون: ۴۴)؛ سپس، پیامبران را پی در پی فرستادیم.»

پس، تعداد پیامبران را از قرآن نمی‌توان استفاده کرد، اما روایاتی داریم که دلالت می‌کند که خداوند متعال ۱۲۴ هزار پیامبر مبعوث کرده و سلسله انبیا با حضرت آدم ابوالبشر آغاز و با

حضرت محمد بن عبدالله ﷺ پایان یافته است. حضرت رضاؑ از پدران گرامی اش از رسول اکرم ﷺ نقل می کند که فرمود: «خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِائَةَ أَلْفٍ نَبِيٍّ وَارْبَعَةَ وَعِشْرِينَ أَلْفَ نَبِيٍّ أَنَا أَكْرَمُهُمْ عَلَى اللَّهِ وَلَا فَخْرَ...»^۱ خداوند ۱۲۴ هزار پیامبر آفریده، من گرامی ترین آنان نزد خدا هستم و فخرفروشی نمی کنم.»

امام سجادؑ فرمود:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَصَافَحَهُ مِائَةُ أَلْفٍ نَبِيٍّ وَارْبَعَةَ وَعِشْرُونَ أَلْفَ نَبِيٍّ فَلْيُزِرْ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ فِي النَّصْفِ مِنْ شُعْبَانَ ...

کسی که دوست دارد ۱۲۴ هزار پیامبر با او مصافحه کنند؛ پس، در نیمه شعبان قبر امام حسینؑ را زیارت کند.^۲

اما پیامبرانی که از سوی خدای متعال مبعوث شدند، در مجموع، دو وظیفه داشته اند: یکی اینکه از جانب خدا برای بشر قانون و دستورالعمل می آوردند؛ دوم اینکه آنان را به خدا و عمل به دستورالعمل های الهی آن عصر فرامی خواندند. غالب پیامبران فقط وظیفه دوم را انجام می داده اند. اندک شماری نیز که قرآن آن ها را اولوالعزم^۳ می خواند، قانون آورده اند. به دیگر گفته، دو نوع نبوت داشته اند: تشریعی و تبلیغی. پیامبران تبلیغی کارشان تعلیم و تبلیغ و ارشاد مردم به تعلیمات پیامبران صاحب شریعت بوده است. از میان پیامبرانی که از سوی خدای متعال ارسال شده اند، فقط پنج نفر قانون آورده اند که عبارت اند از: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و خاتم الانبیا، حضرت محمد ﷺ، که افزون بر آن، وظیفه تبلیغ نیز برعهده داشته اند. پیامبران دیگر فقط مبلغ پیام پیامبران اولوالعزم بوده اند. خدای متعال خطاب به پیامبر اسلام ﷺ می فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ (احقاف: ۳۵)؛ پس، صبر کن همان طوری که پیامبران اولوالعزم صبر کردند.»

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۳.

۳. «اولوالعزم» واژه ای برگرفته از قرآن است: احقاف (۴۶)، آیه ۴۳؛ بیشتر مفسران و عالمان اسلام، انبیای اولوالعزم را گروهی خاص از پیامبران می دانند که شریعت آنان ناسخ شرایع قبل بوده است، مانند نوح، ابراهیم، عیسی، موسی و حضرت محمد ﷺ. دراین میان، صاحب التحقیق فی کلمات القرآن، در جلد هشتم کتاب خویش معتقد است براساس معنای لغوی «عزم» (= اراده) همه پیامبران اولوالعزم هستند! (ر.ک. ابوالفضل شکوری، گذری بر کرانه قرآن، قم، عقل سرخ، ۱۳۸۴، ص ۱۳۶).

در آیه‌ای از قرآن به انحصار پیامبران اولوالعزم و صاحب شریعت در پنج نفر اشاره شده است:

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ (شوری: ۱۳).

خداوند برای شما از دین شریعتی را قرار داد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم که دین را بر پا دارید و در آن ایجاد تفرقه نکنید.

ابن ابی‌یعفور می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود:

سَادَةُ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ خَمْسَةٌ وَهُمْ أُولُو الْعِزِّ مِنَ الرُّسُلِ وَعَلَيْهِمْ دَارَتِ الرُّحَى: نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صلوات الله علیهم.^۱

اشرف و آقای انبیا و مرسلین پنج نفرند که آنان پیامبران اولوالعزمند و سنگ آسیاب نبوت و شریعت و دین، به دور آنان می‌چرخد، آنان عبارت‌اند از: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله علیهم.

خاتم انبیا محمد بن عبدالله صلوات الله علیهم است، که کامل‌ترین قانون را برای بشر آورد و آن را به بشر ابلاغ کرد که خدای متعال می‌فرماید:

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (احزاب: ۴۰).

محمد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است. و خدا همواره بر هر چیزی داناست.

دین‌سازان عصر ما برای مخدوش کردن مسئله خاتمیت به این معنی چسبیده‌اند که قرآن پیامبر اسلام صلوات الله علیهم را خاتم انبیا شمرده، نه «خاتم رسولان» این یک اشتباه بزرگ است، چراکه اگر کسی خاتم انبیا شد، به طریق اولی، خاتم رسولان نیز هست، زیرا مرحله رسالت مرحله‌ای است فراتر از مرحله نبوت است.^۲

۶-۴-۲. روش‌های شناخت انبیا

پس از آشنا شدن با اثبات بعثت انبیا و ضرورت آن و اینکه عقل به تنهایی قادر بر هدایت انسان به مسیر سعادت واقعی نیست، بلکه او برای رسیدن به کمال خود نیازمند راهنمایی پیامبران

۱. محمد بن یعقوب کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ج ۱۷، ص ۳۳۸.

الهی است که به وسیله وحی و قانون برای هدایت بشر مبعوث شده‌اند و اینکه خدای متعال ۱۲۴ هزار پیامبر برای هدایت بشر فرستاده که پنج نفر از آنان الوالعزم بودند. اکنون پرسش این است: چگونه می‌توان پیامبران را شناخت؟ روش‌هایی برای پیامبرشناسی وجود دارد که به آن‌ها اشاره می‌شود.

الف) اعجاز: منظور از اعجاز آوردن «معجزه» برای اثبات حقانیت نبوت است و «معجزه» کاری است که به اراده خداوند بر خلاف عادت و طبیعت، به وسیله مدعی نبوت انجام می‌شود؛ به گونه‌ای که، دیگران از انجام مثل آن عاجز باشند.^۱

هدف از آوردن معجزه، آشکار ساختن صدق کسی است که مدعی رسالت از جانب خداوند است، مانند گلستان شدن آتش برای حضرت ابراهیم^{علیه السلام} و خشک شدن رود نیل برای عبور حضرت موسی^{علیه السلام} و زنده شدن مردگان به دست حضرت عیسی^{علیه السلام} و آوردن قرآن با دست و زبان حضرت محمد^{صلی الله علیه و آله}.^۲ باتوجه به این تعریف در معجزه به سه مطلب باید توجه کرد:

۱. پدیده‌های خارق‌العاده‌ای وجود دارد که از راه اسباب عادی و متعارف به وجود نمی‌آید؛

۲. برخی از امور خارق‌العاده با اراده الهی، از پیامبران ظهور می‌کند؛

۳. دیگران از آوردن مثل آن ناتوان هستند.

خارق‌العاده بودن: معجزه کاری عادی نیست، چون کار عادی از همگان ساخته است و نمی‌تواند نشانه نبوت کسی باشد. منظور از کار خارق‌العاده این است که پدیده‌ای از راه سببی تحقق یابد که معمولاً، از این راه و مجرا تحقق پیدا نمی‌کند. معجزه‌ای که نشانه نبوت است قابل تعلیم و تعلم نیست، بلکه موهبتی الهی است که خداوند آن را علامت نبوت قرار داده است. نه عامل طبیعی می‌تواند معجزه را باطل کند و اثرش را زایل نماید یا جلویش را بگیرد و نه عامل غیرطبیعی.

معجزه سند نبوت است؛ از این رو، اگر کسی کار خارق‌العاده‌ای انجام دهد، ولی مدعی نبوت نباشد، کار خارق‌العاده‌اش، معجزه نامیده نمی‌شود. مثلاً، اگر پیامبری برای اثبات نبوتش، کور مادرزاد را شفا داد، این کار خارق‌العاده‌ای است.^۳

گاهی اصطلاح معجزه، طبق نظر شیعه، تعمیم می‌یابد و به عملی گفته می‌شود که دلیل برخورداری از مقام الهی است، اعم از اینکه آن مقام نبوت باشد یا امامت. در اینجا هم اگر

۱. همان، ص ۲۹۹.

۲. همان.

۳. ر.ک. محمدتقی مصباح یزدی، راهنماشناسی (اصول عقاید ۲)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵، ص ۱۶۱-۱۶۴.

معجزه همراه ادعای امامت باشد، دلیل بر امامت شخص است و اگر همراه ادعای نبوت باشد دلیل بر پیامبری شخص است؛ اما اگر همراه هیچ ادعایی نبود، مثل کارهای خارق العاده آموزده‌ها و اولیای خدا دیگر به نام «کرامت»^۱ است.

طبق این تعمیم، معجزه کاری است که افزون بر سه شرط نخست ادعای داشتن مقام الهی نبوت یا امامت را همراه داشته باشد. چنین معجزه‌ای اثبات می‌کند که پیامبر در ادعای نبوتش یا امام در ادعای امامتش صادق است.^۲

پیامبر اسلام ﷺ دو گونه معجزه داشته و دارد: یکی معجزات موقت و دیگری معجزه جاویدان (قرآن کریم).

یک - معجزات موقت پیامبر اسلام: در روایات و اخبار رسیده از ائمه علیهم‌السلام و غیر آنان، معجزات گوناگونی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ نقل شده است. گرچه همه این روایات را نمی‌توان به‌طور قطع، صحیح دانست، به سبب کثرت نقل آن‌ها، علم و یقین حاصل می‌شود که آن حضرت جز قرآن کریم معجزات دیگری نیز داشته است، مانند شق القمر، نزول مائده آسمانی برای آن حضرت، پیروی جمادات و نباتات از ایشان و سخن گفتن آن‌ها با آن حضرت، خبر دادن حیوانات به حقانیت آن حضرت، زنده کردن مردگان و گفت‌وگو با آنان و خبر دادن از غیب؛^۳

دو - معجزه جاوید و تحریف‌ناپذیر پیامبر اسلام ﷺ: چون خدای متعال می‌خواست رسالت پیامبر اسلام ﷺ تا ابد و برای همه جهانیان باشد؛ قرآن کریم را معجزه ابدی آن حضرت قرار داد. این معجزه جاویدان، امتیازهای انکارناپذیری بر همه معجزات پیامبران پیشین و حتی بر دیگر معجزات پیامبر اسلام ﷺ دارد، زیرا قلمرو اعجاز قرآن، مرزهای جغرافیایی و تاریخ زمانی را در نوردیده، فراسوی زمین و زمان خیمه و هیمنه دارد؛ برخلاف معجزات پیامبران پیشین^۴ که در مقطع خاص و تنها بر مخاطبان ویژه خود کارگر افتاده است و اکنون موجود نیستند؛ گرچه همه

۱. چنان‌که علوم غیرعادی الهی، به «وحی نبوت» محدود نیست و گاه در قالب «الهام» یا «تحدیث» جلوه می‌کند.

همچنین، می‌توان «کرامت» را «خارق العاده‌های الهی» نیز نامید و فاعل آن‌ها را خدای متعال دانست.

۲. محمدتقی مصباح یزدی، راهنماشناسی (اصول عقاید ۲)، همان، ص ۱۶۲-۱۶۳.

۳. ر.ک. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۱۷، ص ۱۸.

۴. هر پیغمبری که آمده است، معجزه‌اش یک چیز بوده و کتاب آسمانی‌اش چیز دیگر (ر.ک. مرتضی مطهری،

خاتمیت، تهران، صدرا، ص ۱۳۶).

آن معجزه‌ها برای همیشه معجزه است و اگر قرآن نبود، شاید در صحت تاریخی آن‌ها با دیده تردید می‌نگریستیم.^۱

معجزه بودن قرآن از راه‌های گوناگون اثبات‌شدنی است که به سه روش اشاره می‌کنیم:

(۱) تحدی (مبارزطلبی) قرآن و پاسخ ندادن دیگران به آن؛

(۲) اُمّی بودن پیامبر اسلام ﷺ؛

(۳) نبود اختلاف در قرآن.

و جوه اعجاز قرآن را می‌توان از اخبار غیبی قرآن از گذشته و آینده، فصاحت و بلاغت قرآن و معارف عمیق قرآن فهمید.

موضوع دیگر، تحریف نشدن قرآن است. زیرا خدای متعال خود ضامن حفظ آن شده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (حجر: ۹)؛ بی‌گمان این ماییم که قرآن را نازل کردیم و بی‌تردید، خود نگاهبان آنیم.» برای نفی تحریف قرآن می‌توان به این دلیل‌ها اشاره کرد:

(۱) آیه شریفه فوق باتوجه‌به استهزای مشرکان نسبت به قرآن، تصریح می‌کند که ما خود قرآن را نازل کردیم و خود هم آن را حفظ می‌کنیم و در حفظ آن به غیر ما احتیاج نیست و این مضمون را مورد تأکید قرار داده است. (دو بار حرف تأکید «انّ» و یک بار حرف تأکید «لام»). این آیه به بهترین و محکم‌ترین وجه بر مصونیت قرآن از تحریف دلالت دارد، چه تحریف به معنای دستبرد و کم کردن یا زیاد کردن یا به معنی جابه‌جا کردن یا تبدیل کردن؛

(۲) قرآن در آیات زیادی خود را به «ذکر»، «هدایت»، «بیان»، «نور» و غیر آن توصیف می‌کند و اگر قرآن تحریف شده بود باید این اوصاف را از دست می‌داد و حال آنکه همین قرآن موجود این اوصاف را به کامل‌ترین وجه داراست؛

(۳) اخبار زیادی از رسول خدا ﷺ رسیده که به ما دستور می‌دهد به هنگام بروز فتنه‌ها به قرآن پناه ببرید. این احادیث خود دلیل بر این است که قرآن در هر عصر محفوظ می‌ماند و بهترین پناهگاه خواهد بود؛

(۴) اخبار زیادی از پیامبر و امامان رسیده که به ما دستور داده‌اند روایات نقل شده و منسوب به آنان را به قرآن عرضه کنیم و در صورت مطابقت با قرآن بپذیریم. پس، باید قرآن خود محفوظ و در امان از دستبرد باشد تا معیار بودنش ثابت بماند؛

۱. عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم (وحی و نبوت در قرآن)، قم، اسراء، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۳۰۰-

(۵) در حدیث «ثقلین» پیامبر خدا ما را به تمسک به قرآن و عترت سفارش می‌کند و معنا ندارد رسول خدا ﷺ ما را به تمسک به قرآن فرا بخواند؛ در صورتی که، بعدها تحریف خواهد شد. افزون بر آن، پیشوایان معصوم ﷺ نیز ما را به تمسک به همین قرآن دعوت کرده‌اند؛

(۶) در روایات متعددی از امام علی علیه السلام و دیگر امامان ﷺ رسیده که ما را به همین قرآن موجود در دست مسلمانان ارجاع داده و دستور داده‌اند که پیروانشان هم قرآن را به همان قرائت مشهور بین مردم بخوانند.

به استناد دلایل یاد شده قرآن موجود همان قرآن نازل شده بر پیامبر است، بدون اینکه در آن تحریفی صورت پذیرفته باشد و با اینکه قرآن جمع‌آوری شده توسط امام علی علیه السلام با این قرآن از لحاظ ترتیب تفاوت داشته و در آن افزون بر آیات قرآن، بیان ناسخ و منسوخ و ... هم وجود داشته، ولی آیات نازل بر رسول خدا ﷺ که در آن ثبت شده همین آیاتی است که در این قرآن ثبت شده و از این جهت تفاوتی با هم ندارند.^۱

ب) جمع‌آوری قراین: قراین عمده در شناسایی پیامبران عبارت‌اند از:

یک - مطالعه در وضع مدعی نبوت، قبل از ادعای وی: باید دید مدعی نبوت چه روحیاتی داشته است؟ علاقه‌اش به مال، مقام، شهرت و دیگر امور مادی تا چه اندازه بوده؟ سوابق زندگی‌اش در میان مردم از نظر پارسایی، امانت‌داری، راست‌گویی و پاک‌دامنی چگونه بوده و آیا در افکار عمومی حُسن سابقه دارد یا سوء سابقه؟

دو - وضع محیط برای دعوت: باید محیطی را که مدعی نبوت از آنجا برخاسته است، در نظر بگیریم که آیا محیط وی باعث چنین مدعی را ایجاب می‌کرده یا نه؟ پس، هرگاه کسی از میان یک ملت درس نخوانده و نیمه وحشی برخیزد و با نداشتن تحصیلات عادی، مردم را به پاکی و نیکی و نظام درست زندگی دعوت می‌کند، چنین نهضتی از میان آن ملت، درصد احتمال برانگیختگی‌اش را از مقام ربوبی بالا خواهد برد؛

سه - آیا معارفی که دربارهٔ مبدأ و معاد آورده، با ادلهٔ عقلی تطبیق می‌کند؟ خدا را چگونه به مردم معرفی می‌کند؟ منطق او در این بحث‌ها قوی است یا ضعیف؟ قوانینی که آورده تا چه اندازه در نظم و پیشرفت اجتماع مؤثر است؟ تعلیمات اخلاقی و عبادی‌اش، در پرورش

ملکاتِ پسندیده، پالیدنِ روح و جان، توجه دادن به خدا و راندن به پاکی و فضیلت چه تأثیری دارد؟

چهار - وضع پیروان وی: یکی از قرائن در شناسایی یک شخص، اطرافیان، دوستان و نزدیکانش هستند. به این ترتیب که وضعیت روحی و فکری و اخلاقی هواداران مدعی نبوت، نمودارِ وضع پیشوایشان است. هرگاه بیش و پیش از همه نزدیکان و بستگانش که از وضع درونی اش آگاهند، به او ایمان آورند یا اغلبِ ایمان آورندگانِش، در نیکی و پاکی در میان مردم نمونه باشند، گواه صدق مدعی است؛

پنج - ایمان او به گفته‌های خودش: باید دید مدعی به گفته‌هایش چقدر ایمان دارد! این مطلب را، هم از طرز عمل او به دستورهایی که آورده و هم از میزان فداکاری و از خودگذشتگی اش در برابر مشکلات رسالتش می‌توان تشخیص داد. البته، گرچه هریک از این قرائن برای اثبات قطعی صدق یا کذب گفتار مدعی نبوت کافی نباشد، به‌طور مسلم، بررسی همه آن‌ها به صورت کامل و درست، دلیل قاطعی بر اثبات مطلب خواهد بود.

قیصرِ روم، با گردآوری شواهد و قرائن، حقانیت دعوت پیامبر اسلام ﷺ را روشن ساخت. وی هنگام دریافتِ نامهٔ پیامبر، وقتی احتمال داد شاید آن حضرت همان پیامبر موعودِ تورات و انجیل باشد، در صدد تحقیق برآمد. گروهی از قریش را، که در رأسشان ابوسفیان بود و برای تجارت به شام رفته بودند، احضار و پرسش‌هایی دربارهٔ پیامبر اکرم ﷺ کرد. پس از دریافتِ پاسخ گفت: «اگر پاسخ‌های شما درست باشد، او به‌طور قطع پیامبر است.»^۱

پ) معرفی پیامبر پیشین یا معاصر: کسی که نبوت او با دلیل‌های قطعی، مانند معجزه، ثابت شده، اگر پیامبر دیگری را با بیان نام و مشخصات معرفی کرد، خواه معاصر باشد یا نه، نبوتش ثابت می‌شود. البته، خبرهای معرفی آن پیامبر، باید به‌یقین، به دست مردم برسد و هرگز نمی‌توان به هر خبرِ ضعیف، بلکه خبرِ واحدِ معتبر هم در این زمینه بسنده کرد.

وقتی پیامبر یا پیامبرانی، شخصی را بعد از خود به پیامبری معرفی کردند و خصوصیات او را چندان آشکارا ارائه دادند که برای حق‌جویان مفید اطمینان و یقین شود، حجت تمام است و نبوت او ثابت می‌شود، مانند بشارتِ حضرت موسی ﷺ و عیسی ﷺ به نبوت رسول اکرم ﷺ که قرآن آن را حکایت کرده است:

۱. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲۰، ص ۳۷۹.

به یاد آر وقتی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم و تصدیق کننده توراتم که در پیش رویم است و بشارت دهنده ام به پیامبری که بعد از من می آید و نامش احمد است.^۱

آنانی که پیروی می کنند پیامبر اُمّی (درس نخوانده) را که او را نزد خودشان در تورات و انجیل نوشته می یابند.^۲

همان طور که گفتیم باید این بشارت و معرفی چنان باشد که اشتباه شدنی نباشد؛ از این رو، قرآن می فرماید: «آنهایی که کتابشان دادیم، او (پیامبر اسلام) را می شناسند؛ به گونه ای که، پسران خود را می شناسند.»^۳

کسانی که نبوت حضرت موسی ﷺ و عیسی ﷺ برای شان ثابت نبود، طبیعی است که نبوت حضرت محمد ﷺ هم برای آنان از این راه ثابت نمی شد؛ اما برای یهود و نصارا، به ویژه آنهایی که به طور دقیق اوصاف حضرت محمد ﷺ را می دانستند، حجت تمام بود.

۶-۴-۳. فلسفه و ضرورت بعثت انبیا

بحث از فلسفه و ضرورت بعثت، بخشی ناظر به ضرورت وحی و بخش دیگر ناظر به ضرورت پیامبر است که اثبات هریک از این دو مستلزم ثبوت دیگری است. در این بخش به فلسفه و ضرورت بعثت اشاره می شود.^۴

الف) نیاز به قانون و ناتوانی بشر از قانونگذاری: انسان چاره ای جز زندگی اجتماعی ندارد، زیرا به تنهایی نمی تواند نیازهای فراوان زندگی خود را برآورد و در زندگی جمعی است که بی عدالتی ها و زورگویی ها، حق کشی ها، استثمارها، توسعه طلبی ها، خودکامگی ها و ... بروز می کند. به همین دلیل نیز انسان محتاج قانون است؛ قانونی فراگیر، جامع، کامل و سعادت آفرین. چون انسان علم کافی در وضع قانون ندارد و چون توانایی شناخت و پیگیری های همه مناطق جغرافیایی را در تمام دوران تاریخ در جوامع انسانی ندارد و نشانه آن اختلاف قوانین

۱. «وَ اِذْ قَالَ عِيسَىٰ بْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ اِتَّبِعُوا الَّذِي ارْسَلْتُكُمْ مُّصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ اِحْمَدُ» (صف: ۶).

۲. «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ» (اعراف: ۱۵۷).

۳. «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاهُمْ» (بقره: ۱۴۶).

۴. عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی قرآن کریم (وحی و نبوت در قرآن)، قم، اسراء، ۱۳۸۸، ص ۱۹.

در هر عصر و کشور و نیز تغییر و تبدیل و ترمیم و تعویضِ مستمرّ آن در نسل‌هاست. انسان با عقل خویش نیز نمی‌تواند قانون جامع و کاملی وضع کند؛ چون اولاً، عقل به تمام واقعیات، به‌ویژه حقایق عالم آخرت، راه ندارد و ثانیاً، در آنچه هم درک می‌کند، در غیر بدیهیات، شاید خطا کند. بنابراین، عقل می‌پذیرد که باید از ماورای طبیعت ازسوی کسی که آفرینندهٔ انسان و به همهٔ زوایای نیازهای او در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها آگاه است، قانون جامع و کامل نازل شود، تا انسان با عمل به آن به تکامل و سعادت برسد.^۱

ب) نیاز به الگو: یکی از ویژگی‌های روحی انسان این است که برای خود الگو برمی‌گزیند و در افکار و رفتار خود از او تقلید می‌کند. نخستین الگوهای انسان والدین هستند. در کودکی به دلیل نبود بلوغ فکری، پدر و مادر را از آن جهت که پدر و مادرش هستند، تنها الگوی معتبر می‌شناسد. بعد از ورود به مدرسه یا دانشگاه شاید، الگوهای مطمئن‌تری بیابد و افکار خانوادگی را رها کند. پس، رفتن به دنبال الگوهای معتبر از اعماق روح انسان سرچشمه می‌گیرد و حکمتش این است که الگو نقش مهمی در افکار و رفتار او دارد. آنچه مهم است، یافتن الگوهای باارزشی می‌باشد که انسان را در رسیدن به سعادت ابدی یاری کنند و طبیعی است که اگر الگوهای رفتار، اشتباه‌ها و انحراف‌هایی داشته باشند، آسان به دیگران انتقال می‌یابد.

خلاصه اینکه در تأثیر الگوهای ارزشی بر افراد جامعه، جای تردید نیست. برای بهره‌وری از این حالت فطری در مسیر درست و مطلوب، باید الگوهای شایسته‌ای را در جامعه معرفی کرد تا دیگران خود را با افکار و رفتار آن‌ها تطبیق دهند. ازاین‌رو، مربی و الگو علاوه بر کامل بودن، باید مورد اطمینان و علاقه نیز باشد و این ممکن نیست، مگر اینکه یک مبدأ مطمئن و تردیدناپذیر، کامل بودن مربی و الگو را در تمام ابعاد تضمین کرده باشد. آیا چنین کسی می‌تواند جز «پیامبر معصوم» که خدای جهان او را مربی و راهنما تعیین کرده و افزون بر علم سرشار، از هر گناه و انحراف و خطایمن است، باشد؟

بنابراین، رسیدن به هدف آفرینش و تکامل انسان در جنبه‌های اخلاقی و تربیتی، بدون بعثت انبیا ممکن نیست و خدایی که ما را برای این هدف مقدس آفریده، به‌طور مسلّم، چنین مربیانی را نیز برای ما فرستاده است.^۲ ازاین‌رو، خدای حکیم، پیامبری چون ابراهیم علیه السلام را اسوه

۱. همان، ص ۲۰-۲۱.

۲. همان، ص ۴۴-۴۵.

انسان‌ها قرار داد: «برای شما سرمشقِ خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند، وجود داشت.»^۱

همچنین، پیامبر اسلام ﷺ یعنی خاتم پیامبران، را جاوید بشر معرفی می‌کند: «مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشقِ نیکویی بود؛ برای آن‌ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند.»^۲

۴-۴-۶. وظایف و اهداف پیامبران

پیامبران وظایف و اهدافی دارند که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) دعوت به توحید و خدایپرستی و اجتناب از پرستش طاغوت: یکی از مهم‌ترین وظایف و اهداف پیامبران الهی، خداشناس کردن بشر و دعوت به پرستش و عبادت خدای سبحان بوده است. در این باره به دو آیه اشاره می‌شود: «ای پیامبر! ما تو را گواه (گواه امت) و نویددهنده و اعلام خطرکننده و دعوت‌کننده به سوی خدا به اذنش و چراغی نورافشان فرستادیم.»^۳

از میان بخش‌های آیه، پیداست که فقط شناخت و پرستش خدا هدف اصلی به‌شمار می‌آید و پیامبران قیام به دعوت می‌کنند تا با فراهم شدن همه زمینه‌ها و مقدمات، شناخت و پرستش خدا محقق شود: «همانا در میان هر امتی فرستاده‌ای را برانگیختیم تا - به آنان بگوید - خدا را پرستید.»^۴

ب) تعلیم و تربیت: دومین هدف و وظیفه پیامبران الهی تعلیم و تربیت مردم، به عبارت دیگر، آموزش و پرورش مردم است که هدف از آن نیز تکامل عقلانی آن‌هاست، چنان‌که قرآن می‌فرماید:

خدا بر مؤمنان انعام فرمود، آن‌گاه که از خودشان به میان خودشان پیامبری مبعوث کرد تا آیاتش را بر آن‌ها بخواند و پاکشان سازد و کتاب و حکمتشان بیاموزد؛ هر چند از آن پیش در گمراهی آشکاری بودند.^۵

۱. «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ» (ممتحنه: ۴).

۲. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (احزاب: ۲۱).

۳. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا» (احزاب: ۴۵-۴۶).

۴. «وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ» (نحل: ۳۶).

۵. «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ

الْحِكْمَةَ وَ إِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (آل عمران: ۱۶۴).

پیامبر خدا ﷺ نیز می‌فرماید: «هدف از بعثت، تکمیل عقول بشر است. خداوند، هیچ پیامبر و رسولی را جز برای تکمیل خرد، مبعوث نفرمود و خرد او برتر از عقول امت وی است.»^۱

ب) **برپایی عدل و قسط:** برپایی عدل توسط مردم نتیجه اقدام‌های انبیاست. خداوند می‌فرماید: «ما پیامبرانمان را با دلیل‌های روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب و ترازو را نیز نازل کردیم تا مردم به عدالت عمل کنند.»^۲

ت) **حکومت و قضا:** انبیا افزون‌بر رساندن اصل حکم خدا به مردم، براساس همان در میان مردم قضاوت می‌کردند. حضرت داوود علی‌ه السلام از کسانی بود که خداوند به‌طور رسمی، او را برای قضا تعیین کرد: «يَا دَاوُودَ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ (ص: ۲۶)؛ ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم؛ پس، بین مردم به حق حکم کن.»

ث) **یادآوری و تذکر:** در بستر تاریخ، گاهی مردم بر اثر اهتمام به امور مادی و غلبه گرایش‌های حیوانی دچار غفلت و فراموشی می‌شده‌اند و این غفلت بر اثر عواملی در جامعه فراگیر می‌گشت؛ دراین هنگام، کار انبیا آن بوده است که مردم را از غفلت درآورند و آنچه را می‌دانند به یادشان آورند؛ ازاین‌رو، قرآن پیامبر اسلام ﷺ را «مذکر» می‌خواند: «فَذَكِّرْ اِنَّمَا اَنْتَ مُذَكِّرٌ (غاشیه: ۲۱)؛ پس، یادآوری کن؛ همانا تو فقط تذکردهنده هستی.»

ج) **إنذار و تبشیر:** گاه انسان چیزی را می‌داند و حتی شاید توجه هم داشته باشد، اما انگیزه عمل ندارد؛ باید در او انگیزه حرکت و عمل ایجاد شود. انبیا به‌عنوان «مُبَشِّر و مُنْذِر» این کار را انجام می‌دهند و گرایش‌های خفته را بیدار می‌کنند. آنان با إنذار و تبشیر گرایش‌های منطقی انسان را تحریک می‌کنند و این مسئله آن قدر مهم است که قرآن هر پیامبری را «نذیر» خوانده است: «هیچ امتی نیست، جز اینکه بیم‌دهنده‌ای داشته است.»^۳

این مطلب شاید بدان دلیل باشد که انسان بر اثر «ترس» بیشتر به سوی انجام وظایف تحریک می‌شود تا با «امید».

۱. «وَلَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَيَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ جَمِيعِ عُقُولِ أُمَّتِهِ» (محمد بن یعقوب کلینی، همان، کتاب عقل و جهل، ح ۱۱).

۲. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵).

۳. «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (فاطر: ۲۴).

چ) اتمام حجت بر بندگان: ارسال پیامبران برای جلوگیری بهانه‌ها و تمام کردن حجت است: «پیامبرانی بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده [فرستادیم] تا برای مردم خداوند حجتی بعد از [آمدن] پیامبران نباشد.»^۱ به تصریح این آیه: هدف بعثت انبیا اتمام حجت است.

ح) تحریف‌زدایی: گاه خداوند پیامبری را می‌فرستاد و مردمی را به راه حق هدایت می‌کرد؛ سپس، بر اثر گذشت زمان و عوامل گوناگون، دعوت آن پیامبر تحریف می‌شد و همان چیزی که وسیله هدایت مردم بود، وسیله گمراهی آنان می‌شد. نمونه آن انجیل است که شاید، امروزه از انجیل نازل‌شده بر عیسی علیه السلام یک نسخه هم در کتابخانه‌های جهان نباشد و آنچه در دست است، نوشته برخی شاگردان حضرت عیسی علیه السلام باشد که حتی این انتساب هم قطعی نیست! در انجیل‌های کنونی مطالب مخالف عقل و وحی الهی فراوان است.

براساس بعضی آیات قرآن علمای اهل کتاب، مطالبی را پنهان کرده و به مردم نمی‌گفتند و برای حفظ منافع خودشان اختلاف‌هایی در بین مردم ایجاد کرده بودند. از این رو، خداوند پیامبری فرستاد تا اختلاف‌ها را رفع کند و غبار تحریف از چهره دین حق بزداید: «ای اهل کتاب! پیامبر ما به سویتان آمد تا موارد زیادی را که از کتاب پنهان می‌کردید، برای‌تان بیان کند.»^۲

خ) مبارزه با مفاسد رایج: هدف مشترک همه انبیا دعوت به پرستش خدای یگانه بود. همچنین، کلیاتی را برای هدایت مردم بیان می‌کردند، ولی کنار آن به مفسده خاص زمان خود نیز توجه داشتند. برای نمونه، قرآن در کنار داستان حضرت شعیب، مسئله کم‌فروشی را، که فساد رایج زمان ایشان بوده، بیان می‌کند: حضرت شعیب^۳ به مردم «ایکه»^۴ فرمود: «حق پیمان را ادا کنید (کم‌فروشی نکنید) و خسارت‌زننده نباشید. با ترازوی درست وزن کنید و حق مردم را کم نگذارید.»^۵

۱. «رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء: ۱۶۵).

۲. «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ» (مائده: ۱۵).

۳. شعیب علیه السلام را به دلیل سخنان رسا و حساب‌شده «خطیب الانبیاء» می‌نامیدند (سیدحسین حسینی، قصه‌های قرآن (برگرفته از تفسیر نمونه)، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱، ص ۲۱۷).

۴. قوم شعیب، افزون بر «ایکه» از «مدین» [بر وزن مریم] نیز بودند که در مشرق خلیج عقبه قرار داشت و مردم آن از فرزندان اسماعیل بودند (همان، ص ۲۱۱).

۵. «أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَ زِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ ...» (شعرا: ۱۸۱-۱۸۳).

۶-۵. امامت

یکی دیگر از اصول مذهب شیعه امامت است. امامت به معنای پیشوایی و رهبری امت اسلامی پس از پیامبر ﷺ، برای استمرار راه آن حضرت از ضروریات مکتب حیات بخش اسلام است. به اعتقاد شیعه، امامت، عهدی الهی است که به هر کسی داده نمی شود و تعیین آن فقط به عهده خدای متعال است که افرادی را با ویژگی های منحصر بر می گزیند و به پیامبر ﷺ معرفی تا وی به مردم ابلاغ نماید، زیرا مقام و منزلت امامت به قدری والا است که نه تنها مردم نمی توانند با عقل خود آن را انتخاب و با آرائشان به آن برسند، بلکه نبی مکرم اسلام ﷺ که عقل کل است نیز اختیار انتخاب امام و جانشین خود را بدون معرفی خدا به وی ندارد. در اینجا بر آنیم پس از تبیین معنای امامت و ضرورت وجود آن با ادله عقلی و نقلی به اثبات این مهم پردازیم.

۶-۵-۱. اثبات امامت با ادله عقلی و نقلی

الف) ادله عقلی بر وجوب امامت:

یک- نیاز فطری انسان به رهبری: همان گونه که طبیعت آفرینش انسان اقتضای وجود قوه عقل و تدبیر در درون هر فردی را دارد تا به عنوان حاکم و هدایت گر اعمال او و نقش رهبری در درون انسان را برعهده گیرد. نیاز جامعه بشری نیز به امام و رهبر، ضروری است تا او به سوی سعادت و رساندن به مقصود راهنمایی کند. از آنجاکه اسلام دینی الهی و مطابق با نیازهای واقعی و فطری انسان می باشد، باید به این نیاز نیز پاسخ دهد و دقیقاً به همین دلیل، خداوند متعال برای جامعه امامانی را قرار داده است.

دو- لطف خداوند: همان گونه که خداوند براساس لطف خود، با آفرینش جهان و تسخیر آن برای انسان، تمام نیازهای مادی و وسایل رشد انسان را فراهم کرده و نیز با فرستادن پیامبران، همراه با قانون و کتاب آسمانی، اسباب رسیدن او را به کمال حقیقی و سعادت واقعی آماده کرده، همچنین، لطف و حکمت او اقتضا می کند که برای تداوم رهبری و اداره صحیح جامعه بشری، پس از پیامبر ﷺ و اجرای کامل و دقیق قوانین حیات بخش اسلام، در همه ابعاد آن، به این نیاز عمومی و همیشگی جامعه پاسخ گوید و «امام و حاکم» جامعه اسلامی را خود معرفی کند. شیعه معتقد است خداوند به مقتضای لطف و حکمت خود عمل کرده و رهبرانی را برای جامعه اسلامی پس از پیامبر ﷺ معرفی کرده است.

سه - **ضرورت حفظ مکتب و تبیین آموزه‌های آن:** احکام و آیات الهی، که ازسوی خداوند نازل شده، نیاز به توضیح، تبیین و روشنگری پیامبر، به‌عنوان کارشناس و متخصص آن دارد. باتوجه‌به اینکه اسلام دینی است که تا روز قیامت باقی است و خطر پیدایش تحریف‌ها و ظهور بدعت‌ها در دین ازسوی دشمنان، مغرضان و فرصت‌طلبان نیز وجود دارد؛ ازاین‌رو، وجود کارشناسانی متخصص که تربیت‌یافته مکتب پیامبر ﷺ و وارث علوم او بوده و علم دین را از سرچشمه آن دریافت کرده باشند، لازم است تا پس از پیامبر ﷺ احکام را تبیین و معارف بلند آن را تشریح نمایند و با تحریف‌ها و بدعت‌ها مقابله کنند. معرفی چنین کسانی به‌عنوان کارشناس و متخصص علم دین و پاسدار حریم مکتب، باید ازسوی خداوند انجام گیرد و نبود آن نشانه نقص در دین و موجب نابودی آن خواهد بود.

چهار - **تحقق حاکمیت الهی:** از دیدگاه اسلام، حق حکومت و حاکمیت فقط از آن خداست، زیرا تمام شئون نفس انسان از او سرچشمه گرفته و مالک حقیقی و «ولی» واقعی اوست. بنابراین، لازمه اعتقاد به «توحید خالقیت و مالکیت»، پذیرش «توحید حاکمیت» خداوند است و انسان باید تنها در برابر خدا تسلیم باشد و از او اطاعت کند. پیروی از دستورهای پیامبران ﷺ نیز به‌عنوان مجریان احکام خدا و با اذن او درواقع، اطاعت از خداوند است.

ازاین‌رو، باتوجه‌به آنکه ازیک‌سو، ضرورت اجرای قوانین اسلامی و تداوم حاکمیت الهی پس از پیامبر اکرم ﷺ باقی بوده و ازسوی دیگر، فقط کسانی می‌توانند در طول ولایت خداوند بر بندگانش «ولایت» داشته باشند و در مال و جان مردم تصرف کنند که مجری احکام و قوانین الهی باشند و از طرف خداوند در این مقام، قرار داده شده باشند، بنابراین، لازم است این افراد مجریانی امین و آگاه باشند.

بنابر اعتقاد شیعه، اطاعت و ولایت معصومان (ع) درهمین‌زمینه از جانب خداوند بر مردم واجب شده است و این اطاعت همان اطاعت الهی است.

ب) **ادله نقلی بر وجوب امامت:** از دیدگاه نقل نیز وجود امام واجب و ضروری شمرده شده که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

یک - **آیه اولوا الأمر:** یکی از آیاتی که دلالت بر وجوب امامت دارد این آیه است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ... (نساء: ۵۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را!»

این آیه در پی اثبات مقام ولایت اولی الامر (و امامت) بعد از پیامبر ﷺ، و ضرورت پیروی بی چون و چرا از اوست. واژه «امر» دو معنا دارد: دستور و فرمان، کار و درخواست چیز، و در اینجا اولی الامر یعنی صاحبان دستور و فرمان، که معنای ساده تر آن «صاحبان اختیار» است.^۱ پیرامون اولی الامر از دو نظر می توان بحث کرد: یکی، اثبات اصل ولایت و امامت بعد از پیامبر ﷺ و ویژگی های آن؛ دیگر مصادیق اولی الامر.

آنچه اکنون محل بحث قرار می گیرد، نکته اول است که همه مسلمانان بر آن اتفاق دارند، زیرا همگی وجود امام و رهبر را طبق صریح آیه ضروری می دانند، هر چند در مصادیق آن اختلاف نظر داشته و هریک دیدگاه خاص خودش را دارد.

بررسی دیدگاه های مفسران بزرگ اسلامی حاکی از آن است که امر به اطاعت از «اولی الامر» همانند امر به اطاعت از رسول می باشد که این خود گویای چند واقعیت است:

۱. اطاعت از «اولی الامر» همانند اطاعت از خدا و رسول، بدون قید و شرط، واجب است. بنابراین، اوامر او در همه شئون دینی، دنیوی، سیاسی، اجتماعی و غیر آن لازم الاجراست؛
۲. همان گونه که پیامبر ﷺ برخلاف دین و فرامین الهی، و به معصیت و گناه فرمان نمی دهد، اولی الامر نیز چنین فرمانی صادر نمی کنند، و حکم آنان، حکم خدا و رسول اوست. پس، اگر حاکمی برخلاف دین فرمان دهد او به یقین، مصداق حقیقی اولی الامر نخواهد بود و در نتیجه، اطاعتش واجب نیست؛

۳. همان طور که پیامبر ﷺ از همه گناهان و زشتی ها معصوم است، اولی الامر نیز چنین اند، زیرا خداوند به پیروی از اولی الامر به طور مطلق و بدون قید و شرط فرمان داده است، و هر کس که خداوند این گونه امر به اطاعت از او کند، ضرورت دارد که از هر گونه خطا و زشتی معصوم باشد، والا تناقض در صدر و ذیل آیه لازم می آید. پس، ثابت می شود که اولی الامر در آیه حتماً باید معصوم باشد؛^۲

۴. همان گونه که رسول از جانب خدا تعیین و نصب می شود، اولی الامر نیز باید از جانب خدا تعیین و به امامت و رهبری نصب شود.^۳

۱. علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، تهران، دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۱۰-۱۱۱.

۲. ر.ک. سید محمد حسین طباطبائی، همان، ۱۳۹۰ق، ج ۴، ص ۳۹۲-۳۹۴.

۳. همان.

دو- آیه ولایت: یکی دیگر از ادله نقلی که به وجوب امامت و رهبری اشاره دارد، آیه «ولایت»

است:

أَتَمَّا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ
(مائده: ۵۵).

سرپرست و رهبر شما تنها خدا و پیامبر او، و آن‌ها که ایمان آورده اند می‌باشند. آن کسانی که نماز را به پا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

استدلال به آیه، برای تبیین دیدگاه قرآن درباره امامت بعد از پیامبر، با ذکر سه مقدمه انجام می‌شود:

۱. شأن نزول آیه: در روایات معتبر و منابع تفسیری (از سنی و شیعه) چنین وارد شده است: روزی حضرت امیر مؤمنان، علی علیه السلام، در مسجد در حال نماز بود که فقیری وارد شد و تقاضای کمک مالی کرد. آن حضرت درحالی که در رکوع بود انگشتی خود را از انگشت درآورده به سائل داد. خداوند آیه مذکور را در شأن و فضیلت او نازل کرد؛

۲. «ولی» در آیه فقط به معنای سرپرست و متصرف در امورات، زیرا:

- باتوجه به اینکه لفظ ولی تکرار نشده و روی هر سه کلمه «اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» به یک سیاق وارد شده است؛ ازاین رو، وحدت سیاق حکم می‌کند که ولایت در همه آن‌ها به یک معنا باشد؛^۱

- واژه «ولی» در آیه به معنای ناصر و دوستدار نیست، زیرا ولایت به معنای دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می‌خوانند، و در حال رکوع زکات می‌دهند، بلکه حکمی عمومی است که همه مسلمانان را دربرمی‌گیرد. بنابراین، معنای آن سرپرستی و تصرف و رهبری مادی و معنوی است، که حکمی خاص و در انحصار خدا و رسول او، و فرد یا افراد خاصی از مؤمنان است، زیرا واژه «اتمما» معنای انحصار و اختصاص را می‌رساند؛^۲

۳. اتفاق کردن در حال رکوع جزو واجبات یا مستحبات نیست تا بگوییم ممکن است عده‌ای از مردم به این حکم عمل کرده باشند. پس، «الذین» اشاره به فرد خاصی (علی علیه السلام) است.

۱. همان، ج ۶، ص ۱۲ و ۱۴.

۲. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ق، ج ۳-۴، ص

اما به کار بردن لفظ جمع برای یک فرد بنا به جهاتی که در زیر می‌آید، اشکال ندارد:

۱. به کار بردن لفظ جمع برای فرد، گاهی برای تعظیم و تکریم شخصیت اوست، و در آیه مزبور هرچند زکات و انفاق‌کننده در حال رکوع نماز، تنها یک نفر و آن هم علی علیه السلام بود، اما برای تکریم و تعظیم او به سبب کاری که کرده است، لفظ جمع به کار رفته است و این گونه استعمال نزد اهل لغت نیز پذیرفته شده است؛^۱

۲. در قرآن کریم نظیر این گونه استعمال زیاد دیده شده است، از جمله در آیه مباهله با اینکه تنها یک زن «فاطمه زهرا علیها السلام» در جمع مردان «پیامبر و علی و حسنین علیهم السلام» حضور داشت، اما قرآن برایش واژه جمع «نساء» آورده است؛ و نیز آیه ۱۷۲ سورة آل عمران درباره نعیم بن مسعود و آیه ۵۲ سورة مائده درباره عبدالله بن ابی آمده است.

نتیجه اینکه از دیدگاه قرآن، امامت و ولایت بعد از پیامبر، استمرار ولایت و امامت خدا و رسول اوست و همان گونه که ولایت خدا و رسول او بر مردم، به انتخاب و اختیار مردم نیست، امامت و ولایت امام بعد از پیامبر نیز به اختیار و انتخاب مردم نیست. افزون براین، امامت و ولایت غیر افراد مذکور در آیه با استعمال واژه «انما» [که دلالت بر حصر می‌کند] نفی شده است.^۲

سه - آیه تبلیغ: از جمله ادله نقلی دیگر که به ضرورت امامت و رهبری اشاره دارند، آیه «تبلیغ» است:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (مائده: ۶۷).

ای پیامبر، آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است (به مردم) برسان و اگر این کار را نکنی رسالت او را انجام نداده‌ای، و خداوند تو را از (دسیسه‌های گروهی از) مردم نگره می‌دارد و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند.

باتوجه به اینکه آیه‌های سورة مائده، به طور مسلم، در اواخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است و نیز این آیه با تأکیدهای پی در پی همراه می‌باشد و خطاب به آن حضرت هم با لفظ «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ» آمده که تنها در دو مورد در قرآن کریم دیده شده است و همچنین، تهدید آن حضرت به

۱. علی اکبر قرشی، همان، ج ۷، ص ۲۵۱؛ سید محمد حسین طباطبایی، همان، ج ۲، ص ۱۲۸-۱۲۹.

۲. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ج ۴، ص ۴۲۷.

تبلیغ نکردن رسالت الهی در صورت انجام ندادن مأموریت محوله، که این تعبیر فقط در این آیه از قرآن آمده است، همه و همه از یک حادثه مهم و پیام سرنوشت ساز خبر می دهند و روشن است که این مسئله مهم، از نوع توحید و نبوت و معاد نبوده و نیز از نوع مسائل فرعی و فقهی اسلام و احکام و قوانین آن نیست، زیرا همه آن ها از سال ها پیش طی دوران رسالت تبلیغ و تبیین شده بود. همچنین، مربوط به مبارزه با بت پرستان و کافران و یا رفع تهدید دشمنان، از مشرکان و منافقان و یهودیان و غیر آن نیست، چون پیامبر ﷺ به نحو موفقیت آمیزی با بت پرستی و شرک مبارزه کرده و خطر نفاق و یهود را از سر اسلام و مسلمانان کوتاه کرده بود.^۱

این پیام مهم و سرنوشت ساز، با توجه به روایات وارده در شأن نزول آیه، جز مسئله امامت و جانشینی آن حضرت نیست، زیرا بیان نکردنش با تبلیغ نکردن رسالت، یعنی بازگشت به جاهلیت، برابر شمرده شده است؛ همان گونه که، بیان و ابلاغ آن به مردم، چنان که خدا فرمود، موجب یأس کامل کفار، از شکست دادن اسلام، و سبب اکمال دین و اتمام نعمت بوده است.^۲

اگر رسالت پیامبر ﷺ که ابلاغ امامت بود در غدیر خم تحقق نمی یافت، بازگشت همه امت اسلامی به جاهلیت بود؛ یعنی با معرفی نشدن امام به مردم، امت اسلامی کلاً دوباره به جاهلیت بازمی گشتند. مسئله معرفی امام به امت اسلامی و شناختن امام از سوی امت چنان حائز اهمیت است که پیامبر خدا ﷺ در حدیثی فرمود: «کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد، مرگش مانند مرگ زمان جاهلیت است.»^۳

از این رو، پیامبر ﷺ امام را معرفی کرد تا امتش به جاهلیت بازنگردند، ولی متأسفانه با رحلت پیامبر ﷺ این دستور خدا و پیامبر ﷺ نادیده گرفته شد و با جریانی که در سقیفه اتفاق افتاد و خلیفه انتخاب کردید، اکثریت امت اسلامی به جاهلیت بازگشتند و فقط عده کمی به اسلام واقعی و حکم خدا و رسول باقی ماندند.

چهار - حدیث ثقلین: حدیث ثقلین، از جمله احادیث معروف و متواتری است که در کتب شیعه و سنی، تقریباً با مضامین شبیه به هم، وارد شده و سند بسیار محکمی بر شخصیت و مقام اهل بیت و عظمت آن هاست. همچنین، دلیل محکمی بر شایستگی و نبوغ آسمانی ایشان و

۱. سید محمد حسین طباطبائی، همان، ج ۶، ص ۱۲ و ۱۴.

۲. مانده (۵)، آیه ۳.

۳. محمد باقر مجلسی، همان، ج ۲۳، ص ۷۶.

مرجعیشان در جمیع احکام و نمونه بارز دیگری بر خلافت بلا فصل امیر مؤمنان علیه السلام است. پیامبر صلی الله علیه و آله در جمع یارانش فرمود:

اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ الثَّقَلَیْنِ کِتَابَ اللّٰهِ وَ عَثَرَتِیْ اَهْلُ بَیْتِیْ وَ اَنْهُمَا لَنْ یُقْتَرَفَا حَتّٰی یَرِدَا عَلَی الْحَوْضِ مَا اَنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهَمَا لَمْ - لَنْ - تَضُّلُوْا.^۱

من میان شما دو چیز گرانبها به جای می گذارم: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم؛ و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر به من بازگردند. اگر شما به این دو تمسک جستید، هرگز گمراه نمی شوید!

حدیث ثقلین، در درجه ای از قوت است که احدی قادر نیست در آن تردیدی کند، زیرا هم از نظر شیعه و هم از نظر سنی، به حد تواتر، بلکه بیش از تواتر رسیده است. نقل های مختلف با روایان متعدد که از دید دو فرقه معتبرند، مجالی برای انکار نمی گذارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین اهل بیت خود را هم پایه و در کنار، قرآن کریم قرار داد، همان قرآنی که از هرگونه خطا و اشتباه به دور است و فرمود تمسک و دستاویز جستن به این دو، شما را از گمراهی بازمی دارد؛ به همین دلیل، اهل بیت علیهم السلام باید از اشتباه مصون باشند تا تمسک به آن ها موجب گمراهی نشود.

از تعبیراتی که در مقدمه بیان شده استفاده می شود این کلام را پیامبر صلی الله علیه و آله زمانی فرمود که از عمر مبارکش جز اندکی باقی نمانده بود. بنابراین، یکی از مقاصد مهم حضرتش برای ذکر این عبارت، تعیین خلیفه و جانشین برای خود از میان اهل بیتش بوده است. به همین منظور، آنچه موجب دوام و بقای دین اسلام باشد، با عنوان «ثقلین» و «خلیفین» بیان فرمود تا این نکته را به مردم گوشزد کند: همان طور که برای رفع مشکلات و معضلات دینی و غیر دینی باید به قرآن رجوع کرد، برای رفع همین مشکلات باید به اهل بیت علیهم السلام مراجعه کرد. همچنین، پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث خواست تبیین کند که اطاعت از اهل بیت علیهم السلام، مانند اطاعت از قرآن کریم است و تمسک به آن ها، مانند تمسک به قرآن است.

تعبیراتی که در منابع اهل سنت به کار رفته، همه نشان از این واقعیت بزرگ دارد که «اهل بیت» معدن اسرار و کمالات و خزائن علوم غیب الهی هستند که مردم برای رفع مشکلات خود باید به آن ها رجوع کنند.

۱. محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۳۳؛ محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمة، همان، ج ۱، ص ۶۴.

۶-۵-۲. مؤلفه‌های امامت

مؤلفه‌های امامت از دیدگاه شیعه عبارت‌اند از: جانشینی پیامبر ﷺ، نص، تنفیذ احکام و هدایت‌گری که به اختصار، به آن‌ها می‌پردازیم:

الف) جانشینی پیامبر ﷺ: شیعه امامت را به جز نزول وحی، ادامه نبوت و جانشین پیامبر ﷺ می‌داند و معتقد است اطاعت از امام بدون هیچ قید و شرطی، همانند اطاعت از پیامبر مطلق است و تمام شئون آن حضرت را داراست. امام هشتم در تعریفی جامع و رسا از مقام امامت فرموده است: «امامت، مقام پیامبران و میراث جانشینان انبیا است، امامت، جانشینی خدا و رسول اوست ... امامت، ریشه و اساس اسلام رشدیابنده و شاخه بلند آن است.»^۲

ب) نص: به اعتقاد شیعه، انتخاب امام از مردم ساخته نیست و نمی‌توانند در چنین موضوع مهمی نظر دهند، بلکه خداوند است که امام را تعیین و به وسیله پیامبر ﷺ به مردم معرفی می‌کند. از این امر به نص یا تنصیص - نصب یا تعیین - تعبیر می‌شود. امامت منصبی الهی و تداوم رسالت است و انتخاب مردم در آن نقشی ندارد؛ همان‌گونه که، مردم در تعیین نبی و رسول دخالت ندارند.^۳

از آنجاکه مسئله امامت جنبه الهی داشت نه مردمی و حتی پیامبر ﷺ نمی‌توانست بدون تعیین خداوند کسی را برای این منصب معرفی کند؛ از این رو، پیش شرط اسلام آوردن برخی از قبایل عرب - مانند بنی عامر بن صعصعه - را که گفتند: رهبری پس از تو از آن ما باشد، رد کرد و فرمود: «این کار به دست خداست هر جا که بخواهد آن را قرار می‌دهد.»^۴ چنان که انصار نیز در بیعت عقبه با پیامبر ﷺ بر این اساس بیعت کردند که در هر شرایطی از آن حضرت اطاعت کنند و در مسئله جانشینی با او به نزاع برخیزند.^۵

۱. مؤلفه یعنی عناصر یا اجزای تشکیل‌دهنده یک چیز که بدون داشتن آن‌ها نمی‌توانیم آن چیز را تجزیه و تحلیل کنیم.

۲. محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲۵، ص ۱۲۲-۱۲۳.

۳. ر.ک. عبدالرزاق فیاض لاهیجی، گوهر مراد، تصحیح زین‌العابدین قربانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۴۶۹ و ۴۷۷-۴۸۰.

۴. عبدالملک بن هشام حمیری (ابن هشام)، السیرة النبویه، بیروت، دار المعرفة، ج ۱، ص ۴۲۴-۴۲۶.

۵. نورالدین علی بن ابی‌بکر هیشمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق، ج ۶، ص ۴۹؛ عبدالحسین امینی، همان، ج ۷، ص ۱۳۴.

پ) **تنفیذ احکام:** از آنجاکه پیامبر ﷺ در طی دوران ۲۳ ساله رسالت خویش بنا به عواملی - از قبیل عدم آگاهی جامعه، بروز جنگ‌های طولانی و فراوان، محدودیت زمانی و فراهم نشدن زمینه و شرایط زمانی برای بیان همه احکام - پاره‌ای از احکام و معارف قرآن را برای مردم بیان نمروده، از این رو ضروری بود که کارشناسان الهی را به مردم معرفی کند، تا پس از وی احکام و معارف ناگفته را بیان کنند و سیره پیامبر ﷺ را تداوم بخشند. بنابراین، مرجعیت دینی ائمه اطهار علیهم‌السلام پس از پیامبر ﷺ امری ضروری است تا رسالت پیامبر ﷺ به نقطه اکمال خود برسد.

ت) **هدایت‌گری:** یکی دیگر از شئون پیامبر ﷺ، امامت و رهبری سیاسی و هدایت‌گری جامعه بود که پس از رحلت ایشان می‌بایست ادامه پیدا کند، شیعه چون امامت را تداوم‌بخش نبوت می‌داند، مگر در موضوع نزول وحی؛ بنابراین، لازم است افزون‌بر ولایت معنوی و مرجعیت دینی مردم، حاکمیت سیاسی و هدایت آنان را نیز در اختیار داشته باشد. مشروعیت هر والی نیز با تفویض اوست تا مصداق اولی الامر^۱ پس از رسول خدا ﷺ باشد که اطاعتش چون اطاعت خدا و رسولش واجب است، و چنین فردی جز امام معصوم نمی‌تواند باشد؛ چه تنها اوست که می‌تواند جامعه را به سوی رشد و کمال هدایت و از خطر انحرافات اعتقادی و سیاسی بازدارد. امام علی علیه‌السلام در گفتاری درباره امامت و رهبری فرمود:

بدان که برترین بندگان خدا نزد او امامی است دادگستر، هدایت شده و راهبر، که سنتی را که شناخته شده برپا دارد و بدعتی را که ناشناخته است بمیراند ... و بدترین مردم نزد خدا امامی است ستمگر که خود گمراه است و موجب گمراهی دیگران می‌شود؛ پس، سنت پذیرفته شده را بمیراند و بدعت واگذارده را زنده گرداند.^۲

۳-۵-۶. تعداد امامان

شیعه بر این باور است که پس از پیامبر ﷺ حجت‌های خداوند متعال دوازده نفرند، نخستین آن‌ها امیرمؤمنان، علی بن ابی‌طالب، است و پس از وی حسن بن علی سپس حسین بن علی و پس از وی به ترتیب علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و آخرین آن‌ها محمد بن

۱. نساء (۴)، آیه ۵۹.

۲. ر.ک. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الاعتقادات، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۴ق،

حسن صاحب الزمان صلوات الله عليهم اجمعین خلفای خدا در زمین و امامان دوازده گانه می باشند.^۱

قرآن کریم گرچه با صراحت نام دوازده امام را نبرده است، ولی به طور کلی، به وجود آنها اشاره کرده است و مصادیق آن را به پیامبر ﷺ معرفی نمود تا وی آنها را به امت معرفی کند؛ چنان که خدای متعال در بسیاری از احکام، مانند نماز، زکات، حج و ... به اجمال، فرموده نماز بخوانید، ولی رکعات نماز که صبح دو رکعت، ظهر چهار رکعت و ... پیامبر خدا ﷺ تعیین کرده است. همچنین، مقدار و حدود چیزهای که زکات به آنها تعلق می گیرد پیامبر تعیین کرده است. افزون بر آن، حج و دیگر احکام نیز همین گونه اند. درباره امامت نیز فرموده، از خدا و رسول و اولی الامر اطاعت کنید، ولی مصادیق اولی الامر را خدای متعال فقط به پیامبر معرفی کرد تا وی به مردم معرفی نماید. یکی از ادله ما بر این ادعا آیه و روایات ذیل آن است.

روایات فراوانی مصداق «اولی الامر» در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹) را که اطاعتشان واجب است، امامان دوازده گانه شیعه دانسته اند که به یک نمونه اشاره می شود:

جابر بن یزید جعفری از جابر بن عبداللّه انصاری نقل می کند:

وقتی که خدای تعالی آیه «أُولَى الْأَمْرِ»^۲ را بر پیامبرش فرو فرستاد، عرض کردم: یا رسول الله! خدا و رسولش را شناخته ایم، پس اولو الامری که خداوند اطاعت آنها را مقرون به طاعت خود کرده چه کسانی هستند؟ فرمود: ای جابر آنها جانشینان من و ائمه مسلمین پس از من هستند؛ اول ایشان علی بن ابی طالب و بعد از او حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی - که در تورات به باقر معروف است و تو ای جابر او را می بینی و آن گاه که او را دیدار کردی سلام مرا به او برسان - و پس از او جعفر بن محمد الصادق و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و پس از او هم نام و هم کنیه من حجة الله در زمینش و بقية الله در بین بندگانش، فرزند حسن بن علی، ائمه مسلمانان خواهند بود. او کسی است که خدای تعالی مشرق و مغرب زمین را به دست او بگشاید، او از شیعیان و

۱. ر.ک. همان.

۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹).

اولیائش غایب شود، غیبتی (طولانی) که بر عقیده به امامت او باقی نماند، مگر کسی که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده است.^۱

افزون بر منابع شیعه روایات فروانی در منابع اهل سنت وجود دارد که پیامبر اسلام ﷺ خلفا یا امیران پس از خود را دوازده نفر دانسته^۲ و درباره روایات اثناعشر خلیفه، علاوه بر علمای شیعه برخی از پژوهشگران اهل سنت نیز اذعان کرده اند که مراد از این دوازده نفر در احادیث نبوی، دوازده نفر از اهل بیت ﷺ است،^۳ زیرا این احادیث بر کسان دیگر تطبیق دادنی نیست، نه بر خلفای بعد از پیامبر ﷺ، چون تعداد آنان کمتر از دوازده نفر است، و نه بر حاکمان بنی امیه چون تعداد آنان بیشتر از دوازده نفر است. علاوه بر اینکه حاکمان بنی امیه شدیداً ظالم بودند و هاشمی هم نبودند. این دوازده نفر بر خلفای بنی عباس نیز تطبیق دادنی نیست، زیرا تعداد آنان نیز بیشتر از دوازده نفر بوده است.

بنابراین، ناگزیر این احادیث نبوی باید بر امامان دوازده گانه - که اهل بیت پیامبر ﷺ هستند - تطبیق شود، زیرا آنان از نظر علم و جلالت و وَرَع و تقوا و نَسَب، برتر از همگان بوده اند. حدیث ثقلین و احادیث مشابه آن نیز مؤید و شاهد این مدعاست که مراد پیامبر ﷺ از امامان دوازده گانه، دوازده نفر از اهل بیت آن حضرت بوده است.

۶-۵-۴. عصمت امامان

شیعیان دوازده امامی معتقدند که پیامبران، ملائکه و امامان دوازده گانه ﷺ [و حضرت فاطمه زهرا ﷺ] همگی از هر پلیدی پاک اند و مرتکب هیچ گناه صغیره و کبیره ای نمی شوند و مطیع امر

۱. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه، همان، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲. از جمله آن روایت این روایت است که در صحیح بخاری آمده است: جابر بن سَمُرَة گفت: شنیدم پیامبر ﷺ می گوید: «يَكُونُ اثْنَى عَشَرَ أَمِيرًا فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا فَقَالَ أَبِي إِنَّهُ قَالَ: كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ؛ تعداد امیران امت دوازده تن است.» سپس، پیامبر خدا ﷺ کلمه ای را گفت که آن را من نشنیدم. پدرم گفت: رسول خدا ﷺ فرموده که آن دوازده امیر و امام، همگی از قریش می باشند (محمد بن اسماعیل بخاری جعفری، صحیح البخاری، بیروت، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ق، ج ۹، ص ۸۱، ح ۷۲۲۲).

۳. در روایتی که شیخ سلیمان قندوزی از علی ﷺ آورده، دوازده خلیفه و امام، مشخص شده است. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «يا علي! تو وصی منی، جنگ با تو جنگ با من و آشتی با تو آشتی با من است و تو امام و پدر یازده امامی، امامانی که مطهر و معصوم اند و از جمله آنان [مهدی ﷺ است] آن که زمین را پر از قسط و عدل می سازد ...» (سلیمان بن ابراهیم قندوزی، ینابیع المودة، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۹۸).

خدا هستند و نافرمانی او نمی‌کنند و هرکس منکر این موضوع شود، جاهل و کافر است.^۱ واژه «عصمت» معانی متعددی دارد، مانند پاکدامنی، دوری از گناه و خویش‌تنداری.^۲ منظور از عصمت در باور شیعه، وجود ملکه‌ای است در انسان معصوم که او را از گناه خطا بازمی‌دارد. خداوند به معصومان گونه‌ای دانش و آگاهی بخشیده است که به واسطه آن گناه و خطا نمی‌کنند. بدین ترتیب، از معصومان گناهی سر نمی‌زند، خواه صغیره باشد و خواه کبیره. عصمت از مقوله علم است؛ از این رو، منافاتی با اختیار و اراده انسان ندارد.^۳

از آنجا که امام باید معصوم باشد و عصمت نیز امری قلبی است که جز خدای دانا به آشکار و نهان انسان به آن آگاهی ندارد مردم در انتخاب شخص امام، حق و سهمی ندارند؛ از این رو، باید خداوند امام را برگزیند و از طریق پیامبر ﷺ به مردم معرفی کند، زیرا مردم از امور قلبی یکدیگر اطلاع ندارند و ممکن است در انتخاب خویش اشتباه کنند. بنابراین، امامت همانند نبوت محتاج نص خداوند است و این نص یا به واسطه پیامبر ﷺ تحقق می‌یابد و او به صراحت امام را معرفی می‌کند و یا به واسطه امامی که خود منصوب به نص است.

عصمت امام از طریق عقل و نقل می‌توان اثبات کرد که به اختصار، به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

الف) دلایل عقلی عصمت امام:

یک - اعتماد: یکی از دلایل‌های عقلی برای لزوم عصمت پیامبر و امام، «دلیل اعتماد» است؛ به این معنا که، اگر پیامبر و امام، معصوم از گناه، خطا، نسیان و سهو نباشد، مردم به او اعتماد نکرده، گفته‌های او را جدی نخواهند گرفت و به او امر و نواهی او گوش نخواهند داد؛ چرا که مردم احتمال می‌دهند در این گفتار یا کردار خود دچار اشتباه شده باشد یا با پیروی از هوای نفس، برخلاف دستور خدا، فرمان داده باشد. پس، امام باید از هرگونه گناه و خطا معصوم باشد تا مردم به او اعتماد و از او پیروی کنند.

دو - نقض غرض: پیامبر و امام، از جانب خداوند انتخاب شده‌اند تا بشر را به سوی صراط مستقیم الهی و هدف نهایی، که همان کمال مطلق است، هدایت و راهنمایی کنند. حال اگر

۱. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الاعتقادات، همان، ص ۹۶.

۲. محمد بن یعقوب فیروزآبادی، قاموس المحیط، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۳۲ق، ماده «عصم»؛ محمد بن مکرم ابن منظور، همان، ج ۱۲، ص ۴۰۲، ماده «عصم».

۳. ر.ک. سید محمد حسین طباطبائی، همان، ج ۱۱، ص ۱۶۲.

خود آن‌ها از صراط مستقیم منحرف شده، پای‌بند به دستورهای که خود داده‌اند نباشند و برخلاف محتوای رسالتشان گام بردارند، اقتدار خود را در میان مردم از دست می‌دهند و مردم رفتار متناقض با گفتارشان را به رُخشان خواهند کشید و دیگر به آن‌ها اعتماد نخواهند کرد. در نتیجه، هدفی که خداوند از رسالت و امامت آن‌ها مدّ نظر داشته محقق نشده و نقض غرض خواهد شد و نقض غرض شایسته خداوند حکیم نیست؛ از این رو، پیامبر و امام باید معصوم باشد تا مردم به او اعتماد کنند و غرضی که خداوند از انتخاب آن‌ها داشته، یعنی هدایت بشر به صراط مستقیم و رساندن به کمال مطلق، حاصل شود.^۱

سه - اسوه بودن امام: امامان، همانند پیامبر، اسوه تربیتی مردم و مربیان بشر هستند؛ حال اگر معصوم نباشند و رفتارشان برخلاف گفتارشان باشد، هرگز نمی‌توانند برای دیگران اسوه باشند. در نتیجه، رفتار و گفتار آن‌ها هرگز سبب تربیت مردم نشده و تمام نقشه‌ها و هدف‌های تربیتی آن‌ها در جامعه عقیم خواهند ماند.

از این رو، پیامبر و امام باید معصوم از هرگونه گناه و خطا باشند و رفتار و کردار آن‌ها با یکدیگر مطابقت داشته باشد، وگرنه هدف‌های تربیتی آن‌ها هرگز در جامعه محقق نشده و نمی‌توانند برای دیگران اسوه باشند.

چهار - لزوم اتمام حجت: امام حجت خداوند روی زمین است. اگر امام معصوم نباشد، حجت خداوند بر مردم تمام نخواهد شد؛ در حالی که، بازخواست مردم در قیامت مستلزم اتمام حجت بر آن‌هاست.

به عبارت دیگر، خداوند اگر بخواهد کسی را عقاب کند باید زبان عذر او را کوتاه کرده باشد و اگر چنین نکند، عقلا عقاب و عتاب کردن کسی به خاطر انجام ندادن فرامین الهی، صحیح نیست، زیرا آن بنده نیز می‌تواند عذر بیاورد که اگر من فلان دستور را انجام ندادم، امام که خود حافظ دین و شریعت و خلیفه تو در روی زمین بود، انجام نداد؛ به همین دلیل، حجت بر من تمام نشد و من فکر کردم که انجام آن لازم نیست، وگرنه خود امام که مجری احکام الهی است باید آن را انجام می‌داد.

ادله دیگری که به‌اختصار، می‌توان بر عصمت امام آورد چنین است، آنان حافظان شرع و مجریان آن هستند و از این حیث همچون پیامبرانند. به علاوه، نیاز به امام برای ستاندن داد

۱. ر.ک. حسن بن یوسف حلّی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ق، ص ۴۴۴ و ۴۹۲.

مظلوم از ظالم، رفع فساد و ریشه کن نمودن عوامل فتنه است و وجود امام، لطفی است که به واسطه آن قدرتمند از تجاوز بازداشته می شود و مردم به انجام طاعات و ترک محرمات ترغیب می شوند و حدود و فرائض اجرا می شود. امام است که فاسقان را مؤاخذه و مجرمان را مجازات می کند. بنابراین، اگر امام معصوم نباشد و مرتکب معصیت شود، تمام این اهداف از بین می رود.^۱

ب) دلایل نقلی عصمت امام:

یک - آیه امامت حضرت ابراهیم علیه السلام: یکی از آیاتی که پشتوانه فکری و اعتقادی شیعه قرار گرفته، که امام باید معصوم باشد، این آیه است:

وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (بقره: ۱۲۴).

(به خاطر آورید) هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایش ها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!» ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من (نیز امامانی قرار بده!)» خداوند فرمود: «پیمان من به ستمکاران نمی رسد! (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند، شایسته این مقامند.)»

در این آیه شریفه به چند موضوع اشاره شده است:

۱. امامت به عنوان مقامی مشخص شده است که باید از جانب خدا مشخص شود: «جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا.» حال چگونه عده ای در امت اسلامی می خواهند بگویند امامت در دست مردم است و هرکس برگزیدند او امام است؟! پس، جریان سقیفه و محصول آن باطل است، چون به نصب الهی نبود؛

۲. مقام امامت برتر از نبوت است، چون حضرت ابراهیم علیه السلام با اینکه نبی بود، ولی امام نبود و پس از پشت سر گذاشتن امتحاناتی خدا او را امام کرد: «وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»؛

۱. محمدحسن مظفر نجفی، دلائل الصدق لنهج الحق، قم، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۲۰۵.

۳. براساس آیه مورد بحث، امامت عهدالله است، یعنی عهدی است بین امام و خدا: «قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» پس انتخاب مردم دخی در آن ندارد. بنابراین، جریان سقیفه و محصول آن باطل است؛

۴. امام باید معصوم باشد، چون خدای متعال فرمود: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» اما چگونه؟
 آنگاه که حضرت ابراهیم علیه السلام امامت را برای ذریه خود طلب کرد، خداوند متعال دعای او را مستجاب نمود، اما نه به طور مطلق، بلکه فرمود: تنها آن‌هایی قابلیت امامت خواهند داشت که اسم ظالم بر آن صدق نکند و در سراسر عمرشان معصوم از هرگونه گناهی باشند؛ چراکه هر گناهی از مصادیق ظالم است.

دو- آیه اولی الامر: خداوند متعال به طور مطلق، در کنار اطاعت از خود و پیامبر صلی الله علیه و آله امر به اطاعت از اولی الامر کرده و می‌فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹)؛ خدا و رسول و صاحبان امر از خود را اطاعت نمایند. این آیه ثابت می‌کند که اولی الامر باید همچون پیامبر معصوم باشند، تا اطاعت از آن‌ها در ردیف اطاعت خدا و پیامبر، بی‌چون و چرا باشد.

استدلال به این آیه بر ضرورت عصمت امام و صاحب امر ولایت و خلافت متوقف بر دو امر است:

۱. خداوند متعال به طور مطلق، امر به اطاعت از «اولوالامر» صاحبان امر نموده است؛ یعنی از مؤمنان خواسته که در تمام زمان‌ها و مکان‌ها و در تمام حالات و خصوصیات، از آنان اطاعت کنند و این اطاعت را مقید به هیچ قیدی نکرده است؛

۲. بدیهی است که خداوند به کفر و عصیان و گناه‌بندگان خود راضی نیست؛ ازاین‌رو، می‌فرماید: «وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ» (زمر: ۷) با جمع بین این دو مطلب به این نتیجه می‌رسیم: اولوالامری که اطاعتش در آیه فوق به طور مطلق، واجب شده باید متّصف به خصوصیتی ذاتی و عنایتی الهی باشد تا او را از امر به معصیت و نهی از اطاعت بازدارد و این نیست، مگر همان مقام عصمت که شیعه امامیه بدان معتقد است؛ ازهمین‌رو، امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله باید معصوم باشد.

خداوند متعال به طور مطلق، در کنار اطاعت از خود و پیامبر امر به اطاعت از اولی الامر کرده و می‌فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء: ۵۹)؛ خدا و رسول و

صاحبان امر از خود را اطاعت کنید.» این آیه ثابت می‌کند که اولی‌الأمر باید همچون پیامبر معصوم باشند، تا اطاعت از آن‌ها در ردیف اطاعت خدا و پیامبر، بی‌چون‌وچرا باشد.

همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از «اولوالأمر»، امامان معصوم می‌باشند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی، در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر ﷺ به آن‌ها سپرده شده است، و غیر آن‌ها را شامل نمی‌شود. [البته، کسانی که از طرف آن‌ها به مقامی منصوب شوند و پستی را در جامعه اسلامی برعهده بگیرند، با شروط معینی اطاعت آن‌ها لازم است نه به خاطر اینکه اولوالأمرند، بلکه به خاطر اینکه نمایندگان اولوالأمر می‌باشند.]^۱ روایاتی چند در منابع شیعه و اهل سنت آمده که مقصود از اولوالأمر که در آیه آمده است امامان معصوم می‌باشند.^۲

سه - حدیث ثقلین: یکی دیگر از دلیل‌های نقلی که دلالت بر عصمت امام می‌کند حدیث مشهور ثقلین است که به صورت متواتر در منابع شیعه و سنی از پیامبر خدا ﷺ نقل شده است. رسول خدا ﷺ فرمود:

من بعد از خودم در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم که اگر به آن‌ها تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد، یکی از آن‌ها که بزرگ‌تر از دیگری است، کتاب خداست که ریسمانی ممتدی از آسمان تا زمین. و دیگری عترت و اهل بیت من هستند. آگاه باشید که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.^۳ در حدیث ثقلین که محتوای اصلی آن متواتر و مورد اعتماد هر دو فرقه است، با صراحت تمام از عدم جدایی عترت رسول خدا ﷺ و قرآن خبر داده شده و همچنین، در این روایت به صراحت امر شده که به قرآن و عترت تمسک جویند. آیا حقیقت تمسک جستن، جز امام‌قرار دادن است. همچنین، تصریح شده که بر آنان پیشی نگیرید! و آیا معنای امامت جز این است که مصداق آن پیشاپیش مردم باشد؟ همچنین، فرمودند که به آنان یاد ندهید که آن‌ها اعلم از شما هستند.

همچنین، رسول خدا ﷺ در این روایت می‌فرماید: «وَانَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْخَوْضِ.» قرآن و اهل بیت ﷺ هیچگاه از یکدیگر جدا نخواهند شد و با یکدیگر مخالفت نخواهند کرد.

۱. ر.ک. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، همان، ج ۳، ص ۴۳۹.

۲. همان، ص ۴۴۳-۴۴۴.

۳. محمد بن علی ابن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کمال الدین و تمام النعمه، همان، ج ۱، ص ۲۳۸.

این جمله نیز عصمت ائمه علیهم السلام را ثابت می‌کند؛ چراکه اگر اهل بیت علیهم السلام مرتکب گناه و اشتباه شوند، در همان لحظه از قرآن جدا شده‌اند و اعتقاد به جدا شدن آن‌ها از قرآن، منجر به تکذیب سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد شد؛

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این روایت، تمسک به کتاب خدا و اهل بیت را سبب نجات از گمراهی معرفی کرده است: «ما ان أَخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بعدی»؛ پس، همان‌طور که اطاعت از قرآن سبب هدایت و نجات از گمراهی می‌شود، اطاعت از اهل بیت علیهم السلام نیز همین خاصیت را خواهد داشت و این عصمت آن بزرگواران را ثابت می‌کند. اگر اهل بیت علیهم السلام معصوم نباشد و امکان خطا و اشتباه برای آن‌ها وجود داشته باشد، چگونه می‌تواند تمسک مطلق به آن‌ها سبب نجات از گمراهی باشد؟

۵-۵-۶. علم امامان

شیعه اثناعشری قائل است که امامان علیهم السلام افزون بر علمی که پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام آموخته بود و آن حضرت به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و امامان دیگر همان علوم را از امام قبل آموخته بودند، از نوعی علوم غیر عادی نیز بهره‌مند بوده‌اند که به صورت «الهام» و «تحدیث» به ایشان افزوده می‌شده است. نظیر الهامی که به حضرت خضر و ذوالقرنین و مریم و مادر موسی علیهم السلام می‌شد و بعضاً، در قرآن کریم، تعبیر به «وحی» گردیده که البته، منظور از آن وحی نبوت نیست و با چنین علمی بوده که بعضی از امامان علیهم السلام که در سنین کودکی به مقام امامت می‌رسیدند از همه چیز آگاه بودند و نیازی به تعلیم و فراگیری از دیگران نداشتند. علمای علم کلام برای اثبات آن به آیات و روایاتی استناد کرده‌اند.^۱

۶-۵-۶. شئون امامان

الف) رهبری سیاسی و اجتماعی: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پس از هجرت به مدینه بنیان یک حکومت الهی، سیاسی و اجتماعی را پی‌ریزی کرد، پیداست که برای ادامه راهش، باید امام معصوم و عالم به امور رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه را به عهده بگیرد. امام رضا علیه السلام در این زمینه چنین می‌فرماید:

امامت، زمامداری دین و نظام مسلمانان و موجب صلاح دنیا و عزت مؤمنان است، تمامیت نماز و زکات و روزه و حج و جهاد به امام است و زیادی فیء و صدقات (مالیات

اسلامی) و جریان حدود و احکام و منع مرزها و اطراف (کشور اسلامی از دستبرد ظالمان) با وجود امام امکان‌پذیر است.^۱

یکی دیگر از اهداف انبیای الهی و خاتم پیامبران، برقراری عدالت اجتماعی در جامعه و مبارزه با هرگونه ظلم، استثمار و فقر است. پس از خاتم پیامبران نیز یکی از وظایف امام اجرای عدالت اجتماعی و مبارزه با تبعیض‌ها و بی‌عدالتی است. امام علی علیه السلام بود که در اجرای عدالت بین افراد حتی نزدیک‌ترین فرد به وی، مانند برادرش عقیل، فرق نمی‌گذازد.

امام در برابر بیت‌المال مسلمان‌ها مسئول است و باید در مصرف آن کوچک‌ترین تبعیضی روا ندارد؛ چنان‌که امام علی علیه السلام مسئول بیت‌المال، که گردنبندی را به امانت تضمین شده به مدت سه روز به دختر امام داده بود، سرزنش کرد و دستور داد آن را فوراً به بیت‌المال بازگرداند.^۲

ب) مرجعیت دینی: خداوند متعال برای هدایت انسان‌ها به راه سعادت، قرآن را با محتوایی عمیق فرستاد و پیامبرش را مأمور بیان معارف آن کرد.

پس از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز نیاز به مرجعی بود که قرآن را به‌درستی تفسیر کند و هدایت دینی بندگان خدا را بر دوش گرفته و به پرسش‌های آنان پاسخ گوید و مشکلات اعتقادی، اخلاقی و فقهی آنان را برطرف کند؛ ازاین‌رو، خدای متعال فرمود: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (رعد: ۷)؛ همانا، تو بیم‌دهنده‌ای و برای هر قومی هدایتگری است.»

امامان معصوم علیهم السلام هادیان مردمند، آنان اهل بیت رسول خدا هستند و از همه پیروان پیامبر نسبت به وحی و دستورهای نبی اکرم صلی الله علیه و آله آشناترند، هم به این دلیل که اهل خانه، بهتر از مسائل خانه با خبرند «أَهْلُ الْبَيْتِ أَذْرَى بِمَا فِي الْبَيْتِ» و هم به این دلیل که پیامبر به آنان آموخت تا آنجا که فرمود: «إِنَّا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيُّ بَابُهَا؛ من شهر علمم و علی در آن است.»^۳ و به علی علیه السلام فرمود: «از خدا خواستم که تو را وصی و وارث و مخزن علم من قرار دهد که چنین کرد.»^۴ و نیز علی علیه السلام فرمود: «ای مردم، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار در از علم به من آموخت که از هر دری هزار در به روی من گشوده شد.»^۵

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۰۰.

۲. ر.ک. محمد رضا حکیمی، الحیة، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۴۰۶.

۳. محمد باقر مجلسی، همان، ج ۴۰، ص ۲۰۱.

۴. «وَسَأَلْتُهُ أَنْ يَجْعَلَكَ وَصِيَّ وَوَارِثِي وَخَازِنَ عِلْمِي فَقَعَلَ» (سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم بن قیس هلالی،

قم، هادی، ۱۴۰۵ق، ص ۸۱۰).

۵. محمد باقر مجلسی، همان، ص ۱۲۸.

مسئله مرجعیت دینی امامان معصوم، چنان روشن بود که خلفا در هر زمانی برای رفع مشکلات دینی خود به آنان روی می آوردند و مردم را نیز به آنان ارجاع می دادند تا آنجا که عمر بن خطاب در ۲۳ مسئله به علی علیه السلام رجوع کرد و هر بار اظهار می داشت: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ؛ اگر علی نبود، عمر هلاک می شد.»^۱ و نیز بارها می گفت: «خدایا، مرا با مشکلی باقی نگذار که علی برای حل آن نباشد.»^۲

این مرجعیت دینی در میان امامان ادامه یافت؛ تا آنجاکه، همه امامان چهارگانه مذاهب اهل سنت، به صورت مستقیم یا غیر مستقیم، از شاگردان امام صادق علیه السلام بوده اند و خلفای بنی عباس نیز مسائل دینی را از امامان معصوم علیهم السلام می پرسیدند.

پ) ولایت باطنی و معنوی: امام علاوه بر رهبری سیاسی ظاهری مردم در امور اجتماعی و فردی و رهبری دینی مردم در تبیین احکام الهی و وظیفه دیگری نیز دارد که همان هدایت باطنی یا به تعبیری دیگر، هدایت تکوینی است.

خداوند متعال می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا (انبیاء: ۷۳)؛ و آنان را پیشوای مردم قرار دادیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند.»

ضمیر «جَعَلْنَاهُمْ» در ظاهر به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بازمی گردد و «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» همان معنای امامت است. مقصود از هدایت که از شئون امامت است، تنها ارائه الطریق و نشان دادن راه نیست، زیرا خداوند متعال حضرت ابراهیم علیه السلام را بعد از نبوت به مقام امامت رسانید و می دانیم که مقام نبوت همان بیان راه و راهنمایی است. پس، مقصود از امامت و هدایت در این آیه شریفه، ایصال الی المطلوب یعنی دستگیری و رساندن افراد قابل به حق و حقیقت است.

حال چنین امامی که قرار است انسان ها و افراد شایسته را به حق و حقیقت برساند، آیا لازم نیست که خود نیز به حق و حقیقت رسیده و از هرگونه گناه و اشتباه و نسیان مصون باشد؟

۶-۶. معاد

یکی دیگر از اصول دین نزد شیعه معاد و زنده شدن مردگان پس از مرگ است که به آن می پردازیم.

۱. همان.

۲. همان.

۶-۶-۱. معنای معاد و دیدگاه قرآن درباره آن

معاد از ماده «عَوَد» به معنای بازگشتن است^۱ و در اصطلاح متکلمان، به زندگی انسان پس از مرگ گفته می‌شود. ایمان به معاد و زندگی پس از مرگ، از مسائل موجود میان همه ادیان آسمانی است و از اصول اساسی آن‌ها به‌شمار می‌آید. پیامبران الهی، همگی پس از موضوع خداشناسی و توحید، وجود جهان پس از مرگ را آموزش داده و بشر را به ایمان و توجه به زندگی پس از مرگ فراخوانده‌اند.

اسلام نیز اصل معاد را از اصول و ارکان جهان‌بینی خود برشمرده و ایمان به آن را شرط مسلمان بودن دانسته است؛ یعنی اگر کسی ایمان به زندگی پس از مرگ نداشته باشد و اصل معاد را منکر شود، از گروه مسلمانان خارج و از حوزه اسلام بیرون است.

بسیاری از سوره‌های قرآن کریم درباره قیامت است، تا آنجا که حدود یک‌ششم آیات آن مربوط به معاد می‌باشد، مانند سوره‌های قارعه، قیامت، واقعه، زلزال، انفطار و نبأ. در ذیل به چند دسته از آیاتی که بر اهمیت باور به آخرت دلالت دارند، اشاره می‌شود:

۱. آیاتی که ایمان به خداوند و قیامت را کنار هم توصیه کرده‌اند:

نیکوکاری آن نیست که روی خود را به‌سوی مشرق و [یا] مغرب بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد.^۲

هرکس به خدا و فرشتگان او و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز بازپسین کفر ورزد، درحقیقت، دچار گمراهی دور و درازی شده است؛^۳

۲. آیاتی که بر لزوم ایمان به آخرت تأکید دارند و آن را از اعتقادات انسان‌های صالح و وارسته معرفی می‌کنند:

پارسایان، کسانی‌اند که به آنچه بر تو نازل شده است و آنچه قبل از تو نازل شده بود، ایمان دارند و به آخرت یقین دارند.^۴

۱. ر.ک. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، همان، ج ۲، ص ۵۱۴-۵۱۵.

۲. لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ (بقره: ۱۷۷).

۳. وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا (نساء: ۱۳۶).

۴. وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (بقره: ۴).

محسنین، کسانی‌اند که نماز را بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند و به آخرت یقین دارند؛^۱

۳. دسته دیگری از آیات، پیامدهای انکار معاد را گوشزد می‌کنند:

و به‌درستی آنان که به آخرت ایمان نمی‌آورند، برای ایشان عذاب دردناکی را آماده می‌کنیم.^۲

بلکه ساعت و قیامت را تکذیب کردند، آتش سوزان را آماده کردیم برای کسی که قیامت را تکذیب می‌کند؛^۳

۴. آیاتی که بیانگر نعمت‌ها و عذاب‌های ابدی و جاودان‌اند:

و سبقت‌گیرندگان مقدّم‌اند. آنان‌اند همان مقربان [خدا]، در باغستان‌های پر نعمت. گروهی از پیشینیان، و اندکی از متأخران. بر تخت‌هایی جواهرنشان، که روبه‌روی هم بر آن‌ها تکیه داده‌اند. بر گردشان پسرانی جاودان [به خدمت] می‌گردند، با جام‌ها و آبریزها و پیاله [ها]یی از باده ناب روان.^۴

و یاران چپ کدام‌اند یاران چپ؟ در [میان] باد گرم و آب داغ و سایه‌ای از دود تار، نه خنک و نه خوش. اینان بودند که پیش از این نازپروردگان بودند و بر گناه بزرگ پافشاری می‌کردند و می‌گفتند: آیا چون مُردیم و خاک و استخوان شدیم، واقعاً [باز] زنده می‌گردیم؟^۵

۵. آیاتی که رابطه اعمال نیک و بد را با نتایج اخروی بیان می‌کنند:

ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم. پس، میان مردم به‌حق داوری کن و زنه‌ار، از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حقیقت،

۱. الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (لقمان: ۴).

۲. وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَغْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (اسراء: ۱۰).

۳. بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا (فرقان: ۱۱).

۴. وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ عَلَى سُرُرٍ مُّضَوَّنَةٍ مُّتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّحَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَّعِينٍ (واقعه: ۱۰-۱۸).

۵. وَأَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ وَظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ لَا تَارِدٍ وَلَا كَرِيمٍ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ وَكَانُوا يَصْرُون عَلَى الْحِنثِ الْعَظِيمِ وَكَانُوا يَقُولُونَ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ (واقعه: ۴۱-۴۷).

کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به [سزای] آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند، عذابی سخت خواهند داشت.^۱

۶-۲. ضرورت معاد

دنیا ظرفیت کامل برای جزا دادن به درستکاران و بدکاران را ندارد. این ادعا دلایل بسیاری دارد که در اینجا به دو دلیل بسنده می‌کنیم:

۱. لذت‌ها و تلخی‌های دنیا محدود است. از این‌رو، پاداش و کیفر انسان‌ها نیز محدود خواهد بود. برای مثال، کسی که انسان‌های بی‌شماری را کشته است، فقط یک بار می‌میرد و نمی‌توان او را به تعداد قتل‌هایی که مرتکب شده است، کشت. از سوی دیگر، نیز به کسی که برای اهداف مقدس الهی و انسانی جان خود را فدا کرده و به شهادت رسیده است، به هیچ وجه، نمی‌توان در دنیا جزا داد؛ زیرا او دیگر زنده نیست تا جزای کار خود را ببیند. چگونه می‌توان به کسی که بر اثر عمل خوب یا بد او نسل‌ها و عصرهای فراوانی از آثار آن برخوردار یا معذب شده‌اند، جزا داد؟ ساختار نظام جزایی باید به گونه‌ای باشد که هرکس در مقابل تمام خوبی‌ها و بدی‌هایی که انجام داده است، بتواند بارها و بارها لذت ببرد یا آزار و اذیت ببیند، اما این ساختار، امکان تحقق در دنیا را ندارد. به ناچار، باید در نظام دیگری که واجد آن باشد، جزای کامل افراد داده شود؛

۲. برای جزا دادن به هرکس، باید پرونده عمل او را بررسی کرد تا براساس مجموع اعمالش به او جزا داد، اما پرونده عمل هرکس محدود به دوران زندگی او نیست. چه بسیار اعمالی که در نسل‌های بعدی مؤثر است و چه بسیار انسان‌هایی که از نسل قبلی خود اثر پذیرفته یا در نسل‌های بعدی خود اثرگذارند. علم و عمل عالمان، مخترعان و مکشفان، مؤلفان، بانیان ابنیه و امور خیر و ... محدود به عمر آنان نیست و تا وقتی کتاب و اختراع و اکتشاف و مدرسه و بیمارستان آنان پابرجاست، عمل خیر آنان در جریان است و ثواب آن به ایشان می‌رسد.

در طرف کارهای نادرست نیز چنین است. کسانی که پایه‌گذار اندیشه یا عملی نادرست‌اند، مادامی که آن اندیشه یا رفتار در جامعه رواج دارد، گناه آن عمل، علاوه بر عاملان مستقیم، به

۱. یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَصْلُونُ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ (ص: ۲۶).

پایه‌گذاران آن فکر یا عمل نیز می‌رسد. هنگامی می‌توان رأی قاطع به ثواب یا عقاب پایه‌گذاران افکار یا اعمال خوب و بد داد که پرونده عمل آنان بسته شود.

از نظر قرآن کریم، اعمال قبل و بعد از مرگ انسان‌ها و آثار آن، در پرونده عمل انسان‌ها ثبت و ضبط می‌شود: «بی‌تردید، ما مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را پیش فرستاده‌اند و [خوبی‌ها و بدی‌های] برجامانده از ایشان را ثبت می‌کنیم و همه چیز را در کتابی روشن [که اصل همه کتاب‌هاست و آن لوح محفوظ است] برشمرده‌ایم.»^۱

از همین روست که در بسیاری از آیات قرآن، یکی از براهین برپایی قیامت و نظام دادرسی اخروی، «جزا دادن به اعمال» معرفی شده:

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُ لِيُجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ (یونس: ۴).

بازگشت همه شما فقط به‌سوی اوست. [خدا به شما وعده داد] وعده‌ای حق و ثابت. بی‌تردید، اوست که جهان آفرینش را می‌آفریند، سپس، آن را [به قیامت] باز می‌گرداند تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به عدالت و انصاف پاداش دهد، و برای کسانی که کافر شدند، به کیفر کفری که همواره می‌ورزیدند، شربتی از آب بسیار جوشان و عذابی دردناک است.

از نظر امیر مؤمنان، امام علی علیه السلام، نظام دنیا برای رسیدگی جزایی به اعمال اولیا و اشقیا ناتوان است:

دنیا فریب می‌دهد و ضرر می‌زند و می‌گذرد. پروردگار نپسندید که دنیا برای دوستانش، پاداش و برای دشمنانش کیفر و عذاب باشد. همانا، اهل دنیا چون کاروان‌اند که وقتی در محلی فرود می‌آیند، رئیس کاروان فریاد می‌زند که کوچ کنید و بار بندید.^۲

بدیهی است رضایتی که در این حدیث از آن سخن رفته، رضایت تکوینی است؛ یعنی دنیا در مقام مخلوق خداوند، ظرفیت کامل برای جزای اولیا و اشقیا را ندارد.

۱. «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ» (یس: ۱۲).

۲. «الدُّنْيَا تَعْرُو وَتَصْرُو تَمُرُّ إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ لَمْ يَرْضَهَا تَوَابًا لِأَوْلِيَائِهِ وَلَا عِقَابًا لِأَعْدَائِهِ وَإِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ بَيْنَا هُمْ حَلُّوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَأَرْتَحَلُوا» (نهج البلاغه، همان، ص ۵۲۰، قصار ۴۱۵).

۶-۳. دلایل اثبات معاد

برخی از مهم‌ترین دلایل اثبات معاد از این قرار است:

الف) عدالت خداوند: جهان طبیعت و دنیای مادی، به دلیل ویژگی‌های خاصش، ظرفیت پاداش کامل درستکاران و عذاب تبهکاران را ندارد. عدالت خداوند اقتضا دارد که این مهم، در جهان دیگری فراهم شود تا هدف از خلقت به دست آید. ضرورت وجود جهان دیگر در حدی است که خداوند پدید آوردن آن را بر خود واجب می‌داند: «و برعهده اوست پدید آوردن جهانی دیگر.»^۱

خداوند در این جهان، انسان‌ها را به ایمان و نیکوکاری فراخوانده است. برخی انسان‌ها این دعوت خداوند را پذیرفته و نظام فکری و عملی خود را با برنامه‌ها و قوانین الهی تطبیق داده‌اند؛ اما بعضی دیگر این دعوت الهی را نپذیرفته و به ظلم و ستم و فساد و تباهی پرداخته‌اند. عدالت، یعنی قرار دادن هر چیز در جای خود و دادن هر حقی به صاحب آن. مقتضای عدل الهی، این است که جهان دیگری وجود داشته باشد تا نیکوکاران پاداش کارهای نیک خود را بگیرند و بدکاران به کیفر خود برسند. اگر چنین نباشد، خلاف عدالت خداوند است. قرآن نیز برای اثبات ضرورت معاد، از همین استدلال استفاده کرده و از وجدان‌های بیدار و افکار پویا می‌پرسد:

أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ
(ص: ۲۸).

آیا ما کسانی را که ایمان آورده و عمل‌های شایسته انجام داده‌اند، (در مقام پاداش) همانند فسادانگیزان روی زمین قرار می‌دهیم؟ یا پارسایان را مانند گنهکاران می‌سازیم؟!

در آیه دیگری می‌فرماید:

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ
(ابراهیم: ۴۲).

هرگز مپندار که خدا از کردار ستمکاران، غافل است. همانا [خداوند] کیفر ظالمان را به تأخیر می‌اندازد تا روزی که دیدگان‌شان در آن روز، خیره و حیران شود.

۱. «وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشَأَةَ الْآخِرَى» (نجم: ۴۷).

بنابراین، عدالت خداوند ایجاب می‌کند که از پس امروز، فردایی باشد تا هرکس نتایج تلخ و شیرین اعمال خود را مشاهده کند و پاداش و کیفر مناسب را ببیند.

ب) حکمت خداوند: پس از اعتقاد به وجود خدا و ایمان به حکیم بودن او، به این حقیقت رهنمون می‌شویم که براساس حکمت خداوند، مرگ پایان زندگی نیست. چنان‌که با مرگ، حیات انسان برای همیشه نابود شود، کار خالق انسان همانند کار کوزه‌گری خواهد بود که کوزه‌ها را از صبح تا شام بسازد و پس از خشک شدن بر زمین بکوبد و خرد کند. اگر خدا انسان را بیافریند، از ناتوانی به توانایی، از نادانی به دانایی و رشد عقلی برساند، اما وقتی بشر به کمال رسید، او را نابود کند، کاری غیرعقلایی و غیرحکیمانه انجام داده است.

دلایل عقلی و نقلی بسیاری بر آن دلالت دارند که نظام جهان، هدف‌دار و حکیمانه خلق شده است و موجودات رو به سوی کمال دارند. در قرآن کریم، در بسیاری از موارد، این موضوع بیان شده که نظام عالم، بیهوده و بدون هدف آفریده نشده، بلکه نظام آن بر حق و عدل استوار است. قرآن کریم درباره هدف‌داری خلقت آسمان‌ها و زمین می‌فرماید:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِاعْبِينَ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ (دخان: ۳۸-۳۹).

ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که بین آن دو است، به بازیچه نیافریدیم. آن دو را، جز به حق نیافریدیم.

همچنین، درباره بیهوده نبودن خلقت انسان می‌فرماید:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (مؤمنون: ۱۱۵).

آیا چنین پنداشتید که ما شما را بیهوده و بدون هدف آفریدیم و به سوی ما بر نمی‌گردید؟

قرآن کریم آنگاه که از خصوصیات «اولوا الألباب» یا انسان‌های خردمند سخن می‌گوید، یکی از ویژگی‌های آن‌ها را تفکر در خلقت آسمان‌ها و زمین و اعتقاد به هدف‌داری و باطل نبودن جهان خلقت برمی‌شمارد:

وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (آل عمران: ۱۹۱).

(آنانی که) در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند، (و می‌گویند) بارالها، این را ببهوده نیافریده‌ای، منزهی تو. ما را از عذاب آتش نگهدار.

با پیشرفت دانش و افزایش آگاهی انسان، کارکرد ویژه بسیاری از موجودات بر انسان نمایان شده است. از اجزای داخلی سلول گرفته تا اجزای گیاه و اندام‌های حیوان و انسان، و تا یکایک ستاره‌ها و سیارات، این پیام را به انسان می‌دهند که هریک از موجودات جهان مأموریتی خاص دارند و پی انجام کاری روان‌اند. حرکت عمومی موجودات و حرکت خاص انسان به‌سوی کمال، گویای این واقعیت است که هر حرکتی مقصدی دارد و حرکت بدون مقصد، امری نامعقول و ناممکن است. براساس این حقیقت، در معارف دینی از دنیا با عنوان «دار گذار» و از آخرت با عنوان «دار ثبات» یاد شده است:

[مؤمن آل‌فرعون گفت:] ای قوم من، جز این نیست که این زندگی دنیا بر خورداری‌ای (محدود و موقت) است و همانا (زندگی) آخرت است که خانه ثبات و پایداری است.^۱

امیر مؤمنان، علیؑ، نیز می‌فرماید:

از این سرای که گذرگاه شماس، برای آن سرای که قرارگاه شماس، توشه بگیری. پرده‌هایتان را نزد کسی [خداوند] که اسرارشان را می‌داند، پاره نکنید. پیش از آنکه بدن‌هاتان را از دنیا بیرون برند، دل‌هایتان را از دنیا بیرون کنید. شما در دنیا در معرض آزمایش بوده‌اید، زیرا برای سرایی جز این آفریده شدید.^۲

پ) جاویدان طلبی انسان: حس بقا و میل به ماندن، درخواست فطری انسان است. همه انسان‌ها زندگی را دوست دارند، می‌خواهند همیشه باشند و زندگی‌شان با مرگ پایان نپذیرد. انسان‌ها ازسویی بنابر اقتضای طبع انسانی از مرگ فرار می‌کنند و ازسوی دیگر، برای ماندن و جاودانه شدن، کارهایی را انجام می‌دهند. آن‌ها می‌کوشند خانه‌های محکم و بناهای استوار و ماندنی بسازند، مال و ثروت فراوان بیندوزند، از آفات و بیماری‌های جسمی به‌دور باشند، با نوشتن یادگاری و خاطره و گرفتن عکس و فیلم، زندگی خود را ماندنی کنند و ...

۱. «يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِذِهِ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ» (غافر: ۳۹).

۲. «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارُ مَجَازٍ وَ الْآخِرَةُ دَارُ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَّمْرِكُمْ لِمَقْرِكُمْ وَ لَا تَهْتِكُوا أَسْرَارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرَارَكُمْ وَ أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُخْرَجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ فَفِيهَا اخْتِبرْتُمْ وَ لَعِيرَهَا خُلِقْتُمْ» (نهج‌البلاغه، همان، ص ۳۰۲، خطبه ۲۰۳).

بررسی‌های تاریخی و کاوش‌های باستان‌شناسی نیز نشان می‌دهد که اقوام و ملل باستانی، حتی انسان‌های بدوی در مصر قدیم و مکزیک، آب و غذا و وسایل دفاعی لازم را همراه مردگان در قبر قرار می‌دادند تا آن‌ها در قبر از آن وسایل استفاده کنند!^۱

همه این کارها نشان می‌دهد که انسان موجودی جاودان‌طلب بوده، مایل است برای همیشه زنده بماند و زندگی کند. حال این احساس و میل فطری، چگونه دلیل بر اثبات معاد است؟

در جهان طبیعت، هر نیاز طبیعی پاسخی دارد و با چیزی پاسخ داده می‌شود. برای تشنگی آب وجود دارد و در برابر گرسنگی غذا، مقابل زیبایی‌طلبی، زیبایی‌های فراوان و در برابر دانش‌طلبی انسان، علوم مختلف و ... از امیال و خواسته‌های انسان، میل به بقاست. دستگاه حکیمانه خلقت برای این نیاز و میل انسان نیز پاسخی فراهم کرده و آن، زندگی جاودان انسان است، اما از آنجاکه عالم طبیعت با رنج و مریضی و مرگ آمیخته و امکان حیات جاودان در آن وجود ندارد، پاسخ این میل فطری در عالم دیگری به نام عالم آخرت داده شده است.

۶-۴. آثار تربیتی اعتقاد به معاد

اعتقاد به معاد، تحولی بس عظیم در اندیشه، روان و عمل آدمی پدید می‌آورد که به برخی آثار سازنده آخرت‌باوری اشاره می‌کنیم:

الف) اصلاح نگرش انسان: آخرت‌باوری، نگرش انسان به دنیا را تغییر می‌دهد و آن را ابزاری برای رسیدن به اهداف والای انسانی و همچنین، زندگی جاوید معرفی می‌کند؛ به گونه‌ای که، انسان هیچ‌گاه در برابر تمنیات و تعلقات دنیوی زانو نمی‌زند و فریفته جلوه‌های فریبای دنیا نمی‌شود.

ب) آرامش در بیکرانه‌ها: زندگی انسان در جهان ماده، پستی و بلندی‌های بسیار دارد؛ گاه مریضی، فقر یا درد و گرفتاری زندگی را احاطه می‌کند و گاهی رفاه، خوشی و کامروایی انسان را در خود فرو می‌برد. در هریک از این حالات، باید قدرتی مهارکننده انسان را از ناامیدی یا سرکشی بازدارد. با دقت در ساختار وجودی و روان‌شناسی انسان درمی‌یابیم که فقط اعتقاد به معاد و باور به پاداش و کیفر اخروی، چنین قدرت مهارکننده‌ای دارد.

۱. ر. ک. جعفر سبحانی، معاد انسان و جهان، تهران، کتابخانه صدر، ۱۳۵۸، ص ۳۵ و ۳۶؛ سید مجتبی موسوی لاری، مبانی اعتقادات در اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۴۹-۵۰.

پ) کنترل غرایز و شهوات: یاد معاد و حسابرسی اش و همچنین، باور به کیفر و پاداش سرای باقی، غریزه سرکش انسانی را مهار می کند و او را از افتادن در پرتگاه گمراهی و ورطه زشتی ها بازمی دارد. به راستی، اگر کسی در این بیندیشد که از پس این جهان، دنیای دیگری است و انسان بار دیگر به صحنه زندگی برمی گردد و باید پاسخ گوی همه اعمالش باشد و سرانجامش بر مبنای همین کردار و رفتار دنیایی او رقم می خورد؛ به طور حتم، در او دگرگونی عمیق روحی و اخلاقی پدید می آید و تعدیل غرایز و مهار نفس سرکش او را در پی خواهد داشت.

ت) برانگیختن احساس مسئولیت: مسئولیت، تعهد، ایثار، فداکاری و شهادت، واژه هایی زیبا هستند که در تاریخ مبارزات ملت ها، سر زبان ها بوده اند و همه مکتب ها پیروان خود را به آن ها فرا می خوانند، اما با کمی تأمل روشن می شود که فقط در پرتو ایمان به معاد و قیامت، این کلمات معنای حقیقی خود را می یابند و چنین باوری است که شعله احساس مسئولیت را در جان افراد می افروزد و تعهد و وظیفه را از لقلقه زبان و گفتار ظاهری به عمق جان و عمل می کشاند.

ث) ضمانت اجرایی قوانین: اعتقاد به معاد، باعث هوشیاری همیشگی پلیس درونی انسان، یعنی وجدان آدمی، می شود. کسی که به مبدأ و معاد باور دارد، در همه جا و همه حال خدا را ناظر و حاکم خود می بیند و برای دوری از تجاوز به حقوق مردم، به مراقبت محسوس و نامحسوس هیچ پلیسی نیازمند نیست. در جامعه معادباور، حتی اگر دستگاه پلیس و قضا اقتدار بالایی نداشته باشند، شهروندان آن از روی معادباوری و خدا ترسی، حقوق یکدیگر را محترم می شمارند و خود را در قبال دستگاه قضایی آفریننده جهان و انسان، پاسخ گو می دانند.

ج) شهامت و شجاعت: رزمنده ای که کشته شدن در راه خدا را مایه سعادت ابدی و ورود به بهشت و همسایه شدن با رسول خدا ﷺ و اولیا و اوصیای خاص او می داند، با کسی که مرگ را جز نابودی و پوچی نمی داند مقایسه شدنی نیست. قرآن کریم در این باره می فرماید:

خداوند از مؤمنان، جان ها و اموالشان را خریده است، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این گونه که) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده حقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از

خدا به عهدش وفادارتر است؟ اکنون بشارت باد بر شما، به دادوستدی که با خدا کرده‌اید؛ و این است آن رستگاری بزرگ!^۱

معادباوری نه تنها جلوی خمودی و سستی را می‌گیرد، بلکه منشأ حماسه‌سازی‌ها و جنبش‌های فروانی بوده و هست. در روایتی آمده است: روزی پیامبر ﷺ درباره ترغیب مسلمانان به جهاد سخن می‌گفتند و به رزمندگان اسلام در برابر جهاد و شهادت نوید بهشت می‌دادند. یکی از مسلمانان به نام عمر بن حُمام، در حال خوردن خرما بود که با شنیدن سخنان آن حضرت گفت: به‌به! میان من و بهشت فاصله‌ای نیست، مگر اینکه به دست آن‌ها (دشمنان) کشته شوم. او خرماها را به زمین گذاشت و به صحنه رزم رفت و پس از رزمی جانانه، به شهادت رسید.^۲

چ) دلگرمی و امید: ایمان به معاد، نومیدی‌ها را از جان آدمی ریشه‌کن می‌کند و به انسان امید می‌دهد که هیچ‌یک از اعمال نیک او از صفحه هستی پاک نمی‌شود و مصایب و ناکامی‌هایش در این دنیا هیچ‌یک بی‌پاسخ نخواهد ماند. در آیات قرآن از اثر تربیتی ایمان به معاد، می‌توان نمونه‌هایی را جست.

لقمان حکیم، در اندرزه‌های حکمت‌آموز خود به فرزندش توصیه می‌کند:

يَا بَنِيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (لقمان: ۱۶).

پسر! اگر (اعمال نیک و بد)، به اندازه سنگینی دانه خردلی باشد و در دل صخره‌ای یا در گوشه‌ای از آسمان یا درون زمین جای گیرد، خداوند آن را در دادگاه قیامت حاضر می‌کند و حساب آن را می‌رسد، زیرا خداوند دقیق و آگاه است.

ح) عبرت‌آموزی: از دیگر میوه‌های شیرین درخت پر بار آخرت‌باوری، عبرت‌آموزی از تاریخ گذشتگان و پندآموزی از فرازونشیب زندگی آنان است.

تحولات دنیا، دگرگونی‌های روزگار، و آمدن‌ها و رفتن‌ها همگی آینه‌های تمام‌نمایی‌اند که به‌خوبی ناپایداری این دنیا و جلوه‌های فریبای آن را نشان می‌دهند و انسان را از دل‌بستن به دنیا

۱. إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُكْفَلُونَ وَ يَقْتُلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (توبه: ۱۱۱).

۲. علی بن محمد ابن‌اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۶ق، ج ۲، ص ۱۲۶.

و فرو رفتن در گرداب غفلت بر حذر می دارند؛ به شرط آنکه انسان فقط تماشاگر حوادث نباشد، بلکه از مدرسه روزگار، درس عبرت آموزد و خود را برای دانشگاه قیامت مهیا سازد.

امیر مؤمنان، علی علیه السلام، در سفارش به پندپذیری از تاریخ می فرماید:

اگر راهی برای زندگی جاودانه وجود می داشت، یا از مرگ گریزی بود، حتماً سلیمان بن داوود علیه السلام چنین می کرد؛ او که خداوند حکومت بر جن و انس را همراه با نبوت و مقام بلند قرب و منزلت در اختیارش قرار داد، اما آنگاه که پیمانۀ عمرش لبریز و روزی او تمام شد، تیرهای مرگ از کمان های نیستی بر او باریدن گرفت و خانه و دیار از او خالی گشت، خانه های او بی صاحب ماند و دیگران آن ها را به ارث بردند.

مردم! برای شما در تاریخ گذشته درس های عبرت فراوان وجود دارد. کجایند عمالقه و فرزندان شان؟ کجایند فرعون ها و فرزندان شان؟ کجایند مردم شهر رَس، آنان که پیامبران خدا را کشتند و چراغ نورانی سنت آن ها را خاموش کردند و راه و رسم ستمگران و جبّاران را زنده ساختند؟^۱

فصل هفتم:

روخوانی و روان خوانی قرآن کریم^۱

شرط اول در استفاده از سفرهٔ متنوع و بی‌انتهای قرآن کریم، یادگیری خواندن و توانایی در بهره‌گیری از آیات آن است. در احادیث اسلامی بر آموزش و یادگیری قرآن کریم سفارش بسیاری شده و برای آن اجر و پاداش فراوانی در نظر گرفته شده است. این امر مسلمانان را بر آن داشته تا به‌عنوان یک تکلیف الهی قرآن را بیاموزند و به دیگران نیز آموزش دهند.

پیامبر اکرم ﷺ فرموده است:

هیچ زن و مرد مؤمنی چه آزاد و چه برده نیست، مگر اینکه خداوند بر او حق واجبی دارد که باید به اندازه توانش قرآن را بیاموزد و در آن بیندیشد (و نسبت به معارف و احکامش) آگاهی پیدا کند.^۲

برای آموزش خواندن یا قرائت قرآن در هر عصر و زمانی، شیوهٔ خاصی به کار گرفته شده و امروزه، با گسترده شدن فنون آموزش و با توجه به مشترکات فراوان فرهنگ فارسی با عربی - که زبان قرآن است - برای افرادی که خواندن و نوشتن فارسی را می‌دانند، روش بسیار ساده‌ای در جهت آموزش قرآن ارائه شده که از آن به روخوانی و روان خوانی نام برده می‌شود.

در این شیوه، نخست باید با اصول کتابت و علامت‌گذاری کتاب الهی آشنا شده و براساس آن قرائت قرآن را آغاز کرد، روان خوانی مرحله و گام بعدی نسبت به روخوانی است که با به دست آوردن مهارت کافی در روخوانی به دست می‌آید.

۱. ر.ک. سیدمحمد بلاغی، آموزش روخوانی و روان خوانی قرآن کریم و تجوید الصلوة، تهران، دفاع، ۱۳۹۶.

۲. حسین بن محمدتقی نوری، همان، ج ۴، ص ۲۳۳.

بنابراین، روخوانی یعنی خواندن درست و شمرده کلمه‌ها و عبارت‌های آیات قرآن مجید براساس شناخت حرکت‌ها و علامت‌ها؛^۱ روان‌خوانی عبارت است از: خواندن پیوسته و روان آیات و سوره‌های قرآن مجید؛^۲ و هدف از یادگیری این مراحل، یافتن توانایی بر قرائت روان آیات قرآن کریم است.

نکته مهم: تسلط به روخوانی و روان‌خوانی قرآن تنها در سایه تمرین فراوان و به‌دست آوردن مهارت کافی در روخوانی به دست خواهد آمد.

۱-۷. حروف الفبا و حروف مقطعه

اگر بخواهیم خواندن قرآن را، که به زبان عربی است، یاد بگیریم نخست باید با الفبای زبان عربی آشنا شویم؛ الفبای زبان عربی خیلی ساده و آسان و از نظر شکل مثل الفبای زبان فارسی می‌باشد؛ البته، به استثنای چهار حرف (پ، چ، ژ، گ) که مخصوص زبان فارسی است و در عربی وجود ندارد و حرف کاف بزرگ (ک) که در عربی به این شکل (ك) نوشته می‌شود.

اسامی حروف عربی هم بیشترشان مثل اسامی حروف فارسی می‌باشد:

شماره	شکل حرف	اسم حرف	شماره	شکل حرف	اسم حرف
۱	ا (ء)	الف (همزه)	۱۵	ض	ضاد
۲	ب	باء	۱۶	ط	طاء
۳	ت	تاء	۱۷	ظ	ظاء
۴	ث	ثاء	۱۸	ع	عین
۵	ج	جیم	۱۹	غ	غین
۶	ح	حاء	۲۰	ف	فاء

۱. معاونت آموزش و پژوهش سازمان دار القرآن الکریم، کلیات و آیین‌نامه اجرایی برگزاری دوره‌های آموزش قرائت

قرآن کریم، طرح تفصیلی برگزاری دوره‌های آموزش قرائت قرآن کریم، ۱۳۹۱، ص ۸.

۲. همان، ص ۱۴.

۷	خ	حاء	۲۱	ق	قاف
۸	د	دال	۲۲	ك	کاف
۹	ذ	ذال	۲۳	ل	لام
۱۰	ر	راء	۲۴	م	میم
۱۱	ز	زاء (زای)	۲۵	ن	نون
۱۲	س	سین	۲۶	و	واو
۱۳	ش	شین	۲۷	ه	هاء
۱۴	ص	صاد	۲۸	ي	یاء

الفبای فارسی به دو شکل بزرگ و کوچک نوشته می‌شوند، در عربی هم، چنین است، شکل‌های آن‌ها هیچ تفاوتی با هم ندارند به استثنای (ة-ة) که در عربی یکی از شکل‌های حرف (ت) می‌باشد.

اکنون که با اسامی حروف عربی آشنا شدید به راحتی، می‌توانید حروف مقطعه قرآن را بخوانید. قرآن دارای ۱۱۴ سوره است که ۲۹ سوره آن با کلمه‌هایی آغاز می‌شود که برخلاف شکل ظاهری آن‌ها می‌بایست قطعه‌قطعه و جدا جدا و هر حرفی با اسم خودش خوانده شود و به همین دلیل، به آن‌ها حروف مقطعه می‌گویند، مانند (الم) که خوانده می‌شود (الف، لام، میم).

نکته: در ادای حروف عربی که آخر آن همزه دارد، نباید همزه خوانده شود:

حاء	خوانده می‌شود ←	حا
یاء	خوانده می‌شود ←	یا

اکنون با حروف مقطعه در قرآن کریم، بدون ذکر موارد تکراری آن‌ها، آشنا می‌شویم.^۱

۱. همزه پایانی اسامی حروف در حروف مقطعه هم، تلفظ نمی‌شود.

نوشته شده	خوانده می شود
ن	نون
ص	صاد
طه	طا، ها
حم	حا، میم
یس	یا، سین
طس	طا، سین
الم	الف، لام، میم
الر	الف، لام، را
طسم	طا، سین، میم
المر	الف، لام، میم، را
المص	الف، لام، میم، صاد
حم عسق	حا، میم، عین، سین، قاف
کهیحص	کاف، ها، یا، عین، صاد

۲-۷. صداهای کوتاه و کشیده

برای اینکه همهٔ مسلمان‌ها (به‌ویژه غیر عرب‌زبان‌ها) به‌راحتی بتوانند قرآن را صحیح بخوانند، کلمه‌های قرآن را علامت‌گذاری کرده‌اند تا صدای تمام کلمه‌ها مشخص باشد. در ادامه، با صداهای کوتاه و کشیده آشنا می‌شویم.

۱-۲-۷. صداهای کوتاه (فتحه، کسره، ضمه)

صداهای حرکت کوتاه، صداهایی هستند که هرگاه با حرفی بیایند آن حرف با کششی به اندازهٔ یک ضرب (در حد زدن یک ضربه روی میز) خوانده می‌شود.

الف) صدای کوتاه فتحه: یکی از صداهایی که با آن آشنا هستیم صدای فتحه (َ) می‌باشد، مانند آسب، سَبَد، بَرَادَر.

برای اینکه بتوانیم کلمه‌های قرآن را صحیح بخوانیم ابتدا لازم است روی حروف تمرین

کنیم:

ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، ل، م، ن، و،
 ة، ی

(ب) صدای کوتاه کسره: صدای دیگری که با آن آشنا هستیم صدای کسره (ِ) می‌باشد،
 مانند امروز، کتاب، نادر.

حروف را با صدای کسره تلفظ می‌کنیم:

ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، ل، م، ن، و،
 ة، ی

(پ) صدای کوتاه ضمه: صدای دیگری که با آن مانوس هستیم صدای (ُ) می‌باشد، مانند
 امید، خدا، دُرست

در قرآن هم چنین صدایی داریم که به آن «ضمه» می‌گویند. تلفظ حروف با صدای ضمه
 چنین است:

ا، ب، ت، ث، ج، ح، خ، د، ذ، ر، ز، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، ل، م، ن، و،
 ة، ی

برای آنکه مهارت لازم را برای خواندن قرآن به دست آوریم، باید با انجام چند نوع تمرین،
 ابتدا حروف و کلمات قرآن را به صورت بخش‌بخش (تفکیک) تلفظ کنیم تا کم‌کم توان خواندن
 کلمات را به صورت به‌هم‌پیوسته و روان (ترکیب) پیدا کنیم.

۷-۲-۲. صداهای کشیده

هرگاه بعد از صدای کوتاه «فتحه، کسره و ضمه» حروفی همجنس آن‌ها قرار گیرد، آن حروف
 سبب کشیده شدن صدای حرکت بعد از خود به اندازه دو ضرب (در حد زدن دو ضربه روی
 میز) می‌شوند که به شرح هر کدام می‌پردازیم:

(الف) صدای کشیده فتحه: اگر بعد از حرف مفتوح، الفی قرار گیرد (ا) این الف سبب
 کشیده شدن صدای فتحه شده و مانند «آ» ی فارسی در واژه «بَابَا» تلفظ می‌شود. به این الف،
 «الف مدّی» نیز می‌گویند، مثال:

صِرَاطٌ - إِمَامٌ - فَقَالَ - عَذَابٌ

در برخی قرآن‌ها نحوه نوشتن الف مدّی به گونه دیگری است که تفاوتی در خواندن ایجاد
 نمی‌کند، مثال:

(مَسَاجِدَ = مَسَاجِدَ = مَسَاجِدَ) (سَمَآوَاتِ = سَمَآوَاتِ = سَمَآوَاتِ)

ب) صدای کشیده کسره: هرگاه بعد از حرف مکسور (کسره‌دار) حرف یاء قرار گیرد (ی) این یاء باعث کشیده شدن صدای کسره می‌گردد (مانند صدای «ای» در لفظ فارسی) از این رو به آن «یاء مدّی» می‌گویند، مثال:

فَطَرْنِي - فِيهَا - كَرِيم - عَزِيز

پ) صدای کشیده ضمه: هرگاه بعد از حرف ضمه‌دار (مضموم) حرف واو قرار گیرد (و) آن حرف با صدای ضمه کشیده (مانند «و») (ی فارسی) تلفظ می‌شود. به این واو که سبب کشیده شدن صدای ضمه گردیده، «واو مدّی» می‌گویند.

برخی از کلماتی که صدای ضمه کشیده دارند:

قُرُونٍ - فَيَكُونُ - لَظْلُمُونَ - فَكَيْدُونَ

۷-۳. مد، سکون، تشدید

در قرآن کریم کلمه‌هایی را می‌بینیم که بر روی برخی از حروف آن‌ها علامت‌هایی چون: « - »، « ء » و « َ » قرار داده‌اند. با این علامت‌ها و کاربرد آن در خواندن قرآن آشنا می‌شویم.

۷-۳-۱. مدّ « - »

هرگاه روی صداها یا کشیده علامت مدّ « - » قرار گیرد، آن حرکت بیشتر از دو ضرب کشیده می‌شود. این کشش - بسته به نوع مدّ^۱ - از ۴ تا ۶ ضربه است. مانند:

مَاءَ - جَاءَهَا - ءَابَاؤُهُمْ - إِذَا أَرَادَ - فِيءَ أَذَانِنَا

۷-۳-۲. سکون « ء »

برخی کلمه‌ها در زبان عربی دارای حروفی هستند که آن حرف‌ها هیچ‌یک از صداها یا حرکت‌هایی را که تاکنون خواندیم، یعنی « ءَ ، ـَ ، ؤَ ، ءَ ، اِی ، اُو » ندارند، مانند حرف نون در کلمه «مِنْ». حرفی را که هیچ حرکتی نداشته باشد، ساکن می‌نامند. این حرف که دارای علامت سکون است به کمک حرف صدادار قبلش در يك بخش خوانده می‌شود، مثل:

۱. این مبحث با عنوان «مدّ و قصر» در دوره‌های آموزشی «فصیح‌خوانی و تجوید» به طور کامل آموزش داده می‌شود.

أَنْ - خُذْ - مِنْ - كُنْ - لَمْ - دُفِ - قُلْ - قُمْ

نکته: هرگاه بعد از صدای « َ »، « واو » یا « یاء » بیاید که دارای سکون باشد « واو » و « یاء » باید به نرمی خوانده شوند، مثال:

كَيْفَ - غَيْرِ - يَوْمٍ - فَسَوْفَ

در این موارد باید دقت کنیم که صدای « َ » قبل از سکون تمایل به صدای « ُ » یا « ِ » پیدا نکند.

۷-۳. تشدید « َ »

وقتی دو حرف مانند هم، پشت سر هم قرار بگیرند و اولی ساکن و دومی صدادار باشد، اولی را نمی‌نویسند و به جای آن روی حرف بعدی این علامت « َ » را که تشدید نام دارد، می‌گذارند تا بفهمانند که این حرف باید با شدت و محکم ادا شود، مثال:

حَقٌّ - إِنَّا - أَصْلَ - فَعَزَّزْنَا - رَبِّي - لَيَمَسَنَّكُمْ - مُزْمِلٌ - يَشْفُقُ

۷-۴. تنوین

تنوین، نون ساکن زائدی است که در آخر بعضی از کلمه‌ها نوشته نشده ولی خوانده می‌شود و نشانه آن تکرار علامت صدای حرف می‌باشد.

تنوین بر سه قسم است: تنوین فتحه، تنوین کسره و تنوین ضمه.

تنوین‌های سه‌گانه را می‌توان به شکل‌های زیر نمایش داد:

تنوین فتحه: َ + نْ = ً
تنوین کسره: ِ + نْ = ٍ
تنوین ضمه: ُ + نْ = ٌ

کلمه‌های زیر را به دقت بخوانید:

مَاءٌ = مَاءَنْ
جَزَاءٌ = جَزَاءَنْ

ذِكْرٌ = ذِكْرُنْ
جِهَادٌ = جِهَادُنْ
كُلٌّ = كُلُّنْ
سَمَاءٌ = سَمَاءُنْ

نکته: معمولاً در آخر کلماتی که به تنوین فتحه ختم می‌شوند الف آورده می‌شود، مانند «کِتَابًا» و این بدان دلیل است که در هنگام وقف باید به صورت الف مدّی خوانده شوند: «کِتَابَا»

در سه مورد زیر الف آورده نمی‌شود:

۱. کلماتی که به تاء گرد ختم شوند مانند: «رَحْمَةً، حَيَاةً» و در هنگام وقف، تاء تبدیل به هاء ساکن می‌شود: «رَحْمَةً، حَيَاةً»
۲. کلماتی که الف مدّی آن‌ها به صورت یاء نوشته شده باشد، مثل «هُدًی» و در هنگام وقف «هُدًی» خوانده می‌شود.
۳. بعضی از کلماتی که به همزه ختم می‌شوند، مثل «جَزَاءً» و در هنگام وقف، همزه ساکن می‌گردد «جَزَاءً».

۷-۵. حروف ناخوانا

در رسم الخط فارسی در بعضی کلمه‌ها به حرف «واو» برمی‌خوریم که نوشته شده ولی خوانده نمی‌شود، مانند خواندن، خواستن، خواهر، خواهش. در قرآن کریم نیز چهار حرف «و-ا-ل-ی» در بعضی از کلمات نوشته شده، ولی خوانده نمی‌شوند.

«حروف ناخوانا» به دو دسته تقسیم می‌شوند:

- دسته اول: حروفی که همیشه ناخوانا هستند؛
- دسته دوم: حروفی که بعضی وقت‌ها ناخوانا می‌باشند.

۷-۵-۱. حروف همیشه ناخوانا

الف) پایه و کرسی همزه: هرگاه سه حرف «ا-و-ی» پایه و کرسی برای همزه باشند، خوانده نمی‌شوند، مثال:

أُمِرْتُ	خوانده می شود ←	ءُمِرْتُ
مُؤْمِنٌ	خوانده می شود ←	مُءَمِّنٌ
بَارِئٌ	خوانده می شود ←	بَارِءٌ

نکته:

- اگر یاء غیر آخر (ی) پایه و کرسی همزه واقع شود نقطه های آن را نمی نویسند، مثال:

مَلَايِكَةٌ

- چنانچه همزه بدون پایه و کرسی باشد، حروف «ا- و- ی» قبل و یا بعد از آن خوانده

می شود، مثال:

يَشَاءُ - سُوَاءٌ - جِيَاءٌ - شَيْءٌ - اِنْيَاءٌ - اَبَاءٌ كُمْ - اَبَاءِى - بَاءٌ و.

(ب) پایه و کرسی الف مدّی (و، ی): واو و یاء در بعضی از کلمات باید به صورت الف

خوانده شوند، مثال:

صَلَاةٌ	خوانده می شود ←	صَلَوَةٌ
مُوسَا	خوانده می شود ←	مُوسَى

در رسم الخط قرآن، روی این دو حرف (واو و یاء)، الف کوچکی قرار داده اند تا قاری قرآن

متوجه تلفظ صحیح آن ها باشد، مثال:

مِشْكُوَةٌ - زَكُوَةٌ - حَبْوَةٌ - مَنَوَةٌ - ضَحَى - تَرِيكَ

(پ) الف زینت یا «الف جمع (وا)»: در فعل هایی که حرف آخر آن ها واو جمع است - چنانچه

بعد از واو جمع، ضمیری نباید - الفی آورده می شود. این الف ناخواناست و به الف «زینت»

مشهور است، مثال:

قَالُوا - كَانُوا - آمَنُوا

البته در رسم الخط قرآن، الف زینت در انتهای برخی کلمات دیگر هم آمده است، مثال:

ثَمُودَا

ت) واو مدّی در شش کلمه (و): در رسم الخط قرآن، شش کلمه با واو مدّی یا صدای کشیده (او) نوشته شده که واو مدّی آن‌ها خوانده نمی‌شود، بلکه با صدای کوتاه (ا) خوانده می‌شود. شیوه کتابت و قراءت آن شش کلمه به قرار زیر است:

نوشته می‌شود	خوانده می‌شود
أُولَى	أَلَى
أُولُوا	أَلُوا
أُولَاءِ	أَلَاءِ
أُولَاتِ	أَلَاتِ
أُولَئِكَ	أَلَئِكَ
سَآوِرِيكُمْ	سَارِيكُمْ

۷-۵-۲. حروف بعضی وقت‌ها ناخوانا

الف) همزه وصل در وسط کلام (ـا...): برای سهولت و امکان پذیر شدن تلفظ کلماتی که ابتدای آن‌ها ساکن است، از الف متحرکی به نام «همزه وصل» کمک می‌گیرند که اگر در ابتدای کلام واقع شود، خوانده می‌شود و چون در وسط دو کلمه بیاید، خوانده نمی‌شود، مثال:

أَدْخُلُوا - يَا قَوْمِ ادْخُلُوا

در رسم الخط قرآن برای تشخیص همزه وصل، روی الفی که همزه وصل است، صاد کوچکی («أ») قرار داده‌اند، مثال:

وَالَّذِينَ - بِالْعَذَابِ - رَبِّ أَجْعَلْ

یک - نحوه خواندن همزه وصل در ابتدای کلمه‌ها:

همزه وصل در آغاز فعل، اسم و حرف می‌آید.

در «حروف»، همزه «ال تعریف»^۱، همزه وصل بوده و همیشه «مفتوح» است، مثال:

۱. منظور از «ال تعریف»، الف و لامی است که بر سر اسم‌های نکره می‌آید و آن‌ها را به معرفه تبدیل می‌کند.

الْكِتَابُ	خوانده می‌شود ←	الْكِتَابُ
الْقَمَرِ	خوانده می‌شود ←	الْقَمَرِ

در «اسماء»، همزه وصل همیشه مکسور است، مثال:

ابْنُ	خوانده می‌شود ←	ابْنُ
اسْمَ	خوانده می‌شود ←	اسْمَ

در «افعال»، باتوجه‌به دومین حرف بعد از همزه، اگر «مفتوح یا مکسور» بود با «کسره» و اگر مضموم باشد با «ضمه» خوانده می‌شود، مثال:

اَفْتَحَ	خوانده می‌شود ←	اَفْتَحَ
اَضْرَبَ	خوانده می‌شود ←	اَضْرَبَ
اَنْصُرُ	خوانده می‌شود ←	اَنْصُرُ

ب) حروف مدّی نزد همزه وصل (ا، ی، و + ا): هرگاه حروف مدّی به همزه وصل برسند، میان حروف مدّی (که همیشه ساکن می‌باشند) و حروف بعد از همزه وصل (که همیشه ساکن یا مشدّد است) التقای ساکنین پیش می‌آید. برای رفع التقای ساکنین، حروف مدّی خوانده نمی‌شوند، مثال:

وَإِذَا الْجِبَالُ	خوانده می‌شود ←	وَإِذَا الْجِبَالُ
فِي الْأَرْضِ	خوانده می‌شود ←	فِي الْأَرْضِ
ذُلَّ الْعَرْشِ	خوانده می‌شود ←	ذُلَّ الْعَرْشِ

پ) لام (ال) تعریف نزد برخی حروف: «ال» تعریف شامل دو حرف «الف و لام» می‌باشد. الف، همزه وصل است (که در ابتدای کلام خوانده می‌شود و در وسط جمله خوانده نمی‌شود)؛

پس از همزه وصل، لام قرار دارد که اگر حرف پس از آن مشدّد نباشد، آن لام خوانده می‌شود، مثال: الْقَمَر، الْقَرْءَان. ولی اگر حرف پس از لام مشدّد باشد، لام خوانده نمی‌شود،^۱ مثال: الشَّمْس. الرَّحِيم

به مثال‌های زیر توجه کنید:

مِنْ الرَّحْمَةِ	خوانده می‌شود ←	مِنْ رَحْمَةٍ
ءَاتُوا الزَّكَاةَ	خوانده می‌شود ←	أَتْرَكَاهُ
إِنَّمَا التَّوْبَةُ	خوانده می‌شود ←	إِنَّم تَوْبُهُ
فِي الصُّورِ	خوانده می‌شود ←	فِصُورٍ

۷-۶. قاعده اشباع هاء ضمیر

«اشباع» در اصطلاح قرائت به معنای «پُر کردن و سیر کردن حرکت است به شکلی که از فتنحه، الف مدّی، از کسره، یاء مدّی و از ضمه، واو مدّی تولید می‌شود.» «هاء ضمیر» عبارت است از «ه-ه» که در آخر کلمه می‌آید و معنی «او-آن» می‌دهد، مثال: لَهُ (برای او)، فِیه (در آن). هاء ضمیر در صورتی که حرف قبل و بعد از آن متحرک باشد، اشباع می‌شود؛ پس، اگر حرکت هاء، کسره باشد «ه-ه»، و قبل از آن نیز حرفی با صدای کوتاه کسره (ه، و) قرار بگیرد صدای کوتاه کسره هاء تبدیل به صدای کشیده (ای) یا همان یاء مدّی می‌شود، مثال:

بِهِ	خوانده می‌شود ←	بِهِی
عِبَادِهِ	خوانده می‌شود ←	عِبَادِهی

در صورتی که حرکت هاء، ضمه باشد «ه-ه»، و قبل از آن نیز حرفی با صدای کوتاه ضمه یا فتنحه (ه، ه، ه؛ ه، ه، ه) قرار بگیرد صدای کوتاه ضمه هاء تبدیل به صدای کشیده (اُو) یا همان واو مدّی می‌شود، مثال:

۱. لام تعریف نزد حروف، دو حالت دارد: نزد چهارده حرف قمری (عجبا که خوف حق غمی)، اظهار و نزد چهارده حرف شمسی (مابقی حروف) ادغام و تبدیل به حروف شمسی می‌شوند. برای راهنمایی قاری در چنین مواردی، لام را بدون علامت سکون و در عوض حرف بعدی را مشدّد نوشته‌اند.

قَوُّمُهُ	خوانده می‌شود ←	قَوُّمُهُ
عِبَادُهُ	خوانده می‌شود ←	عِبَادُهُ
رَبَّهُ	خوانده می‌شود ←	رَبَّهُ
عَبْدُهُ	خوانده می‌شود ←	عَبْدُهُ

۷-۶-۱. موارد اشباع نشدن هاء ضمیر

هاء ضمیر در سه مورد ذیل اشباع نمی‌شود:

۱. قبل از هاء ضمیر، حرفی با علامت سکون باشد، مثال:

إِلَيْهِ - يَزِدُّهُ - ذُرَاعِيهِ - لَدُنْهُ - فَأَعْبُدْهُ - يَعْلَمُهُ - مِنْهُ

۲. اگر قبل از هاء ضمیر، حروف مدّی (حرفی با صدای کشیده) باشد، مثال:

أَنْزَلْنَاهُ - خُذُوهُ - يَهْدِيهِ - فَاسْكَنْتَاهُ - نَصْرُوهُ - هَذَا

۳. اگر بعد از هاء ضمیر، حرفی با علامت سکون یا تشدید باشد، مثال:

لَهُ الْحَمْدُ - نَصْرَهُ اللَّهُ - ذُوْنِهِ الْبَاطِلُ - إِسْمُهُ الْمَسِيحُ - بِهِ الَّذِيْنَ

نکته‌ها:

۱. هاء ضمیر در کلمه‌های «أَزِجْهُ» و «فَأَلْقَهُ» ساکن است؛

۲. هاء ضمیر در «يُرْضَهُ لَكُمْ» اشباع نمی‌شود؛

۳. هاء ضمیر در «فِيهِ مُهْنًا» اشباع می‌شود؛

۴. حرف هاء در «مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا» ذاتی است^۱ و اشباع نمی‌شود؛

۵. حرف هاء در کلمه «هَذِهِ» با اینکه ذاتی است، اشباع می‌گردد.

توجه: در رسم الخط قرآن برای راهنمایی قاری، حرف واو و یاء تولید شده از اشباع را به

صورت کوچک، بعد از هاء ضمیر نوشته‌اند، مثال:

أَنَّهُوَ - يَزِدُّهُوَ - مِنْ فَضْلِهِ - يَمِينِهِ - كَيْثَلِهِ.

واو مضموم (وُ) در برخی کلمه‌ها اشباع می‌گردد یعنی، با صدای کشیده (دو ضرب) تلفظ

می‌گردد، مثال: داوود. برای راهنمایی قاری واو کوچکی را در پایین واو مضموم نوشته‌اند:

۱. منظور از ذاتی بودن یک حرف در کلمه‌ای، آن است که، حرف مورد اشاره جزو حروف اصلی تشکیل‌دهنده آن

کلمه است و ضمیر نیست که به کلمه اضافه شده باشد.

دَاوُدُ، غَاوُونَ، يَلُوُونَ، يَسْتَوُونَ، وَوَرِي.

۷-۷. قاعده رفع التقاء ساکنین

«التقاء ساکنین» یا «کنار هم قرار گرفتن دو حرف ساکن در هنگام تلفظ» در زبان عربی جایز نیست، مثال: قُلْ الْحَمْدُ - قَالَتْ أَمْرًا. و در صورتی که این عمل اتفاق بیفتد و دو حرف ساکن در کنار هم قرار گیرند، برای «رفع التقاء ساکنین» حرف ساکن اول را با «کسره» می‌خوانند،^۱ مثال:

قُلْ الْحَمْدُ - قَالَتْ أَمْرًا

برای راهنمایی قاری، در رسم الخط قرآن بیشتر موارد التقاء ساکنین را حرکت‌گذاری کرده‌اند.

نکته: یکی از موارد مهم در رفع التقاء ساکنین که نیاز به توضیح دارد، نحوه خواندن تنوینی است که بعد از آن همزه وصل قرار گرفته است. در تعریف تنوین خواندیم: نون ساکنی است که نوشته نشده، اما خوانده می‌شود. حال اگر بعد از کلمه تنوین دار، کلمه‌ای واقع شود که اول آن ساکن یا مشدّد باشد، دو حرف ساکن نزد هم قرار خواهند گرفت که برای رفع این حالت، نون تنوین را در تلفظ با حرکت کسره می‌خوانند، مثال:^۲

لَهُوَ أَنْفَضُوا	خوانده می‌شود ←	لَهُونِ أَنْفَضُوا
بِرَحْمَةٍ أَدْخَلُوا	خوانده می‌شود ←	بِرَحْمَةٍ أَدْخَلُوا
فَسُقِ الْيَوْمَ	خوانده می‌شود ←	فَسُقِ الْيَوْمَ

۷-۸. وقف

هر انسانی در هنگام صحبت کردن و یا خواندن عباراتی ناچار است برای نفس تازه کردن، کلام خود را قطع و پس از تازه کردن نفس به صحبت یا خواندن خود ادامه دهد. این «قطع صدا که به منظور تازه کردن نفس و ادامه قرائت صورت می‌گیرد» را «وقف» می‌گویند.

۱. به استثنای حالت وقف.

۲. این قاعده وقتی پیش می‌آید که بعد از تنوین همزه وصل باشد.

«نحوه وقف کردن بر آخر کلمه‌ها» و «انتخاب محل مناسب برای وقف کردن» دو مسئله مطرح در موضوع «وقف» است.

۷-۸. انواع وقف (نحوه وقف کردن بر آخر کلمه‌ها)

الف) وقف بدون تغییر: اگر حرف آخر کلمه دارای علامت سکون (ء) یا صدای کشیده (ا، ی، ؤ) باشد، در هنگام وقف هیچ تغییری در آن داده نمی‌شود و به همان صورت خوانده می‌شود، مثال:

قُمْ فَأَنْذِرْ - وَرَبِّكَ فَكْبُرْ - وَالصَّحَى - فَأَنْطَلَقَا - وَأَدْخِلْنِيْ - أَفَعَصَيْتَ أَمْرِيْ - وَ لَا تُسْرِفُوا - أَلَا تَقْتُلُوا.

ب) وقف ابدال: «ابدال» یعنی تبدیل کردن، اگر حرف آخر کلمه تاء گرد (ة) باشد، هنگام وقف به هاء ساکن (هـ) تبدیل می‌شود، مثال:

أَقِمْو الصَّلَاةَ	در هنگام وقف خوانده می‌شود ←	أَقِمْو الصَّلَاةَ
وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ	در هنگام وقف خوانده می‌شود ←	وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ
نَحْلُ خَاوِيَةٍ	در هنگام وقف خوانده می‌شود ←	نَحْلُ خَاوِيَةٍ
عَلَيْهِمْ مُّوَصَّذَةٌ	در هنگام وقف خوانده می‌شود ←	عَلَيْهِمْ مُّوَصَّذَةٌ

و اگر حرف آخر کلمه دارای تنوین فتحه (ء) باشد، در هنگام وقف به الف مدّی یا صدای کشیده فتحه (ـا) تبدیل می‌شود، مثال:

أَعْنَابًا	در هنگام وقف خوانده می‌شود ←	أَعْنَابًا
عِشَاءَ	در هنگام وقف خوانده می‌شود ←	عِشَاءَ
هُدًى	در هنگام وقف خوانده می‌شود ←	هُدًى

پ) وقف اسکان: «اسکان» یعنی «ساکن کردن»، اگر حرف آخر کلمه دارای صدای کوتاه (ؓ) و یا تنوین کسره و ضمه (ـی، ـو، ـا) باشد، در هنگام وقف ساکن می‌شود، مثال:

هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ
عَاقِبَةُ الْأُمُورِ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	عَاقِبَةُ الْأُمُورِ
إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ
حَظٌّ عَظِيمٌ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	حَظٌّ عَظِيمٌ
وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

نکته ها:

اگر حرف آخر کلمه، هاء ضمیری باشد که اشباع می شود، در هنگام وقف، هاء ضمیر، ساکن می شود، مثال:

رَبَّهُ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	رَبَّهُ
بِيدِهِ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	بِيدِهِ

اگر حرف آخر کلمه مشدّد باشد، در هنگام وقف، حرف آخر ساکن می شود ولی تشدید آن باقی می ماند و باید با شدّت تلفّظ شود، مثال:

حَمْلَهُنَّ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	حَمْلَهُنَّ
أَيْنَ الْمَفَرِّ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	أَيْنَ الْمَفَرِّ

اگر حرف آخر کلمه، واو مفتوح و حرف قبل از آن مضموم باشد، در هنگام وقف، ساکن می گردد؛ در نتیجه به صورت واو مدّی یا صدای کشیده ضمه «و» خوانده می شود، مثال:

هُوَ	در هنگام وقف خوانده می شود ←	هُوَ
------	------------------------------	------

همچنین، اگر حرف آخر کلمه یای مفتوح و حرف قبل از آن مکسور باشد، در هنگام وقف، ساکن می‌شود؛ در نتیجه، به صورت یای مدّی یا صدای کشیدهٔ کسره «یِ» خوانده می‌شود، مثال:

هِي	در هنگام وقف خوانده می‌شود ←	هِي
-----	------------------------------	-----

توجه: در هنگام وقف بر کلماتی که حرف آخرشان واوِ مشدّد ما قبل مضموم و یای مشدّد ما قبل مکسور می‌باشد، مانند «عَدُوٌّ، نَبِيٌّ» دقت شود که تشدید حرف آخر حتماً تلفّظ شود: «عَدُوٌّ، نَبِيٌّ» و به صورت واو و یای ساکن «عَدُوٌّ، نَبِيٌّ» خوانده نشود.

تا اینجا همهٔ مباحث ساده‌خوانی یا روخوانی قرآن کریم به صورت مختصر بیان شد. همان‌طور که در مقدمه هم آمد، آگاهی از این قواعد، شرط لازم برای تسلط بر روخوانی و روان‌خوانی است؛ اما شرط کافی برای موفقیت، تمرین زیاد و به دست آوردن مهارت کافی برای خواندن کتاب الهی است.

کتابنامه

قرآن کریم.

شریف الرضی، محمد بن الحسین. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم، هجرت، ۱۴۱۴ ق.

_____ . نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت، ۱۴۱۴ ق.

_____ . نهج البلاغه، فیض الاسلام.

علی بن الحسین (ع). صحیفه سجادیه، قم، الهادی، ۱۳۷۶.

آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین. شرح غررالحکم و درر الکلم، تحقیق و تصحیح

جلال الدین حسینی ارموی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.

ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله. شرح نهج البلاغه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۶۷ م.

ابن اثیر جزری، علی بن محمد. الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۶ ق.

_____ . الكامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ۱۹۷۹ م.

ابن اعثم کوفی، احمد. الفتوح، ترجمه مستوفی هروی، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد،

تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.

ابن بابویه قمی، محمد بن علی (شیخ صدوق). عیون اخبار الرضا (ع)، تهران، جهان، ۱۳۷۸ ق.

_____ . من لایحضره الفقیه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵.

_____ . کمال الدین و تمام النعمه، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵ ق.

_____ . الاعتقادات، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۴ ق.

_____ . التوحید، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ ق.

ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد. مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، علمی و

فرهنگی، ۱۳۶۲.

ابن سعد، محمد. الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، ۱۹۰۳ م.

ابن شعبه حرانی، حسن بن علی. تحف العقول، ترجمه احمد جنتی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۲.

ابن طقطقی، محمد بن علی. تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.

ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم. المعارف، قم، الشریف الرضی، ۱۴۱۵ق.
ابن مسکویه رازی، احمد بن محمد بن یعقوب. تجارب الامم، ترجمه و تحشیه ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۸۹.

ابن مصعب الزبیری، مصعب بن عبدالله. نسب قریش، قاهره، دارالمعارف.
ابن منظور، محمد بن مکرم. لسان العرب، بیروت، دار صادر، ۲۰۰۰م.
ابن هشام، محمد. سیرت رسول الله ﷺ، ترجمه رفیع الدین اسحاق بن محمد همدانی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱.

ابوفارس، محمد. المدرسه النبویه العسکریه، عمان، دارالفرقان، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۳م.
احمدی میانجی، علی. مکاتیب الرسول، تهران، دارالحديث، ۱۴۱۹ق.
اخوی، رضا. «حکمت و دلیل احکام»، شمیم معرفت، س ۷، ش ۲۲، بهار ۱۳۸۹، ص ۱۰۳-۱۱۶.

اداک، صابر. رحمت نبوی خشونت جاهلی (رویکردی نو به رفتار پیامبر ﷺ با مخالفان)، تهران، کویر، ۱۳۸۹.

اردبیلی، احمد بن محمد. مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.

استنفورد، مایکل. درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه مسعود صادقی، تهران، سمت، ۱۳۸۵.
اسحاقی، سید حسین. جام عبرت (بررسی عملکرد عوام و خواص در حادثه عاشورا با تکیه بر بیانات مقام معظم رهبری)، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵.
اصفهان، ابوالفرج. مقاتل الطالبیین، تصحیح علی اکبر غفاری، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، کتابفروشی صدوق.

امینی، عبدالحسین. الغدير فی الكتاب و السنة و الادب، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶.
باباپور گل افشانی، محمدمهدی. انقلاب اسلامی ایران (زمینه‌ها و فرایند شکل گیری)، قم، مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی.

باهنر، محمدجواد. مباحثی پیرامون فرهنگ انقلاب اسلامی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷.

بخاری جعفی، محمد بن اسماعیل. صحیح البخاری، بیروت، دار طوق النجاء، ۱۴۲۲ق.
_____. صحیح البخاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

بلاذری، یحیی بن جابر. انساب الاشراف، قم، احیاء الثقافة الاسلامیه، ۱۴۱۶ق.
بلاغی، سید محمد. آموزش روخوانی و روان خوانی قرآن کریم و تجوید الصلوة، تهران، دفاع، ۱۳۹۶.

_____ . آشنایی با دفاع مقدس، قم، زمزم هدایت، ۱۳۹۷.

بهرامی، قدرت‌الله و مهدی نظریور. انقلاب اسلامی و انقلاب‌های جهان، قم، پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۷.

بهشتی‌سرشت، محسن. نقش علما در سیاست، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۹۵.

بی‌ناس، جان. تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، پیروز، ۱۳۵۴.
بیبهقی، ابوبکر احمد بن حسین. دلائل النبوه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱.

پاینده، ابوالقاسم. نهج الفصاحه، تهران، دنیای دانش، ۱۳۸۲.

پژوهشکده تحقیقات اسلامی. فرهنگ شیعه، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۵.

پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس. آشنایی با دفاع مقدس، قم، خادم‌الرضا، ۱۳۸۷.

تقی‌زاده اکبری، علی. جهاد در آینه قرآن، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۶.

جادمولی، محمد احمد و دیگران. ایام العرب فی الجاهلیه، قاهره، داراحیاء الکتب العربی.
جعفری، محمدتقی. امام حسین شهید فرهنگ پیشرو انسانیت، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، ۱۳۸۱.

جعفریان، رسول. حیات فکری سیاسی امامان شیعه، قم، انصاریان، ۱۳۷۹.

جمعی از نویسندگان. آشنایی با انقلاب و نظام جمهوری اسلامی، قم، مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگان ولی فقیه در سپاه، ۱۳۷۸.

_____ . انقلاب اسلامی ایران، معارف، ۱۳۸۴.

_____ . انقلاب اسلامی چگونگی و چرایی رخداد آن، قم، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ۱۳۸۴.

_____ . انقلابی متمایز (جستارهایی در انقلاب اسلامی ایران)، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵.

جوادی آملی، عبدالله. تبیین براهین اثبات خدا، ویراسته حمید پارسانیا، قم، اسراء، ۱۳۷۴.

_____ . تفسیر موضوعی قرآن کریم (وحی و نبوت در قرآن)، قم، اسراء، ۱۳۸۸.

_____ . ولایت فقیه (ولایت، فقاہت و عدالت)، قم، اسراء، ۱۳۹۱.

جیمز، ویلیام. دین و روان، ترجمه مهدی قاننی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.

حر عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۹ ق.

حسنی، علی اکبر. تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۳.

حسینی خامنه‌ای، سید علی. «مسائل متفرقه تقلید، استفتائات جدید»، دسترسی در: پایگاه

اطلاع‌رسانی دفتر رهبر معظم انقلاب اسلامی، www.leader.ir.

_____ . اجوبه الاستفتائات، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۸۱.

_____ . بیانات، پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری، دسترسی در: <http://Farsi.khamenei.ir>

_____ . رساله آموزشی، تهران، فقه روز، ۱۳۹۵.

حسینی، سید حسین. قصه های قرآن (برگرفته از تفسیر نمونه)، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۱.

حصاری، علی اکبر. تاریخ فرهنگی سیاسی معاصر، قم، هاجر، ۱۳۸۹.

حکیمی، محمدرضا. الحیة، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ، ۱۳۸۰.

حلبی الشافعی، علی بن برهان الدین. السیره الحلبیه، تحقیق زینی دحلان، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی). کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۹ق.

حمیری، عبدالملک بن هشام (ابن هشام). السیره النبویه، بیروت، دارالمعرفه.

خاتمی، سید احمد. رسالت خواص (نگاهی به بیانات مقام معظم رهبری در جمع فرماندهان

لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ)، قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.

خوارزمی، موفق بن احمد. مقتل الحسین، قم، مکتبه المفید.

الخوری الشرتونی، سعید. اقرب الموارد فی فصح العربیة و الشوارد، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۳ق.

دهخدا، علی اکبر. لغت نامه دهخدا، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.

دهقان، حمید. انقلاب اسلامی نقطه عطفی در تاریخ، قم، مدین، ۱۳۸۴.

دینوری، احمد بن داوود. اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نی، ۱۳۶۴.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد. مفردات الفاظ قرآن، بیروت، دار الشامیه، ۱۴۱۲ق.

رئسی، علی اکبر. زنگ تاریخ، قم، نسیم حیات، ۱۳۸۴.

رفیعی، علی. تاریخ تحلیلی پیشوایان، قم، زمزم هدایت، ۱۳۸۸.

زرگری نژاد، غلامحسین. تاریخ تحلیلی صدر اسلام، قم، بضعة الرسول، ۱۳۸۱.

زریاب خویی، عباس. سیره رسول الله، تهران، سروش، ۱۳۸۸.

سایت حوزه نیوز.

سبحانی، جعفر. معاد انسان و جهان، تهران، کتابخانه صدر، ۱۳۵۸.

_____ . فراهایی از تاریخ پیامبر اسلام، تهران، مشعر، ۱۳۸۹.

سجادی، سید صادق و هادی عالمزاده. تاریخ نگاری در اسلام، تهران، سمت، ۱۳۸۶.

سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن. تاریخ الخلفاء، به کوشش رحاب خضری، بیروت، مؤسسه عزالدین، ۱۹۹۲م.

شفیعی‌فر، محمد. مبانی فکری انقلاب اسلامی ایران، قم، نهاد نمایندگی ولی فقیه در دانشگاه‌ها، ۱۳۷۸.

شکوری، ابوالفضل. گذری بر کرانه قرآن، قم، عقلی سرخ، ۱۳۸۴.
شمس‌الدین، محمد مهدی. ارزیابی انقلاب حسین، ترجمه مهدی پیشوایی، قم، توحید، ۱۳۶۲.
شهیدی، سید جعفر. تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
شیخ حر عاملی، محمد بن حسن. وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۹ ق.
طباطبایی، سید محمد حسین. تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۲.

_____ . شیعه در اسلام، قم، دار التبلیغ اسلامی.

_____ . المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، ۱۳۹۰ ق.

طبرسی، فضل بن حسن. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
_____ . مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ ق.
طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۷۳.
طریحی، فخرالدین. مجمع البحرین، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۲۶۶ ق.
طلاس، مصطفی. پیامبری و آیین نبرد، ترجمه حسن اکبری مرزناک، تهران، بعثت.
طوسی (شیخ)، محمد بن حسن. رجال طوسی، قم، الشریف الرضی.
عبداللهی، محسن. نظریه‌های انقلاب و انقلاب اسلامی ایران، تهران، شرح، ۱۳۸۸.
عرب ابوزیدآبادی، عبدالرضا. «بررسی علت عدم حضور سلیمان بن صرد در کربلا»، فصلنامه تاریخ در آینه پژوهش، ش ۲۰، تابستان ۱۳۸۷، ص ۱۲۹-۱۳۲.
عسکری، سید مرتضی. نقش عایشه در تاریخ اسلام، تهران، منیر، ۱۳۷۷.
عکبری بغدادی، محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید). الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۲ ق.

علایی، حسین. تاریخ تحلیلی جنگ ایران و عراق، تهران، مرز و بوم، ۱۳۹۵.
علیخانی، علی اکبر. «تحلیلی بر جنگ‌های پیامبر اکرم ﷺ با کفار»، سیاست نبوی، مبانی، مؤلفه‌ها و راهبردها، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، ۱۳۸۶، ص ۴۹۰.

غلامی دهقی، علی. جنگ‌های ارتداد و بحران جانشینی پیامبر ﷺ، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۳.

فلاح‌زاده، محمد حسین. راهنمای فتاوا، قم، معروف، ۱۳۷۹.
فیاض لاهیجی، عبدالرزاق. گوهر مراد، تصحیح زین العابدین قربانی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲.

فیروزآبادی، محمد بن یعقوب. قاموس المحيط، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۳۲ ق.

قاضی زاده، کاظم. اندیشه‌های فقهی سیاسی امام خمینی، مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۷۷.

قرشی، علی اکبر. قاموس قرآن، تهران، دارالکتاب الاسلامی، ۱۳۵۲.

قندوزی، سلیمان بن ابراهیم. ینایع المودة، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۸ ق.

کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.

_____ . الکافی، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۲.

لوکاس، هنری. تاریخ تمدن از کهن‌ترین روزگار تا سدهٔ ما، ترجمهٔ عبدالحسین آذرنگ، تهران، مؤسسهٔ کیهان، ۱۳۶۶.

مجلسی، محمدباقر. بحار الأنوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.

_____ . بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۹۸۳ م.

محمدی ری‌شهری، محمد. عدل در جهان‌بینی توحید، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

مرکز تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه. ارزیابی سیاسی نظامی جنگ‌های پیامبر

اسلام ﷺ، تهران، معاونت آموزش سازمان عقیدتی - سیاسی وزرات دفاع و پشتیبانی نیروهای

مسلح، ۱۳۷۶.

مرکز صهبا (مؤسسهٔ جهادی). انسان ۲۵۰ ساله (بیانات مقام معظم رهبری دربارهٔ زندگی سیاسی

- مبارزاتی ائمهٔ معصوم ﷺ)، تهران، مؤسسهٔ ایمان جهادی، ۱۳۹۰.

مسعودی، علی بن حسین. مروج الذهب، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، بنگاه ترجمه و نشر

کتاب، ۲۵۳۶.

مصباح یزدی، محمدتقی. آموزش عقاید، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.

_____ . راهنماشناسی (اصول عقاید ۲)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۵.

مطهری، مرتضی. خاتمیت، تهران، صدرا، ۱۳۸۹.

_____ . عدل الهی، قم، صدرا، ۱۳۸۹.

_____ . مجموعه آثار، قم، صدرا، ۱۳۸۷.

مظفر نجفی، محمدحسن. دلائل الصدق لنهج الحق، قم، مؤسسهٔ آل البيت ﷺ، ۱۴۲۲ ق.

معاونت آموزش و پرورش سازمان دار القرآن الکریم. کلیات و آیین‌نامهٔ اجرایی برگزاری دوره‌های

آموزش قرائت قرآن کریم، طرح تفصیلی برگزاری دوره‌های آموزش قرائت قرآن کریم، ۱۳۹۱.

معصومی، سید مسعود. احکام روابط زن و مرد و مسائل اجتماعی آنان، قم، بوستان کتاب،

۱۳۸۹.

معین، محمد. فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۰.

مقدسی، مطهر بن طاهر. البدء و التاريخ، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.

مکارم شیرازی، ناصر. پیام قرآن، قم، مدرسهٔ الامام امیرالمؤمنین ﷺ، ۱۳۷۶.

- _____ . تفسیر نمونه، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۸.
- _____ . عدل الهی، قم، مطبوعاتی هدف، ۱۳۶۲.
- منصوری لاریجانی، اسماعیل. تاریخ دفاع مقدس، قم، خادم‌الرضا، ۱۳۸۲.
- موسوی خمینی، سید روح‌الله. تحریر الوسیله، ترجمه علی اسلامی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۶.
- _____ . توضیح المسائل، تهران مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۶.
- _____ . صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
- _____ . صحیفه نور، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
- _____ . کتاب البیع، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ق.
- _____ . ولایت فقیه، تهران، مؤسسه نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۳.
- موسوی لاری، سید مجتبی. مبانی اعتقادات در اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
- مولایی، حسین. «خسارت‌های جریان سازش کار در گذار تاریخ»، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، دسترسی در: <http://www.irdc.ir/fa/news/2345>، ۱۴ اسفند ۱۳۹۶.
- مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی. فرهنگ فقه (مطابق مذهب اهل بیت ع)، قم، مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی، ۱۳۹۲.
- نظریور، مهدی و لطفعلی لطیفی. جریان‌شناسی، تهران، معاونت آموزش نیروی مقاومت بسیج، ۱۳۸۱.
- نراقی، احمد بن محمد. عوائد الایام فی قواعد الاحکام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- نوری، حسین بن محمدتقی. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم، مؤسسه آل البيت ع، ۱۴۰۸ق.
- وزّام بن أبی‌فراس، مسعود بن عیسی. مجموعه وزّام، قم، مکتبه فقیه، ۱۴۱۰ق.
- ولایتی، علی‌اکبر. تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۶.
- هلالی، سلیم بن قیس. کتاب سلیم بن قیس هلالی، قم، هادی، ۱۴۰۵ق.
- هیثمی، نورالدین علی بن ابی‌بکر. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.
- هیوم، رابرت ا. ادیان زنده جهان، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹.
- یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب. تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۲۵۳۶.